کتاب

نزهة القلوب

تألیف

عالم فاضل حمد الله مستوفی قزوینی

اطاب الله ثراه

المقالة الثالثة

در صفت بلدان و ولایات و بقاع

بسعی و اهتمام و تصحیح اقل العباد

گای لیسترانج انگلیسی

در مطبعهٔ بریل در لیدن از بلاد هلاند بطبع رسید

سنه ۱۳۳۱ هجری مطابق سنه ۱۹۱۳ مسیحی

مقالـه سیم

در صفت بلدان و ولایات و بقاع و آن بر چهار قسم است

قسم اول، در ذکر حرمین شریفین شرفهما الله تعالی و مسجد اقصی

اگرچه آن موضع از ملك ایران نیست و بیشتر غرض از تالیف این
۵ کتاب شرح احوال ایران است اما چون افضل بقاع جهان و قبله اهل
ایمان است تیمن و تبرك را ابتدا کردن بدآن و قسمی علیحده در شرح احوال
آن بقاع نوشتن اولی است تا این کتاب اکثر احوال را شامل باشد و
در اقوال کامل و ذکر این بقاع شریفه در قرآن و حدیث بسیار آمده
منها قوله تعالی(۱) سُبْحَانَ ٱلَّذِی أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَى
۱۰ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَى ٱلَّذِی بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ
و در مصابیح(۲) از رسول صلعم مرویست لا تشد الرحال الا الی ثلثة
مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی هذا

حرم(۳) الکعبة المعظمة عظم الله قدرها خانه کعبه در مسجد حرام است
و آن مسجد در شهر مکه است و آن شهر در ولایت حجاز و از اقلیم دوم
۱۵ است و طولش از جزایر خالدات عز و عرض از خط استوا کام و بیك
و مناسب افتاده که در طول و عرض مرتبه عز و کام دارد و در دره
است که طرف شرقی آن کوه ابو قبیس و کوه قعیقعان است و ابو قبیس

(۱) Qurān XVII 1. (۲) Cf Bukh 1 299 (۳) Here and throughout حرم or حرام indifferently

حای آں حانۂ ار سنگ و گل ںساحتند و در رماں طوفاں حراب شد و
کمایش دو هرار سال حراب ماںد تا چوں ابراهیم حلیل عم اسماعیل را عم
ار هاحر بیاورد و سارہ‌را بر آں رشك حواست اورا الرام ںمود تا هاحر
و اسماعیل‌را ار پیش سارہ دور کند و او ںفرماں حق تعالی ایشاںرا ںداں
۵ رمیں عاطل ںرد و بگداشت هاحر ںطلب آب ںر آں کوهها میدوید و
اکنوں آں دویدن ںر حجاح واحب شده است و اسماعیل عم میگریست
و پاشنه ںر رمیں میمالید ار ریر پاشنه او آب زمزم پیدا شد هاحر پاره
حاك ںر پیش آں آب سد کرد تا تلف ںشود و ںقل است که اگر هاحر
آں آب‌را سد ںمیکرد رودی ںودی ار همه رودهای حهاں ںررگتر و گفته
۱۰ اںد که اگر اهل آںحا کافر ںشدںدی آں آب ںر روی رمیں ںودے اما
ںسبب کفرشاں ںریر رمیں رفت تا ماںد چاهی شد چوں آںحا آب پیدا
شد قوم ںنی حرهم آںحا رفتند و اسماعیل در میاںشاں پرورش یافت چوں
اسماعیل بحد مردی رسید ںفرماں حق تعالی ابراهیم و اسماعیل آںحا حاںه
کعبه ںساحتند ار سنگ کوه قعیقعاں و آں حاںه ںی سقف ںود حق تعالی
۱۵ حجر الاسودرا ار ںهشت ںدیشاں فرستاد تا در رکں حاںه ںشاںدںد
و آں سنگی است ںمقدار ںیم گر در ںیم گر تقریبا در اول سفید ںود ار
ںس که کفار دست ںاپاك ںداں مالیدںد سیاه شد کما قال النّبی صلعم
ںرل الحجر الاسود من الحنة و هو اشد ںیاضا من اللبن فسودته حطایا ںنی
آدم[1] و قال صلعم فی الحجر و اںه یبعث الله یوم القیامة و له عیناں ینصر
۲۰ بهما و لساں ینطق ںه و یشهد علی من استلمه وقال صلعم اں الحجر الاسود
یحشر یوم القیامة و له عیناں ینطر بهما و لساں یتکلم ںه و یشهد لکل من
قبله و اںّه حجر یطفو علی الماء ولا یسخں ںالںار اذا اوقد علیه چوں ایشاں
حاںه کعبه‌را ںساحتند و ںریارت آں امر شد مردم ںدآںحا مقام کردںد و
۲۴ اںنیه حیر ساحتند و رغبت ںمودںد ںتدریج شهری معظم شد هوایش ںغایت

(۱) Cf M al-M 219

بزرگتر است و طرف غربی آن کوه منی و کوه ثبیر و آن کوه بلند است مشرف بر منی و مزدلفه و کبش قربان اسماعیل عم از او فرود آمد و طرف شمالی آن کوه صفا و طرف جنوبی آن کوه مروه است شهری بزرگ است دورش زیاده از ده هزار گام بود اما در اندرونش خراب و عاطل ۵ وخالی و تلها بسیار است در شان آن کلام و احادیث بیشمار وارد است منها قوله تعالی[1] وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا و قال رسول الله صلعم ان هذا البلد حرم الله یوم خلق السّموات و الارض فهو حرام بحرمة الله تعالی الی یوم القیمة و قال حین واقفا علی الحزورة[2] والله انك لخیر الارض او احب ارض الله عز و جل الی و لولا انی أخْرِجْتُ منك ۱۰ ما خرجت و آن زمین محل زرع و کشت نیست کما قال الله[3] تعالی بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ ٱلْمُحَرَّمِ و هرچه ایشانرا بکار آید از دیگر ولایات آورند ولایت طایف بر هشت فرسنگی آنجاست و مدار مکه بر ارتفاعات طایف است و طایف نزدیك کوه غزوان افتاده است و بر آن کوه برف و یخ میباشد و در ملك عرب غیر آنجا نبود و هوای طایف ۱۵ بسبب آن کوه خوش است و اثمارش نیکو و بسیار است و در کتاب معارف[4] ابن قتیبة آمده که وهب بن منبه رضع گوید که چون آدم عم از بهشت بزمین سرندیب هبوط کرد و بعد از صد سال که تضرع و زاری کرد توبه او قبول شد و اورا بر فرقت بهشت تاسف عظیم بود حق سبحانه و تعالی خیمه از بهشت برو فرستاد آنرا بزمین کعبه فرود ۲۰ آوردند و آن خانه بود از یك پاره یاقوت با قنادیل زرین و در دیگر کتب آمده که آن خانه بیت المعمور بود و آدم‌را عم بزیارت آن امر شد و آدم‌را عم بدان تسکین میبود و بروایتی بوقت طوفان و بروایتی بوقت ۲۲ وفات آدم عم آن خانه‌را بآسمان بردند و بنی آدم بفرمان شیث عم بر

(۱) Qurān II 120 (۲) Yaq II 262 Tab III 2381 M al-M 230
(۳) Qurān XIV 40 (٤) Ibn Qut 9

تا مکه یکشبانه رور است ششم ار راه طائف تا یارده میل که سه فرسنگ
ودو میل بود حرم است و میقاتش رحاطر[1] و ارو تا مکه یارده فرسگ
است هفتم ار راه عراق و شرق تا به میل که سه فرسگ بود حرم است
و میقاتش دات العرق و ارو تا مکه یاىرده فرسگ و میلی بود و دور
٥ حوالی این حرم سی و هفت میل است که دوارده فرسگ و میلی بود و
جهة نشان در آن دور امیال ساخته اند و در این حرم درخت و رستنی
به نادر بود اما خارج حرم باغات و بساتین و رراعت و امثالش فراوان
بود و آب روان باشد و دور حوالی میقاتگاه هفت صد و سی وسه میل
که دویست و چهل وچهار فرسگ ومیلی بود نهاده شد

١ مسجد حرام او در میان شهراست و صحن او طواف گاه حجاج وخانه
کعبه بر میان آن صحن است وآنکه در جامعهای بلاد بر میان صحن
عمارتی سازند جهة مناسبت با مسجد حرام وکعبه باشد ومسجد حرام‌را
چهار در است باب بنی شیبه بر طرف عراقی است ومایل شمال و باب
صفا مایل بطرف مغرب در عهد رسول صلعم پنج سال پیش ار مبعث
١٥ قوم قریش خانه کعبه‌را عمارت کردند و بدرختهای که نجاشی پاد شاه
حبشه جهة کلیسای انطاکیه براه دریا بشام میبردند وحق تعالی آن کشتی‌را
غرق کرده آنرا بجده انداخت و مکیان باجارت او بردند و خانه کعبه
بدان مسقف گردانیدند و چهار قایمه چوبین در ریر سقفش وضع کردند
و حضرت رسول صلعم براه حکمی بدست مبارك خود بتراضی قریش حجر
٢ الاسودرا به بیرون خانه کعبه در رکن عراقی نشاند بر بلندی کم ار قامتی
تا دست در آن توان مالید وآن رکن مایل شرقی است ومقام ابراهیم
و رمزم نردیك اوست و رکنی که مایل شمال است رکن شامی گویند و
رکن که مایل غربیست رکن حبشی گویند وآنکه جنوبی است رکن یمانی
٢٤ گویند و دری یك مصراعی بر در خانه کعبه نشانده اند و رویش در نقره

(1) Variants حاط, ارحایم, ارحاطر, unknown.

گرم است و آبش در اول عیر زمزم بود و حکایت آن چاهرا و انباشتن آن و آن که کسی بیدا نیست که کجاهست مشهوراست و عبد المطلب جد رسول صلعم در خواب دید و آنرا حفر کرد و در آنجا اهوان زرین و اسلحه یافت و قریش با او نزاع کردند و بحکم خدای باو مقرر شد و آن چاه بر طرف شرقی کعبه است و چهل گز عمق دارد و دور سرش یازده گز است و بر سرش قبّة ساخته اند و دو درخت مربع از چوب ساج گدرانیده و هر یک شش بکره جهت آب بر کشیدن زده و آن آب شورناکست و مکیان را پیوسته آب از آن چاه بود و در عهد بنی عباس زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید در مکه کاریزی اخراج کرد بعد از او در زمان مقتدر خلیفه خرابی یافت و او باز جاری گردانید و بعهد قایم خلیفه باز مطموس شد و او دیگر باز بیرون آورد و باز در عهد ناصر خلیفه خرابی پذیرفت او تجدید عمارتش کرد بعد از خلفا بکلی از ریگ انباشته شده بود در عهد امیر چوپان آنرا جاری گردانید و اکنون در مکه آب روان است و مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند و بتجارت مشغول و بر مذهب حنفی شهر مکه و حوالیش بدعای ابراهیم خلیل عم و فرمان حق تعالی همه حرم است و اول از راه مدینه تا سه میل که فرسنگی بود حرم است و میقاتش ذو الحلیفة[1] از و تا مکه یازده روز است دوم از راه جده تا ده میل که سه فرسنگ و میلی بود حرم است و میقاتش سعدیه[2] و ازو تا مکه بیست فرسنگ سیم از راه مصر و شام تا بدو فرسنگ حرم است و میقاتش جحفه[3] و ازو تا مکه سی و سه فرسنگ است و تا دریا دو میل بود چهارم از راه یمن و تهامه تا هفت میل که دو فرسنگ و میلی بود حرم است و میقاتش یلملم[4] و ازو تا مکه بیست و هفت فرسنگ بود پنجم از راه نجد تا بدو فرسنگ حرم است و میقاتش قرن[5] و ازو

(١) Yqb 313 Yaq II 324 (٢) Only in B L position unknown

(٣) Yaq II 35 (٤) Yaq IV 1025 (٥) قرن المنازل Yaq IV 72

عالی ساخت و ستونهــا سنگین از شام بدآنجا نقل کرد و سقف مسجد ار
چوب ساج ساخت و منصور بالله ابو دوانیق العباسی مسجد و طواف
گاه‌را بزرگتر گردانید و پسرش مهدی در سنة ست و ستین و مایه بر
آن ریادتی افزود اکنون برقرار است طول طواف گاه سیصد و هفتاد
۵ گزست در سیصد و پانزده گز و دور بیرون مسجد یکهزار و پانصد و
هشتاد گز و در حوالی آن خانقاه و مدارس و ابواب خیر بسیار است
ار جمله زاهد جمارتاش عمادی قزوینی رحمه الله جهة حجاج قزاوینه خانقاهی
ساخته است وسی هزار دینار بحکام مکه داده است تا اجازت یافته که
پنجره ار آنجا در حرم مسجد گشوده است و خانه که بدار محمد بن یوسف
۱۰ منسوب بوده و مولد رسول صلعم آنجا اتفاق افتاده بطرف مسجد حرام
است و خیزران والدهٔ هارون الرشید آنرا با مسجد مضم ساخت و سقایة
الحاج بطرف غربی خانه کعبه است در پس چاه زمزم و دار الندوة هم
در غربی مسجد است در پس دار الامارة و کوه صفا بطرف شرقی مسجد
حرام است و راه بازار در میان و ار حساب کوه ابو قبیس است و کوه
۱۵ مروه بطرف غربی مسجد الحرام است گویند که صفا و مروه نام مردی
و زنی بوده است که در زمان جاهلیت در خانه کعبه زنا کردنــد حق
تعالی ایشانرا سنگ گردانید اهل مکــه مردرا بر سر کوه صفا و زنرا بر
سر کوه مروه بردند تا بینندگان‌را عبرت باشد آن کوهها بدین نام
مشهور شد بعضی گویند که این نام خود آن کوهها‌را است و نام آن
۲۰ مرد و زن اساف و نائله[1] بوده است و در کلام مجید ذکر صفا و مروه
بسیار آمده است منها قوله تعالی[2] إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ ٱللّٰهِ
و ار رسول صلعم مرویست که دابة الارض که خروجش نشان وقوع
قیامت خواهد بود ار کوه صفا بیرون خواهد آمد و مشعر الحرام و
۲۴ حطیم[3] در میان کوه صفا و مروه است بحد کوه قعیقعان و منی دره

(1) Variants نائله ,نایله (2) Qurān II 153 (3) I H 25 Muq 72

کوفته اند از آهوان نقره که در چاه زمزم یافته بودند در عهد عبد الله
ابن زبیر رضعهما چون بنی امیة دیوار کعبه‌را بسنگ منجنیق خراب کرده
بودند او آنرا عمارت کرد وخانه‌را بزرگتر و دو در گردانید وحجر الاسود
در اندرون خانه کعبه در دیوار نشاند وگفت که چون رسول صلعم
٥ فرمود که حجر الاسود از خانه کعبه است باید که در اندرون کعبه باشد
بعد از او حجاج بن یوسف ثقفی وضع عمارت او باطل کرد و حجر
الاسودرا بیرون آورد چنانکه رسول صلعم کرده بود بر رکن شمالی که عراقی
گویند نشاند وخانه با قدر اول برد ویك در ساخت وطول آن خانه
بیست و چهار گز و بدستی در عرض بیست و سه گز و بدستی است
١٠ مساحتش باشد پانصد و هفتاد و پنج گز و مساحت اندرون خانه کعبه
چهار صد وچهل وچهار گز است وعلو آن خانه بر بیرون بیست و
هفت گز است و بامش بقلعی اندوده و ناودانش از نقره بود بطرف
راست و در چپ خانه زمزم است[1] اول کسی که آن خانه‌را جامه
پوشانید تبع بن اسعد ابو کرب حمیری بود و او معاصر بهرام گور
١٥ ساسانی بود وقصی بن جد پدر حضرت رسول صلعم بوده است ودر این
معنی گفته‌اند[2]

شعر

وکسونا البیت الذی حرم الله ملاء معضدًا و بروداً

گویند از خواص آن خانه است که هیچ مرغی بالا آن طیران نتواند
کرد و امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سرای چند که امیر
٢٠ المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه در حوالی مسجد خریده بود اضافت
مسجد کرد تا بزرگ شد و ولید بن عبد الملك مروانی در آن مسجد عمارت

---

(1) The B M MS Add 7708 (f 152b) adds this و در جنب خانه حالا که سنه ٩٨٢ هجریه است بامش از سنگ تراشیده است سیاه و سفید و میراب از طلا خالص و در آن خانه معظمه دو مصراع است در نقره کوفته

(2) Mas III 226

کنانی[۱] و ابو سعید حنابی قرمطی علیه اللعنة در عهد مقتدر حلیفه عباسی
در سنة تسع عشر و تلثمایه در مکه بوقت حج با مسلمانان حنگی عظیم و
قتل عام کرد چنانکه چاه زمزم ار کشتگان انباشته شد و در طواف گاه
سه هرار کشته پرتر افتاده بود و حجر الاسود ببرد و بدان حواری کرد
۵ و بر سر چاه مبرز انداخت و مدت بیست سال در دست قرامطه بود
تا در سنة تسع و تلتین و تلثمایه در کوفه به سی هرار دینار بوکلای مطیع
حلیفه فروختند و حلیفه آنرا بکعبه فرستاد و در رکن عراقی نشاند و تا
اکنون ار شر دیگر مخاذیل ایمن ماند حفظها الله تعالی الی یوم القیامة من
شر کل مخذول و مطرود و مردود

۱۰ و ار مکه تا معظم بلاد ایران زمین بموجب شرح که متعاقب در
دکر طرق حواهد آمد مسافت بر این موجب است ار مکه تا سلطانیه
که دار الملك ایران است براه بغداد سیصد و هشتاد و هشت فرسنگ
تبریز هم دار الملك است براه بغداد سیصد و هشتاد فرسنگ بغداد هم
دار الملك است براه نجف اشرف دویست و شصت فرسنگ است ار مکه
۱۵ تا ری سیصد و پنج فرسنگ تا اردبیل دوصد و بیست و چهار فرسنگ
تا همدان دویست و هفتاد و هفت فرسنگ تا کاشان دویست و شصت
فرسنگ تا اصفهان سیصد و یك فرسنگ تا سمنان دویست و بیست و نه
فرسنگ تا شوستر دویست و سی و یك فرسنگ تا قاین دو صد و هشتاد
فرسنگ تا نیشاپور چهار صد و بیست فرسنگ تا تفلیس پانصد و یك
۲۰ فرسنگ تا بلح پانصد و هفت فرسنگ تا مرو چهار صد و هشتاد و یك
فرسنگ تا قم دویست و نود و چهار فرسنگ تا سبزوار چهار صد و دو
فرسنگ تا یزد سیصد و چهار فرسنگ تا قزوین سیصد و هفتاد
فرسنگ تا شیراز دویست و هفت فرسنگ تا تبریز سیصد و نه فرسنگ
۲٤ تا هرمور دویست و چهار فرسنگ و تا دیگر بلاد ربع مسکون که خارج

(۱) Naf 199 No 215

است بغربی مسجد الحرام بدرازی دو میل و جمره(۱) عقبه در آخر منی
است و مسجد خیف هم بطرف غربی مسجد الحرام است و کوه عرفات
هم در طرف غربی مسجد الحرام است و خارج حرم و ازو تا مکه سه میل
است و مسجد عایشه هم خارج حرم است و جمره اولی و حدیبیه محاذی
۵ حرم است و مازمین شعبی است در میان دو کوه که آخرش بطن
عرنه است(۲) و آنجا راه حایط بنی عامر است و حجاج نماز ظهر و عصر
در آنجا گذارند و آنجا چشمه است به عبد الله بن عامر بن کریز(۳)
منسوب است و مزدلفه در میان مکه و عرفات است و حجاج نماز شام
و خفتن و صبح نیز آنجا گذارند و بطن محسر وادی است میان منی
۱۰ و مزدلفه(۴) و کوه حرا بطرف مکه است و رسول صلعم آنرا طواف
میکرد و آن نیز در حرکت می آمد رسول صلعم گفت اسکن یا حرا تا
ساکن شد و بوقت معجزهٔ شق القمر آن کوه از میان دو پاره قمر پدید
بود و زمین بطحا که یک فرسنگی مکه است از توابع مکه میباشد و کوه
ثور اطحل(۵) که غار رسول صلعم در آنجاست در راه مدینه است و جده
۱۵ فرضه اهل مکه است در راه دریا بدو مرحله از پیغمبران آدم صفی و
جفتش حوا علیهما السلام بر کوه ابو قبیس مدفون اند و صالح پیغمبر
عم در شهر مکه آسوده و قبرش نزدیک دار الندوة است در غربی مسجد
حرام و اسماعیل با والدهاش هاجر علیهما السلام در حرم کعبه خفته اند
و دو فرزند رسول صلعم که از خدیجه بوده اند و پیش از هجره متوفی
۲۰ شدند در مقبره مکه خفته اند و آن مقبره بطرف شهر است و از صحابه
عظام فراوان آنجا مدفونند اول ایشان اسعد بن زراره و آخر ایشان
ابو امامه باهلی و او در سنهٔ ست و ثمانین نماند و از علما اکابر اولیا ابو
۲۵ عبد الرحمان نسایی خامس ارباب الصحاح فی الحدیث و محمد بن علی

(۱) Yaq II 117 (۲) I H 25 (۳) Yaq I 611
(۴) Yaq IV 426 Qaz I 157 (۵) Yaq I 662 Qaz I 156

شام صد و بیست فرسنگ بلاد حبشه بعد دوازده درجه سیصد فرسنگ
بلاد مغرب درو عبد المومن بعد سی درجه هفت صد و پنجاه فرسنگ
قرطبه دار الملك اندلس است بعد چهل و هشت درجه یك هزار و
دویست فرسنگ قیروان بعد سی و چهار درجه هشت صد و پنجاه
٥ فرسنگ ولایت بربر بعد دوازده درجه هشتصد و پنجاه فرسنگ

طرف شمالی براه بغداد دشت قبچاق چهار صد و پنجاه فرسنگ الآن
و چرکس سیصد و پنجاه فرسنگ آس و روس چهار صد فرسنگ دیار
فرنگ پانصد فرسنگ یونان دویست فرسنگ صقلاب سیصد و پنجاه
فرسنگ بدریه و سوریه و بلد چهار صد و پنجاه فرسنگ

١٠ طرف جنوبی اهل این دیاررا اول بمکه باید آمد پس بمدینه رفت
تا مکه تنت کنیم طایف هشت فرسنگ صنعا یمن صد و چهل فرسنگ
تهامه صد و چهل و هشت فرسنگ عدن صد و بیست فرسنگ عمان صد
و چهل فرسنگ سرندیب سیصد فرسنگ دیگر ولایت‌را که جهة تخفیف
نطویل تنت بیفتاد و چون سا ولایتی که در آن جوار است و منتت
١٥ شده قیاس کند کمیت معلوم گردد تخمینا والعلم عند الله تعالی

حرم الروضة الشریفة شرفها الله تعالی

روضه رسول صلی الله علیه وآله در شهر مدینه است وآن شهررا
اول یثرب می‌گفتند رسول صلعم اورا مدینه خواند کما قال صلعم ان الله
سمی المدینه طابة از اقلیم دوم است طولش از جزایر خالدات سه ك و
٢٠ عرض از خط استوا که بعضی گفته‌اند که آن زمین‌را تهامه خوانند و در
صور الاقالیم گوید تهامه از ملك یمن است وآن شهر و مکه از ملك حجاز
در پای کوه احد افتاده است و طرف شرقش رود عقیق است بر یك
٢٢ فرسنگ و نیم و راه مکه از آن جانب در آید و طرف غربی کوه سلع[1]

(١) Yaq IV 117

ایران زمین است بچهار حد مکه بقیاس بعد در طول و عرض بخوی
چنانکه در اکثر زیجات آمده و چون این قیاس هوئی بود در هر درجه
بقول بطلیموس بیست و پنج فرسنگ شمردیم تا تفاوت طرق در آن
عرض بسید بر این موجب بر آمد تخمینا و تقریبا

۵ طرف شرقی ولایات هند دهلی و قنوج و سومنات بعد سی درجه
هفتصد و پنجاه فرسنگ و بریتون بعد سی و چهار درجه هشتصد و پنجاه
فرسنگ خنسای دار الملك ماچین بعد پنجاه و دو درجه یکهزار و
سیصد فرسنگ مجین دار الملك صین بعد پنجاه و شش درجه یك هزار
و چهار صد فرسنگ خان بلیغ دار الملك ختائی بعد چهل و شش درجه
۱۰ یك هزار و صد و پنجاه فرسنگ تیز و مکران بعد بیست درجه پانصد
فرسنگ دیبل ببعد بیست درجه پانصد فرسنگ قندهار و کشمیر بعد
سی و چهار درجه هشت صد و پنجاه فرسنگ ما وراء النهر بعد سی
درجه هفتصد و پنجاه فرسنگ دیار ایغور و تنکت بعد سی و دو درجه
هشت صد و پنجاه فرسنگ ملك تبت بعد سی درجه هفت صد فرسنگ
۱۵ مملکت خوارزم بعد سی و شش درجه ششصد و پنجاه فرسنگ سقسین و
بلغار بعد سی و دو درجه هفتصد و پنجاه فرسنگ صغانیان بعد بیست
و نه درجه هفت صد و بیست و پنج فرسنگ کیماك بعد سی و دو درجه
هشتصد فرسنگ فرخار بعد بیست و هفت درجه ششصد و هفتاد و پنج
فرسنگ کابل بعد بیست و یك درجه پانصد و بیست و پنج فرسنگ
۲۰ قرغیز و سلکا بعد بیست و شش درجه ششصد و پنجاه فرسنگ دیار
یاجوج و ماجوج بعد شصت و دو درجه یك هزار و پانصد و پنجاه
فرسنگ

طرف غربی حجاج این طرفرا بضرورت گذر بر مدینه باشد تا آنجا
قیاس کنیم و از مدینه تا مکه هشتاد و هفت فرسنگ است مصر تا مدینه
۲۵ صد و پنجاه فرسنگ اسکندریه دویست و ده فرسنگ دمشق دار الملك

و از خواص آن شهر است که چون در او تردد کند عرق خوشبوی از مردم حاصل شد

روضة شریفة که خوابگاه مصطفی صلعم است در آن شهر است در خانه عایشه هماآنجا که وفاتش رسید و اکنون آن مقام داخل مسجداست
۵ و در جانب یسار قبله که کنج ما بین مشرق و شمالی بود و قبله مدینه کنج ما بین مشرق وجنوب است امیر المومنین ابو بکر صدیق و عمر فاروق رضعهما هم در آنجا مدفونند و بوقت آنکه رسول صلعم بمدینه هجرة فرمود آن موضع زمین ساده بود رسول صلعم آنرا بخرید ومسجد و خانه ساخت بخشت خام وچوب نخل و عمر رضع بر آن زیادتی نمود وعثمان عفان رضع
۱ برآن افزونی بسیار کرد و دیوارش بسنگ منقش بر آورد وسقف از چوب ساج ساخت وولید بن عبد الملك مروانی بر آن عمارت فراوان افزود و المهدی بالله محمد بن عبد الله العباسی رحمه الله آنرا فراخ گردانید و مامون خلیفه رحمه الله نیز بر آن زیادتی کرد واکنون بر آن قرار است طول آن مسجد چهارده گز است وعرض دوازده گز است ودر اطراف
۱۵ آن مدارس وخانقاهات بسیار است ومبانی خیر بیشمار از جمله در این عهد امیر چوپان در عربی آن مدرسه وحمامی بساخت و پیش از آن در مدینه حمام نبود ودر آن حدود مساکین مردم نیز بسیار است و در فضیلت آن مسجد در مصابیح[1] از رسول صلعم مرویست که ما بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة و منبری علی حوضی و در کتاب استظهار
۲ الاخبار تالیف قاضی احمد دامغانی ومجمع ارباب الملك[2] قاضی رکن الدین خویی آمد است که حاکم اسمعیلی که ششم خلیفه بنی فاطمة مغرب بود از مدینه علویرا بفریفت تا در شب از خانه او نقب بروضة رسول
۲۲ صلعم میبردند تا امیر المومنین ابو بکر صدیق و عمر خطاب رضعهما از آن

(۱) Cf Bukh I 300, line 10 and line 6 from below (۲) Cf H Kh Nos 609 and 11, 418

و طرف شمالی کوه احد است بـر دو فرسنگی و مدینه‌را از آن نزدیکتر کوه بیست رسول صلعم در وقت حرب الاحزاب بتدبیر سلمان فارسی اورا خندقی حفر فرمود و عمق آن خندق بیست ارش و عضد الدولـه فنا خسرو دیلمی اورا بارو کشید شهری کوچك است بمساحت کم از نیمه ۵ مکه بود اما در آن زمین عاطل کمتر باشد هواش بغایت گرم است و درو آب روان است دراع و باغستان ونخیلات دارد وخرمای بردی و عجوه در آنجا بهتر از دیگر بلاد بود مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند و بتجارت مشغول ودر شان مدینه احادیث بسیار وارد است منها فی مصابیح قال النبی صلعم حدیث(۱) ان ابراهیم حرم مکه فجعلها حراما و انی حرمت المدینة ۱۰ حراما ما بین لابتیها متفق علیه لایراق فیها دم ولایحمل فیها سلاح القتل ولایخبط فیها الاّ العلف وقال النبی صلعم علی نقاب المدینة الملائکة لایدخلها الطاعون والدجّال قال صلعم من استطاع ان یموت فی المدینة فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها وقال صلعم آخر قریة من قری الاسلام خرابًا المدینة فضل بن عباس(۲) رضی الله عنهما در حق مدینه گفت شعر

۱۵ وعلی طیبة التی بارك * الله علیها لخاتم المرسلینا

و صرمة انصاری گفت(۳) شعر

فلما اتانا اظهر الله دینه * واصبح مسرورا بطیبة راضیا

پیش از وصول رسول صلعم بدآنجا حکامش از قبل مرزبان بادیه بودندی یا از قبل حکام یمن و اکثر اوقات از قوم بنی قریظة یا بنی ۲۰ نضیر کس بر آنجا حاکم بودی و یکی از انصار گفته بود(۳) شعر

نودی الخرج بعد خراج کسری * وخرج بنی قریظـة والنضیر

(۱) M al M 231 Qaz II 71

(۲) Read العباس بن الفضل العلوی and cf I K 128 and note c

(۳) I K 128

طایف بوده و دیه حجر از توابع وادی القری است بر یك روزة راه
ازو و آن مقام قوم ثمود بوده است و حق تعالی در قران در حق آن قوم
فرموده که[1] وَثَمُودَ ٱلَّذِينَ جَابُوا ٱلصَّخْرَ بِٱلْوَادِ زیراکه ایشان در کوه
خانها ساخته بودند چنانکه حق تعالی میفرماید[2] وَتَنْحِتُونَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا
٥ و در آنجا چاهی بوده که درگاه زراع ایشان با ناقه صالح عم بآبشخور از
آنجا حق تعالی میفرموده قوله[3] لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ و
حصن ینبع[4] بر امیر المومنین علی مرتضی رضع وقف کرده بود بعد ازو
اولادش تصرف داشتند و دیه فدك که رسول صلعم چون بصلح مسخر
گردانید خاص خود فرموده بوده بعد ازو فاطمة عم و امیر المومنین
١٠ علی مرتضی رضع خواستند که بحکم میراث تصرف نمایند امیر المومنین عمر
رضع مانع شد و مسلم نداشت و گفت که پیغمبرانرا میراث نبود کما
قال النبی صلعم نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة و دیه سمیره
بر سی فرسنگی مدینه با قلعة فید از ولایت طی که عایشه میگفت که
رسول صلعم بمهر من داده و امیر المومنین علی رضع مسلم نداشت و مواضع
١٥ عربیه و وحیده و ثمره و حدیقه و عادی و حصره و سایره و رحبه و سیاله
و سایة و رهاط و عراب و الکحل و حمیه[5] و غیر آن دیگر قری مدینه‌اند
و دیه جار فرضه اهل مدینه است بر سه مرحله شهر و کوه رضوی که
سنگ آسان از آنجا آرند هم بر سه مرحله شهر است بر سر راه بنی طی
و دیه ابوا که مادر رسول صلعم آنجا مدفون شد بر راه مکه است بر
٢٠ چهل و چهار فرسنگ مدینه و مرحله جحفه که میقاتست سه فرسنگ
ازو بر سوی مکه است و تیه موسی عم بر راه مصر و شام است تا مدینه
بچند مرحله و آن زمین بقول صور الاقالیم چهل فرسنگ در مثل آن است
٢٢ و بدیگر نقلها کمتر ازین

(١) Qur LXXXIX, 8 (٢) Qur XXVI, 149
(٣) Qur XXVI 155 (٤) Yaq IV 1039 (٥) Cf I K 129

روضه بیرون آورند و هرچه خواهند با ایشان کنند و در آن روزها در مدینه گردباد و صاعقه و تاریکی عظیم پیدا شد مردمان ترسیدند و در امانت کوشیدند و در حرم رسول صلعم گریختند آن حال ساکن نمی شد تا آن علوی اظهار آن قصیه کرد حاکم مدینه نقابان‌را بگرفت و سیاست ٥کرد همان روز هوا خوش شد و این حال در سنه احدی عشر واربعمایه بود و از کرامات ابو بکر و عمر رضعهما که بعد از وفاتشان بقرب چهار صد سال چنین ظهور یافت حاکم اسمعیلی آن سال بسر برد

مصلی حضرت رسول صلعم که در اعیاد و ایام شریفه در او خطبه فرمودی و آن در غربی مدینه است و داخل شهر ومقبره مدینه که بقیع ١٠خوانند در شرقی شهر است و در او قبور ابراهیم ابن رسول صلعم و بنات مصطفی صلعم و عثمان بن عفان و امیر المومنین حسن و عباس بن عبد المطلب و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین در آنجا مدفونند و اکثر صحابه عظام رضی الله عنهم آنجا آسوده‌اند اول ایشان اسعد بن زراره و او هم در آن سال وصول رسول ١٥صلعم بمدینه در گذشت و آخرشان سهل بن سعد ساعدی و او در سنة احدی و تسعین بماند و از تابعین کرام همچنین فراوان آنجا خفته اند و از کبار ائمة و علما امام مالك بن انس الاصبحی و نافع اول قراء سبعة و عثمان و مالك مابین گورستان بقیع و گورستان جهودان بدار النوار مدفونند و چاه اریس که انگشتری رسول صلعم از دست عثمان بن عفان در آنجا افتاده ٢٠بود و پیدا نگشت در نخلستان قبا است بر دو میل مدینه مایل قبله و در قبا مجموع بیوت انصاریان بوده و آن چون دیهی نموده و در حوالی آن شهر دیهها معتبر بوده است بل قصبات مشتهر اکثر آن اکنون خراب است منها خیبر بربیست و هفت فرسنگی و آن دیه سخت بزرگ بوده است و هفت حصار در میان هم داشته و در قرب آن قری خانه زیاد ٢٥بوده و دیه وادی القری است بر دو فرسنگی و آن بمساحت بزرگتر از

طایف بوده و دیه حجر از توابع وادی القری است بر یك روزة راه
ازو و آن مقام قوم ثمود بوده است و حق تعالی در قران در حق آن قوم
فرموده که[1] وَ ثَمُودَ ٱلَّذِينَ جَابُوا ٱلصَّخْرَ بِٱلْوَادِ زیراکه ایشان در کوه
خانها ساخته بودند چنانکه حق تعالی میفرماید[2] وَ تَنْحِتُونَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا
٥ و در آنجا چاهی بوده که درگاه نزاع ایشان با ناقه صالح عم بآشخور از
آنجا حق تعالی میفرموده قوله[3] لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ و
حصن ینبع[4] بر امیر المومنین علی مرتضی رضع وقف کرده بود بعد ازو
اولادش بتصرف داشتند و دیه فدك که رسول صلعم چون بصلح مسخر
گردانیده خاص خود فرموده بوده بعد ازو فاطمة عم و امیر المومنین
۱۰ علی مرتضی رضع خواستند که بحکم میراث تصرف نمایند امیر المومنین عمر
رضع مانع شد و مسلم نداشت و گفت که پیغمبرانرا میراث نبود کما
قال النبی صلعم نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة و دیه سمیره
بر سی فرسنگی مدینه تا قلعة فید از ولایت طی که عایشه میگفت که
رسول صلعم بمهر من داده و امیر المومنین علی رضع مسلم نداشت و مواضع
۱٥ عربیه و وحیده و نمره و حدیقه و عادی و حصره و سایره و رحبه و سیاله
و سایة و رهاط و عراب و اکحل و حمیه[5] و غیر آن دیگر قری مدینه‌اند
و دیه خار فرصه اهل مدینه است بر سه مرحله شهر و کوه رضوی که
سنگ آسان از آنجا آرند هم بر سه مرحله شهر است بر سر راه بنی طی
و دیه ابوا که مادر رسول صلعم آنجا مدفون شد بر راه مکه است بر
۲۰ چهل و چهار فرسنگ مدینه و مرحله جحفه که میقات است سه فرسنگ
ازو بر سوی مکه است و تیه موسی عم بر راه مصر و شام است تا مدینه
چند مرحله و آن زمین نقل صور الاقالیم چهل فرسنگ در مثل آن است
۲۲ و بدیگر نقلها کمتر ازین

(1) Qur LXXXIX, 8 (2) Qur XXVI, 149
(3) Qur XXVI 155 (4) Yaq IV 1039. (5) Cf I K 129.

روضه بیرون آورند و هرچه خواهند با ایشان کنند و در آن روزها در
مدینه گردباد و صاعقه و تاریکی عظیم پیدا شد مردمان ترسیدند و در
امانت کوشیدند و در حرم رسول صلعم گریختند آن حال ساکن نمی شد
تا آن علوی اظهار آن قصیه کرد حاکم مدینه نقابان‌را بگرفت و سیاست
٥ کرد همان روز هوا خوش شد و این حال در سنه احدی عشر واربعمایه
بود و از کرامات ابو بکر و عمر رضعهما که بعد از وفاتشان بقرب چهار
صد سال چنین ظهور یافت حاکم اسمعیلی آن سال اسر سرد
مصلی حضرت رسول صلعم که در اعیاد و ایام شریفه در او خطبه
فرمودی و آن در غربی مدینه است و داخل شهر و مقبره مدینه که بقیع
١٠ خوانند در شرقی شهر است و در او قبور ابراهیم ابن رسول صلعم و بنات
مصطفی صلعم و عثمان بن عفان و امیر المومنین حسن و عباس بن عبد
المطلب و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات
الله علیهم اجمعین در آنجا مدفونند و اکثر صحابه عظام رضی الله عنهم آنجا
آسوده‌اند اول ایشان اسعد بن زراره و او هم در آن سال وصول رسول
١٥ صلعم بمدینه درگذشت و آخرشان سهل بن سعد ساعدے و او در سنة
احدی و تسعین بماند و از تابعین کرام همچنین فراوان آنجا خفته اند و از
کبار ائمة و علما امام مالك بن انس الاصبحی و نافع اول قراء سبعة و عثمان
و مالك مابین گورستان بقیع و گورستان جهودان بدار النوار مدفونند و چاه
اریس که انگشتری رسول صلعم از دست عثمان بن عفان در آنجا افتاده
٢٠ بود و پیدا نگشت در نخلستان قبا است بر دو میل مدینه مایل قبله و
در قبا مجموع بیوت انصاریان بوده و آن چون دیهی نموده و در حوالی
آن شهر دیهها معتبر بوده است بل قصبات مشتهر اکثر آن اکنون
خرابست منها خیبر بر بیست و هفت فرسنگی و آن دیه سخت بزرگ بوده
است و هفت حصار در میان هم داشته و در قرب آن قری خانه زیاد
٢٥ بوده و دیه وادی القری است بر دو فرسنگی و آن بمساحت بزرگتر از

عصا خورده عصا شکست و او بیفتاد و خبر مونش ظاهر شد و بعد از
آن بخت النصر نکین بجیی پیغمبر عم بیت المقدس و آن مسجد بیر خراب
میکرد و آن مسجدرا بیر خراب گردانید عزیر پیغمبر عم را آنجا گذر
افتاد و آنرا خراب یافت بر دلش سخت گران آمد و گفت آیا خدائی
۵ تعالی این مسجد و شهررا بتازگی آبادان نماید بدین سبب حق تعالی امر
کرد تا روح اورا قبض کردند و او صد سال خفته بود تا ملکی از ملوك
فارس که بنی اسرائیل اورا کوشك و فارسیان گودرز اشغالی خوانند
آنرا بحال عمارت آورد و بعد از آن عزیر عم زنده شد و تجدید دعوت
دین موسی عم ایشانرا دلیل شد تا توریه که شعیا پیغمبر عم نوشته بود
۱۰ و در زیر ستون مسجد بیت المقدس نهاده کس نمیداست که کدام ستان
است بیرون آوردند و مصدق دعوی عزیر عم شد و اورا در میان بنی
اسرائیل قبول تمام پدید آمد و ایشان در رواج دین و تزیین عمارت ان
مسجد می افزودند در عهد اسلام امیر المومنین عمر خطاب رضع آن مسجدرا
در قبله تابع کعبه گردانید و محراب بر سمت کعبه راست کرد و بنی امیه
۱۵ و خلفاء بنی عباس و سلاطین آن دیار در آن عمارت تکلفات بسیار کردند
تا عدیم المثال شد و بمرتبه رسید که در تاریخ شام ومغرب آمده که در ربع
مسکون بغیر حرمان عمارتی عالی تر از آن عمارت نیست و در سه تسعین
و اربعمایه هجری فرنگیان آن ملك‌را از تصرف مسلمانان بیرون بردند و
محرابهاء اسلامی خراب کردند و نا بود و پنج سال بر این صورت ماند
۲۰ تا در سه خمس و ثمانین و خمسمایه آل ایوب آنرا بتوفیق الله بحوزه
اسلام گرفتند و درو شعار مسلمانی آشکارا کرده بر درگاهش نوشتند
قوله تعالی(۱) وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ ٱلذِّكْرِ أَنَّ ٱلْأَرْضَ يَرِثُهَا
عِبَادِيَ ٱلصَّالِحُونَ و سنگ صخره که رسول صلعم در شب اسری ازو
۲۴ بمعراج رفت و آن سنگ بموافقت رسول صلعم ده گزی یك طرفش از

(۱) Qur XXI 105

مسجد اقصى آن مسجد در شهر اورشلم است و آن شهررا بعربی بيت المقدس و بعبری ايليا خوانند از ولايت شام و زمين فلسطين و اقليم سيم است طولش از جزاير خالدات نول و عرض از خط استوا لاں بر بلندی افتاده است و از اطرافش برو بايد رفت و در کتاب معارف[1] ابن
٥ قتيبة آمده که وهب بن منبه گويد که اسحاق پيغمبر عم پسرش يعقوب عم را فرمود که دختران خال خود لابان بن ناهر بن آزررا در نکاح آورد و او بدين مهم عازم خانه خال خود شد در آن راه شبی بمرحله اورشلم بخواب ديد که بر فوق او از آسمان دری گشوده بودی و نردبانی بر آن نهاده و فرشتگان ازو فرو می آمدندی و برو ميرفتندی پس
١٠ حق تعالی بدو وحی کردی و فرمودی انی انا الله لا اله الا انا الملك و اله آبائك و قد ورثتك هذه الارض المقدسة و ذريتك من بعدك و بارکت فيك و فيهم و جعلت فيكم الكتاب و الحكمة و النبوة ثم انا معك و احفظك حتى اردّك الى هذا المكان و اجعله بيتا تعبدنی فيه و ذريتك فهو بيت المقدس بدان سبب آن زمين‌را قدس خوانند و يعقوب بعد
١٥ از تاهل در زمين كنعان مقام کرد و کنعان بر سه فرسنگی آنجاست بعد از آن بنی اسرائيل در آنجا شهر اورشلم ساختند و تختگاه آنجا بردند و چون روزگار بر زمان داود عم را رسيد حق تعالی اورا خلافت داد چنانکه در کلام مجيد ميفرمايد قوله تعالی[2] يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ او در بيت المقدس مقام کرد و
٢٠ مسجد اقصی بنا نهاد و بعد از او پسرش سليمان عم باتمام رسانيد و از تاريخ اتمام عمارتش تا اکنون دو هزار و پانصد و هشتاد و سه سال گفته‌اند گويند سليمان عم بتماشای عمارت آن مسجد رفت و بر عصا تکيه کرد عزرائيل بفرمان رب جليل روحش قبض کرد او همچنان ايستاده بود تا
٢٥ بعد از يك سال که ديوار عمارت مسجد تمام کرده بودند و مورچه چوب

(1) Ibn Qut 20 (2) Qur XXXVIII 25

ایرج داد و بدو باز خواندند و ایران گفتند و یکی از شعراء عرب در شرح این قسمت گفته شعر[1]

و قسمنا ملکنا فی دهرنا * قسمة اللحم علی ظهر الوضم
و جعلنا الشام و الروم الی * مغرب الشمس الی الغطریف سلم
و لتور جعل الترك لـه * و بلاد الصین یحویها ابن عم
و لایران جعلنا عنوة * فارس الملك و فزنا بالنعم

و مشهور است که سلم و تور جهة آنکه بخش ایرج بهتر داده بود اورا بکشتند و آن کینه در میان آن مملکتها بماند و بعضی گفته اند که ایران بکیومرث منسوبست و اورا ایران نام بوده و جمعی گویند بهوشنگ منسوب است و او نیز ایران نام داشت اما اصح آنکه بایرج بن فریدون منسوب است و اهل عرب گویند که نوح پیغمبر عم ربع مسکون‌را بر درازی به سه بهره کرد بخش جنوبی حام‌را داد و آن زمین سیاهان است و بخش شمالی یافت‌را داد و آن زمین سفیدان و سرخ چهره‌گانرا است و بخش میانی‌را سام داد و آن زمین اسمرانرا است و ایران از آن جمله است و اهل یونان گویند که حکمای ما تقدم ربع مسکون‌را از مصر بر بدو نیم توهم کرده‌اند شرقی آنرا ایسیا خوانند و غربی آنرا دریای شام بدو نیم کرد جنوبی آنرا که ربع اصل باشد لوبیه خوانند و آن مقام سیاهان است و شمالی آنرا که ربع دیگر بود اوربی[2] گویند آن مقام سفیدان و سرخ چهره‌گان است و نیمه ایسیارا از زاویه میان شرقی و شمالی تا نیمهٔ طرف جنوب بدو بخش کردند طرف میان کمتر و طرف بیرون بیشتر جانب میانرا ایسیای خرد خواندند و آن ایران زمین و بحار و یمن و خزر است و جانب بیرونرا ایسیای بزرگ خواندند و آن ختای و ختن و ما چین و چین و هند و سند و آن حدود است و حکماء هند بخش ربع مسکون‌را بصورت سه در سه نهاده‌اند بخش جنوبی‌را دکشن خوانند و آن زمین تاریان است

(1) I K 16 Mas II 116 (2) Variant اوربی

زمین بر خواست و چون رسول صلعم گفت که قِف همچنان بیم خیز ماند
در آن مسجد است و اکنون زیارت گاه معتبر و اکثر مشاهیر انبیا که
آنجا بوده اند هر یکرا محرابیست اما محراب داود عم از همه معتبر تر است
هم بعمارت و هم بترك و در کتاب مسالك الممالك[1] آمده که مقام
۵ حضرت ابراهیم خلیل بر سیزده میل مسجد اقصی است که چهار فرسنگ
و میلی بود و اکنون آن موضع شهرچه است که دورش سه هزار گام
باشد و در کتاب صور الاقالیم آمده که بردو فرسنگی بیت المقدس دیهی
است آنرا ناصرة[2] الخلیل خوانند ولادت عیسی عم آنجا بوده است و
ترسایانرا بدین سبب نصرانی خوانند و الله اعلم،

۱ قسم دویم، در شرح احوال ایران زمین و آن مشتمل است بر مطلعی
و مقصدی و مخلصی

مطلع، در ذکر بخش ایران از ملك جهان و صفت طول و عرض
و حدود آفاق و قبله بلاد آن

واما شرح قسمتها در شرح قسمت ربع مسکون که ایران پاره از آن
۱۵ هست اقاویل مختلف است فارسیان گویند حکیم هرمس که اورا المثلث
بالحکمة خوانده اند و بالنعمة نیز گویند زیراکه هم حکیم و هم پیغمبر و هم
پاد شاه بود و او ادریس پیغمبر عم بود زمینرا بهفت بخش کرده است
برسبیل هفت دایره یکی در میان و شش در حوالی اول از طرف جنوب
کشور هندوان است دویم کشور تازیان و یمن و حبش سیم کشور شام و
۲ مصر و مغرب چهارم که وسط است کشور ایران زمین پنجم کشور روم
و فرنگ و صقلاب ششم کشور ترك و خزر هفتم کشور چین و ما چین
و ختای و ختن و تبت و بعد از آنکه فریدون مملکت خوررا بر سه
پسر خود بخش میکرد بر بنها سه قسم کرد قسم شرقی توررا داد و قسم
۲۰ غربی سلم داد و قسم میانه که بهترین بود و مقام او بود به پسر کهتر

(۱) I K 79 (۲) Read بیت لحم , Yaq I 779

زیجها دویست و هفتاد و یك فرسنگ باشد و بحسب پیمایش طرق از عبادان تا سلطانیه صد و شصت فرسنگ باشد و از سلطانیه تا باب الابواب تمور قاپو صد و یازده فرسنگ باشد و ساحتش بحسب طول و عرض پیمایش به اصطرلابی تم و این اعلاء طول و عرض ایران زمین
۵ است و لا شك تمامت ایران زمین در طول و عرض مربع مستقیم الاضلاع واقع نیست و در آن تفاوت بسیار است اما همچنانکه در شرح ربع مسکون اعتبار موضع خط استوا است و آن در مرتبه اعلا است اینجا نیز آنچه در اکثر زیجات متفق علیه است مرتبه اعلا دارد ثبت افتاد و صورت طول و عرض اقالیم و بلاد ایران آنچه در اکثر زیجات متفق
۱ علیه است بر این موجب است که در این جدول نهاده میشود و اگرچه طول ربع مسکون صد و هشتاد درجه و در عرض نود درجه است و طول اقالیم سبعه اولش صد و شصت درجه و آخرش شصت درجه است و عرضش تقریبا سی و هشت درجه اما چون از این شرح طول و عرض عرض وصف ایران زمین است و آن در وسط اقالیم سبعه
۱۵ افتاده است سهولت‌را از آنچه از حد ایران دور بود اجتناب واجب نمود بدآن سبب طول از شصت و سیم درجه تا صد و دوازدهم که پنجاه درجه باشد و عرض از شانزدهم تا چهل و پنجم که سی درجه بود ثبت افتاده است و هذا شرحه و بالله التوفیق[1]

و اما حدود اقاصیها ایران زمین‌را حد شرقی ولایت سند و کابل
۲ و صغانیان و ما وراء النهر و خوارزم تا حدود سقسین و بلغار است و حد غربی ولایت نیکسار و سیس و شام و حد شمال ولایت آس و روس و مکیر و چرکس و برطاس و دشت خزر که آنرا نیز دشت قیچاق خوانند و الان و فرنگ است و فارق میان این ولایت و ایران زمین
۲٤ خلیج اسکندر و بحر خزراست که آنرا بحر خیلان و مازندران نیز گویند

(1) A rough Map of Irān is given in the MSS at this place

و بخش شمالی‌را اونر خوانند و آن ترکان‌را است و بخش شرقی‌را بورب خوانند و اهل چین و ما چین‌را است و بخش غربی‌را نسحم خوانند قوم مصر و بربررا است و بخش راویه ما بین جنوب و شرق آگنی گویند هندوان‌را است و بخش راویه ما بین شرق و شمال ایشن خوانند قوم ختای و ختن‌را است و بخش راویه ما بین شمال و غرب نایب گویند ۵
اهل روم و فرنگ‌را است و بخش راویه ما بین غرب و جنوب نیرت گویند اهل قبط و بربر و افریقه و اندلس‌را است و بخش در بین مدویش خوانند یعنی میانه مملکت ایرانیان‌را است غرض آنکه بهمه قولی ایران میانه ربع مسکون است و خلاصهٔ دیار و اکناف و امصار و اطراف آن ۱۰

اما طولها و عرضها ملك ایران زمین بموجب شرح ما قبل در واقع بر میان ربع مسکون است مایل بغرب چنانکه در طول اکثر آن از نصف غربی و اقلش از نصف شرقی است و در عرض بیشتر بلاد آن از اقالیم سیم و چهارم است و اندکی از اقالیمهای دویم و پنجم افتاده است و شرحش برین موجب طولش از قونیه روم است و آن‌را نول ۱۵
طول است تا جیحون بلخ و آنرا صا طولست مسافت ما بین الطولین که طول ایران زمین است بحسب اصطرلاب لدل باشد که بحسب بطلیموس هشتصد و پنجاه و شش فرسنگ بود و بشمار بیانی هفتصد و شصت و یك فرسنگ و بسعی و بقیاس ابو ریحان ششصد و چهل و هفت فرسنگ از جیحون بلخ تا سلطانیه سیصد و چهل و شش فرسنگ و از سلطانیه تا ۲۰
قونیه روم سیصد و یك فرسنگ است و عرضش از عبادان بصره است و آن‌را کطك عرض است تا باب الابواب تمور قپو و آنرا مه عرض است مسافت ما بین العرضین که عرض ایران زمین است باصطرلاب نه م باشد که بحساب بطلیموس سصد و پنجاه و هشت فرسنگ و بشمار بیانی سیصد و هجده فرسنگ و چهار تسع و تلثان تسعی بود و بقیاس ابو ۲۵

قیس و تحریبرا روی بمغرب مطلق باید کرد و صورت هریک‌را در
جدولی که در ما قبل ذکر رفت تخمین روشن است و تحقیق طالب
سمت قبله باید که بحسب خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب در
شهر مطلوب بیرون آورد و استخراج آن بطرق بسیار میتوان کرد و از همه
۵ مشهورتر دایره هندی است و طریق دایره هندی آنکه زمین‌را بغایت
مستوی و هموار گردانند چنانکه درو قطعا انحراف و تقعیر و علو نباشد
و بجنیتی بود که اگر قدری آب برآن زمین چکانند از جمیع جوانب یکسان
رود بی آنکه بهیچ جانب میل زاید کند پس برآن زمین بعدی که خواهد
دایره بکشند و به بلندی ربع قطر دایره عمود مخروط سازند چنانکه سرش
۱۰ بغایت باریک و تنش موازی بقعر باشد تا آسان بر زمین نشیند و آن
عمودرا بر مرکز دایره بنهند و محکم گردانند چنانکه از جای خود نتوان
رفت و باید که بعد سر عمود بدایره هندی زیادت از سه جای مساوی
باشد و محقق گردد که عمود مخروط بر مرکز دایره هندی است پس
بوقت چاشت ظل عمودرا گوش دارند تا چون از بیرون دایره در
۱۵ اندرون دایره خواهد آمد بر خط دایره موضع ملتقی آن ظل نشان کنند
و هم چنین در وقت عصر که ظل بطرف دیگر از اندرون دایره هندی به
بیرون خواهد رفت موضع ملتقای ظل بر دایره هندی نشان کند و برین
هر دو نشان در میان دایره خطی کشند و آن خطرا تنصیف کند و از
این تنصیف و نقطه مرکز دایره هندی خطی کشند چنانکه بحاشیتین دایره
۲۰ هندی برسد این خط نصف النهار بلد مطلوب باشد و از این خط در
آن دایره از هر دو جانب دو قوس حاصل شود هر دو قوس‌را تنصیف
کند و خطی برآن کشند لا شك آن خط بر نقطه مرکز دایره هندی گذرد
و این خط مشرق و مغرب بلد مطلوب باشد و این دو خط بزرگ چهار
نقطه بر دایره هندی حاصل باشد دو نقطه که بر خط مشرق و مغرب بود
۲۵ شرقیش نقطه مشرق زمان اعتدال بود و غربیش نقطه مغرب زمان اعتدال

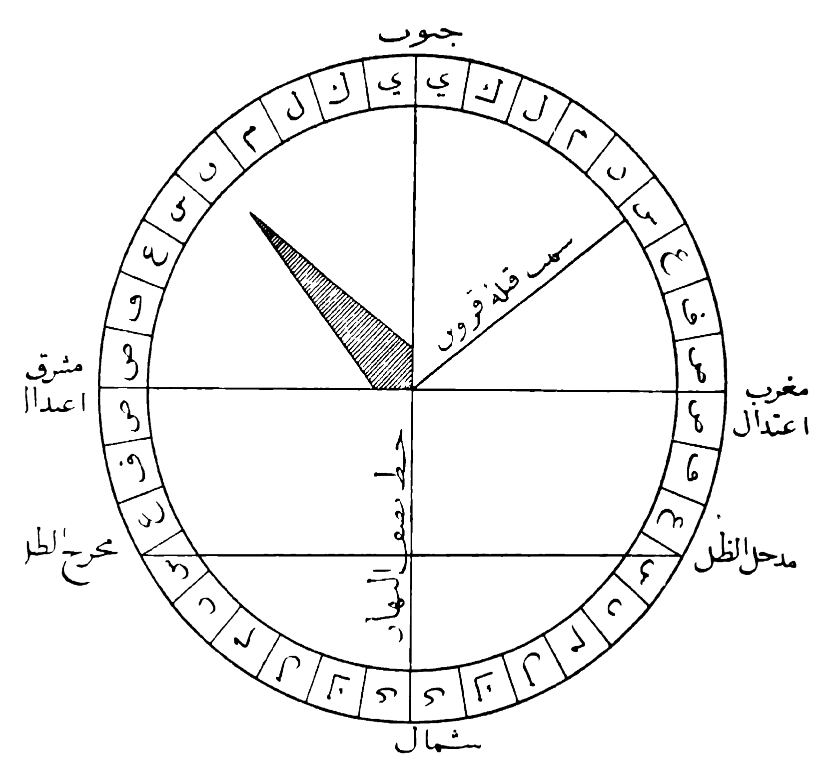
و حد جنوبی از بیابان نجد است که براه مکه است و آن بیابان‌را طرف یمین تا ولایت شام و طرف یسار تا دریای فارس که متصل دریای هند است و پیوسته است و تا ولایت هند میرسد و اگرچه از این ولایت بیرونی بعضی احیانا در تصرف حکام ایران بود است و چند موضع از
٥ آن خود حکام ایران ساخته اند اما چون از این حدود عرض شرح ایران بود واجب شد از ذکر آنها تجاوز نمود

و اما قبلهٔ بلدانها قبله تمامت ایران زمین‌ما بین مغرب و جنوبست و روی بحایط کعبه دارد و این طرف بدان سبب که در دخول کعبه بر آنجاست و حجر الاسود در رکن آن موضوع است بر آن سه طرف دیگر
١٠ شرف دارد و حدیث نبوی بر این معنی دلیل است قال صلعم[1] ان الرکن و المقام یاقوتتان من یواقیت الجنة طمس الله نورهما و لو لم یطمس نورهما لاضاء اسماء ما بین المشرق و المغرب و کعبه از خط نصف النهار وسط ربع مسکون به سیزده درجه در جانب مغرب افتاده است و لا شك بحسب افق طول و عرض بلدان قبلهٔ هر موضع‌را با دیگر ولایت تفاوتی باشد و
١٥ ولایت عراقین و آذربایجان و اران و موغان و شیروان و گشتاسفی و بعضی گرجستان و تمام کردستان و قومس و مازندران و طبرستان و جیلانات و بعضی خراسان‌را باید که چون روی بقبله آرند قطب شمالی از پس پشت سوی گوش راست بود و عیوق‌را طلوع از پس قفا باشد و قلب العقرب‌را غروب در پیش قبله بود و در وقت اعتدال ربیعی و خریفی
٢٠ مغرب بر دست راست و مشرق بر دست چپ نزدیك بود و ولایت ارمن و روم و دیار بکر و ربیعه و بعضی گرجستان‌را از آنچه شرح داده شد میل بطرف مشرق باید کرد و ولایت بصره و خوزستان و فارس و شبانکاره و کرمان و دیار مفازه و قهستان و بعضی خراسان‌را میل بجانب
٢٤ غرب این شرح باید کرد تا روی بقبله درست آید و مکران و هرمز و

(١) M al M 219

کمتر از عرض مکه بود سمت قبله بر خط نصف النهار بود بجانب شمال
یعنی در توجه بقبله روی بجانب شمال داشته بود و اگر عرض بلد مطلوب
و عرض مکه مساوی بود و طول مختلف سمت قبله بر خط مشرق و
مغرب بود و اگر طول بلد مطلوب از مکه بیشتر بود در توجه بقبله
۵ روی بمغرب بود و اگر کمتر باشد روی بمشرق باشد و درین چهار صورت
حاجت بترکیب جدول نیفتد و بمعرفت مقدار قوس انحراف احتیاج نباشد
اما دایره هندی جهت معرفت خطوط نصف النهار و شرق و غرب در
خور بود و آنکه طول و عرض بلد مطلوب مخالف طول و عرض مکه
باشد در بلادی که طول و عرض آن زیادت از طول و عرض مکه
۱۰ باشد سمت قبله ما بین جنوب و مغرب بود و اگر طول و عرض آن
کمتر از طول و عرض مکه باشد سمت قبله ما بین شمال و مشرق باشد
و اگر طول بلد مطلوب بیشتر از طول مکه و عرضش کمتر از عرض مکه
بود سمت قبله ما بین شمال و مغرب افتد و اگر طول بلد مطلوب کمتر
از طول مکه و عرضش بیشتر بود سمت قبله ما بین جنوب و مشرق باشد
۱۵ و درین چهار صورت ضرورت افتد بمعرفت سمت قبله و جهت سهولت
تا در عمل آن زحمت نباید کشید شیخ زاهد عبد الرحمن خازنی جهت
سلطان سنجر سلجوقی جدولی ترکیب کرده است که سمت قبله اکثر مواضع
ایران بیزحمتی از آنجا معلوم میتوان کرد و عمل بدین جدول جهت
معرفت سمت قبله درین چهار صورت آخرین چنان بود که تفاصیل
۲۰ ما بین طول مکه و طول شهر مطلوب بگیرند و همچنین تفاصیل ما بین
عرض مکه و عرض شهر مطلوب بگیرند و فصل ما بین الطولین در
طول جدول و تفاصیل ما بین العرضین در عرض جدول در آرند آنچه
برابر هر دو یابند در موضع ملتقاء هر دو در جدول انحراف سمت قبله
باشد از خط نصف النهار و آن قدر درجه و دقیقه بود پس اگر طول
۲۵ و عرض بلد مطلوب از طول و عرض مکه بیشتر بود بمقدار آن انحراف

بود و دو نقطه که بر خط نصف النهار باشد جنوبیش نقطه جنوب و شمالیش نقطه شمال بود و دایره هندی ازین خطوط بچهار قسم مساوی منقسم شود و هر ربعی به نود بخش باید کرد و هر بخشی درجه بود و صورت



دایره هندی اینست که کشیده شد پس جهت سمت قبله بلاد باید که طول و عرض مکه و بلد مطلوب معلوم بود و گفته شد که طول مکه شرفها الله ۵ تعالی عز و عرض آن کام پس اگر طول بلد مطلوب مساوی طول مکه باشد شهر مطلوب و مکه بر یك خط نصف النهار افتاده باشد بر تقریر مساوات طولین و اگر عرض شهر مطلوب بیش از عرض مکه بود سمت قبله آن شهر بر خط نصف النهار باشد از جانب جنوب یعنی چون روی ۱۰ بقبله آرد شمال بر پشت ایشان بود و بر همین قیاس اگر عرض شهر مطلوب

	ك	يط	يح	بر		ح	ز	و
ا	ب كح	ج يز	ح كا	ح لا	ا	ز م	ز نو	ح د
ب	ه كو	ه ل	و د	و يه	يلا	يج يا	يد ز	يه ط
ج	ح ز	ح يز	ح لا	ط م	يج	يط ك	كا د	كو ى
د	ى يز	يا ل	يا ما	يب مو	كـ	كه ما	كح يد	لا نو
ه	يج لد	يد د	يد مز	يه يد	كـ	ل د	لح ز	لو م
و	يه ن	يو مز	يز مب	يج يط	ليح	لو نو	لح يد	مح ك
ز	يج كح	يط يب	ك يط	كا مح	ل	لط كب	مح كد	نو نو
ح	ك يط	كا لد	كا ل	كد كح	له	مح لا	مو ن	نا ز
ط	كح لح	كه مط	كه لو	كو يد	ن	مو مه	ن لد	نه لد
ي	كه لو	كو نو	كز يد	كط	م	مط له	نح يط	نو مه
يا	كو ن	كط مب	لا ل	لا مه	مه	نب يب	نه يز	نط يط
يب	لا كح	لا نو	لب مو	لد كه	ك	ند مط	نح ما	سب و
يج	لب د	لح ما	لد مد	لو ك	م	نو يز	نط ب	سد يد
يد	لد د	له يب	لو كط	لح لو	ن	نح يج	سب يد	سه كد
يه	له مط	لو لد	لح ن	م كد	نو	س مب	سح ط	سح يج
يو	لو ن	لط يب	م مد	مب كو	نو	سب يز	سه يا	سح مو
يز	لط نو	ما ب	مب لو	مد كح	س	سح يط	سو ج	سط يز
يح	ما يط	مب مو	مد لب	مه كه	سه	سه ل	سز و	ع ل
يط	مب نو	مد ما	مه ك	مز يه	نو	سو مو	سط د	عا كا
ك	مد ن	مه يه	مز ه	مح يه	سح	سز كح	ع ز	نب لد

از تقاطع دایره هندی بخط نصف النهار که نقطه جنوب است از دایره
هندی بشمارند و در جانب مغرب بموضعی که برسد میان آن نقطه و
مرکز خطی وصل کند آن خط سمت قبله آن موضع باشد محراب بر آن
خط راست کند و اگر طول و عرض بلد مطلوب کمتر از طول و عرض
۵ مکه باشد بقدر انحراف سمت از نقطه شمالی در دایره هندی بجانب مشرق
باید شمرد تا خط سمت قبله بیرون آید و اگر طول بلد مطلوب از طول
مکه بیشتر بود و عرضش از عرض مکه کمتر از نقطه شمال بجانب مغرب
باید شمرد و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه کمتر بود و عرضش از
عرض مکه بیشتر از نقطه جنوب بجانب مشرق باید شمرد و این قدر در
۱ معرفت سمت قبله تمام است و جهت معرفت طریق این عمل تمثیل‌را معرفت
سمت قبله قزوین یاد میرود تا بر این قیاس در جمع بلاد عمل توان کرد
قزوین‌را طول فه و عرض لو و مکه‌را شرفها الله تعالى طول عز و عرض
کا‌م تفاوت ما بین الطولین ح و ما بین العرضین ید که تفصیل ما بین الطولین
از طول جدول در آمدیم و تفصیل ما بین العرضین از عرض جدول
۱۵ بموضع ملتقا هر دو بعد تدقیق حساب کرده شد کح لو بیست و هشت
درجه و سی و شش دقیقه بر آمد این مقدار انحراف سمت قبلهٔ قزوین
است از نقطه جنوب و چون طول و عرض قزوین زیادت از طول و
عرض مکه است در دایره هندی از نقطه جنوب در جانب مغرب بقدر
انحراف شمردیم و خطی میان مرکز دایره هندی و آن نقطه کشیدم سمت
۲ قبله قزوین شد چنانکه در دایره هندی مسطور است و جدول این است
که بر این صفحه نگاشته شد و الله اعلم بالصواب

مقصد، در ذکر ولایات و بلاد ایران زمین و چگونگی آب و هوا
و بنیاد عمارت و وصف ساکنان هر ولایت و آن بیست باب است هر
یك در وصف مملکتی

۲۵ و در تمامت ایران زمین قری شهربست بیرون ولایات مفرد، حقوق

	ك	بط	يح	بز	يو	يه	يد	بج
ا	ب كح	ج ير	ح كا	ج لا	ح لح	ج لد	ح ىا	د ح
ب	ه كو	ه ل	و د	و يه	و لط	ر ى	ر ك	ح ل
ج	ح ر	ح ير	ح لا	ط م	ى ج	ى ما	يا يد	يد د
د	ى ير	يل ل	يا ما	يب مو	يج ير	يه يط	يه كب	يو ر
ه	يج لد	يد د	يد مر	يه يد	يو مد	ير يو	يج كد	يط مس
و	يه ں	يو مر	ير مس	يج يط	يط مح	كب لد	كب مو	كج ىا
ز	يج كح	يط يب	ك يط	كا مح	كب لب	كج لو	كه لد	كو يج
ح	ك يط	كا ىد	كا ل	كد كح	كه يه	كو يط	كح لو	لب مس
ط	كح لح	كه مط	كه لو	كو يد	كح لب	كط ر	لح لح	لح ں
ى	كه لو	كو يو	كر يد	كط	لا لب	لد يه	لد ير	لو ح
با	كو ں	كط مس	لا ل	لا مه	لد ل	له لو	لو يج	لح يب
ىب	لا كح	لا يو	لب مو	لد كه	لو يب	لو كب	لط د	ما كط
ىج	لب د	لح ما	لد مد	لو ك	لو م	لط مد	ما لط	مح مر
ىد	لد د	له يب	لو كط	لح لو	م د	ما مط	مح مط	مه مد
به	له مط	لو لد	لح ں	م كد	مب يو	مح لب	مه م	مح كح
ىو	لو ں	لط يب	م مد	مب كو	مح ئ	مه له	مر مه	مط مو
ير	لط يو	ما ب	مب لو	مد كج	مه ل	مر له	مط لو	ىا كه
يح	ما يط	مب مو	مد لب	مه كه	مر كه	مط كو	ىا يه	مح يج
بط	مب يو	مد ما	مه ك	مر يه	مط يو	ں لح	ىب يد	ىد كب
ك	مد ں	مه يه	مر ه	مح يه	ں ثح	ىب د	ىد يب	ىو د

یب	یا	ی	ط	ح	ر	و	ه	د	
و کح	و لب	ر کا	ر لو	ر م	ر نو	ح د	ی ید	یب ب	یه
ط د	ط مد	ی ك	یا لب	یج یا	ید ر	یه ط	ك م	كه ح	یا
ید ید	ید لد	یه ل	یو یط	یط ك	كا د	كو ی	كط ل	لد یج	ر
یر با	یج ید	ك ل	كب یا	كه ما	كح ید	لا یو	لو ك	مح ی	یر
كا لو	كح مر	كه لو	كو یر	ل د	لح ر	لو م	مح یه	مط یه	مب
كه نر	كر مح	كط م	لب یا	لو یو	لح ید	مج ك	مح یو	لد یج	ید
كح ید	لب كح	لح لب	لو كح	لط كب	مح كد	مو نو	اب ید	نح ما	ر
لب لح	له د	لو مو	لط مب	مح لا	مو ن	نا ر	نو ط	سا ید	ط
له كح	لر ل	م ل	مح لو	مو مه	ن ید	ند لد	نط مط	سد ر	یا
لح ب	م ما	مح لط	مو كه	مط له	نح یط	نو مه	سب لو	سو یر	لد
م ن	مح مح	مو یه	مط یه	نب یب	نه یر	نط یط	سد ید	سح یب	یو
مح مه	مه ند	مح نح	نا مط	ند مط	نح ما	سب و	سو ط	عا و	مب
مه مح	مح مح	ن مح	نو لد	نو یر	نط ب	سد ید	سر یر	عح ط	لا
مح كح	ن كح	نح ید	نه مد	نح یج	سب ید	سه كد	سط م	عد ید	یر
ن یج	نا مو	نه د	نو نح	س مب	سح ط	سح یج	ع د	عه یج	مح
نا لو	نح لح	نو نب	نط نو	سب یر	سه یا	سح مو	عا لو	عو مط	لو
نح كح	نه مب	نح یب	س نر	سح یط	سو ح	سط یر	عب كط	عو ید	د
نه لب	نو مد	نط نط	سب ید	سه ل	سر و	ع ل	عح مب	عو نا	یج
نو ید	نط لط	سا ید	سح یج	سو مو	سط د	عا كا	عد ل	عر ر	لا
نح ر	س ید	سب یر	سه كط	سر كح	ع ر	عب لد	عه یر	عح یز	ط

دیوانی آن پیش از این فترات بیرون خراسان که آنرا سلطنت علیحده
است و حساب آنجا در عهد مغول داخل جمع ایران نمیکرده‌اند و
جداگانه نوشتندی بچند نوبت که جامع الحساب ممالک نوشتیم تا اول عهد
غازان خان نعمة الله تغفرانه یکهزار و هفتصد و چند تومان بوده است و
۵ بعد از آن بسبب عدل غازان خان که در ولایت روی بآبادانی نهاده
بوده بمبلغ دو هزار و صد تمان و کسری میرسید و اکنون همانا بنیمه آن
نباشد چه اکثر ولایات از این تحکمات و تردد لشکرها بر افتاده است
دست از زرع باز داشتند و در مسالک الممالک(1) آمده که در هجدهم
سال از پادشاهی خسرو پرویز که آخرین سال زمان کفر بود زیرا که
۱۰ در نوزدهم حضرت رسول صلعم بشرف وحی مشرف شد جامع الحساب
مملکت او نوشتند چهارصد بار هزار هزار و بیست هزار دینار زر سرخ
بوده است که اکنون آنرا عوامل میخوانند و بقیاس این زمان هشتاد هزار
و چهار تومان رایج باشد و در رساله ملک شاهی آمده که در عهد سلطان
ملک شاه سلجوقی بیست و یکهزار و پانصد و چند تومان زر سرخ بوده
۱۵ است و دیناری زر سرخرا دو دینار و دو دانك حساب کردندی که
پنجاه هزار تومان و کسری بودی خرابی و آبادانی جهان از این قیاس
توان کرد و شك نیست که خرابی که در ظهور دولت مغول اتفاق افتاد
و قتل عام که در آن زمان رفت اگر تا هزار سال دیگر هیچ حادثه واقع
نشدی هنوز تدارك پذیر نبودی و جهان بدان حال اول نرفتی که پیش
۲۰ از آن واقعه بود علی الخصوص در این زمانه از کثرت وقوع حدثان

بیت

هر روز که بگذرد خوشا امسال دی
هر سال که نو شود خوشا پارسال

۲۴ ورد خلایق شده، حق سبحانه و تعالی نظر مرحمت و رأفت فرموده

(1) But cf I K 15

	ا	ب	ج	د	ه
ا	ما ج	كو نط	ير يه	يب ب	ى يد
ب	سط بر	مب ه	لا يا	كه ح	ك م
ج	ع ا	ند ط	مج ر	لد يج	كط ل
د	عه د	سا لر	ما ير	مج ى	لو ك
ه	عر ه	سر يج	نو مب	مط يه	مح يه
و	عظ ر	عد يج	س يد	ند يج	مح يو
ز	فا د	عه لد	عب ر	مع ما	نب يد
ح	فب ه	مع يد	عد ط	سا يد	نو ط
ط	فح ذ	ف يط	عو يا	سد ر	نط مط
ى	فد ا	فب كح	عر لد	سو ير	سب لو
يا	ده يص	فح مب	عط يو	سح يب	سد يد
يب	فو كا	ده ا	عط مب	عا و	سو ط
يج	فر كه	فو ح	فب لا	مع ط	سر ير
يد	فح يط	فر يا	فب ير	عد يد	سط م
يه	فط د	فح يو	فب مح	عه يج	ع د
يو	فط مد	فح لب	فب لو	عو مط	عا لو
يز	ص	فط يد	فب د	عو يد	عب كط
يح	ص	ص	فح يج	عو ما	مع مب
يط	ص	ص	فح لا	عر ر	عد ل
ك	ص	ص	فد ط	فح يز	عه ير

معروس بوده باشد که آب بران مشرف شود و بدان سبب این تفاوت
دارد و عمر رضع بر یك حریب زمین گندم کار چهار درهم و بر زمین جو
کار دو درهم و بر نخلستان هشت درهم و چهل نخل‌را حریبی شمرده اند
و بر رز و میوه شش درهم حراج معین گردد و اهل دمت‌را شمار کرده
۵ پانصد هزار آدمی بر آمدند ایشانرا سه مرتبه معین کرد اعلی‌را چهل و
هشت درهم اوسطرا بیست و چهار درهم و ادنی‌را دوازده درهم حریه
متعین کرد تا سال بسال میدادند مبلغ آن حراج و حزیه صد و بیست
و هشت بار هزار هزار درهم بود که باصطلاح این زمان دو هزار و
صد و سی و سه تومان و کسری باشد و در عهد حجاج بن یوسف هجده
۱۰ بار هزار هزار درهم آمد که سیصد تومان این زمان باشد تفاوت عدل
عمری و ظلم حجاجی چندین اثر کرد اگر چه سنیان عمررا عادل دانند
و الا شیعه ظالم شمرند و هرچه از آن ترتیب اکنون بر قرار است حراج
راتب میخواســد و داخل متوجهات دیوانیست و حقوق آن ملك در
سنه خمس و ثلاثین خانی سیصد و چند تومان رایج بود و از آن نیز
۱۵ سبب ظلم حکام بسیاری منکسر میشد و اگر آن مقدار زمین که در عهد
عمر رضع مساحت کرده اند معمور و مزروع و معروس بودی اضعاف
این قدر بیش حاصل داشتی چه اگر همه‌را جوکار شمریم که هر حریبی دو
درهم دهــد دوازده بار هزار هزار دینار رایج بود که یکهزار و دویست
تومان رایج باشد و من در بغداد بوقت آنکه تقریر اموال آنجا میکردم
۲۰ نسخه قانونی دیدم که در عهد ناصر خلیفه نوشته بودند عراق عرب‌را
زیادت از ســه هزار تومان حاصل بوده است و لیکن در آن وقت اهتمام
حکام بکار زراعت و عمارت بمرتبه بوده است که دیح کاورا مانع بوده‌اند
و شاعری گفته است [1]
شعر

۲٤ شکونا الیه حراب السواد * فحــرم جهــلا لحوم البقر

(1) I K 15 Yaq III 178

ایران زمین مملکت و سایر بلاد مسلمین‌را تا ابد الدهر از نکبات زمان
در حفظ و امان خود نگاه داراد و آمانی کامل و رخصتی شامل و
عدلی تمام و تناتی بر دوام کرامت کناد بمنه و جوده و سعة لطفه و کرمه

باب اول، در ذکر بلاد عراق عرب،

در مسالك الممالك آمده که عراق عرب‌را دل ایران شهر خوانده
اند و چون دل سلطان وجود است ابتدا بشرح آن اولی بود و در
صور الاقالیم گوید که چون عراق عرب در قبله ایران زمین افتاده است
آنرا مقدم داشتن اولیتر است و بحقیقت چون امیر المومنین علی مرتضی
عم‌را[1] دار الملك بوده و آنجا آسوده و پانصد و چهل سال مقر خلافت
۱۰ بنی عباس گشته آنرا تقدیم واجبست حدودش تا بیابان نجد و دریا
فارس و ولایت خوزستان و کردستان و دیار بکر پیوسته است طولش
از تکریت تا عبادان صد و بیست و پنج فرسنگ وعرض از عقبه حلوان
تا قادسیه محاذی بیابان نجد هشتاد فرسنگ مساحتش باشد ده هزار
فرسنگ و در عهد خلافت عمر خطاب رضع که عراق عرب‌را بر مسلمانان
۱۵ وقف نمود بمساحت جریان اشارت کرد بعد از احتیاط سی و شش بار
هزار هزار جریب بر آوردند و بدین حساب که ده هزار فرسنگ مساحت
دارد هر فرسنگی چهل هزار جریب می باشد و هر جریبی شصت گز در
شصت گز چنانکه این ده هزار فرسنگ چهار صد بار هزار هزار جریب
باشد اما جهت آنکه این مساحت ده هزار فرسنگ آن طول و عرض
۲۰ مستطیل راست اصلاع حاصل نتواند شد و این معنی در واقع صورت
نبندد چه ما لا کلام جائی فراختر و جائی تنگ‌تر اتفاق افتاد و بیشتر
آن دیار خود بیابانها و بطایح است که خراب و عاطل نتواند بود و آن
مساحت که در عهد عمر رضع کرده اند لا شك بر زمین مزروع و

(1) The Paris Ms, Anciens fonds 139, here and elsewhere has رضع

و کلام مجید[1] وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ شاهد است و بر زمینی بوده که اکنون داخل مسجد است در کنج ما بین قبلی و غربی و چون امیر المومنین علی مرتضی رضرا در آن مسجد زخم زدند او دست بر ستونی زد اثر دست مبارك آن حضرت در آن ستون پدید شد اکنون از بس که مردم از جهت ۵ تبرك دست در آن مالیده اند گوی شده است و حضرت امیر المومنین رض در آنجا چاهی حفر فرمود و در همه کوفه بغیر از آنجا چاه آب شیرین نمیباشد و در دیگر چاهها آب شور و تلخ بود و بیشتر شهر کوفه اکنون خراب است و مردم آنجا اکثر شیعه اثنی عشری اند و زبان ایشان عربی معیر گردانیده است و در او مزارات صحابه بسیار است ۱۰ آخرین ایشان عبد الله بن بکر و او در سنه ست و ثمانین بماند و از اکابر علما و مشایخ قبر ابو عمرو[2] ثالث قراء سبعه و ولایات بسیار از توابع کوفه است و حقوق دیوانی آن شهر شمعا مقرر است و در این عهد پاره بادیه بر شیوه تمامت دیار عراق عرب باغستانرا خراجی مقرر است بعضی زاتب و بهری حادث میخوانند و از زراعت شتوی و صیفی ثلثی ۱۵ دیوان و ثلثی بانی[3] یعنی زراعت فرمایند و خرج دهند و ثلثی بزرگ تصرف نمایند و این ولایترا در این زمان مقرر بدیوان است و بطرف قبله بدو فرسنگی کوفه مشهد حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضع است و آنرا مشهد غروی[4] خوانند جهت آنکه چون امیر المومنینرا در مسجد کوفه زخم رسید وصیت کرد که بعد از وفات جسد مبارکشرا بر شتری ۲۰ بار کنند و آنرا سر دهند و منتظر گردانند هر جا شتر فرود آید آنجا دفن نمایند و همچنین کردند آن شتر بر آنجا که اکنون مشهد است فرود آمد اورا آنجا دفن کردند و در عهد بنی امیه قبر مبارکشرا آشکار نمی توانستند کرد تا در عهد بنی عباس هارون الرشید خلیفه رضع در سنه

(1) Qur XI, 42 (2) Khall N° 516 (3) Variants ثانی ,مانی ,تانی
(4) غرقی ,عربی ,عروی ,عروی

اکنون چون حکامرا اهتمام بآبادانی جهان بمانده است چنانکه نایب المال بعضی ولایت عراق از بهیب عوامل و مواشی و غیر آن معین فرموده اند لا شك محصول آن وقتی تا این زمان چنین باشد حق سبحانه و تعالی از فضل و کرم خود همه ملك ایران زمین و دیگر بلاد مسلمین‌را حکام ۵ عادل منصف نصب گرداناد انه علی ما یشاء قدیر و اکنون بشرح ولایت و بلاد مشغول شویم و اگرچه به نسبت حروف اول حرف الف باید نوشت و شهر کوفه از حرف کاف و بغداد از حرف با است اما چون کوفه دار الملك و مدفن حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضع است و بغداد ام البلاد آن مملکت و مقر خلافت بنی عباس بوده و مشهد ۱۰ امام موسی الکاظم عم و امام محمد التقی عم بوده ابتدا بدان هر دو کرده باز بسر ترتیب حروف رویم و در تمامت ابواب همین قاعده مقرر است که اول دار الملك هر دیاررا یاد کنیم بعد از آن بترتیب حروف آوریم کوفه از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و طولش از جزایر خالدات عط لب و عرض از خط استوا لا له و از روی اتفاق چون این طول و ۱۵ عرض بحسب تخمیس عطلت ولا له است لا جرم از اهل آنجا کاری نیاید و قولشان اعتمادرا نشاید کرد و قضیه ایشان با اهل بیت رسول صلعم شاهد این معنی است و عرب‌را مثل بود الکوفی لا یوفی هوشنگ پیشدادی ساخته بود و خراب شده سعد ابی وقاص تجدید عمارتش کرد بعهد عمر رضع طالع عمارتش برج دلو بود و قصبه هاشمیه در جنب آن امیر ۲۰ المومنین علی مرتضی رضع بنیاد فرمود و ابو دوانیق عباسی خلیفه باتمام رسانیده و آنرا و کوفه‌را بارو کشید دور آن بارو هجده هزار گام است هوا آنجا گرمتر از بغداد است و شمالش نیز بیشتر ورزد آبش از نهر ناحیه است که از فرات بر گرفته اند نخلستان فراوانی دارد و قصب آنجا نیکوتر و بزرگتر از دیگر ولایت میباشد و غله و پنبه و دیگر ارتفاعات حاصل ۲۵ نیکو دارد و تنوری که آب طوفان در عهد نوح عم اول از آنجا بر آمد

گور اورا چون مسلمانان کعبه‌را زیارت کنند زیارت کردندی اولجایتو سلطان مغول تولیت آن مشهدرا از بنی اسرائیل باز گرفت و بمسلمانان داد و آنجا مسجد و منبر ساخت و بطرف شرقی مقام یونس پیغمبر عم است و مشهد حذیفه بن الیمان است[1] مصاحب رسول صلعم

۵ بغداد ازاقلیم سیم است و ام البلاد عراق عرب و شهر اسلامی است و برطرف دجله افتاده است طولش از جزایر خالدات عز و عرض از خط استوالج در زمان اکاسره بسر آن زمین بطرف غربی دیهی کرخ نام بود شاپور دو الاکتاف ساخته و بطرف شرقی دیهی ساباط نام از توابع نهروان و کسری انوشروان حفف الله عنه بر صحاری آن دیه باغی ساخته بود و باغ ۱۰ داد نام کرده بغداد اسم علم آن شد وعرب آنرا مدینه السلام خوانند و بعضی زورا گویند امیر المومنین المنصور بالله ابو جعفر عبد الله بن محمد بن علی ابن عبد الله بن عباس رضعهم که دوم خلیفه عباسی بود و بانو دوانیق مشهور در سنه خمس و اربعین و مایه بنا کرد و بر جانب غربی عمارت بیشتر ساخته طالع آغاز عمارت آن برج قوس پسرش المهدی بالله محمد بن ۱۵ عبد الله رضع دار الخلافه بطرف شرقی آورد و در آنجا عمارت بسیار کرد و چون نوبت خلافت بپسرش هارون الرشید رسید در اتمام آن سعی بلیغ نمود و بمرتبه رسانید که طولش چهار فرسنگ و عرض یك فرسنگ و نیم عمارت و احواش بود و در عهد پسرش المعتصم بالله محمد بن هارون الرشید رضعهما جهت آنکه اورا غلامان بسیار بودند و بغدادیان ۲۰ از ایشان برحمت بودند دار الخلافه بسامره بردند و آنجا عمارت عالیه ساختند و بعد از او اولاد و احفادش هفت خلیفه واثق و متوکل و منتصر و مستعین و معتز و مهتدی و معتمد بسامره دار الخلافه آنجا داشتند تا المعتضد بالله احمد بن الامیر الموفق طلحه بن المتوکل علی الله ۲۴ که شانزدهم خلیفه بود دار الخلافت باز ببغداد آورد و بعد از او تمامت

(۱) Naw 199

خمس و سبعین و مایـه در آن حدود شکار میکرد نخچیری از بیم او پناه
بآن زمین برد او چندانکه جهد نمود اسپش در آن زمین نمیرفت و از
آن زمین شکوهی در دل او آمد از اهل آن حدود پرسش نمود قبر
حضرت امیر المومنین رضع خبر دادند امر کرد زمین‌را کاویدند حضرت‌را
۵ خفته و زخم رسیده یافتند مقبره اورا ظاهر کردند و مردم بسر آنجا مجاور
شدند بعد از صد و نود وچند سال عضد الدوله فنا خسرو دیلمی در
سنه ست و ستین و ثلثمایه آنرا عمارت عالی ساخت چنانکه اکنون هست
و آن مقام شهرچه شد دورش دو هزار و پانصد گام است و غازان خان
در آنجا دار السیاده و خانقاه ساخت سلطان ملك شاه سلجوقی در رساله
۱۰ آورده است که در راه کوفه بمشهد ماری کج شده دید چنانکه نیمی از زمین
بر خاسته و نیمی افتاده از حال آن پرسید گفتند که حضرت امیر المومنین
علی مرتضی رضع اینجا می گذشت این مار بجهت تواضع کج شد حضرت
امیر المومنین اشارت کرد که بایست همچنین بماند و بطرف غربی کوفـه
بهشت فرسنگی در بیابان کربلا امیر المومنین حسین بن علی رضعهماست
۱۵ آنرا مشهد حایری خوانند جهت آنکه چنان ذکر رفت که بعهد متوکل
خلیفه آب در او بستند تا خراب شود آب حیرت آورد و زمینی کـه
ضریح حضرت است خشك ماند عمارت آن مشهد نیز عضد الدوله فنـا
خسرو دیلمی ساخت و آن موضع نیز شهرچه شده است که دورش دو هزار
و چهار صد گام است و بر ظاهر آن قبر محدهم خدم حر ریاحی[1] است
۲۰ و اول کسی که جان‌را جهت امیر المومنین حسین فدا کرد و در آن
جنگ شهید شد او است از طرف یزید علیـه اللعنة و از رسول صلعم
مرویست که من زار الحسین لیلـة النیة غفر الله لـه السنة و شب نیـة
گفته شد که غره شهر رجب است و بر طرف شمالی بسر چهار فرسنگی
۲۴ بنزدیك دیه نیز ملاحه مشهد ذو الکفل پیغمبر است[2] و بنی اسرائیل

(۱) Tab II 350 (۲) Yaq I 594

آب ـهروان با هر دو می پیوندد و بواسط میرسد و آب شط از کثرت
زورقها تماشای کفاررا خوش آید   مصرع
چو در شب ز انجم ره کهکشان * نماید و عظیم خوش در نظر آید
اما بحقیقت آن خوشی نه بلکه عرق شدن می ارزد آب چاهش تلخ و
۵ شور باشد و کابش پارده گز فرو رود و بجهت ریختن و جامه شستن
بکار دارند مردم آنجا سفید چهره و خوب روی و خوش خوی و کم عم
باشد اما کسالت بر طبیعت ایشان غالب باشد و پیوسته روزگار خودرا
بذوق میگذرانـد اغیارا غایت تنعم کردن بآسانی میسر گردد و هرچه
از اسباب تنعم طلبند مهیا توان کرد و فقرارا بفلسی چند قناعت نمودن
۱ بکفاف حاصل بود و اکثر مردم ایشان صحیح الجثه باشند و ضخامت جثه
ایشان بمرتبه که در زمان اولجایتو سلطان بفرمان او جاریرا که در بازار
نظامیه نشستی وزن کردنـد هفت صد و چهل رطل بغدادی بود زبان
ایشان عربی معبر است وچون آن شهـر مصر جامع است از مسلمانان
تمامت مذاهب در آنجا بسیارند امـا غلو اهل سنة و شافعیهرا است و
۱۵ قوت حنابلهرا و از اقوم دیگر ادیان هم اعداد بیشمارند و در او مدارس
و خانقاه بسیار است مهـا نظامیه که ام المدارس است و مستنصریه که
خوشترین عمارت آنجا است گویند که از خواص بغداد است که تا غایت
هیچ خلیفه و حاکمرا آنجا وفات نرسیده بـر ظاهر آن مشاهد و مزارات
متبرکه بسیار است بـر جانب غربی مشهد حضرت امام موسی کاظم و
۲ نواده او حضرت امام محمد تقی الجواد رضعهما است و آن موضع اکنون
شهرچهی است دورش شش هزار گام بود و مزارات ایمه و مشایخ و اولیا
مثل احمد حنبل رضع و ابراهیم ادهم و جنید بغدادی و سری سقطی و
معروف کرخی و شبلی و حسین منصور حلاج و حارث محاسبی و احمـد
مسروق و ابن محمد مرتعش و ابو الحسن حصری و ابو یعقوب بویطی
۲۵ صاحب وجه مذهب شافعی رضع و دیگر علما و مشایخ رحمهم الله و در جانب

خلفا متابعت او کردند و دار الخلافه آنجا داشتند و پسرش المکتفی بالله
علی بن المعتضد دار الشاطئیة[1] و جامع طرف شرقی ساخت و چون خلافت
بمستظهر بالله احمد بن المقتدی رسید آنرا بارو و خندق بآخر ساخت
دور بارو بطرف شرقیش که آنرا حرمین خوانند هجده هزار گام است و
۵ چهار دروازه دارد باب خراسان[2] و باب خلج[3] و باب الحلبه و
باب السوق السلطان و محلهٔ است بطرف غربی که آنرا کرخ خوانند
بارو او دوازده هزار گام است و اکثر عمارت شهر از آجر است و آب
و هوا او درست دارد و بگرمی و تری مایل است و تمالش گشوده و
غریب و شهری‌را سازکار بود و با مزاج زنان سازکار تر بود و موافق‌تر
۱۰ از مردان و اکثر اوقات در آنجا ارزانی بود و قحط و غلا از روی
ندرت اتفاق افتد و در آن وقت نیز نا یافت کلی نبود اما گران باشد
میوه‌های آن هرچه گرمسیری باشد بسیار و نیکو است چون خرمای مختوم
و خستوی و نار دراجی و انگور مورقی مثل آن در دیگر جای نیست اما
آنچه سردسیری باشد سخت نیک نیاید پنبه و غله بود و دیگر حبوبات
۱۵ بغایت نیکو می آید چنانکه در اغلب اوقات یك من تخم بیست من ریع
میدهد و از این گونه نشو و نما در آنجا درخت گز چنان بزرگ میشود
که دو سه باغ دور سنوبش میباشد و درخت حروع[4] چنان میگردد که
مردی بر شاخش می نشیند و نمی شکند شکارگاههای فراوان و نیکو دارد
و شکار بسیار و زمین هموار وعلف خوارهاش سازکار بود و غلهٔ آن
۲۰ ملك‌را از قوت نشو و نما تا نخورانند ریع نیکو ندهد و بدین سبب
چهار پایان آنجا نیك فربه باشند آب دجله بر میان شهر میگذرد و از
فرات نهر عیسی[5] هم در شهر بدجله میپیوندد و در زیر شهر بدو فرسنگی

(1) Variants الشاطیه, الشیاطیه, السلطیه, الشاطیة, الشاطنة, السلطیه

(2) باب طریق خراسان ‌ ‌ ‌ ‌ (3) حلج, الحلج, الحلع, الحلح

(4) Or صروع which is a kind of grape vine ‌ ‌ ‌ ‌ (5) عیسی بن مریم

و من گفته ام شعر

بعداد حوش است لیکن ار بهر کسی * کورا بمراد دل بود دست رسی
با همنفسی بسر برو عمر عریر * صایع بگدارد ار حوالی بفسی

اگرچه اوصاف بعداد فراوان گفته اند و بسیار در حاطر بود بدین قدر
۵ قناعت کرد، انبار ار اقلیم سیم برکنار آب فرات بجانب مشرق افتاده است
لهراسف کیانی ساحت جهت زندان اسیران که بخت النصر ار بیت المقدس
آورده بود بدین سبب انبار گویند شاپور دو الاکتاف تجدید عمارت آن
کرد وسفاح حلیفه اول بنی عباس در آنجا عمارت عالی کرد و دار الملك
ساحت و دور باروش پنج هرار گام است و آب وهوا و محصول و حوی
۱۰ و طبع مردم او مانند بعداد است حقوق دیوانش یك تومان میباشد و
داحل تمغای شهر بعداد است، بابل ار اقلیم سیم است و ار مداین سبع عراق
است و بر کنار فرات بجانب شرقی افتاده است قیان بن انوش بن شیث
بن آدم عم ساحت طهمورث دیوبند پیشدادی تجدید عمارتش کرد و شهری
سخت بزرگ و دار الملك نمرود و ضحاك علوی[1] بوده است و ضحاك در
۱۵ آنجا قلعه ساحته بود آنرا کنگ در گفتندی اکنون تلی مانده و در آن شهر
حادوان بسیار بوده اند و بعد ار ضحاك ملوك کنعان آنرا دار الملك
داشته اند و بعد ار انکه حراب شد اسکندر رومی تجدید عمارتش کرد
اکنون بار حراب است و ار توابع شهر حله است و بر سر تلی که قلعه
آن شهر بوده است چاهی عمیق است و در عجایب المخلوقات[2] گویند
۲۰ هاروت و ماروت در آنجا محبوس اند و در دیگر کتب آمده که در چاه
گوگرد بکوه دماوند محبوس اند، برار الروز حقوق دیوانش دو تمان است
و اقلیم سیم و مال او تمغا مقرر است، بصره ار اقلیم سیم است شهر اسلامی
است طولش ار حزایر حالدات عد و عرض از حط استوا ل امیر المومنین
۲۴ عمر خطاب رضع ساحت در سنه خمس عشر هجری و معمار در آن عتبه

(۱) Tab I 202 ابن علوان (۲) Qaz II 202

شرقی مشهد امام اعظم ابو حنیفه و در رصافه که شهرچه بوده مزارات خلفای بنی عباس رضعهم و در شهر مزار شیخ شهاب الدین سهروردی و عبد القادر گیلانی و بر چهار فرسنگی بر جانب شمال مزارات شیخ مکارم و شیخ سکران و دیگر مشاهد است که شرح تمامت تطویلی دارد و از بغداد تا
٥ دیگر بلاد عراق عرب مسافت بر این موجب است انبار یازده فرسنگ بصره هفتاد فرسنگ یعقوبا هشت فرسنگ تکریت سی و دو فرسنگ نهروان پنج فرسنگ بعقوبه هشت فرسنگ حله هجده فرسنگ حدیثه پنجاه و هشت فرسنگ حلوان سی و پنج فرسنگ سامره بیست و دو فرسنگ کوفه بیست و چهار فرسنگ مداین شش فرسنگ جبل ده فرسنگ واسط
١٠ چهل فرسنگ و در این وقت محصول دیوانی آنجا شمغا مقرر است و تقریبا هشتاد تومان میباشد و ولایت بغداد هرچه در حوالی شهر است افرچه⁽¹⁾ و مقاطعات گویند و دیگر اعمال هر یك متعاقب خواهد آمد و در حق بغداد اشعار از شعرای عرب و عجم بسیار است از آنچه بر خاطر است شمه ثبت میرود ومنها قول اثیر الدین الاومانی⁽²⁾ بیت

١٥ گر تو خواهی که جهان جمله بیك جا بینی
و آن جهانرا همه در عیش مهیا بینی
همه سر دیده چو خورشید شو اندر بغداد
و انگهش همچو فلك گرد ثریا بینی

و این قصیده مطولست و از قول الانوری شعر

٢٠ خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر
کسی نشان ندهد در جهان چنان کشور

این نیز قصیده مطولست و در عرب گفته اند شعر

٢٢ بغداد دار لاهل المال طیبة * و للمفالیس دار الضنك و الضیق

(1) Variants اقرحه و مقاطعان (2) Cf Dawlat Shāh 172

ولایات بسیار از توابع آنجا است و معظم آن بلاس و رکیه و میسان که
مهبط ابلیس علیه اللعنة شد و بهمن بن اسفندیار ساخت و اسکندر تجدید
عمارتش کرد و عبادان که ورای آن عمارت نیست و در این معنی
گفته‌اند مصراع لیس قریة وراء عبادان طول عبادان از جزایر خالدات
قد ك و عرض از خط استوا کط ك و فضیلت عبادان حدیث بسیار
وارد است اورا از ثغور شمارند که سرحد مسلمانی است با کفار هند
حقوق دیوانی بصره و ولایت چنانچه در این عهد پیش از این فترات
بود چهل و چهار تومان یك هزار دینار رایج بود، بدنیجین(۱) در دفاتر
دیوانی آنرا لحف می نویسند و در تلفظ بندنیان(۲) میخوانند شهرکی کوچك
است و بآب و هوا و محصولات مقابل بیات حقوق دیوانیش هشت تومان
و شش هزار دینار است، بیات قصبهٔ است و بادرایا و باکسایا دو قصبه
دیگر است و با چند موضع از توابع بیات است و در محصول و آب
و هوا مانند دیگر ولایات عراق عرب است و در بیات آب روان
نیز تلخ است اما آب کاریزش که بسر یك فرسنگی بیات است خوش
طعم بود و حقوق دیوانی آن چهار تومان و شش هزار دینار رایج است
و در بادرایا قصب بسیار است، تکریت از اقلیم چهارم است طولش از
جزایر خالدات عرك و عرض از خط استوا لدل بر کنار دجله افتاده
است بجانب غربی شهری وسط بوده است دورش ششهزار و یك صد
گام است و قلعه محکم دارد هم بر کنار دجله هوایش درست است از
میوهاش خربزهاش نیکو باشد گویند که در یك سال سه نوبت زرع
کند، تل عقرقوف(۳) کی کاوس ساخت بعضی اورا نمرود شمارند آنرا
بسبب آن ساخت که چون ابراهیم عمرا در آتش انداخته بود آنجا بر رفت
و اورا اختیار کرد، حدیثه از اقلیم چهارم است و بآب و هوا و محصول

(۱) Variants بدنجین , بدنجی (۲) مندسان , وبدسان , وبدسان , بندیان
(۳) Or عقرقوب

اس غزوان بود مسجد جامع آن عبد الله بن عامر از خشت خام ساخته بود
زیاد بن ابیه باجر کرد و امیر المومنین علی مرتضی رضع آنرا بزرگ
گردانید مرویست که جهت تحقیق سمت قبله بارا بدست مبارك خود بر
بالا داشت تا بنور کرامت او ولایت کعبه‌را در نظر آورد و قبله بر سمت
۵ آن راست کرد گویند که هر جامع که از آن بزرگتر ساخته اند تمام معمور
نمیباشند و هر چند جهد در عمارتش کنند یك جانبش خراب میشود و
شاهد این معنی مسجد جامع جدید شیراز است که پیوسته یك طرفش
خراب میباشد و در مسجد بصره مناریست که گویند هر که آنجا رود و
آنرا بحق علی سوگند دهد که جنبان شو یا ساکن باش چنان گردد و این
۱۰ معنی اگرچه عقل پذیر نیست اما در حقیقت کرامت حضرت امیر
المومنین علی رضع‌را عقل در آن مدخل ندارد و در آنجا مزار طلحه و زبیر
رضعهما است و آنرا شهرت و شکوه تمام است و مزارات صحابه بسیار
است آخرین ایشان انس بن مالك و او در سنه احدی و تسعین نماند
و از تابعین کرام مثل حسن بصری و ابن سیرین معبر و سفیان ثوری و
۱۵ ابو داود سجستانی ثالث ارباب الصحاح فی الحدیث و غیرهم بیشمار است
هوای آن شهر روز بغایت گرم است اما شب به نسبت خوشتر بود آب
چاهش شور است اما از شط العرب جوی خوش آنجا روان است آنرا
نهر الله خوانند قرب چهار فرسنگ طول دارد و ملك بصرة باغستان
بیشمار دارد و زمین باغستان بلند است و آب شط العرب در گو اما
۲۰ بوقت مد دریا همه روزه آب شط بلند شود و باغستان بصره‌را مسقی
کند طول آن باغستان قریب سی فرسنگ در عرض دو فرسنگ و در
اکثر مواضع از علبه درختان کمابیش صد گز زیادت دیدار ندهد و
نزهتی آن مقام از مشاهیر جهان است و خرماهای خوب دارد و خرمای
آنجارا تا هند و چین و ماچین میبرند اهل آنجا اکثر سیاه چهره اند و
۲۵ بر مذهب اثنی عشری و زبانشان عربی معیر است و فارسی نیز گویند

اول شاپور دو الاکتاف ساخته بود و چون به نسبت آب و هوا خوشترین
بلاد عراق عرب بود آنرا سر من رای خواندند بعد از خرابیش امیر
المومنین المعتصم بالله محمد بن هارون الرشید رضعهما تجدید عمارت آن
شهر کرد و دار الملك ساخت و بمرتبه رسانید که هفت فرسنگ طول
۵ عمارات و احواش آن بود و در عرض یك فرسنگ و فرمود تا بتوبره
اسپان او خاك آورده تلی ساخته و آنرا تل المخالی خوانند و بر آنجا کوشکی
بلند ساخت و در سامره مسجد جامع عالی بنا کرد و کاسه سنگی که دورش
بیست و سه گز در علو هفت گز و حجم نیم گز بیکپاره در میان آن مسجد
نهادند آنرا کاسه فرعون خوانند و در آن حدود زیادت از سی فرسنگ
۱۰ چنان سنگ نیست و در آن مسجد مناری ساخت بلندی صد و هفتاد گز
چنانکه ممرش در بیرون بود بدین صورت منار پیش ازو کسی ساخته
بود و در پیش مسجد قبر امام معصوم علی النقی نواده امام علی الرضا
عم و از آن پسرش امام حسن عسکری رضعهما و متوکل خلیفه عباسی در
سامره عمارات افزود بتخصیص کوشکی عالی بنا کرد که در ایران زمین از
۱۵ آن عظیم تر عمارتی نبود و بنام خود جعفریه خواندی اما بشومی آنکه قبر
امیر المومنین حسین بن علی رضعهمارا خراب کرد و مردمرا از مجاور شدن
بر آنجا مانع شد بعد ازو آن کوشك بشکافتند چنانکه اثرش بکلی ناچیز
شد اکنون از سامره مختصری معمور است ، صدرین ولایتی است غله و
خرما و حبوبات بسیار در آنجا حاصل شد و آب از فرات میخورد و
۲۰ حقوق دیوانش سه تومان است ، طریق خراسان ولایتی معتبر است و
شهرش قصبه بعقوبا و آنرا دختری از تخم کسری قوبا نام ساخت و بیعت
قوبا خوانند بمرور زمان بعقوبا شد بر کنار آب نهروان است و جوی از
آن در میان شهر میگذرد و تمامت دیهها بر آن نهر زراعت میکند باغستان
و نخلستان بسیار دارد نارنج و ترنج بیشمار میباشد چنانکه سیصد و چهار
۲۵ صد نارنج بیك درهم میدهند هوای آن مانند بغداد است اما سبب

مقابل تکریت، حربی شهری وسط است و آب ار دحله خورد و باغستان
بسیار دارد و حقوق دیوانیش دو تومان و پنجهزار و یك صد دینار
است ، حله ار اقلیم سیم است شهر اسلامی طولش ار حزایر خالدات عط م
و عرض از خط استوا لا ں امیر سیف الدولة صدقه منصور بن دبیس
٥ اسدی ساخت برمان قایم خلیفه در سنه ست و ثلاثین و اربعمایه(۱) آب
فرات بر میان شهر میگذرد و علبه شهر بر حانب عربی بود و بطرف
شرقی عمارت اندك است و نخلستان بسیار دارد و بدین سبب هوایش
متعفن است اکثر اوقات ارزانی باشد ارتفاعاتش مانند بغداد است اهل
آنجا شیعه اثنی عشری اند سفید چهره صحیح حثه همچون اهل بغداد و
١٠ زبان عربی معیر است و درکار مذهب بغایت متعصب باشند و در آنجا
مقامی ساخته اند و اعتقادشان آنکه امام المنتظر المهدی محمد بن حسن
العسکری رضع که در سامره در سنه اربع و ستین و مایتین غایب شد
باز ار آنجا بیرون خواهد آمد حقوق دیوانی آن منمعا مقرر است ، حلوان
ار اقلیم چهارم و ار مداین سبعه عراق عرب است طولش ار حزایر
١٥ خالدات فب به و عرض ار خط استوا لد قباد بن فیرور ساسانی ساخت
اکنون خراب است و بقدر مختصر مزرعه مانده و درو ار مزارات اکابر
قبر حمزه سادس قرای سبعه است ولایتش کمابیش سی پاره قریه است
حقوق دیوانش ششهزار و صد دینار است ، حیره ار اقلیم سیم است و
ار مداین سبعه عراق است شهری بزرگ بود و بر یك فرسنگی کوفه اکنون
٢٠ خراب است سدیر و خورنق که دگر آن در اشعار و اسمار و افواه مشهور
است دو کوشك بوده است در آنجا نعمان بن منذر جهت بهرام گور
ساخته اطلالش بر جاست و عمارتی بس عالی بوده است و شاعری در
٢٢ حق او گفته(۲) شعر

(۱) Read A H 495, Yaq II 323, and Caliph Mustazhir

(۲) Quoted I K 162 Some MSS give other verses, namely those attributed

سیاری نخلستان نعوبت مابل است و شهرهای باحسری و تهرانان[1] که دحتری انان نام[2] از تخم کسری ساحته و اعمال طاق و مهرود[3] ار توابع آن عمل است و آن اعمال هستاد پاره دیه است حقوق دیوانی آن شاىرده تومان و چهار هرار دیار در دفتر مثبت است، عانه ار اقلیم چهارم
٥ است طولش ار حرایر حالدات عول و عرص ار حط استوا لد ه شهری وسط است و شهرستان سیار دارد و آب و هوا و محصول مقابل دجیل، عکبرا[4] شاپور دو الاکتاف ساحت شهر بود و اکنون حراب است، قصر شیرین ار اقلیم سیم است خسرو پرویــر ساحت جهت مکوهــه اش[5] شیرین و آن قلعه ىررگ بوده است ار سنگ لاشه و گچ دورش دو هزار
١٠ گام است و در عربی آن قلعه جهت حسرو پرویــر باحگاهی[6] ساحته بود و رباطی سخت عالی جهت آینده و رونده و ار آن رباط اندکی معمور است آب حلوان ار آنجا میگذرد و هوای عطیم ند دارد و ىهنگام گرما اکثر اوقات آنجا باد سموم آید حوبی که گویند شیر درو میرفت جهت باحگاه ساحته اند که ىر ىلندی است تــا آب روان ىر باحگاه ىاشد و
١٥ یکی که حیك شیر در آن حوی افگنده باشند تــا باحگاه و قلعه ىرده اما آنجا که م حوی است ریراکه رهــر گیاه است چراگاه گله بیست[7] قادسیه شهر وسط بوده و ار مداین سبعه عراق عرب و اکنون حراب است، قوسان[8] شهری وسط است و قرب صد پاره دیــه ار توابع آن حقوق دیوانش نه تومان و چهار هرار دیار است، محول شهرچه است ىر
٢٠ دو فرسنگ ىغداد ىر جاىب عربی ىطرف ىهر عیسی افتاده باغستان اش باغات بغداد پیوسته و درو خلفا عمارات حوب ساحته اند و ىر سر او

(1) Variant شهرىان (2) کلىان ,کلهیان ,کلهیانی (3) Yaq I 813 III 486 IV 700 (4) عکبره ,عسکربه ,عکره ,عسکره Cf Yaq III 675 عسکر المعتصم (5) همحوانه (6) تاحگاهی (7) For a more comprehensible text, cf Qaz II 296 (8) Or قوران but see Yaq IV 200

اول شاپور دو الاکتاف ساخته بود و چون به نسبت آب و هوا خوشترین
بلاد عراق عرب بود آنرا سر من رای خواندند بعد از خرابیش امیر
المومنین المعتصم بالله محمد بن هارون الرشید رضعهما تجدید عمارت آن
شهر کرد و دار الملك ساخت و بمرتبه رسانید که هفت فرسنگ طول
۵ عمارات و احواش آن بود و در عرض یك فرسنگ و فرمود تا بتوبره
اسپان او خاك آورده تلی ساخته و آنرا تل المخالی خوانند و بر آنجا کوشکی
بلند ساخت و در سامره مسجد جامع عالی بنا کرد و کاسه سنگی که دورش
بیست و سه گز در علو هفت گز و حجم نیم گز یکپاره در میان آن مسجد
نهادند آنرا کاسه فرعون خوانند و در آن حدود زیادت از سی فرسنگ
۱۰ چهار سنگ نیست و در آن مسجد مناری ساخت بلندی صد و هفتاد گز
چنانکه ممرش در بیرون بود بدین صورت منار پیش ازو کسی ساخته
بود و در پیش مسجد قبر امام معصوم علی النقی نواده امام علی الرضا
عم و از آن پسرش امام حسن عسکری رضعهما و متوکل خلیفه عباسی در
سامره عمارات افزود بتخصیص کوشکی عالی بنا کرد که در ایران زمین از
۱۵ آن عظیم تر عمارتی نبود و بنام خود جعفریه خواندی اما بشومی آنکه قبر
امیر المومنین حسین بن علی رضعهمارا خراب کرد و مردمرا از مجاور شدن
بر آنجا مانع شد بعد ازو آن کوشك بشکافتند چنانکه اثرش بکلی ناچیز
شد اکنون از سامره مختصری معمور است، صدرین ولایتی است غله و
خرما و حبوبات بسیار در آنجا حاصل شد و آب از فرات میخورد و
۲۰ حقوق دیوانش سه تومان است، طریق خراسان ولایتی معتبر است و
شهرش قصبه بعقوبا و آنرا دختری از تخم کسری قوبا نام ساخت و بیعت
قوبا خواند بمرور زمان بعقوبا شد بر کنار آب نهروان است و جوی از
آن در میان شهر میگذرد و تمامت دیهها بر آن نهر زراعت میکند باغستان
و نخلستان بسیار دارد نارنج و ترنج بیشمار میباشد چنانکه سیصد و چهار
۲۵ صد نارنج بیك درهم میدهند هوای آن مانند بغداد است اما سبب

حرای حس عمل بین که رورگار هور
حراب می نکند بارگاه کسری‌را

ابو دوانیق حلیفه بوقت که شهر بغداد میساحت حواست که آن ایوان‌را
حراب گرداند و بدان آلت بغدادرا سارد و با وریر خود سلیمان بن
٥ حالد مشورت کرد وریر حلیفه‌را مانع شد گفت بروزگارها بار گویند
که پادشاهی حواست که شهر سارد تا دیگری حراب بکرد شهر حود
بتوانست ساحت حلیفه مسموع بداشت گفت هور ترا دل نکسری میکشد
و میحواهی که اثار کفر آن باچیر شود و در حرابی شروع نمود دید آلت
که ار آن حاصل میشود بحرج محرب و احرت نقل آن وفا نمیکند حواست
١٠ ترك گیرد وریرش مانع شد و گفت الشروع ملرم چون در حرابی شروع
کردی تمام حراب باید کرد و اگر به مردم گویند که پادشاهی ساحت
و دیگری بتوانست حراب کرد اما طاق ایوان که در شب ولادت
حضرت رسول صلعم بمعجرهء او شکسته شد نگدار که آن اثری عظیم است
و شاهدی عدل بر نبوت پیغمبر[1] محمد مصطفی صلی الله علیه و تا آن
١٥ طاق بر حا بود آن معجره ار دیدها پنهان نبود و نیر همگنان‌را معلوم شود
که آن کسی که او آن حانه کرد چون در آنجا بپای بایستادی سرش
بسقف رسیدی بیرون آید و حاندان چنین کس‌را که این عمارات کرد بر
اندارد و کارش حدائی بود نه هوائی اکنون شهر مداین حراب است بر
طرف غربی قصبه مانده است و بر حانب شرقی بخلاف مرار سلمان فارسی
٢٠ که محادی ایوان کسری است هیچ عمارتی نیست در آن رمین آب چاه
مانند بغداد تلخ و شور است و ار کرامات سلمان گویند که چون اورا
وفات رسید و غسلش میدادند دلو در چاه افتاد و دیگری حاضر نبود
آب بر سر چاه آمد و شیرین شد تا غسل او تمام کردند بار آب بجای
٢٤ حود رفت اما همچنان شیرین مانده است و در آن حدود حر آن یك

(1) Variant عمراده ات

کوشکی که جهت معتصم خلیفه ساخته بودند جهت آنکه در میان باعستان است در او پشه بسیار میبود بافسون پشه‌را بسته اند چنانکه در آن عمارت یك نمیباشد حقوق دیوانی محول داخل عمل نهر عیسی است، مداین از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خط استوا لح لا
٥ طهمورث دیوبند پیشدادی ساخت و گرداباد جوابد و جمشید باتمام رسانید و طیسفون گفت معظمترین مداین سبعه عراق بوده است و بدین سبب اورا مداین گفته اند و شش شهر دیگر قادسیه و رومیه و حیره و بابل و حلوان و نهروان بوده است و هر هفت شهر اکنون خراب است و جمشید پیشدادی در مداین بر دجله از سنگ و آجر قنطره ساخته
١٠ بود و اسکندر رومی گفت که اثری عظیم است ملوك فرس‌را و آنرا خراب کرد اردشیر بابکان تجدید عمارت شهر کرد و دار الملك ساخت خواست پول بر همچنان بسازد و دستش نداد و از زنجیر جسر بست و بعد ازو اغلب اکاسره آنرا دار الملك ساختند شاپور ذو الاکتاف در آن شهر عمارت کرد و انوشروان عادل درو ایوان کسری ساخت و آن
١٥ سرای بوده است از گچ و آجر و از آن عالیتر عمارت آخری کس نکرده بود بحتری در وصف آن گفته[1] شعر

وکان الایوان من عجب الصنـعة جوب فی جنب ارعن جلس
متشخر تعلـو لـه شـرفات * رفعت فی رؤوس رضوی وقدس
لیس یدری اصنع انس لجن * سکنوه ام صنع جن لانس

٢٠ صحن آن سرای صد و پنجاه گز خیاطی در صد و پنجاه گز بوده و در آنجا صفه بزرگ دهانش چهل و دو گز در طول هشتاد و دو گز و در علو شصت و پنج گز و در اطراف این سرای و عمارات فراوان که در خور آن باشد و در نیکوکاری بانیش و استحکام آن عمارت
٢٤ گفته اند بیت

(۱) I K 162

ار میوههای سردسیری و گرمسیری حاصل میشود اما در هیت از بوے
گند چشمه قیر نمیتوان بود ، واسط شهر اسلامی است ار اقلیم سیم طولش
ار حرایــر خالدات فال و عرض ار حط اسنوا لا ك حجاح بن یوسف
ثقفی ساخت در سنه ثلاث و ثمانین به طرف دجله افتاده است و علیه
٥ او بر طرف عربی است و نخلستان بسیار دارد بدین سبب هوایش بعفونت
مایل باشد و حقوق دیوان آن شهر شمغا مقرر است چهل و چهار تومان
و هشتهرار و پانصد دینار است

باب دوم ، در دکر ولایت عراق عجم

و آن به تومان است و در او چهل پاره شهر و آکثر بلادش هوا
١٠ معتدل دارد و بعضی نگرمی و بعضی بسردی مایل است حدودش با
ولایات آدربایجان و کردستان و حورستان و فارس و مفاره و قومس
و جیلانات پیوسته است و طولش ار سفید رود تا یرد صد و شصت
فرسنگ در عرض ار جیلانات تا حورستان صد فرسنگ و در ما قبل
ار بلاد عراق چهار شهر معتبر بوده است و درین معنی گفته اند شعر

١٥ چهار شهراست عراق ار ره تحمین گویند
طول و عرضش صد در صد بود و کم بود
اصفهان کاهل جهـان جمله مفرد بدان
در اقـالیم چنـان شهـر معظم بود
همدان جای شهـان کز قبل آب و هوا
٢٠ در جهـان خوشتر ار آن بقعه خرم بود
قم بنسبت کم ارینهاست ولیکن آن نیز
نیك نیك ارچـه نباشد بـد بـد هم بود
معدن مردمی و کان کرم شاه بلاد
ری بود ری که چو ری در همـه عالم بود

٢٥ حقوق دیوانی ولایت عراق در سه خمس و ثلاثین خانی سی و پنج تومان

چاه آب شیرین میدهد، معادیه از اکابر اولیا سیدی احمد کبیر و سیدی ابو الوفا[1] در آن زمین مدفونند، نهر عیسی عیسی بن موسی بن علی بن عبد الله بن عباس که عمزاده ابو دوانیق خلیفه بود از فرات ببرید و بدان دیها و مزارع ساخت و آن هفتاد پاره دیه باشد و مرتفع تمام
٥ ولایت مستنصری[2] و شرب دیها که محادی بغداد است از توابع نهر عیسی است حقوق دیوانی نهر عیسی با توابع هشتاد و هشت تومان و ششهزار و پانصد و پنج دینار مقرر است، نهر ملك بعضی گویند که سلیمان بن داود ع حفر کرد و بعضی گویند منوچهر پیشدادی و برخی گویند اسکندر رومی و اصح آنکه شاپور بن اشك بن دارا که اورا شاپور بزرگ
١٠ خوانند از فرات اخراج کرد و بر آن دیها ساخت و زیادت از سیصد دیه و مزرعه باشد و مرتفع تمام حقوق دیوان آنجا پنج تومان بوده است، نهروان شهر بزرگ است و از مداین سبعه عراق عرب است از اقلیم سیم بر کنار آب تامره افتاده است و آن آنرا آنجا نهروان خوانند و آن شهر اکنون بکلی خراب است و آن زمین از حساب بر حلولا و توابع
١٥ بعقوبا باشد، نعمانیه قصبه است میان بغداد و واسط بر طرف دجله افتاده است و نخلستان بسیار دارد، نیل ولایت است چند پاره دیه از توابع آن و غله خیز عظیم است و نخلستان و باغستان بسیار دارد، هیت شهر است و درو قلعه محکم بر کنار غربی فرات و سی پاره دیه و توابع دارد از قریه حبه[3] که بقیع است تا هیت پانزده فرسنگ باغستان
٢٠ متصل است و بر هر دو کنار آب فرات باغات است و نخلستان بسیار دارد و میوهها میباشد و در قریه حبه که از توابع آن میباشد هوا معتدل است چنانکه درخت جوز و بادام و خرما و نارنج در همه باغی باشد و

(١) He died at Baghdad See *Safīnat-al-Awliyā* N° 313

(٢) Variant مسطهری (٣) حبه

متعفن نیک آید و تسعیر غله و دیگر ارزاق پیوسته وسط باشد اما نرخ
میوه در غایت ارزانی باشد و غله و صیفی نیکو آید و میوههای او بغایت
خوب و بارك بود بتخصیص سیب و به و امرود ملچی و عثمانی و
زردآلو و سرمش و ترغش بنیکوی باشد و خربزه اش تمام شیرین است و
این میوهها از شیرینی که دارد بی آنکه شکم آب خورد نتوان خورد
و کثرت خوردن آن مضرتیست و میوههای او تا هند و روم برند و
علفزارهای نیکو دارند و هر چهار پائی که آنجا فربه شود دو چندان توانائی
داشته باشد که بجای دیگر فربه شود و در آن ولایت مرغزارهای است
بزرگترین مرغزارشان ملاشان و شکارگاههای فراوان و نیکو دارد
چون گاوخانی و هر شکاری درو باشد و در آن شهر مدارس و خانقاهات
و ابواب خیر بسیار است از جمله مدرسه که خوابگاه سلطان محمد سلجوقی
است بمحله جلباره بتی سنگین بوزن کمابیش ده هزار من که مهتر بتان هند
بوده و از سلطان آنرا برابر مروارید عشری بار می خریدند بفروخت و
بداد و بیاورد و ناموس دین را در آستانه آن مدرسه بسر در افگند و
مردمان آنجا سفید چهره و مردانه باشند و اکثر سنی و شافعی مذهب و
در طاعت درجه تمام دارند اما بیشتر اوقات با هم در محاربه و نزاع
باشند و رسم دو هوای هرگز از آنجا بر نیفتد و همه خوشیهای آن شهر در
هنگام اظهار دو هوائی با ناخوشی آن فتنه مقابل نمی توان کرد و بدین
سبب گفته اند

بیت

اصفهان شهریست پر نعمت * جز خوانی درو نمی باید
همه چیزش نیکوست الا آنکه * اصفهانی درو نمی باید

و کمال الدین اسمعیل اصفهانی گفت(1)

شعر

تا دردشت هست و جوباره * نیست از کشتن و کشتن چاره

(1) Dawlat-Shāh p 149 The three latter couplets are quoted by him p 152 The MSS give several unimportant variants

بجامع الحساب در آمد و نسخه دیدم بخط پدر جدم مرحوم امین الدین
نصیر[1] مستوفی که در عهد سلاجقه مستوفی دیوان سلاطین عراق بوده و
عراق عجم‌را دو هزار و پانصد و بیست[2] تومان و کسری این زمان
حاصل بوده است و اکنون جهت تخریب ولایات باین قدر آمده
٥ تومان اصفهان درو سه شهر است اصفهان و فیروزان و فارفان،
اصفهان از اقلیم چهارم شمرده اند اما بحسب طول و عرض حکما از اقلیم
سیوم گرفته اند طولش از جزایر خالدات عوم و عرض از خط استوا
لب که در اصل چهار دیه بوده است کران و کوشك و جوباره و
دردشت آنرا با چند مزرعه بعضی گویند طهمورث پیشدادی و چندی
١٠ جمشید و ذو القرنین ساخته بودند و چون کیقباد اول کیانیان آنرا دار
الملك ساخته کثرت مردم آنجا حاصل شد بر بیرون دیهها عمارت میکردند
بتدریج با هم پیوست و شهر بزرگ شد رکن الدوله حسن بن بویه اورا
بارو کشید و دور باروش بیست و یکهزار گام باشد طالع عمارتش برج
قوس چهل و چهار محله و دروازه دارد و هوای او معتدل است در
١٥ تابستان و زمستان سرما و گرما چنان نبود که کسی‌را از کار باز دارد
و زلزله و بارندگی و صاعقه که موجب خرابی باشد درو کمتر اتفاق افتد
خاکش مرده‌را دیر ریزاند و هرچه بر آن سازند از غله او غیر آن
نیکو نگاه دارد و تا چند سال تباه نکند و درو بیماری مزمن و وبا کمتر
بود آب زنده رود بر جانب قبله بر ظاهر شهر میگذرد و ازو نهرها در
٢٠ شهر جاری باشد و آب چاهش در پنج شش گزی بود و در گوارندگی
و خوشی بآب رود نزدیك بود و هر تخم که از جای دیگر آنجا برند و
زرع کنند اکثر بهتر از مقام اول بود و در ربع نیز کمتر نباشد الا انار
٢٢ که آنجا نیکو نیاید و آن نیز از نیکوی آب و هوا است که انار در هوای

(1) Variants ناصر , نصر (2) شصت و هشت

زاربان[1] و قهجارستان[2] معظمترین قرای این ناحیت است و آب کاریز میخورند بدان سبب قهاب[3] میخوانند پنجم ناحیت سرخوار است سی و دو پاره دیه است دیه خور معظم قرای آن و این ناحیترا نیز آب از کاریز است و دیگر نواحی‌را آب از زنده‌رود و بدین ناحیت بدیه خر
۵ بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود ششم ناحیت لنجان[4] بیست پاره دیه است کوبان[5] و فهدریجان[6] و گلیشاد معظم قرای آن هفتم ناحیت براآن[7] هشتاد پاره دیه است و اسکشان[8] و برسیان و ربین[9] و سمارت[10] و حورداں و فساران و کومان[11] و کاج و دادمان[12] معظم قرای آن هشتم ناحیت رودشت[13] شصت پاره دیه است فارفاآن
۱۰ قصبه آن و قولطان و وررنه[14] و اسکران[15] و کمدان معظم قرای آن و این دیهها را که معظم قرای میخوانند از آنها است که در دیگر ولایت شهر خوانند زیرا که در هر یك از آن دیهها کمابیش هزار خانه باشد و بازار و مساجد و مدارس و خانقاه هست و حمامات دارد حقوق دیوانی آن ولایت اصفهان پنجاه تومان است و از اکابر شیخ علی سهل اصفهانی‌را
۱۵ تربت آنجا است و از اصفهان تا دیگر ولایات عراق عجم مسافت بر این موجب است اردستان سی و چهار فرسنگ ایذج لر بزرگ چهل و پنج فرسنگ بروجرد لر کوچك شصت و شش فرسنگ جرباذقان سی و یك فرسنگ و نیم دلیجان سی و پنج فرسنگ ری هشتاد و شش فرسنگ شهر
۱۹ فیروزان شش فرسنگ ساوه شصت وچهار فرسنگ سلطانیه صد و شش

---

(1) Variant زادان ,زاران (2) Often written قه حاورسان or قه حارستان
(3) On margin of one MSS قنوات, in explanation (4) النجان (5) کومان
(6) Often written قه دریجان (7) براوان (8) اشکیشان
(9) هریشان ,هرسیان ,دبیرستان ,ترس (10) تمارت ,سماورد ,همسارت
(11) کوهان صاران and ,قشاران (12) دادبان or کاج و وادبان
(13) رودشتین ,رودشتی (14) دررنه and فورطان (15) اسکهران For other variants cf J N 291

ای خداوند سبع سیاره * لشکری‌را فرست خونخواره
تا دردشت‌را چو دشت کند * خوی خون راند او ز خوباره
عدد هر دو شان بیفزاید * هر کسی‌را کند دو صد پاره

از رسول صلعم مرویست بروایت عبد الله بن عباس رضعهما یخرج الدجال
۵ من یهودیة الاصفهان حتی یاتی الکوفة فیلحقه قوم من المدینة و قوم من
الطور و قوم من ذی یمن و قوم من قروین سئل یا رسول الله ما قروین
قال قوم یکونون باخرة یخرجون من الدنیا زهدا فیها یرد الله بهم قوما
من الکفر الی الایمان و حقوق دیوانی اصفهان تمغا مقرر است و در سنه
خمس و ثلاثین خانی سی و پنج تومان حاصل داشت ولایتش هشت ناحیه
۱۰ است و چهار صد پاره دیه بیرون مزارع که داخل دیهها باشد اول
ناحیت جی در نواحی شهر باشد هفتاد و پنج پاره دیه و طهران و ماربانان
و خادوان[1] و شهرستان که آنرا شهر نو اصفهان خوانند است و اسکندر
رومی ساخته و فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرده معظم قرای آن است
دوم ناحیت ماربین پنجاه و هشت پاره دیه است خوران و فرطان و
۱۵ رنان[2] و اندوان معظم قرای آن و بتحقیقت این ناحیت همچون باغی است
از پیوستگی باغستان و دیهها با هم متصل و در این معنی گفته اند شعر

ماربینی که نسخه ارم است * افتاب اندر او درم درمست

و در این ناحیت قلعه بوده است که طهمورث دیوبند ساخته است آنرا
آتشگاه گفته اند و در او بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود سیوم
۲۰ ناحیت کرارج[3] سی و سه پاره دیه است دشته و اشکاوند و فیرادان[4]
از معظم قرای این ناحیت است و نیز همچو باغی است از پیوستگی اشجار
دیهها با هم چهارم ناحیت قهاب چهل پاره دیه است و هشتونه[5] و

(1) Variants مارمایان and حاوان, حادان, حاودان (2) رنان, رمان
(3) کراروج (4) فیراوان, فیراوان, فراداان
(5) معشونه, سعشویه, شعثونه

مرده‌را تا سی چهل سال بربراند راری گمت حاك ری مرده سی چهل ساله‌را بر در دکان بداد و ستد دارد و نمی راند و بدین مصحکه اصفهانی‌را ملزم گردانید شهر ری‌را شیث بن آدم بیعمبر عم ساحت هوشنگ پیشدادی عمارت آن افزود و شهری بزرگ شد بعد از حرابی موچهر بن ایرج[1]
۵ ابن فریدون تجدید عمارتش کرد بار حراب یافت امیر المومنین المهدی بالله محمد بن ابو دوانیق عباسی احیای عمارت آن کرد و شهر عظیم شد چنانکه گویند سی هزار مسجد و دو هزار و هفت صد و پنجاه مناره در آن بود دور باروش دوازده هزار گام است طالع عمارتش برج عقرب اهل شهررا بر سر سنگی با هم مخاصمت افتاد ریادت از صد هزار آدمی بقتل
۱۰ آمدند و حرابی تمام بحال شهر راه یافت و در فترت معول بکلی حراب شد و در عهد غازان خان ملك فخر الدین رئی بحکم یرلیغ درو اندك عمارتی افزود و جمعی‌را ساکن گردانید قلعه طبرك بجانب شمال در پای کوه افتاده است ولایت قصران در پس آن کوه افتاده است و دیگر نواحی چون مرحی و فها[2] که در صحرا است و تمامت ولایت سیصد
۱۵ و شصت پاره دیه است و دیه دولاب و قوسین و قصران و وررین و فیروزرام که فیروز ساسانی ساخت و اکنون فیروزبران[3] میخوانند ورامین و خاوه قرای بهنام و سبور قرح است و قوهه[4] و شدر[5] و طهران و فیروزان از معظم ناحیت عار است[6] این ولایت بچهار قسم است ناحیت اول بهنام و در او شصت پاره دیه است ورامین و خاوه
۲۰ از معظم قرای آن ناحیه است دوم ناحیت سبور قرح و در او نود پاره دیه است قوهه[7] و شدر و ایوان کیف از معظم قرای آنجاست سیوم

---

(1) Variant مسحورنا (2) Yaq IV 208 490 (3) Yaq II, 622 III, 928 IV, 105 921 (4) Or قوهد Yaq IV, 53 205 (5) Yaq III 329 possibly we should read شنت (6) The paragraph following is given in the British Museum MS Add 23543 f 176*a* (7) Or قوهد

فرسنگ وبیم قزوین بود و دو فرسنگ قم بنجاه و دو فرسنگ قومشه فارس
چهارده فرسنگ کرج چهل و پنج فرسنگ کاشان سی و دو فرسنگ
لوردگان لر بزرگ سی و پنج فرسنگ نطنز بیست و یك فرسنگ نائین
بیست و شش فرسنگ نهاوند هفتاد و چهار فرسنگ همدان شصت و دو
٥ فرسنگ یزد شصت و دو فرسنگ، فیروزان شهری است بدو قسم بسر
کنار زنده رود بالای اصفهان از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فو یح
و عرض از خط استوا لب کد اکنون داخل اصفهان است کیومرث ساخت
در آب و هوا و غله و میوه و پنبه و غیر آن و طبع و خوی و مذهب
اهل آنجا مانند اصفهان حقوق دیوانی آن سیزده تومان و چهار هزار و
١٠ پانصد دینار است،

تومان ری این تومانرا شهری سوای ری بوده است اکنون که ری
خراب است ورامین شهر آنجا است و مواضع دیگر که ذکرش متعاقب
میآید هر یك قصبه شده و حقوق دیوانی آنجا هفت صد تومان بوده و ملك
ری بعظمتی بوده که حکومتش در اول عمر سعد علیه اللعنة باعث قتل
١٥ امیر المومنین حسین بن علی رضعهما شد و آن حکایت مشهور است،
ری از اقلیم چهارم است و ام البلاد ایران و بجهت قدمت آنرا شیخ البلاد
خوانند طولش از جزایر خالدات عو ك و عرض از خط استوا له ل شهر
گرمسیر است و شمالش بسته و هواش متعفن و آبش ناگوارنده و در او
وبا بسیار بود و در این معنی گفته اند شعر

٢٠ دیدم سحرگهی ملك الموترا بخواب
بی کفش می گریخت ز دست وبای ری
گفتم تو نیز گفت چوروے دست بر کشند
بو یحیی ضعیف چه سجد بپای ری

و در مضحکات آمده که اصفهانی و رازیرا در باب خوشی شهر با هم
٢٥ مناظره شد هر یك هنر شهر خود عرض میکرد اصفهانی گفت خاك اصفهان

حقوق دیوانی آن ولایت با آنچه داخل آن تومان است پانزده تومان و یکهزار و پانصد دینار است، طهران قصبه معتبر است و آب و هوایش خوشتر از ری است و در حاصل مانند آن و در ما قبل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته اند، ورامین در ما قبل دیهی بوده است و اکنون قصبه
۵ شده و دار الملك آن تومان گشته طولش از جزایر خالدات عز که و عرض از خط استوا له کط در آب و هوا خوشتر از ری است و در محصول پنبه و غله و میوهها مانند آن اهل آنجا شیعه اثنی عشری اند و تکبر بر طبعشان غالب بود،

تومان سلطانیه و قزوین اگرچه در اول این تومان بقزوین منسوب
۱۰ بود اما چون در این چند سال شهر سلطانیهرا انشا فرمودند و دار الملك ایران شد آنرا مقدم داشتن اولی بود و درین تومان نه پاره شهر است، سلطانیه از اقلیم چهارم است شهر اسلامی طول از جزایر خالدات فد و عرض از خط استوا لط ارغون خان بن اباقای خان بن هولاگو خان معمول بنیاد فرمود پسرش اولجایتو سلطان نعمه الله بغفرانه باتمام رسانید و
۱۵ بنام خود منسوب کرد طالع عمارتش برج اسد و دور باروش که ارغون بنیاد کرده بود دوازده هزار گام و آنکه اولجایتو سلطان میساخت و بسبب وفات او تمام نا کرده ماند سی هزار گام و درو قلعه است از سنگ تراشیده که خوابگاه اولجایتو سلطان است و دیگر عمارات در آنجاست و دور آن قلعه دو هزار گام بود هوایش بسردی مایل است و
۲۰ آبش از چاه و قنوات است وبیك هاضم و چاه آنجا از دو سه گزی است تا ده گز و ولایات سردسیر و گرمسیر در حوالیش بیك روزه راه است و هرچه مردمرا بکار آید در آن ولایات موجود و بسیار است و علفزارهای بغایت خوب و فراوان دارد و شکارگاههاے نیکو و اکنون چندان عمارات عالی که در آن شهر است بعد از تبریز در هیچ شهری دیگر
۲۵ نباشد مردم آنجا از هر ولایات آمده اند و آنجا ساکن شده اند از همه

ناحیت فشاویه است و در او سی پاره دیه است کوشك و علیاباد و
کیلین(۱) و حرم و قوح اغار معظم قرای آنجاست چهارم ناحیت غار است
و سبب تسمیه غار آن است که امام زاده از فرزندان امام موسی کاظم علیه
السلام‌را در ری قصد کشتن او کردند و او از آن ظالمان فرار نموده در
نواحی حال کولی غاری پدید آمد امام زاده پناه بدان غار برده غایب
شد و الحال آن ناحیت‌را جهت غایب شدن آن بزرگوار ناحیت غار
نامیده شد و در او چهل پاره دیه است طهران و مشهد امامزاده حسن
بن الحسن علیه السلام که به جیان مشهور است و فیروز بهرام و دولت
اباد از معظم قرای آن ناحیت است(۲) و غله و پنبه آنجا سخت نیکو آید
و بسیار بود و اکثر اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد و قحط و غلا از
روی ندرت اتفاق افتد و از آن ولایت غله و دیگر ارزاق به بسیار
ولایات برند و از میوههاش انار و امرود و عباسی و شفتالو و انگور
نیکوست اما خوردن میوههای آنجا بر مسافران از تب ایمن نبود و اهل
شهر و اکثر ولایات شیعه اثنی عشری اند الا دیه قوهه(۳) و چند موضع
دیگر که حنفی باشند و اهل آن ولایت آن موضع بدین سبب قوهه خران(٤)
میخوانند و در ری اهل بیت بسیار مدفون اند و از اکابر و اولیا
آسوده اند چون ابراهیم خواص و کسائی سابع قرا السبعه(٥) و محمد بن
الحسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابو الفتوح و جوانمرد قصاب و

---

(۱) Yaq IV 334 (۲) The above paragraph is also given by C Schefer in his extracts from the *Nuzhat*, and he has added here a long passage, on the districts of Ray, the original of which is not to be found in the Paris MSS or, apparently, elsewhere In his *Siasset Nameh Supplement* it runs from p 173, 4 lines from below, to p 176, line 10 Its language is verbose and it would appear to have been a marginal note by some later writer

(۳) Or قوهد (٤) Yaq IV 205 (٥) Naf p 153 N° 153 Khall. N^os^ 444, 578

نام نهاده و همانا آن شهری بوده که در میان رودخانهای خر رود
وانهر رود میساخته اند و آنجا اطلال بارو پدید است و مردم آنجا در
دیه سرحه که باردشیر بابکان منسوب باشد مسکون ماند و مشهور است
و در کتاب تدوین مسطور است که حصار شهرستان قزوین که اکنون
۵ محلتی است در میان شهر شاپور ذو الاکتاف ساسانی ساخته تاریخ عمارت
آن ماه ایار سنه ثلاث و ستین و اربعمایه اسکندری طالع عمارتش برج
جوزا اطلال آن بارو هنوز باقی است بفرمان امیر المومنین عثمان رضع
برادر مادریش ولید بن عقبه الاموی سعید بن العاصی الامویرا[1]
بایالت آن ثغر فرستاد او حصاررا بمردم مسکون گردانید و شهری شد و
۱۰ امیر المومنین الهادی بالله موسی بن مهدی در آن حوالی شهرستانی دیگر
کرد و مدینه موسی خوانند و علامتش مبارك ترکی شهرستان دیگر ساخت
و مبارکاباد خوانند چون خلافت بهارون الرشید رسید اهالی مداین مذکوره
از تغلب دیالمه و ارتعاج و پریشانی خود بدو شکایت کردند او باروی
که محیط مداین ثلاثه و دیگر محلات بود بنیاد فرمود و جهت وفات او
۱۵ باتمام نرسید تا در عهد معتز خلیفه موسی بن بوقا در سنه اربع و خمسین
و مائتین هجری عمارت آن بارو باتمام رسانید و بمردم مسکون گردانید و
شهری عظیم شد و بعد از آن صاحب جلیل اسمعیل بن عباد رازی
وزیر فخر الدوله دیلمی در سنه ثلاثه و سبعین و ثلثمایه جهت آنکه خرابی
بحال بارو راه یافته بود و او در کتب احادیث دیده بود فانه یکون فی
۲۰ آخر الزمان بلدة بقرب الدیلم یقال لها قزوین هی باب من ابواب الجنة
من عمل فی عمارة سورها و لو بقدر کف من الطین غفر الله له ذنوبه صغیرها
و کبیرها تجدید عمارت بارو کرد و جهت آنکه هم در کتب احادیث خوانده
بروایت عمر بن عبد العزیز مروانی رضع ستفتح علی امتی مدینتان احدیهما
۲۴ من ارض الدیلم یقال لها قزوین و الآخر من الروم یقال لها الاسکندریه

(1) Bil 322

ملك و مذاهب هستند و زبانشان پهلوی معرب است اما پارسی ممروج مایلتر است و حقوق دیوانی آنجا تمغا مقرر است و در این سالها اگر اردوها در آنجا نبودی سی تومان و الا بیست تومان حاصل داشت و از سلطانیه تا دیگر بلاد عراق عجم مسافت بر این موجب است ابهر پنج فرسنگ اندر طارم ده فرسنگ اصفهان صد وشش فرسنگ اسداباد سی و هفت فرسنگ ری پنجاه فرسنگ زنجان پنج فرسنگ ساوه چهل و دو فرسنگ سجاس پنج فرسنگ قزوین نورده فرسنگ قم پنجاه وچهار فرسنگ کاشان هفتاد و چهار فرسنگ همدان سی فرسنگ یزد صد و چهل و پنج فرسنگ تا دیگر بلاد مشهوره ایران زمین بر این صورت تعداد صد و هفده فرسنگ گواشیر بکرمان دویست و سه فرسنگ نیشابور بخراسان صد و هفتاد وهشت فرسنگ هری بخراسان دویست و پنجاه ویك فرسنگ بلخ بخراسان سیصد و چهار فرسنگ مرو بخراسان دویست و پنجاه وشش فرسنگ جرجان بمازندران صد و چهل و پنج فرسنگ دامغان بقومس صد و ده فرسنگ لاهجان بگیلان چهل و چهار فرسنگ تبریز اذربایجان چهل و شش فرسنگ قراباغ و اران هفتاد و دو فرسنگ شیراز صد و هفتاد و شش فرسنگ،

قزوین از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خط استوا لو از حساب ثغور است جهت آنکه پیوسته با دیالمه و ملاحده در محاربه بوده اند احادیث بسیار که در فضیلت آن بقعه وارد است و مشهور است در تدوین رافعی مسطور منها عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه قال النبی صلی الله علیه وآله اغزوا قزوین فانه من اعلی ابواب الجنة و بدین سبب اورا باب الجنة خوانند و احوال آن اگرچه در کتاب گزیده مشروح گفته ام از اینجا نیز مجملا ربط سخن‌را یاد کنم در کتاب التبیان آمده[1] که شاپور بن اردشیر بابکان ساخته است و شادشاپور

(1) H Kh N° 2404, Fihrist 221

عرالی و رضی الدین طالقانی و ابو بکر شادانی و ابراهیم هروی و خیر النساج سامری و ابن ماجه محدث و علك و ملك قزوینی[1] و نور الدین و جمال الدین جیلی و امام الدین رافعی و غیرهم و حقوق دیوانی آنجا تمغا مقرر راست و مبلغ پنج تومان و نیم بدفتر در آمده و ولایتش کمابیش ۵ سیصد پاره دیه و مزرعه است بهشت ناحیه و در آن دیههای معتبر است چون فارسجین و جبارح[2] و قریستن[3] و شال و سگراباد و سیاه‌دهان[4] و سومیقان[5] و شهر سیاهك[6] و شرفاباد و فراك[7] و مارین[8] و امثال آن ولایات‌را نیز پنج تومان و نیم حقوق دیوانی است، ابهر از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فدل و عرض از خط استوا لو م ۱۰ کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت و در آنجا قلعه گلین است داراب بن داراب کیانی ساخته و برادرش اسکندر رومی باتمام رسانید و بر آن قلعه قلعه دیگر بها الدین حیدر از نسل اتابك نوشتکین شیرگیر سلجوقی ساخت و بحیدریه موسوم کرد دور بارو آن شهر پنجهزار و پانصد گام است هواش سرد است و آبش از رود خانه که بر آن شهر موسوم است و از حدود ۱۵ سلطانیه بر میخیزد و در ولایت قزوین میریزد و غله و میوه آن بسیار است و نیك میباشد اما باش سخت نیك نبود و پسه کم آید از میوههاش امرود سجستانی و الوی بو علی و گیلاس نیکو است مردم سفید چهره و شافعی مذهب اند اما تملق در طبیعت ایشان جاری بود بر ظاهر آن شهر

(1) Naf p 150 N° 150 Khall N° 625 The *Haft Iqlīm* (India Office MS N° 724 folio 430*b*) gives among the list of Ṣūfī Saints buried in Qazvīn the name of Shaykh ʿAlak, and quotes some of his sayings

(2) Variants حبارح ,صارح ,حارح (3) قرقس ,قرسين ,قريشين (4) سادهى

(5) ,سوسقان ,سوبيقان ,سوشغان ,سومغان ,سوسغان ,سومقان ,سوبهان ,سونغان

(6) شهرستانك ,سانك ,سيامك (7) فوك ,فرك ,قوك سوهقان ,سوميفان

(8) ,ربارين ,مامرس ,ديه‌ساوه ,ديه‌قروين ,ديه‌ماوه ,دنه‌مارين ,مارس ,ماقرين

ماجين and cf Yaq III 835

من رابط فی احدیهما یوما او قال یوما و لیلة وجبت له الجنة و قال عمر
ابن عبد العزیز اللهم لا تمتنی حتی تجعل لی فی احدیهما دارا و منزلا و
جهت خود در آنجا عمارت عالی ساخت در محله جوسق و اکنون آن
زمین‌را صاحب اباد خوانند و در سنه احدی عشر و اربعمایه جهت نزاعی
۵ که میان سالار ابراهیم بن مرزبان دیلمی خال مجد الدولة بن فخر الدوله
با اهل قزوین بود خرابی بحال بارو راه یافت امیر ابو علی جعفری مرمت
آن خرابیها کرد و در سنه اثنی و سبعین و خمسمایه وزیر صدر الدین محمد
بن عبد الله الملك مراغی تجدید عمارت باروش کرد و اکثر روی بارو
بآجر بر آورد و شرفهای آن از آجر ساخت و معمار در آن عمارت امام
۱۰ جمال الدین بابویه رافعی بود لشکر مغول آن باروا خراب کردند و دور
باروش ده هزار و سیصد گام بود بخلاف ادوار بروج هوایش معتدل
است و آبش از قنواتست و درو باغستان بسیار است و در هر سال
یك نوبت بوقت آب خیز سقی کنند انگور و بادام و فستق بسیار ازو
حاصل شود بعد از سقی سیل خربزه و هندوانه بکارند بی آنکه آب دیگر
۱۵ یابد بر نیکو دهد و اکثر اوقات آنجا ارزانی غله و انگور باشد نانش نیکو
است و از میوهاش انگور و آلو برغ[1] خوب است شکارگاهها و علفزارها
نیکو دارد بتخصیص علف اشتر بهتر از دیگر ولایات بود و شتر قزوینی
بقیمت تر از شتران دیگر بر سه فرسنگی آنجا چشمه است اورا انکول[2]
خوانند و در روزها گرم تابستان آب آن چشمه یخ بندد و اگر روز
۲۰ خنک باشد یخ کمتر باشد چون یخ شهر تمام شود یخ از آنجا آرند و مردم
آنجا بیشتر شافعی مذهب اند و در کار دین بغایت صلب و زیرك اندکی
حنفی و شیعی نیز باشند و با وجود قرب و جوار هرگز ماسور ملاحده
نشدند و در آنجا مشهد امام زاده حسین پسر امام علی بن موسی الرضا
۲۴ عم و قبر یکی از صحابه و مزار اولیاء کبار بسیار است مثل خواجه احمد

(۱) Variant ربح (۲) Variants نکول ,مکول

میگذرد و بداں بار میخواىند و در شمالی قزوین ىشش فرسنگی افتاده است
در آنجا قریب به پنجاه قلعه حصین مستحکم است و بهترین آن قلاع الموت
و میموندر و لنسر[1] بوده و معتبرترین همه قلعه الموت که دار الملك
اسمعیلیان ایران زمین بود و صد و هفتاد و یك سال مقر دولت ایشاں
٥ بود و آن قلعه ار اقلیم چهارم است طولش ار حزایر حالدات فه‌لر و
عرض ار حط استوا لوکا الداعی الی الحق حسن بن زید الباقری در
سه ست و اربعین و مائین ساخت و در سه ثلاث و ثمانین و اربعمایه
حسن صباح بر آن مستولی شد و بدعوت بواطنه مشغول شد و آن قلعه‌را
در اول اله اموت گفته اند یعنی اشیانه عقاب که بچگانرا برو اموزش[2]
١٠ کردی بمرور الموت شد و حروف اله اموت بعدد حمل چند سال صعود
حسن صباح است بر آن قلعه و این ار نوادر حالانست در سه اربع و
خمسین و ستمایه بفرمان هولاگو خان آن قلعه‌را خراب کردند و ولایت
رودبار اگرچه اکثرش گرمسیر است اما سرد سیرش نیز چنان نزدیك
است که در دو موضع که آوار هم توان شنید و در یکجا جو بدروند و در
١٥ دیگری هنگام زرع جو باشد و حاصل نیکو باشد و غله و پنبه و انگور
و میوه بسیار نیکو بود و ار میوههاش سیب کم بکار آید و امرود کم ار
اصفهان بود و باش نیکو باشد و مردم آنجا مذهب بواطنه داشته اند
و جمعی‌را که مراعیان خوانند بمردکی نسبت کنند اما اهل رودبار تمامت
خودرا مسلمان شمارند و اکنون پاره پا براه دین میآیند حقوق دیوانیش
٢٠ هشتهزار دینار است، زنجان ار اقلیم چهارم است طولش ار جزایر خالدات
فجم و عرض از خط استوا لو ل اردشیر بابگان ساخت و شهین خوانند
دور باروش ده هرار گام است در فترت مغول خراب شد هواش سرد
است و آبش ار آن رودخانه که بر آن شهر منسوب است و از حدود
٢٤ سلطانیه بر میخیزد و در سفید رود میریزد و ار قنوات ارتفاعات آنجا اکثر

(1) Variant لمسر (2) Or پرورش

مزار شیخ ابو بکر بن طاهر طیار(۱) ابهری است ولایتش بیست و پنج پاره
دیه است حقوق دیوانی آن شهر با ولایتش یك تومان و چهار هزار دینار
است ، اشکور و دیلمان و ولایت طوالش و حرکان و حسنجان(۲) ولایات
بسیار است ما بین عراق و جیلانات در کوهستان سخت افتاده است وهر
ه ولایتی در حکم حاکم علیحده باشد و آن حاکم خودرا پادشاهی شمارد و مردم
آنجا جنگی و مردانه باشند اما چون از آن ولایت بیرون آیند سخت زبون
شوند و چون کوهی اند از مذاهب فراغتی دارند اما بقوم شیعه و بواطنه
نزدیکتر اند و هوا آن ولایت سرد است و آبش از عیون و ادویه آن
جبال حاصلش غله بسیار بود و پنبه و میوه کمتر باشد و در او گوسفند
۱۰ نیکو آید و شکار بسیار بود و علف خوارها بسیار بود و سازکار باشد ،
اوه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه به وعرض از خط
استوا لد م بانی آن معلوم نیست طالع ساش سنبله دور باروش قرب بیخهزار
گام است هواش معتدل است و آبش از رودخانه گاوماها(۳) که بما بین
بره میاید و در آن شهر زمستان یخ آب در چاه میبندند بجد کرت تا
۱۵ فرو میخورد و در تابستان همچنان یخ آب بار میدهد و چون آن قدر که
آب یخ فرو خورده باشد بار دهد بعد از آن آب ساده ماند دیگر چاهها
دهد وغله و پنبه در آنجا بسیار نیکو بود اما باش سخت نیك نبود از
میوههاش انجیر نیکو بود مردم آنجا سفید چهره و شیعه اثنی عشری اند و
در آن مذهب بغایت متعصب اند و باهم اتفاق نیکو دارند و حقوق
۲ دیوانی آنجا مقرر است و ده هزار دینار ضمانی آن باشد و از آن
ولایتش که چهل پاره ده است هفت هزار دینار است و شهر و ولایتش
داخل ملوك ساوه است ، رود بار ولایت است که شاهرود سر میانش

(۱) Variant طاهران ,طابر ,طیران See Qaz II 191 Yaq I 106
(۲) حشیجان ,حسیجان ,حرکان and حرکام ,حوکان
(۳) Or کاوماسا

شیعه اثنی عشری باشد حقوق دیوانی آن تمغا مقرر است و دو تومان ونیم صمانی آن ولایت و ولایتش چهار ناحیت است و صد و بیست وپنج پاره دیه است اول ساوه[۱] چهل و شش پاره دیـه است حرم آباد و سراشیون و طیریر ناهید[۲] و ورریه و انجیلاوـد و طردحرد[۳] معظم قرای آن و دوم آوه[٤] هفده پاره دیه است و سرو جمیرقان[٥] و قیلع نالع و بودر[٦] و کهدان و اردر و کاسواه[۷] معظم قرای آن و سیم جهرود[۸] بیست و پنج پاره دیه است و حیو[۹] و دستجرد و نامـه معظم قرای آن و چهارم نوسین حهل و دو پاره دیه است و راودان و ارناوه[۱۰] و تمیرم و مرق[۱۱] و دمس[۱۲] و حجیش معظم قرای آن و حقوق دیوانی این نواحی چهار تومان و نیم مقرر است حو و کاه این ولایت تا چهار پایان سارکار نبود تا بمرتبه گفته اند که کاه قم بهتر از حو ساوه و از مزار اکابـر و اولیا تربت شیخ عثمان ساوجی و بر ظاهر آن بجانب شمال مشهد[۱۳] سیدی اسحاق بن امام موسی الکاظم رضعهما است و بر چهار فرسنگی بجانب مغرب در حدود جرقان مشهدی که باشمویل پیغمبر منسوب میگویند، ساوج بلاغ[۱٤] ولایتی است که در اوان سلاجقه مال بری میداده و در عهد مغول سوی شد هوا بغایت خوب دارد اکثر آبش از قنوات است میوه و غله بسیار میباشد و باش در غایت نیکو و حقوق دیوانی او دوازده هـزار دینار مقرر است و مردم انجا چون اکثر صحرا نشین اند مقید بمذهب نیستند و از اعظم قرای انجا حراو و نجماباد[۱٥] و سقراباد و در سقراباد سادات

(۱) Variant سیاه (۲) طریرماهید and سرایشون (۳) طحرود ,طروحرد
(٤) قداوه ,ورواه (٥) حمیرقان ,جمرقان and صدر , مسیر , نبر
(٦) قلع نالع and نویر ,قلع ,نالع (۷) کاساو (۸) جمرود ,جهر (۹) حیو
(۱۰) ارباده ,ارماوه and وراوران ,دراوران (۱۱) برق and شمرم ,شموم
(۱۲) دمس ,ومس (۱۳) احمد ابو اسحق (۱٤) Wanting B L from B M Add 23543 f 176*b* and Cambridge N° 2624 f 204*a* and N° 3146 f 267*a*
(۱٥) نجماباد ,نجراباد and حرا

غله بود و در رودخانه حالیز و برنج نیز کارند اما در آن شهر و ولایتش میوه نیست و از طارمین آورند و مردم آنجا سنی شافعی مذهب اند و بر طیر و اشهرا بسیار اقدام نمایند و در صور الاقالیم گوید که عملت سر ایشان غالب است و رنانشان پهلوی راست است و از مزار اکابر و
٥ اولیا در آن شهر بسیار است مثل قبر شیخ اخی فرج زنجانی و استاد عبد الغفار سکاك و عیسی کاشانی و غیره و حقوق دیوانیش تمغا مقرر است و دوازده هزار دینار ضمانی آن و از ولایتش که کمابیش صد پاره دیه است هشت هزار دینار متوجه است که جمله دو تومان باشد، ساوه از اقلیم چهارم است و شهرکی اسلامی طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خط استوا
١٠ له و در اول در آن زمین بحیره بوده است در شب ولادت رسول صلعم آب آن بحیره بزمین فرو شد و آن از مبشرات بود و بر آن زمین شهری ساختند بانی آن معلوم نیست بطالع جوزا در این عهد خرابی بحال باروی او راه یافته بود صاحب سعید خواجه ظهیر الدین علی بن ملك شرف الدین[1] ساوجی طاب ثراهما آنرا عمارت کرد و شرف و فرش آجر ساخت
١٥ دور آن بارو هشت هزار و دویست دراع حلقی است پسرش صاحب اعظم خواجه شمس الدین عز بصره دیه رود آبانرا[2] نیز که پیوسته شهر است بارو کشید و داخل شهر گردانید و دور آن قرب چهار هزار دراع حلقی بود هوا آن شهر بگرمی مایل است اما درست است و آبش از رود خانه مزدقان و قنوات در آنجا نیز همچون آوه بزمستان یخ آب در چاه
٢٠ سدند تا بهنگام گرما بار دهد ارتفاعاتش پنبه و غله بسیار بود اما بابش سخت نیکو بود از میوههاش انجیر و سیب و به و انگور مرق[3] و انار حمراباد بغایت خوب است مردم آنجا و اهل شهر شافعی مذهب پاك اعتقاد باشند و اهل ولایت بخلاف الوسجرد[4] که سنی اند تمامت دیهها

(١) Variant شمس الدین (٢) رود اباداں (٣) صرم
(٤) دلودسجرد ,ولوسجرد

حاصلش غله و پالیز باشد چون بر جاده عام واقع است و اخراجات بسیار
دارند از حقوق دیوانی معافست، طارمین ولایت گرمسیر است بر شمال
سلطانیه بر یك روزه راه و درو ارتفاعات بسیار نیکو میباشد و اکثر میوه
سلطانیه از آنجاست در اول آنجا شهری فیروزاباد نام برمین طارم[۱] سفلی
٥ دار الملك بود اکنون بکلی خراب است و قصبه اندر بطارم علیا شهرستان
آنجا شده طول آن از جزایر خالدات فه د وعرض از خط استوا لو مه
مردم آن ولایت سنی شافعی مذهب اند و آن ولایت پنج عمل است اول
طارم علیا از توابع قلعه تاج بوده است قرب صد پاره دیه است و جرلا
و شوررد[۲] و درام و جیات و قلات و رزید و شید[۳] از معظم قرای
١٠ آن است دوم بطارم سفلی توابع قلعه شمیران پنجاه پاره دیه و مزرعه بوده
است الون و حورتق[٤] و شررورلرد و کلج[٥] از معظمات آن است سیم هم
بطارم سفلی توابع قلعه فردوس بیست پاره دیه است و سروان[٦] معظم
آن چهارم بسار[۷] و بریدون دو دیه معتبر است و هشت دیه دیگر از
توابع آن پنجم دراباد[۸] سفلی بیست و پنج پاره دیه است و گلهار و گلچین
١٥ و بلهل[۹] از معظمات آن حقوق دیوانی آن ولایت با باغات قلات و ارد
و هیکل[۱۰] شش تومان و چهار هزار دینار است، طالقان ولایت سرد سیر
است در شرقی قزوین طولش از جزایر خالدات فه مه وعرض از خط
استوا لو ی در کوهستان افتاده است و کلاتها بوده و دیهها معتبر کمتر
باشد حاصل آنجا غله و اندکی حور و میوه بود و مردم آنجا دعوی مذهب
٢٠ سنه کنند اما به بواطنه مایلتر باشد ولایت سرابرود و حرود و قهپایه و
کن و کرج[۱۱] از توابع آنجا است و در این ولایت دیهها معتبر بود حقوق

(۱) Often written طرم (۲) Variants حرلاد and سورره (۳) ررید and شمد
(٤) الرن and حروتق (٥) شرورلر and کلیج (٦) شعروان, سرداں
(۷) سارر, بسار (۸) دراباد (۹) کالچین, کلها and بهل, ملهل
(۱۰) دارد و هیکل, ارد ملك, وارد هلك (۱۱) سرابرود, سرارود, سراندود,
قهپابه, حرود, حود

عالی نسب و حسب اند و الحال خراب است، سجاس و سهرورد در اول
دو شهر بوده است و در فترت مغول خراب شد اکنون شهر یك از قدر
دیهی مانده و چند دیهی دیگر و نواحی جرود[1] و انجرود از توابع آن
است بر جنوبی سلطانیه بیك روزه راه افتاده است از اقلیم چهارم است
٥ طولش از جزایر خالدات فح ك و عرض از خط استوا لو ولایت سردسیر
است و حاصلش غله و اندك میوه باشد زیاده از صد پاره دیه است و
اکثرش مغول نشین قبر ارغون خان در کوه سجاس است و چنانکه عادت
مغول بود نا پیدا کرده بودند و آن کوه‌را قورق[2] گردانیده و مردم‌را از
حدود گذشتن زحمت رسیدی دخترش اولجای[3] خاتون قبر پدررا آشکار
۱ کرده آنجا خانقاه ساخت و مردم ستایند و اهل آن ولایت بر مذهب
امام اعظم ابو حنیفه اند رحمه الله و در ولایت انجرود قصبه است مغول
آنرا ستوریق[4] خوانند بر سر پشته است کیخسرو کیانی ساخته است و در
آن قصبه سرای است بزرگ و در صحن سرای چشمه است بشکل حوض
بزرگ بلکه دریاچه ملاحان بقعرش نمیتوانند رسید دو جوی آب هریك
١٥ بمقدار آسیا گردانی دایم از آنجا بیرون می آید و چون در می بندند آب
حوض زیادت نمیشود و چون میگشایند بر قرار جاری است و در هیچ
موسم کم و بیش نمیباشد و این از نوادر است اتفاق خان مغول آن
سرای‌را با حال عمارت آورد و در آن حوالی علف زاری خوب است حقوق
دیوانی آن دو تومان و نیم است، سرجهان قلعه بود بر کوهی که محاذی
۲ طارمین است بر تیغ فرسنگ سلطانیه بجانب شرقی است و کابیش پنجاه
پاره دیه از توابع آن بوده و تمامت در فترت مغول خراب شده بود و
دیه قهود که مغول آنرا صاین قلعه میخوانند و ام القری آنجا است و اکنون
۲۲ بسبب همسایگی سلطانیه آن موضع آبادانی میشود ولایت سردسیر است

(۱) Variant حرود (۲) قوریع (۳) اولجایتو, الحیاء, النجای cf Habib pt III p 76 top line (٤) سوریق, سفوریق, ستروق

در آب و هوا و حاصل ماىند تبرك و آن هر دورا ششهرار دىنار متوجه
دیوانیست و ار حقوق دیوانی این ولایت وتبرك بیی ندیوان قروین برود
و بیی ندیوان طارمین، ولایت یشکل دره ولایتیست در شرقی قروین و
جنوبی طالقان چهل پاره دیه باشد هوایش معتدل است و آبش ار کوهها
٥ بر میخیرد حاصلش غله و میوه و جور بود و مردمش نطبع و مذهب اهل
طالقان نردیك باشد حقوق دیوانیش سه هرار دینار است و آن ولایت
وقف جامع قروین بود اکنون نتغلب معول منصرف شدند ،

تومان قم و کاشان قم ار اقلیم چهارم است طولش ار حزایر خالدات فه یه
و عرض ار خط استوا لد مه طهمورث ساخت طالع عمارتش برج جوزا دور
۱ باروش ریادت ار ده هرار گام است گویند بچهل گام بر باروی قروین
ریادتست و هوایش معتدل است و آبش ار رودی که ار جرنادقان میآید
و در آنجا همچون آوه رمستان یخ آب در چاه می سدىد تا بهنگام گرما بار
میدهد و آب چاهش در پانرده گزی بود و اندکی شوری مایل بود ار
ارتفاعاتش غله وپنبه نسیار بود و ار میوههایش انار و فستق و خربره و
۱۵ انجیر سرخ نیکوست و در آن شهر درخت سرو سخت نیکو میباشد و مردم
آنجا شیعه اثنی عشری اند و نغایت متعصب و اکثر آن شهر اکنون خراب
است اما باروش بیشتر بر جاست و حقوق دیوانی آن تمغا مقرر است و ار
آن شهر و ولایت چهار تومان باشد ، کاشان ار اقلیم چهارم است طولش ار
جزایر خالدات فوم و عرض از خط استوا لد ربیع خاتون مکوحه هارون
۲ الرشید ساخت نطالع سنبله و بر ظاهر آن قلعه گلین است که آنرا فین
خوانند هوا آن شهر گرمسیر است و آبش ار کاریز فین و رودی که ار
قهرود و نیاستر[1] آید و برمستان سرما چنان بود که یخ نسیار نگیرند و
آنجا نیر همچو آوه یخ آب در چاه میگیرند تـا بهنگام گرما بار میگردد و
۲٤ ارتفاعاتش وسط بود و از میوهایش خربره و انگور نیکوست مردم شیعه

(۱) Variant بیاسر

دیوانی طالقان با این ولایت یك تومان است ، کاغدکنان شهر وسط بوده
است امیر میشود[1] ریحانی که جد مادری شروین بوده است ساخته بود
و خونج نام کرده است چون در آنجا کاغد خوب میکردند کاغدکنان
مشهور شد اکنون خراب است و مقدار دیه وسط مانده مردم آنجا شافعی
٥ مذهب باشند هوایش سرد است و آبش از چشمهائی که از آن کوهها بر
میخیزد و به سفید رود میریزد حاصلش غیر از پنبه[2] بود مواضعی که در
اول از توابع آنجا بوده قریب سی و پنج موضع است در فترت مغول
خراب شده و اکنون چون مغول نشین است و ایشان زراعت میکنند آنرا
مغولیه میخوانند ولایت هردقان[3] و دراباد علیا هم از توابع آنجاست و
١٠ قرب هفتاد موضع بوده و در این ولایت پنبه و میوه نیز میباشد حقوق
دیوانی کاغدکنان و این ولایت پنج هزار دینار است ، مردقان شهر وسط
است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فدن و عرض از خط
استوا له دورش سه هزار گام بود و هوایش بسردی مایلست وآبش از
رودی که بدان شهر منسوبست از حدود سامان میآید غله و انگورش نیکو
١٥ بود و میوه اندکی باشد و مردم آنجا سنی شافعی مذهب اند حقوق دیوانی
آن و ولایتش که قرب شیزده پاره دیه است یکتومان است و در حکومت
داخل ملوك ساوه است ، تیرك و مرجمان و اندجن[4] تیرك قصبه است
از اقلیم چهارم در شمال ابهر افتاده سی پاره دیه از توابع آن است هوایش
سرد است ودر درستی چنانکه بیشتر ساکنان آنجا معمر باشند آبش از همان
٢٠ کوهها بر میخیزد وبسفیدرود میریزد وحاصلش انگور و غله و میوه سردسیری
بود مردم آنجا شافعی سنی مذهب اند حقوق دیوانیش چهار هزار
دینار است مرجمان و اندجن و ولایت کمایش بیست پاره دیه است و

(١) Variants امیره میشور , برمشود and for Shahwin cf Yaq IV 520 line 14
(٢) غله (٣) دراباد and مردقان , ومردمان , وهروقان (٤) ترك , تیرك ,
اندجس , اندحوی , اندی , اندحی , مرجمتان , هرجمان هرك Cf Yaq I 372

زواره برادر رستم دستان ساخت وسی پاره دیه توابع آن بود حقوق
دیوانیش هشت هزار دینار است، فراهان و درو دیها معتبر بود و دیه
ساروق دار الملك آنجاست و طهمورث ساخت اکنون زلفاباد و ماسیر(۱)
عظیم قرای آنجاست طولش از جزایر خالدات فدك وعرض از خط
استوا لد ن هوایش معتدل است و آبش از کاریزها ارتفاعاتش غله و پنبه
و انگور و میوه نیکو میباشد و پیوسته در آن ولایت ارزانی بود و مردم
شیعه اثنی عشری اند و بغایت متعصب و در آن بحیره است که آنرا
معول چغان ناوور خوانند و در آن حوالی شکارگاه خوب است حقوق
دیوانی آن ولایت سه تومان و هفت هزار دینار است، کرج و گرهرود(۲)
از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فدمه وعرض از خط
استوا لد ابو دلف عجلی بعهد هارون الرشید ساخت کوه راسمند بر طرف
شمال آنجاست و در پای آن کوه چشمه بس بزرگ است آنرا چشمه
کیخسرو خوانند مرغزاری طویل و عریض دارد شش فرسنگ در سه
فرسنگ آنرا مرغزار کیتو(۳) خوانند و در آن حدود قلعه محکم بوده آنرا
فرزین(٤) خوانند حقوق دیوانی آن یك تومان و یك هزار دینار است،
نطنز از اقلیم چهارم است شهری وسط و قریب سی پاره دیه از توابع آن
حقوق دیوانی آن ده تومان و دو هزار و پانصد دینار است، میسور(٥) از
اقلیم چهارم است جمشید پیشدادی ساخت و در آنجا جهت خود قصری
عالی کرده بود اطلال و آثار آن هنوز باقیست و گشتاسف درو آتشخانه
ساخت هوایش خوب و معتدل است و در محصول و ارتفاعات مانند
نطنز، مرادین(٦) ولایت است بیست پاره دیه از توابع آن و حقوق
دیوانیش سه هزار و دویست دینار است، وشاق(۷) قلعه است در ولایت

(1) Variants ماس ,ماسر ,ماستر and دلفاباد ,دولتاباد (۲) گرمرود
(۳) کیسو (٤) فرس ,فورس (٥) تیمور ,میور ,بیسمور (٦) مراودتین,
هرادوهی ,مرادومن ,هرادوس (۷) وشق ,وساق

مذهب اند و اکثرشان حکیم وضع و لطیف طبع و در آنجا جهال و بطال کمتر باشند و از حشرات در آنجا عقرب بسیار بود و قتال باشد و گویند که در آنجا غریب‌را کمتر رحم رسد و حقوق دیوانی آن تمغا مقرر است و در ولایتش کمابیش هفتاد پاره دیه است و اکثرش معظم و اهل ٥ آن ولایت سنی اند و در ولایتش بدیه قمصر حشیش نادر بوده حقوق دیوانی شهر و ولایت یازده تومان و هفتهزار دینار است، اردستان ولایت است قرب پنجاه پاره دیه و در محصول تکاشان مناسب و درو بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود، نطنز ولایت است که از هر طرف که بدو روند بگریوه فرو باید رفت سیزده پاره دیه است و طرخوران[1] از معظمات اوست هوایش معتدل است و آبش از چشمها و کاریز که از آن کوهها بر میخیزد و ارتفاعاتش غله و پنبه و میوه بود و اکثر اوقات انجا ارزانی بود و مردم آنجا شیعی اثنی عشری اند حقوق دیوانیش شش هزار دینار است، جربادقان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه‌لب و عرض از خط استوا لد م همای بنت بهمن کیانی ساخت و نام ١٠ خود بمره خواند که در اول همایرا بمره گفتندی دخترش آنرا تجدید عمارت کرد و گلبادگان[2] گفت عرب معرب کردند جربادقان خواندند و هوایش معتدل است و آبش از رودی که بدان شهر منسوب است و بقم میرود و از محصولش غله بهتر بود و مردم آنجا اکثر شافعی اند و ولایتش قرب پنجاه پاره دیه است و بیمور[3] و دلیجان هم از توابع اوست ٢ حقوق دیوانی آنجا چهار تومان و دو هزار دینار مقرر است، دلیجان در اول شهر وسط بوده است طولش از جزایر خالدات فه م و عرض از خط استوا لج یه و این زمان خراب است و بیست پاره دیه توابع دارد و در محصولات نزدیك بجربادقان، زواره از اقلیم چهارم و بر سر مفازه

(1) Variant نرحواران (2) گرنادگان (3) بمور، تیمور، نمور، بیور

قلعه است درسیاه حوالید، صیمره[1] شهری نیك بوده است و اکنون خراب است و در همه کوهستان غیر از آنجا خرما نمیباشد، گردلاخ[2] قشلاق شجاع الدین خورشید، کورشت[3] شهر بزرگ بوده و اکنون خراب است[4]

٥ تومان همدان درو پنج شهر است

همدان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خط استوا له ی جمشید پیشدادی ساخت بطالع حمل و درو قلعه گلین است در میان شهر شهرستان خوانند دارا بن داراب ساخت اکثر آن قلعه اکنون خراب است و همدان در اول شهری سخت بزرگ بوده است چنانکه ۱۰ در کتاب طبقات گوید[5] دو فرسنگ طول داشته است و بازار زرگرانش بر زمین دیه بوده چون خرابی بحال آن یافت جمشید پیشدادی تجدید عمارتش کرده آنرا بارو کشید و دور آن دوازده هزار گام است هوایش سرد است و آبش گوارنده از کوه الوند[6] و در اندرون شهر چشمهها بسیار است هم در طبقات آمده که یك هزار و ششصد و چند چشمه از ۱۵ آن کوه روانست و در اندرون شهر بوده است باغستان بسیار دارد و میوهاش در غایت ارزانی باشد و غله فراوان خیزد اما نانش نیکو نبود و مردم آنجا اکثر معتزله و مشبهه اند و در او مزارات متبرکه مثل قبر خواجه حافظ ابو العلای همدانی و بابا طاهر دیوانه و شیخ عین القضات و غیره بسیار حقوق دیوانی آنجا تمغا مقرر است و مبلغ ده تومان و نیم ۲۰ حاصل دارد و ولایتش پنج ناحیه دارد اول فریوار[7] و در حوالی شهر

---

(1) Before this many MSS give the two following names, but with blanks سیلاحور، شابور، خواست (2) Variant کروملاخ (3) لورشت (4) In many MSS there are also the following names, but all with blanks after them ماىرود or ، ماىرود ماىرو، ماىرود، قلعة مانکره or قلعه ماکر، قلعه کبریت

(5) H Kh N° 7932 (6) Or اروند (7) کریوار، قریوار

نظر در اول آنرا کمرت گفتندی چون وشاق بر آنجا حاکم شد بوشاق معروف گشت مجیب الدین جربادقانی در حق او گفته شعر
چه سرکشی که بشهر صبحدم بگاه طلوع * در آید ار کمرت پای آفتاب بسنگ
تومان لر بزرگ ولایتی معتبر است و درو چند شهرها شولستان فارس و
۵ کردارکان قهپایه المستان(۱) از حساب آنجاست حقوق دیوانی که باتابك
میرود میگویند بیش از صد تومان میباشد اما آنچه اتابك بدیوان معول
میدهد به تومان و یکهزار دینارست و متصل آنکه از هر ولایت اورا
حاصل چند است معلوم نیست، ایدج از اقلیم چهام است شهر کوچك و
گرمسیر است هوای بد دارد جهت آنکه شمالش بسته است اما آبش
۱۰ ناگوارنده بود زیراکه تا کوه برف چهار فرسنگ است، عروج(۲) یعنی جایلق
شهر سوس را گویند شهری کوچك است بر دو جانب آب نهاده باغستان
بسیار دارد و نارنج و ترنج و لیمو و درخت گرمسیری بسیار دارد،
لردگان(۳) شهر کوچك است و هوای بد دارد و آبش ناگوارنده حاصلش
انگور بسیار دارد، تومان لر کوچك ولایتی معتبر است حقوق دیوانی آنجا
۱۵ که اتابك میرفته گویند صد تومان بوده است اما آنچه بدیوان معول
میدهد به تومان و یکهزار دینار بدفتر در آمده است، بروجرد از اقلیم
چهارم است و شهر بزرگ طولانی و درو دو جامع عتیق و حدیث بوده
است آب و هوایش وسط است و شرابش نیکوست و درو زعفران
بسیار بود، جرماباد شهر نیك بود اکنون خرابست و جرما بسیار است،
۲۰ سمسا(٤) ولایتی است از حساب مایرود(۵) بوده سی پاره دیه است و درو

(۱) Variants که وارکان and کور وارکان, مهتابه للستان, الملتان, المثان Cf Qaz II 308 (۲) عروه and سوس In many MSS Jābalıq, Sūs and Arūh are given in separate articles each name followed by a blank (۳) لوردگان, لورگان, ارگان Before this in some MSS are the following names, but with blanks بیرون, مارود, قلعه مرو, قلعه ما بجست, کدمان (٤) سمها, سهها (۵) مارود, ماورود

دیبار است و ولایتش سی و پنج پاره دیه است، ماحعلو و بمسار[1] موصع چند است اما علفزارهاست و شکارگاههای حوب دارد، حرقاین ولایتی است چهل پاره دیه است و از اقلیم چهارم هوایش بسردی مایل است و آبش از چشمهای آن کوه بـر میخیزد و دروعله و میوه باشد و پنبه
۵ کمتر باشد مواضع آبه و ارداں و البشار و کلجیں[2] و طسکری و ترك و الویر و سیف اباد[3] از معظمات قرای آن حقوق دیوانی آن به هرار و پانصد دیبار است، درگزیں در ما قبل دیهی بوده است از ناحیت اعلم اکنوں قصبه است وچند موصع دیگر بداں باز میخواند زمینی مرتفع دارد و درو باغستان بسیار است عله و پنبه و انگور و میوه نیکو می آید مردم
۱۰ آنجا سنی شافعی مذهب پاك اعتقادند و متابع شیخ الاسلام شرف الدین درگزینی متع الله المسلمین بطول بقایه حقوق دیوانیش یك تومان و دو هرار دیبار است، رودراور[4] قصبه است از قصبات سکان[5] و نوی و دیه سرکان با هفتاد موصع دیگر به پنج ناحیت موصع چون هندرود و سرکان رود و کرران رود[6] و لامحابرود و سـررمهیں[7] از توابع آن
۱۵ هوایش معتدل است و آبش از کوه الوند جاریست و زمینش مرتفع تمام باشد و در آنجا زعفران بسیار باشد و بدین سبب آن زمین‌را زعفرانی خوانند حقوق دیوانیش دو تومان و سه هـرار و پانصد دیبار است، ساماں دیهی بزرگ است و در حوالی حرقاین[8] هوایش بسردی مایلست و آبش هم از آن کوه و باب مردقان پیوسته بساوه رود حاصلش عله و
۲۰ انگور و اندکی میوه بود حقوق دیوانیش یك هزار و دویست دیبار است،

(1) Variants تلسار و باحعلو ,تیسان و ماحلو ,تیسامه
(2) اردوان ,اروان ,الشار , کلمحیں ,کلمحیں ,کلمحیں
(3) طملشکری ,ترك ,الدیر ,سماباد
(4) رودارور , رودراورد ,رودداور ,رودارد ,رودرود ,روداورد
(5) شکان ,متکان ,مسکان
(6) هند رود ,هفتده رود ,کررابه رود
(7) لامی رود ,بررمهں
(8) حرقان

است تا دو فرسنگی هشتاد و پنج پاره دیه است و شهرستانه و لاخین[1] و فخراباد و قاسماباد و کوشک باغ معظم قرای آن و ولایت ماشابرود[2] که نسخه حلد سرین و رشك نگارخانه چین است از حساب فریوار است و نه پاره دیه همچون یك باغ زیراکه قطعا معلوم نتوان کرد که زمین هر ۵ دیه کدام است از پیوستگی باغات باهمدیگر و در آن از کثرت درختان آفتاب بی تابد طول ماشابرود دو فرسنگ است و عرضش از نیم فرسنگ و شهر در نظر باشد و در دیه ماشان[3] مزار ابو دجانه انصاری صاحب رسول صلعم ناحیه دوم ارماوین[4] چهل و یك پاره دیه است و دیه درودا و اقاباد و تنعاباد[5] و گرداباد و مارمهان و قامیتی[6] معظم ۱۰ قرای آن ناحیه سیم شراهین[7] چهل پاره دیه است و اورهن و قامره[8] و کومحان و میلادجرد[9] و اسطه و اشود[10] معظم قرای آن ناحیه چهارم اعلم سی و پنج پاره دیه است اشوند و ادمان و استوزن[11] و نوار و فروکه[12] معظم قرای آن ناحیه پنجم سردرود و برهمدرود[13] است که بیست و یك پاره دیه است دیه کرکهریه و یرور[14] معظم قرای آن حقوق ۱۵ دیوانی آن ولایت در این سالها سیزده تومان و ششهزار دینار است،

اسداباد از اقلیم چهارم است و شهر کوچك و هوایش معتدل است و آبش از کوه اروند و قنوات حاصلش غله و پنبه و میوه و انگور بود و اهل آنجا سفید چهره اند حقوق دیوانیش یك تومان و پنج هزار و پانصد

(1) Variants لاطی ,لاخین ,لالجین (2) ماشاهرود ,بامشابرود ,مامشان (3) ,داد و تاباد (5) ارمادرین ,ارماردین ,ارمارویں ,اربادرس ,ارماس (4) درودادااباد ,درود و داوفاباد ,تنعاباد ,درواقاباد (6) ,فاروهان ,مادجهان ,مارنحان ,اودرمس (8) شرامیں ,شراهی (7) فامیسی ,فامسی ,فارمس ,فاسیں ,ماسیں ,کرمحان (9) قاحره ,فامرس ,فرس ,فارس and ادردهس ,ادرس ,ادرهین ,اومان ,ادمان ,اشنو (11) اشورد ,اشودر ,واسط (10) سیلاحرد and کوحهان ,برهمردرود (13) فرود ,فروط ,فروط and لوار ,نوادر (12) استورن ,استوان سروری ,هرود and کرکهربد (14) برمهرود ,برسهرود ,برهمرود

باب سوم، در دکر بلاد اذربایجان،

و آن نه تومان است و بیست و هفت پاره شهر اکثرش‌را هوا
بسردی مایل است و اندکی معتدل بود حدودش با ولایت عراق عجم
و موغان و گرجستان و ارمن و کردستان پیوسته است طولش ار باکویه
۵ تا خلخال بود و پنج فرسنگ وعرض ار باجروان تا کوه سیبا[1] پنجاه و
پنج فرسنگ دار الملك ادربایجان در ما قبل مراغه بوده است و اکنون
شهر تبریز است و آن بزرگترین و معظم‌ترین بلاد ایران است حقوق
دیوانی ادربایجان در زمان سلاجقه و اتابکان قریب ... هزار تومان این
زمان بوده است، تومان تبریز سه شهر است، تبریز ار اقلیم چهارم
۱ است و شهر اسلامی و قبه الاسلام ایران طولش ار جزایر خالدات ...
وعرض ار خط استوا لح زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید خلیفه
رحمهما الله ساخت در سنه خمس و سبعین و مایه بعد ار شصت و نه سال
در سنه اربع و اربعین و مایتین بعهد متوکل خلیفه عباسی بزلزله خراب
شد خلیفه آنرا باحال عمارت آورد بعد ار صد و نود سال در رابع عشر
۱۵ صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمایه بار بزلزله بکلی خراب شد و در مجمع
ارباب الملك قاضی رکن الدین خویی آمده که در آن وقت ابو طاهر منجم
شیرازی در آنجا بود و حکم کرده که در فلان شب آن شهر بزلزله خراب
شود و حکام بالزام مردم‌را ار شهر بیرون و بصحرا بردند تا در زیر خاك
هلاك نشوند و آن حکم راست آمده آن شهر در آن شب بکلی خراب شد
۲ چنانکه کمابیش چهل هزار مرد در آن واقعه هلاك شدند امیر وهسودان
بن محمد بن رواد الازدی که ار قبل قایم خلیفه حاکم آن دیار بود در
سنه خمس و ثلثین و اربعمایه باختیار منجم مذکور بطالع برج عقرب بنیاد
عمارت تبریز کرد و منجم مذکور مبالغه کرده است که من بعد تبریزرا ار
۲۴ زلزله خرابی نبود مگر ار سیل خوف باشد و تا غایت که تبریزرا سیصد

(۱) Variant سیبان

شىدبهر و فولا[1] ولایتی است و چند مواضع ار توابع آن، نهاوند ار اقلیم چهارم است طولش ار حزایر خالدات فج یه و عرض از خط استوا لد ك شهری وسط است و هوایش معتدل و آبش ار کوه الوند می آید و درو باغستان بسیار است و زمینی مرتفع دارد و مردم آنجا آکراد اند و بر
٥ مذهب شیعه اثنی عشریند غله و انگور نیکو بود و پسته اندکی ولایتش قریب صد پاره دیه است سه ناحیه ملایر و اسفیدهان و جهوق[2] و حقوق دیوانیش سه تومان و هفتهزار دینار بود و در جبل آکراد صحرانشین بسیار است و هر ساله دوازده هزار گوسفند مقرری ایشانست، تومان یزد سه شهر است یزد در کتب ما تقدم ار کوره اصطخر فارس گفته اند و ار
١٠ اقلیم سیم است طولش ار حزایر خالدات فط و عرض ار خط استوا لب هوایش معتدل است و آبش ار کاریزها و قنوات ضیاع بسیار در میان شهر گذرد ومردم بر آن سردابها و حوض خانها ساخته اند چنانکه بدو فرو باید رفت اکثر عمارات ظاهری آن ار خشت خام بود جهت آنکه درو بارندگی کم باشد و گلش نفوذیت و شهری نیکست و پاك و مضبوط
١٥ حاصلش پنبه و غله و میوه و ابریشم بود اما چندان نباشد که اهل آنجارا کافی شود و ار دیگر ولایات نیز بسیار بدآنجا برند ار میوهایش انار نطنزیت نیکوست مردم آنجا اکثر بمذهب شافعی اند پیشه وران شان و دست کار ایشان سخت نیکو مرد و سلامت‌رو باشند و عمل پیشکار ایشان اکثر بغایت متعجب و متکبر و طامع ومفسد اهل آنجارا سستی طبع نسبت کنند
٢٠ و حقوق دیوانی آنجا تمغا مقرر است و ار آن شهر و ولایتش بیست وپنج تومان و یکهرار دینار است، میبد شهری کوچك است و آب و هوا و حاصل مانند یزد، نائین شهر کوچك است ار اقلیم سیم است دور قلعه اش چهار هرار قدم است حقوق دیوانیش دو تومان و دویست دینارست،

(1) Variants شیدی بهر و قولاد ,شیدی و بهر فولاد ,سیدبهر و فولا
(2) محوق ,حبوق

گز در دویست گز و درو صفه بزرگ از ایوان کسری بمداین بزرگتر اما
چون در عمارتش تعجیل کردند فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات
تقدیم رسانیده اند و سنگ مرمر بیقیاس درو بکار برده و شرح آنرا زمان
بسیار باید و اکنون چندان عمارت عالی و خوب که در تبریز و این دو
۵ شهرچه است در تمامت ایران نیست شهر تبریز باغستان بسیار دارد و
آب مهران رود که از کوه سهند می آید و به صد و چند کاریز که
ارباب ثروت اخراج کرده اند که در آن باغات صرف میشود و هنوز
کافی نیست و آب این کاریزها و رود همه ملك است الا کاریز راهد[1]
بدروازه ری و کاریز زعفرانی بدروازه بارمیان و دو دانك از کاریز
۱۰ رشیدی که بر شش کیلان سبیل است هوای تبریز بسردی مایل است و
آبش گوارنده و آب رودش بهتر از کاریز و کاریز بهتر از چاه بود و در
تبریز چاه سی گز کمابیش بآب رسد و در شام بده گز برسد و در ربع
رشیدی از هفتاد گز بگذرد ارتفاعش غله و سایر حبوب و بقول بغایت
نیکو می آید و میوههاش در غایت خوبی و بسیاری و ارزانی بود بتخصیص
۱۵ امرود تخم خلف و یعقوبی و سیب سلاتی[2] و زرد آلوی حلوائی و تخم
احمد و انگور خورده زارقی و ملکی وطبرزد و خربزه محمد الدینی و یاقوتی
و ملکی و آلوی زرد مثل آنجا دیگر نیست و مردم سفید چهره وخوش
صورت و متکبر و صاحب نخوت باشند و اکثرشان سنی و شافعی مذهبند
و از مذاهب و ادیان دیگر بیشمارند و درو معاشران بغایت لطیف و شریف
۲۰ سخن و صاحب جمال هستند و در حق ایشان گفته اند که ان الکثیر اخلی
من الشاب و فقیر و غنی از کسب خالی باشند و در آن دیار متمول بسیار
است و ایشان در صحبت و دوستی سخت سست نهادند و گفته اند رباعی
هرگز نشود نطع تبریزی دوست * معزند همه جهان وتبریزی پوست
۲۴ آنرا که بدوستی بیابی صادق * گر نیز عزیزست که تبریزی خوست

(1) Variant راهه   (2) میلانی , میلائی

سال است که حکم کرده است و راست آمده است و هر چند در آن شهر زلزله بسیار اتفاق افتاده است اما خرابی عظیم نکرده و سببش آنکه اکنون در آن زمین قنوات بسیار اخراج کرده اند و چاهها کنده و منافذ زمین گشوده شده است لا جرم ابخره قوت قوی نمیتواند کرد و زلزله سخت اتفاق می افتد دور باروی تبریز شش هزار گام بوده است و ده دروازه دارد ری و قلعه و سنجاران[1] و طاق و درویه[2] و جوه سرد و در دستی شاه[3] و نارمیان[4] و نوبره و موکله[5] محله است چون در عهد مغول آن شهر دار الملك گشت کثرت خلایق در آنجا جمع شدند و بر بیرون شهر عمارات کردند تا بمرتبه که بر هر دروازه زیادت از اصل شهر آبادانی پیدا شد غازان خان آنرا بارو میکشید چنانکه تمامت باغات و عمارات و دیهها و ولیان کوه و سنجاران نیز داخل آن بارو بود جهت وفات او تمام نشد و دور باروی غازانی بیست و پنج هزار گام است وشش دروازه دارد اوجان و اهر و شروان[6] و سردرود و شام و سراورود[7] و تبریز در زیر شهر بموضعی که شام میخوانند خارج باروی غازانی غازان خان شهرچه بر آورده است و جهت خوابگاه خود در آنجا عمارات عالیه کرده چنانکه مثل آن در تمامت ایران نیست و در بالای شهر وزیر سعید خواجه رشید الدین طاب ثراه بموضع ولیان کوه داخل باروی غازانی شهرچه دیگر ساخته و آنرا ربع رشیدی نام کرده و درو عمارات فراوان وعالی بر اورده و پسرش وزیر غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر آن عمارت بسیار افزوده و وزیر خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی در تبریز در خارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگ ساخته که صحنش دویست و پنجاه

---

(1) Variant سنجان (2) سرد and در جو، دور جو (3) سردرسی شاه، سر دوی شاه (4) شارمیان، سارمسان، مارمیان (5) نوبره، نومره and هوکله (6) هرسوران، و برشروان، مرشروان (7) Some Mss add وچرنداب (8) رشیدیه

ناحیه مهرانرود و نطرف شرقی شهر است ار در شهر نا آنحا پنج فرسنگ و کندرود[۱] و اسفنج و سعداناد ار معظمات آن است دوم ناحیه سردرود[۲] و صحرا نطرف حونی مایل نعرب نیکفرسنگی شهر افتاده است و دیههای سردرود و ناعات شهر منصل است و اکثر ناغستان آن موضع ناهم پیوسته است چنانکه فرق نتوان کرد ار توانع کدام دیه است و میوهای حوب ۵ دارد و سردست و دوشت و حولاندرق[۳] و العانسدر[٤] و کحاناد و لاکدرح ار معظمات آن ناحیه صحرا علّه روست آب سراو رود ر رراعت آنحا می نشیند سیم ناحیه ناویل[٥] رود مشهور است و در راویه عرب و حنوب است و سر چهار فرسنگی شهر افتاده است و ولایتی سخت نزه است و نحقیقت همچون یك ناغ و ناسخ سحه سعد سمرقند و عوطه دمسق و رشك ۱ شعب نوان و ماشان رود همدان است و بیست و پنج دیه ا ـ ر ناویل و حورشاه[٦] و میلان و اسکویه[٧] ار معظمات آن ناحیه است چهارم ناحیه اروىق نر عرب شهر است اعارش سه فرسنگی شهر است تا پانرده[٨] فرسنگی و عرصش پنج فرسنگ ناشد و حاصل نیکو ناشد و ار علّه و انگور ۱۵ و میوه مدار تبریز نر ارتفاعات آنحا ناشد وسی پاره دیه است و اکثرش معظم که هر یك قصنه است چون سرو سست و سلسورود[٩] و دانعان[۱۰] و کوره کنان و صوفیان و عیره نحم ناحیه رودقات[۱۱] در پس کوه سرحاب نر شمال نریك فرسنگی نا چهار فرسنگ شهر است و علّه روی تمام دارد آنحا ده می آرد شانرده می نان کند و قریب چهل پاره ده ۲۰ است و رودهسد و سارو[۱۲] و البحق و اوفرید[۱۳] ار معظمات آن ششم ناحیه حام[۱٤] رود و هفتم ناحیه ندوستان هم نر شمال شهر است خلف رود

(۱) Variant کندر (۲) سرورود ,سرود (۳) حولاندروق (٤) العاسد, القاسدر (٥) و ندهر ناویل رود ,تاویل ,ساویل ,نایل (٦) حروشاه ,حودشان, حودشاه (۷) فیسیدنس ,فلعدلس ,اسکویه ,و سلان (۸) Or دوارده (۹) رودنار ,رودقات (۱۱) رانقان ,وانعان (۱۰) سلرود سلسیر ,شستر (۱۲) اروند و سار (۱۳) و ادفرند (۱٤) حاییم ,حام

مولانا همام الدین تبریزی در جواب گفته است رباعی

تبریز نکوو هرچه ز آنجاست نکوست * معذور مپندار تو ایشانرا یوست
با طبع مخالفان موافق نشود * هرگز نشود فرشته با دیوان دوست

و من این دو رباعی گفته ام رباعی

۵ تبریز چو جنتست و قومش ز صفا * چون آینه اند پاك از رنگ جفا
گفتی که بدوستی به صادق باشند * از آینه جز عکس نگردد پیدا

و ایضا

تبریز بهشتست و گروهش چو حور * حوری بود از لطف زبند فعلی دور
با ناکس و ناجنس نمی آمیزند * زیرا نشود جمع بهم نثر و نحور

۱۰ و زنود(۱) آنجا سخت جیره کش باشند و این حال حالی باحوش است بر روی حوشیهای آن شهر و در آنجا مقابر بچند موضع متفرق است چون سرخاب و چرانداب و گجیل و شام و ولیان کوه و سیاران(۲) و غیره ذلك و در این مقابر مزارات متبرکه بسیار است مثل فقیه زاهد و امام حعفه و ابراهیم کواهان و بابا فرج و بابا حسن خواجه ضیاء الدین و

۱۵ کمالیی و نالیبی تبریزی و حسن بلغاری و شیخ نور الدین سمارستانی و در مقبره الشعرا بسرخاب انوری و خاقانی و ظهیر الدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی(۳) شیروانی و دیگر شعرا و بدیه کجوجان مزار خواجه محمد کجوجانی است و بدیه شاداباد پیر شیروان و اکابر بسیار است و از صحابه رسول صلعم بکوه سهند مزار اسفسالار اسامه بن شریك و بر کنار سراورود

۲۰ مزار ابو المحجن کرد و بمقبره سرد رود مزار قیس و در ناویل رود مزار عجل برادر حمزه و بمقبره سرخاب مزار امیه بن عمرو بن امیه و مزارات اکابر در شهر و ولایات بسیار است و ذکر تمامت ملالت افزاید حقوق دیوانی آن تمغا مقرر است و در سه اربعین خانی مبلغ هشتصد و هفتاد

۲۴ تومان و بیجهزار دینار در دفاتر مثبت است و هفت ناحیه است اول

(۱) Some MSS give زبان (۲) Variants سیاوان ,سمارستان (۳) ملکی

که از آن جبال آید و از عیون شکّانش از ترك و تاجیك ممزوج اند حقوق دیوانیش کمابیش پنجهزار دینار بدفتر در آمده است و بوقف ابواب البرّ ابو سعیدی تعلّق دارد

تومان اردبیل در این تومان دو شهر است اردبیل و خلخال،

اردبیل از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه ك و عرض از خطّ استوا لح کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت در پای کوه سبلان افتاده است هوایش در غایت سرد است چنانکه غلّه در آن سال که بدروند تمام نتوان کرد بعضی تا سال دیگر بماند و آنجا خلاف غلّه چیزی دیگر حاصل نباشد آبش از کوه سبلان جاریست و بیك گوارنده ۱ است و بدین سبب مردم آنجا اکول تمام باشند و اکثر بر مذهب امام شافعی اند و مرید شیخ صفی الدین علیه الرحمة اند ولایتش صد پاره دیه است و همه سردسیر است و بر سر کوه سبلان قلعه محکم بوده است آنرا در بهمن و روئین دژ(1) خوانده اند و در شاه نامه(2) گوید بوقت نزاع پادشاهی میان کیخسرو و فریبرز بر فتح آن قرار دادند و فریبرز از فتح آن ۱۰ عاجز شد و کیخسرو فتح کرد و پادشاهی بدو مقرّر شد اکنون خراب است و در شیدان(3) که مقابل بابك خُرّم دین بوده در کوه اردبیل است بجانب جیلان حقوق دیوان اردبیل هشتاد و پنجهزار دینار بر روی دفتر است، خلخال شهر وسط بوده است و اکنون دیه است کمابیش صد موضع بچهار ناحیه و خامنه بیل(4) و سنجرود و انجیلاباد از توابع اوست ۲ و میشجین(5) در سابق شهر فیروز اباد نام که بر سر گریوه بردابر بوده حاکم نشین آن دیار بوده است و حکامش را اقاجریان(6) می گفته اند و

---

(1) Qaz II 350, 358 (2) *Shāh-Nāmah* II 543 (3) Variants در شیدان، در شیران، در رشیدان (4) آمده، اسده، اسد، اسد، حامده مل، حامدة بیل، حایده مل (5) سنجرود، سجرود، سحید، سجهر and ریحلاباد، رنجلاباد and هیشجین (6) قاجرمان

قاب سی پاره ده است و مادرگاو و اوریشاق[1] از معظمات آن حقوق دیوانی این نواحی صد هزار دینار و کسری است و مواضع اهجوم[2] در این نواحی که بوقف خاص عراقی تعلق دارد صد و هشتاد و پنجهزار دینار مقرری دارد و تمامت حقوق ولایت بیست و هشت تومان و نیم
۵ میباشد و با تمغای شهر هم صد و یازده تومان میشود از تبریز تا دیگر ولایات آذربایجان مسافت بر این موجب است اوجان هشت فرسنگ اردبیل سی فرسنگ اشنویه سی فرسنگ ارمیه بیست و چهار فرسنگ آهر چهارده فرسنگ پیشکین هجده فرسنگ خوی بیست فرسنگ سلماس هجده فرسنگ و براه مراغه بیست وتسّش فرسنگ سراو بیست فرسنگ مراغه بیست
۱۰ فرسنگ دهخوارقان هشت فرسنگ مرند یازده فرسنگ نخجوان بیست و چهار فرسنگ . اوجان از اقلیم چهارم است و در دفاتر قدیم آنرا از توابع ناحیه مهرانرود شمرده اند و ناماست است بیژن بن گیو بن گدرز ساخت غازان خان تجدید عمارتش کرد از سنگ و گچ بارو کشید و شهر اسلام خواند و دار الملك ساخت دور باروی غازانی سه هزار قدم بود هوایش
۱۵ سرد است و آبش از کوه سهند است حاصلش غله و نقول بود و میوه و پنبه نباشد و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و درو از عیسویان[3] جمعی باشند حقوق دیوانیش تمغا ده هزار دینار مقرر است و ضیاعش که بعضی در حوزه حکام است ارتفاعی است و غله نیکو حاصل دارد و با حاصل شهر بهم بوقف ابواب البر غازانی تعلق دارد و آنچه از
۲۰ معظمات قرای آن حدود است چون سرمان و جبقان،[4] طسوج[5] قصبه است بر دو مرحله تبریز بجانب غربی و در شمالی بحیره چیچست افتاده است باغستان بسیار دارد و میوهاش نیکو و بسیار بود هوایش از تبریز گرمتر است و بجهت قرب بحیره چیچست بعفونت مایل و آبش از رودی

(1) Variants ارسان or ارمیان ,باورکا (2) ابجوم (3) عیسوان
(4) سرسان ,سریان and جبعان (5) طروح ,طمسوح

کوه سبلان مایل است و آبش از کوه سبلان می آید و غلّه و میوه بسیار
باشد و اهل آنجا شافعی مذهب اند و بعضی حنفی باشند و بعضی شیعه
حقوق دیوانیش پنج هزار و دویست دینار است و ولایتش باقطاع لشکر
مقرّر است کمابیش پنج تومان مقرّری دارد، اباد و ارجاق[1] دو قصبه است
در قبله کوه سبلان افتاده قصبه اباد فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور
ساسانی ساخت و در اول بعضی شادار بعضی شاد فیروز خواندندی و
ارجاق پسرش قباد بن فیروز ساخت هوای هر دو معتدل است و آب
از کوه سبلان جاری باغستان نیکو و فراوان دارد و میوه و انگور و
خربزه و خور بسیار بود و قریب بیست موضع از توابع آنجاست حقوق
دیوانیش هفت هزار دینار مقرّر است، اهر شهر کوچك و هوایش سرد
است و آبش از رودی که بدانجا منسوب است از جبال اشکنبر بر
میخیزد و از عیون و قنوات نیز آب دارد حاصلش غلّه و اندك میوه بود
و مردمش شافعی مذهب اند و حقوق دیوانیش تمغا مقرّر است و قرب
ده هزار دینار حاصل دارد و ولایتش قریب بیست پاره دیه بود و قرب
پنجهزار دینار متوجّه دارد، تکلفه[2] قصبه بوده است و اکنون خراست
حاصلش غلّه و زمینی مرتفع باشد، خیاو[3] قصبه است در قبلی کوه سبلان
افتاده چون سبلان در شمال اوست هوایش بگرمی مایل است و آبش از
آن کوه جاریست باغستان اندك دارد حاصلش غلّه بیشتر بود و مردمش
اکثر موره دوز و چوخاگر باشند حقوق دیوانیش دو هزار دینار است،
دراورد در زمان سابق قصبه بوده و اکنون ولایتی است و قشلاق جمعی
از مغول حاصلش از غلّه و پنبه و شلتوك میباشد، قلعه کهران بیشتر از
این قلعه محکم بوده و اکنون خراب است حاصلش غلّه و پنبه نیکو باشد،

(1) Variants اباد Yaq I 367 gives ابار اجاق
(2) تکله , تکلمه , نکابه , مکمه , نکار
(3) خیاو , خیا , خیاف , خیاد , حصار , حاد , خیار

بعد از خرابی فیروز آباد خلخال حاکم نشین شد و اکنون آن نیز خراب است در آن ولایت بحدود دیه کوئی[۱] دره است بطرف آفتاب روی آن دره چشمه است که آبش بتابستان یخ میبندد و بر طرف قماة که قزاونه یسار[۲] خوانند چشمه دیگر که در آبش بیضه می پزد و نزدیک فرسنگ
۵ خلخال کوهی است همچون دیواری راست شاهولی بر آمده کمابیش دویست گز بر بلندی او و بر فرازش بشکل مخرجه کوهی تقریبا پانزده گز بیرون آمده و آن مخرجه دهاب است لا یزال قطرات از او فرو میریزد چنانکه دو آسیا گردان آب از آنجا حاصل میشود و بیاد زرع خلخال از این آبست و در حدود علف‌زار نیکو است و بدین سبب ماست آنجا آنچنان
۱۰ می بندد که مانند پنیر بکارد می برند و شکارگاههای فراوان و نیز شکار دارد و شکارش سخت فربه بود و حقوق دیوانیش سی هزار دینار است، دارمرزین[۳] ولایت است و صد پاره دیه باشد قول[٤] و حامکو و زهر[٥] از معظمات آن و حقوق دیوانیش بیست و نه هزار دینار بر روی دفتر است، شاهرود ولایتی است متّصل طوالیش کمابیش سی پاره دیه است از
۱۵ معظمانش شال و کلور وخمص و درود[٦] و کیلوان هوایش معتدل است و بگرمی مایل حاصلش غلّه نیکو باشد و اندکی میوه دارد و مردمش گویند که شافعی مذهب اند اما مذهبی ندارند و بدترین طوایف اند حقوق دیوانیش ده هزار دینار بروی دفتر است، تومان پیشکین[۷] در این تومان هفت شهر است پیشکین و خیاو و اناد و ارجاق و آهر و تکلفه و کلنبر،
۲۰ پیشکین از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه لـ و عرض از خط استوا لز م و در اول وراوی می خواندند چون پیشکین گرجی حاکم آنجا شد بدو معروف گشت هوایش بعفونت مایل جهت آنکه شمالش را

(۱) Variant لوی (۲) نسار, نسا (۳) دارمردس, دارمرر, دارمرر
(٤) طول, تول, فول, فولی (٥) حامکور, حونکور and رهرا, رامر (٦) دور
(۷) مشکین, میشکین

است هوایش بگرمی مایل است و آبش از جبال سلماس آید و بارش
ریزد و باغستان بسیار دارد و از انگور و امرود یبغمبری مانندش جای
دیگر نیست بشیرینی و بزرگی و آبداری مردمش سفید چهره وختای نژاد
وخوب صورت اند و بدین سبب خوی‌را بترکستان ایران خوانند قریب
۵ هشتاد پاره دیـه از توابع آن است مشاهیرش حرس و بدلاباد حقوق
دیوانیش یبغاه وسه هزار دینار است، سلماس از اقلیم چهارم است طولش
از جزایر خالدات عط ید و عرض از خط استوا لرم شهر بزرگ است و
باروش خرابی یافته وزیر خواجه تاج الدین علیشاه تبریزی آنرا عمارت
کرد دورش هشت هزار گام است هوایش بسردی مایل است و آبش از
۱ اودیه جبال کردستان میخیزد و بجیره چیچست ریزد باغستان بسیار دارد
میوه و انگورش نیکو باشد غلّه و دیگر حبوبات نیکو آیـد مردمش سُنّی
پاك دین اند و پیوسته بـا اکراد در محاربـه باشند خصومت همیشه در
میانشان قایم بود و چون ذاتی و موروثی است اصلاح پذیر نمیباشد حقوق
دیوانیش سی وبه هزار و دویست دینار است، ارمیه اقلیم چهارم است
۱۵ طولش از جزایر خالدات عط مه و عرض از خط استوا لزمه شهری بزرگ
است دورش ده هزار گام باشد بر کنار بحیره چیچست افتاده هوایش گرم
است و بعفونت مایل و آبش از عیون آن جبال بـر میخیزد و بحیره
چیچست ریزد باغستان فراوان دارد و از میوهاش انگور حلوقی و امرود
یبغمبری و آلوی زرد بغایت خوبست و بدین سبب تماززه اگر صاحب
۲ حسنی‌را با لباس باسرا یابند گویند[1] انگور حلوقی بچه در سند اندرین
یعنی انگور حلوقی است در سند دریغ مردمش اکثر سُنّی اند و صد و

(1) Variants در سوه اند دروبو شیده اند انکور حلوقی بچه در The meaning is clear, but the exact words in the old Ādharbāyjānī Turkī cannot now be recovered, for the modern dialect would differ considerably from what is written here

کلنبر[1] قصبه است در میان بیشه افتاده و کوهستان بزرگ و قلعه نیکو
دارد و در پای آن قلعه رودی روان است هوایش معتدل است و آبش
از رود مذکور و حاصلش غلّه و انگور و میوه باشد و مردمش از ترك و
طالش ممزوج اند و شافعی مذهب حقوق دیوانیش مبلغ سه هزار دینار بر
٥ روی دفتر است، کیلان فصلون[2] ولایتی است قریب پنجاه پاره دیه
طوالیش اند و مردم دهری راه اسماعیلیت در ایشان نعیر از اسم موجود نه
حاصلش غلّه و پنبه و شلتوك نیکو میباشد، مردان نقیم[3] ولایتی است
کوالی[4] و کلاله و حرم از معظمات آن حاصلش غله و انگور و میوه نیکو
باشد و بعضی مواضع در کنار ارس واقع شده حقوق دیوانیش هشت هزار
١٠ و هفت صد دینار است، بودر[5] قلعه حرا است بر سر کوهی که رود خانه
آهر در زیر او جاریست و بیست و چند موضع از توابع او است و هول
و بول[6] و همدوان از معظمات ان است و دیه هول حاکم نشین است و در
آنجا آثار محمّد مصطفی صلعم دارند و تاثیری نیکو دارد و هوای آن ولایت
بگرمی مایل است و آبش از آن رود و عیون و حاصلش غله و پنبه و برنج
١٥ بود و باغستان بسیار دارد و از میوههایش انگور نیکو بود حقوق دیوانیش
یازده هزار دینار است و آن ولایت‌را در دفاتر بلوك ایجرو نویسند، بافت[7]
ولایتی است و قرب بیست پاره دیه است در میان بیشه و هوایش بگرمی
مایل است حاصلش غلّه و اندکی میوه حقوق دیوانیش مبلغ چهار هزار دینار
مقرّر است، تومان خوی چهار شهر است خوی و سلماس و ارمیه و اشنویه،
٢٠ خوی از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عطم و عرض
از خط استوا لزم شهر وسط است و دورش شش هزار و پانصد گام

(1) Variants کلسه ,کلنر ,کلین ,کلیبر ,کلنبر (2) ,کلمان وصلون
کلان فصلون ,کیلان تصلویه (3) مردان نعیم ,مرادنعیم ,مردانعم
(4) حرم ,کوالی ,کوائی (5) Cf Yaq IV 822
(6) بول ,لول (7) بافت ,مافت

مراعه ار اقلیم چهارم است طولش ار حرایر حالدات مـه ع و عرص ار
حط استوا لرك شهری برزگ است و در مـا قبل دار الملك آدربایجان
بود هوایش معتدل است بعفونت مایل جهت آنکه کوه سهند شمالش را
مانع است و باعستان بسیار دارد و آبش ار رود صافی است که ار سهند
٥ بر میحیزد و در بحیره جیچست ریزد حاصلش علّه و یسه و انگور و میوه
باشد اکثر اوقات آنجا ارزانی باشد ولایتش شش ناحیت است سراجون
و بیاجون و درجرود(۱) و گاودول وهشترود و بهستان و انگوران و
ولاوران(۲) ار توابع است مردمش سفیـد چهره و ترك وش میباشند و
بیشتر بـر مدهب حنفی(۳) میباشند و ربانشان پهلوی معرّب است حقوق
۱۰ دیوانیش تمغا مقرّر است مبلغ هفتاد هرار دینار صمانی آنجا است و ار آن
ولایتش صد و هشتاد و پنج هرار و پانصد دینار است بـر طاهر مراعه
حکیم حواجه نصیر الدین طوسی بفرمان هولاگو حان رصدی بسته است و
اکنون حراب است ، نسوی شهری کوچك است و آبش ار کوههای آن
بر میحیزد و در بحیره جیچست میرود حاصلش علّه و انگور و اندك میوه
۱۵ باشد و حقوق دیوانیش بیست و پنجهرار دینار است ، دهخوارقان شهری
کوچك است هوای معتدل دارد و آبش ار کوه سهند است و باعستان
فراوان دارد و انگورش بیقیاس بود علّه و پسه و میوه درو نیکو میآید
و مردمش سفید چهره اند و بر مدهب امام شافعی ولایتش هشت پاره
دیه است حقوق دیوانیش بیست و سـه هـرار و ششصد دینار است ،
۲۰ بیلاس(٤) شهری کوچك است و باعستان فراوان دارد علّـه و یسه و
انگور و میوه بسیار آرد و آبش ار رود حعتو(٥) و ار عیون مردمش ترك
اند و حنفی مدهب حقوق دیوانیش ده هرار دینار مقرّر است ، تومان مرند

(۱) Variants درجرود , ثماجون , براجون and ساجون , ساجون ,سراجون and ساجون
(۲) مرال دادران , مرل اواران , مرل , قول and قول اوران
(۳) امام حنفی , ابو حنیفه , حنفه and حنبل (٤) لیلان (٥) حفتو

بیست پاره دیه از توابع آن است و صیاعش مرتفع تمام بود حقوق دیوانیش هفتاد و چهار هزار دینار است، اشنویه شهری وسط است در میان کوهستان بریك مرحله ارمیه افتاده در غرب مایل قبله هوایش خوشتر از ارمیه بود و آبش از اودیه که از آن جبال برمیخیزد حاصلش غلّه و
٥ دیگر حبوبات و انگور بود و مردمش بیشتر[1] سُنّی اند و صد و بیست پاره دیه از توابع اوست و صیاعش‌را نیز حاصلی نیکوست حقوق دیوانیش نورده هزار وسیصد دینار است

تومان سراو[2]،

سراو شهری وسط است از اقلیم چهارم از شرقی کوه سبلان مایل
١٠ قبلی افتاده هوایش سرد است و آب آن از رودی که بدان شهر منسوب است و از کوه سبلان برمیخیزد و در بحیره جیجست ریزد حاصلش غلّه و دیگر حبوبات بیشتر است و انگور و میوه کمتر بود مردمش سفید چهره اند و سُنّی مذهب و اکول باشند ولایتش قرب صد پاره دیه باشد و چهار ناحیت روند و درند و براغوش و سقهر[3] و صیاعش غلّه روی
١٥ نیکوست حقوق دیوانیش هشتاد و یك هزار دینار است، میانج و گرمرود میانج شهری بوده است و اکنون بقدر دیهی مانده و چند موضع از توابع اوست و هوای گرم و عفن دارد و درو پشّه بسیار بود و گرمرود ولایتی است درو صد پاره دیه بود هوایش خوشتر از میانج بود حاصلشان غلّه و پنبه و انگور و میوه و برنج[4] و دیگر حبوبات باشد و آبش از آن کوهها
٢٠ جاریست و فضلاتش در سفید رود ریزد و مردمش سفید چهره و ترك اخلاق اند حقوق دیوانیش بیست و پنج هزار و هشتصد دینار است،

تومان مراغه چهار شهر است مراغه و نسوی و دهخوارقان و نیلان،

---

(1) Variant شافعی (2) Throughout سراه , سراب and سرات

(3) وررند , ررند , ارند and درند دراغوش سهر , سقهد , سقهر , سهره The Vienna MS gives روند و براعوش و علم و سهر (4) برنج

انگور و میوه باشد و در حدود آن ضیاء الملك نخجوانی پُلی بر رود ارس
ساخته و از جمله کبار ابنیه خیر است

تومان نخجوان پنج شهر است، نخجوان از اقلیم چهارم است طولش
از جزایر خالدات ف به و عرض از خط استوا لح م آنرا بهرام چوبین
ساخت شهر خوشی است آنرا نقش جهان خوانند اکثر عمارات آن از آجر
است حاصلش غلّه و پنبه و انگور و اندکی میوه دارد و مردمش سفید
چهره و شافعی مذهب اند و ولایت بسیار دارد چند قلعه محکم از توابع
آن مثل النجق و سورماری و تمر و فغان(۱) و حقوق دیوانیش صد و
سیزده هزار دینار است، اجنان(۲) آنرا کارخانه میخوانند جهت آنکه معدن
مس آنجاست، اردوباد قصبه است و باغستان بسیار دارد و انگور و غلّه
و پنبه نیکو آورد و آبش از کوهها قبان(۳) خیزد و فضلاتش در ارس
رود، آزاد شهری کوچك است حاصلش غلّه و پنبه و انگور فراوان دارد
و شراب آنجارا شهرتی عظیم باشد و آبش از کوهها قبان خیزد و در ارس
ریزد مردمش سفید چهره امّا عوان طبع باشند حقوق دیوانیش هیجده هزار
و سیصد دینار است، ماکویه قلعه است بر شکاف سنگی دیهی در پای
آن قلعه چنانکه آن کوه تا بیرون سایه‌بان آن دیه شده است و مرحانیتا(۴)
که بزرگ کشیشان است آنجا ساکن می باشد

باب چهارم، در ذکر دیار اران و موغان،

هوایش گرمسیر است و بعفونت مایل حدودش با ولایات ارمن
و شیروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است حقوق دیوانیش در عهد
اتابکان زیاده از سیصد تومان این زمان بوده است و اکنون سی تومان
و سه هزار دینار است که بر روی دفتر آمده است، موغان از کریوه

(1) Variants سورباری , نعر شوماری , نعم and وغان (2) احفان , احنان
(3) قیان , قانان (4) مرحاسیا , هرحانیا

ولایتی چند از توابع آن است، مرند از اقلیم چهارم است طولش از
جزایر خالدات فا به و عرض از خط استوا لر نط شهری بزرگ بوده است
دور باروش هشت هزار گام است اکنون کابیش نیمه او بر جاست و
هوایش معتدل است و آبش از رود زلوبر[1] حاصلش غلّه و پنبه و دیگر
۵ حبوبات و انگور و میوه بود و از میوهایش شفتالو و زردآلو و به در
غایت خوبی باشد ولایتش شصت پاره دیه است و حاصلی نیکو و زمین
مرتفع دارد و در صحرای مرند بجانب قبله کرم قرمز پیدا شده است و در
یك هفته بموسم تابستان آنرا میتوان گرفت و اگر نگیرند قرمزرا سوراخ
کند و نه پرد حقوق دیوانیش از مرند و ولایتش بیست و چهار هزار
۱۰ دینار است، درمار[2] ولایتی است در شمال تبریز کابیش پنجاه پاره دیه
بود و دورال[3] و کوردشت و قولان و هرار و خور و اتق[4] از معظمات
آن هوایش معتدل است بگرمی مایل و آبش از آن جبال بر میخیزد و
فضلاتش در ارس میریزد حاصلش غلّه و پنبه و میوه همه انواع میباشد
و بیشتر از همه جا رسد و بوباوه تبریز از آنجا باشد حقوق دیوانیش چهل
۱۵ هزار و هشت صد دینار است، زنگیان چند پاره دیه است و اکنون
داخل مرداں نقیم پل خدا آفرین بر آب ارس در آن حدود است بکر
بن عبد الله صاحب رسول الله صلّی الله علیه و سلّم ساخت در سنه خمس
عشر هجری، زنوز[5] قصبه است باغستان فراوان دارد حاصلش غلّه و
انگور و میوه بخصیص سیب سفید که قلی می خوانند عظیم خوبست حقوق
۲۰ دیوانیش سه هزار دینار است، کرکر[6] قصبه است حاصلش غلّه و پنبه و

(۱) Variants زلولو, زلور, or زنوز (۲) J N 387 درمار (۳) دوسال, دوران, دزال, زوال (۴) اتق, اتق, زواتق هرارخود قولوں (۵) Cf J N 387 زنوز, زنوہ, زنوز (۶) کرکر Yaq IV 262 Possibly the same as حصار کرکی in *Zafar Nāmah*, I 399

سوار بزرگ که از امرای آل بویه ساخت و اکنون بقدر دیهی مانده است و آبش از رود باجروان است و حاصلش غلّه باشد، محمود آباد در صحرای گاوباری در کنار دریا است عاران جان معول ساخت از اقلیم پنجم است، همشهره از اقلیم پنجم است ساحل بحر خیلان ازو تا دریا
۵ قرب دو فرسنگ بود و در اوّل ابر شهره[1] میخوانده اند و جای نشست فرهاد بن گودرز بوده که اورا تخت نصر شمارند و فردوسی در دکر آن مقام و فرهاد گوید بیت

گزین ابر شهره جو فرهاد کرد * بجنگ از جهان روشنائی ببرد

اران از کنار آب ارس تا آب کر بین النهرین ولایت اران است، بیلقان[2] از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فح لب و عرض از
۱ خطّ استوا لط به قباد بن فیروز ساسانی ساخت و اکنون خراب است و بیشتر عمارات آن از آجر است هوایش گرم است حاصلش غلّه و شلتوك و پنبه و دیگر حبوبات نیکو باشد، بردع از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خطّ استوا مك اسکندر رومی
۱۵ ساخت قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرد شهر بزرگ بوده است و کثرت عظیم داشته درو عمارات عالیه فراوان بوده و کثرت میوه و از میوههایش فندق و شاه بلوط بهتر از جایهای دیگر باشد آبش از رودی که به ترنر مشهور است، گنجه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خط استوا ملد شهر اسلامی است در سنه تسع
۲ و ثلاثین هجری ساخته شد شهری خوش و مرتفع بود و در این معنی گفته اند بیت

چند شهر است اندر ایران مرتفع تر از همه
بهتر و سازنده تر از خوشی آب و هوا

۲۲

(1) Variants ابر شهو ,ابو اشهر ,بو شهره, J N 393 ابو شهره (2) بیلعان

سنگ بر سنگ که محاذی تومان پیشکین است تا کنار آب ارس از
ولایت موغان است و در این مسافت چندانکه کوه سبلان نا پیدا باشد
گیاه درمه در پاییز زهردار بود خوردنش چهار پایانرا هلاک کند و
در بهار زهرش کمتر بود و دانهٔ گرسنهرا مُضرّتر از آنکه علفی دیگر
۵ خورده شود و چون کوه سبلان پیدا شود این مضرّت در آن درمه
نماند آن بود، باجروان[1] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات
فح نط و عرض از خط استوا لح در اوّل شهرستان موغان بود و اکنون
خراب است و بقدر دیهی معمور در مسالك الممالك آمده[2] آنچه حق تعالی
در کلام مجید در قصّهٔ موسی و خضر علیهما السلام میفرماید و إِذْ قَالَ
۱۰ مُوسَى[3] لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ ٱلْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا تا اینجا که
فَٱنْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ
جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا آن صخره صخره شیروان است و آن بحر بحر جیلان است
و آن قریه دیه باجروان و آن غلامرا در دیه خیزان[4] کشته اند در
صور الاقالیم آمده که صخره موسی در انطاکیه بوده است و در کتب تفاسیر
۱۵ این حکایترا در مجمع البحرین میگویند و این روایت سیم درست است
هوای باجروان بگرمی مایل است و آبش از جبالی که در حدود آن
است بر میگیرد حاصلش غیر از غلّه چیز دیگر نمیباشد، برزند از اقلیم
چهارم است طولش از جزایر خالدات مح نط و عرض از خطّ استوا لر مط
شهری وسط بوده است بعد از خرابیش افشین غلام معتصم خلیفهٔ عبّاسی
۲۰ آبادان و نشست خود ساخت اکنون باز خراب است بقدر دیهی معمور
مانده هوایش بگرمی مایلست و آبش از عیون زمین مرتفع دارد حاصلش
غلّه باشد، بیلسوار[5] از اقلیم پنجم است امیری پیله سوار نام او یعنی

---

(1) Variant ماجروان (2) I K 124 174 (3) Qur, XVIII, 59 and 73
(4) جندان ,حیلان ,ماحروان, in Yaq III 282 حیزان (5) پیلوار J N 393 فیلسود

ارس بریده است و از آن جویها بر داشته و بر آن دیهای فراوان ساخته حاصلش غلّه و برنج و اندك پنبه و میوه بود مردمش سفید چهره اند و بر مذهب امام شافعی رمانستان پهلوی محیلانی بار بسته است حقوق دیوانیش برمان سابق پیش‌از ظهور دولت مغول کمابیش صد تومان این زمان بوده ۵ است و اکنون صد و هجده[1] هــزار و پانصد دینـــار است و در وجه اقطاعات عساکر که آنرا ساکن اند متفرّق باشد

باب ششم، در ذکر بلاد ابخاز و گرجستان،[2]

و آن پنج موضع است و هوایش سرد است و حدود آن تا ولایت اران و ارمن و روم پیوسته است و حقوق دیوانی آن ولایت در عهد ۱ ملوك آنجا قریب پانصد تومان این زمان حاصل شده و در این عهد صد و بیست تومان و دو هزار دینار است و دار الملك گرجستان و ابخاز شهر تفلیس است، الان از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فح وعرض از خط استوا م فیروز بن قباد ساسانی ساخت هوایش بغایت خوب است وبسردی مایل و آبش از جبالی که متّصل الدربند میآید و در رود کر میریزد ۱۵ حاصلش غلّه و میوه باشد، انی از اقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات عط وعرض از خط استوا ما هوایش سرد است حاصلش غلّه و اندکی میوه دارد، تفلیس از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خط استوا مح در دره افتاده است که طرفی از آن بپـــا کوه است و آب کر بر میان آن روان است و از طرفی عمارات بـــر روی کر ساخته اند ۲ چنانکه بام هر رسته جاهای زمین کوی بـــر رسته علیا است و در آنجا حمامات بسیار است که آب گرم آنرا زاینده است و بـــه آتش احتیاج ندارد حاصلش غلّات بغایت نیکو بـــر آید و اندکی میوه دارد، جبان[3] ۲۴ قلعه مستحکم است بر سر تلی عظیم بر سرحد اران، قرص در معجم البلدان[4]

(۱) Variant هجده (۲) گرجستان (۳) حیان ,حمان ,چنان ,جبان Muq 382
(٤) Yaq IV, 57

گنجهٔ پر گنج در ارّان صفاهان در عراق
در خراسان مرو و طوس در روم باشد اقسرا

هیرك[۱] ییلاق نزدع است و جای عظیم خوب و نزع آبهای روان و
علف زارهای فراوان و شکارگاههای بسیار و مردم نزدع تابستان بدانجا
۵ روند و زمستان بشهر آیند

باب پنجم، در ذکر بقاع شروان[۲] و گشتاسفی،

شروان از کنار آب کر تا دربند باب الابواب ولایت شروان است
حقوق دیوانی آن در عهد خواقین شروان صد تومان این زمانی بوده است
و اکنون یارده[۳] تومان و سه هزار دینار بر روی دفتر است و در وجه
۱۰ اقطاعات متفرّق ولایت بسیار است، باکویه از اقلیم پنجم است طولش از
جزایر خالدات فد ل وعرض از خط استوا مرل هوایش بگرمی مایلست
حاصلش غلّه بیشتر باشد، شماخی قصبه شروان است از اقلیم پنجم طولش
از جزایر خالدات فد ل و عرض از خطّ استوا ملط انوشروان عادل
ساخت هوایش بگرمی مایل است و بهتر از مواضع دیگر در مسالك
۱۵ الممالك[٤] گوید که صخره موسی علیه السلام و چشمه حیوان در آن بوده
است و دیگر کتب گوید که در مجمع البحرین بوده است، قبله از اقلیم
پنجم است و قریب دربند[٥] قباد بن فیروز ساسانی ساخت حاصلش ابریشم
و غلّات و دیگر حبوبات نیکو باشد، فیروزآباد[٦] در معجم البلدان آمده
که قصبه است نزدیك دربند هوایش نیکو و چاهای بس بهره دارد،
۲۰ شابران انوشروان عادل ساخت هوایش گرم است و آبش ناگوارنده حاصلش
غلّه و دیگر حبوبات نیکو باشد، گشتاسفی از کنار آب دریا ولایت
گشتاسفی است و گشتاسف بن لهراسف ساخت و نهری بزرگ از آب کر و

(۱) Variant سرك, هرك, J N 392 ترك (۲) شروان (۳) بارده
(٤) I K 123 (٥) Cf Zafar Nāmah I 406 (٦) فیروز قباد Yaq
III, 928, 929

علا الدین کیقباد سلجوقی تجدیـد عمارتش کرد و بارویش بیر بسنگ تراشیده بر آورد و هوایش بغایت خوب است و آب فرات بر ظاهر آنجا میگذرد حاصلش غلّه و میوه و پنبه و انگور فراوان باشد حقوق دیوانیش سی و سه تومان و دو هزار و پانصد دینار، ارزن الروم از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عو و عرض از خط استوا لط م در آنجا کلیسیائی است در عظمت چنانکه عالیتر از آن عمارت در آن ملك نیست و درو گنبد عالی بوده پنجاه گز در پنجاه گز و بعضی از طاق آن گنبد در شب ولادت حضرت رسول عم فرود آمد و چنانکه میخواهند که بار جای کنند عمارت نمیپذیرد و فرود میآید و در برابر آن کلیسیای مسجد بر شکل طول و عرض آن مانند کعبه مسلمانان ساخته اند و آنرا نمودار کعبه میخوانند حقوق دیوانیش بیست و دو هزار دینـار است، ارزنگان شهری وسط است آبش از فرات و هوایش بسردی مایل حاصلش غلّه و اندك میوه باشـد حقوق دیوانیش ده هزار و هفت صد دینار است، ارمناك [۱] در اوّل شهر بزرگ بوده و در این زمان قصبه است حقوق دیوانیش هفت هزار دینار است، اقسلك [۲] شهری کوچك است حقوق دیوانیش پنج هزار دینار است، اقسرا از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات سح و عرض از خط استوا لح عزّ الدین قلج ارسلان بن مسعود سلجوقی ساخت در سنه ستّ و ستین و حمامهای عظیم خوب بوده و مرتفع و حاصلش غلّه و میوه و انگور فراوان خوب باشد حقوق دیوانیش پنجاه و یك هزار دینار است، اقشهر ارزنجان هفت فرسنگی آنجاست و قونیه بر سه مرحله است حقوق دیوانیش صد و سی و پنجهزار دینار است، اماسیه شهر عظیم بوده سلطان علا الدین کیقباد سلجوقی تجدید عمارت آن کرد و حاصلش از انواع میوه باشـد و هوای

(۱) ارمیال, ارمیان Ibn Bibi 323, 329 (۲) اقسك, اوقیك, اوقیل, اوقیك, اقسك

گوید که شهرکی است بر دو روزه تفلیس و هوای خوش دارد و حاصلش غلّه عظیم نیکو بود و زمین مرتفع دارد

باب هفتم، در کیفیّت اماکن ملك روم،

و آن قریب شصت شهر است و سردسیر است و علما ما تقدّم آنرا معسقة
٥ البلاد گویند و حدیث نبوی مصدّق این تقریر است کما قال رسول الله عم الروم ما دخله المعصوم در مسالك الممالك آمده(١) و علما گفته اند که چون رومیان بیت المقدس‌را خراب کردند و از آنجا برده بودند حق تعالی بر ایشان خشم گرفت و از آنجا اسیر و برده بردن رسم فرمود لا جرم از آن وقت باز هیچ روز نگذرد که از روم بدیگر ولایت برده نبرند و مؤلّف
١٠ کتاب گوید که از زندگانی بد ماست که این زمان برده از ایران بروم میبرند و کلام مجید شاهد این تقریر است قوله تعالی(٢) وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي ٱلْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ نعوذ بالله من سخطه حدود مملکت روم تا ولایات گرجستان و ارمن و سیس و شام و بحر روم پیوسته است حقوق دیوانیش در این زمان سیصد و سی تومان بر روی دفتر است و در زمان سلاجقه زیادت از
١٥ یك هزار و پانصد تومان این زمانی بوده است و شهر سیواس اکنون معظم بلاد آنجا است، سیواس از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات عالب و عرض از خط استوا لطك جزای بحال باروی او راه یافته بود سلطان علاء الدین بن کیقباد سلجوقی باروی آنرا بسنگ تراشیده بر آورد هوایش سرد است حاصلش غلّه و میوه و پنبه باشد صوف سیواسی مشهور
٢٠ است از آنجا میآورند، البلستان شهری وسط است از اقلیم پنجم، انقره از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات مح و عرض از خط استوا لح هوای بسردی مایلست حاصلش غلّه و میوه و پنبه باشد، ارزنجان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عد و عرض از خطّ استوا لط سلطان

(١) I K 117 (٢) Qur XXVIII 59

دیار است، قالیقلا از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات ع‌ح له و عرض از خطّ استوا لط م شهر بزرگ است زیلو قالی بدانجا منسوب است و در معجم البلدان[1] آمده که در بیعهٔ نصاری آنجا خانهٔ بوده است که در هر سال در شب شعانین که آخرین یکشنبه صوم ایشان بود موضعی گشاده شدی و ازو خاك سفیدی بیرون آمدی آن خاك چون تریاك دفع ۵ زهر شدی و زیادت از دانگی شایستی خورد والّا هلاك کردی قرا حصار چند قلعه است بدین نام، قراحصار در کمر[2] کوه بر سه مرحله قیصریّه است بیست و پنجهزار و سیصد دینار حقوق دیوانی دارد، قرا حصاررا بهرام شاه بحدود قونیه ساخته است حقوق دیوانیش یازده هزار و ششصد ۱۰ دینار است، قراحصار بواسی[3] بحدود بیگه حقوق دیوانیش چهارده هزار و ششصد دینار است، قراحصار لیمونیه[4] بحدود آقشهر ارزنجان، قسطمونیه شهری وسط است حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است، قومنات[5] شهری کوچك حقوق دیوانیش چهارده هزار دینار است، قونیه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات سه مه و عرض از خطّ استوا ما شهری ۱۵ بزرگ است از کوره قبادق سلطان قلج ارسلان در آنجا قلعه ساخت از سنگ تراشیده و در آن قلعه جهت نشست خود ایوانی عظیم بر آورده و چون خرابی بحال قلعه و باروی قونیه راه یافت سلطان علا الدین کیقباد سلجوقی و امراء او تجدید عمارت باروی شهر کردند باروی بس بلند از سنگ تراشیده از قعر خندق بر آورده است بیست گز عمق خندق و سی ۲۰ گز دیگر بلندی باروست دور آن بارو زیادت از ده هزار گام است و در آن شهر عمارات عالی ساخته و دوازده دروازه دارد بر سر هریك کوشکی قلعه شکل است و هوایش معتدل است و آبش از آن جبال و بر آن آب در دروازه جهت مطهر آب گنبدی عظیم ساخته اند چنانکه

(1) Yaq IV 20 (2) Variant کم (3) بواس (4) لیعوسه
(5) فرمنات , قومیات

خوش و نزه دارد، انطاکیه شهری وسط است و از اقلیم چهارم و هوای
بغایت خوب دارد، او بیك قلعه است بر سر کوهی و شهری آشحور[1]
در پای آن قلعه شیخ حسن پسر حاجی طغای سوتای[2] ساخته است و
امیر شیخ حسن چوپانی آن شهررا خراب کرد بر هشت فرسنگی ارزن الروم
است، بایبرت[3] شهری بزرگ بوده و اکنون شهری کوچك است و اندك
باغستان دارد حقوق دیوانیش بیست و یك هزار[4] دینار است،
دویرکی[5] شهری وسط است حقوق دیوانیش چهل هزار و سیصد
دینار است، دولو شهری وسط است حقوق دیوانیش چهل هزار و سیصد
دینار است، درجان[6] شهری وسط است حقوق دیوانیش چهل هزار
و سیصد دینار است، خرتبرت[7] شهری بزرگ و از اقلیم چهارم و
هوای بغایت خوب دارد حقوق دیوانیش دویست و یازده هزار دینار
است، شهره شهر کوچك است و بر کنار دریا حقوق دیوانیش یازده
هزار دینار است، سمسون بر کنار بحر روم است و بندر کشتی، شمشاط
از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات عب له و عرض از خطّ
استوا م شهری بزرگ است و درو قبر صفوان بن معطل صاحب رسول
عم و در این حدود درختی است ثمره‌اش بادام مانند است و با پوست
میتوان خورد از عسل شیرینتر است و خوش طعم‌تر و کس نداند آن
چه میوه است، عموریه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات سو
و عرض از خطّ استوا مح و در تلفّظ انگوریه[8] خوانند در جامع
الحکایات گوید قسطاس قیصر روم ساخت و در آن زمین گنجی یافته بود
بر عمارت آن شهر صرف کرد حقوق دیوانیش هفتاد و دو هزار و هشتصد

---

(1) Variants اسحور, اسحود (2) سوتمای (3) مایرت (4) Variant پنجاه و یك هزار و سیصد (5) دورکی, دورکی (6) دیرحان, و برجان (7) حمربرت, حربرت, دیرحان, حورت (8) انگوره

است و آنرا ارقلودیه[1] حواسد و بطلمیوس صاحب المحسطی بدانجا
منسوبست شهری عطیم بزرگ بوده و هوایش در غایت خوشی و آبهای
روان و علفزارهای فراوان حاصلش غلّه و پسه وانگور و میوه فراوان باشد،
نیکده[2] شهری وسط است و از اقلیم پنجم حقوق دیوانیش چهل و
۵ یکهزار و پانصد دینار است، نکسار[3] شهری وسط است و باغستان
فراوان دارد و میوه بسیار دارد حقوق دیوانیش صد و هشتاد و هفت
هزار دینار، هوشیار قلعه است محدود ولایت قراماں کوهستان و بیشه است
و درو قلاع فراوان و آن ولایات متّصل ارمینیة الاصغر و شام وسواحل
بحر روم و فرنگ است اهل آنجا سلاح ورز و دزد و راه زن باشند و با
۱۰ اهل روم همیشه در محاربه و پیشوایان ایشان از نسل سلاجقه اند،
یلقان بازار[4] قصبه ایست ما بین قونیه و آقشهر و درو آب گرمی است
که در جهان مانندش نیست و بر آن عمارت عالی ساخته اند، زمدو[5]
شهری وسط است حقوق دیوانیش چهارده هزار وششصد دینار است،
قیر شهر شهری بزرگ است و درو عمارات عالی و هوای خوب دارد حقوق
۱۵ دیوانیش پنجاه و هفت هزار دینار، گدوك[6] شهری کوچك است و هوایش
بسردی مایل حقوق دیوانیش شانزده هزار و پانصد دینار است،
طوراغاج[7] شهری وسط است حقوق دیوانیش نوزده هزار و پانصد
دینار است، زیارت بازار قصبه ایست وجای عظیم خوش و حقوق دیوانیش
یکهزار و ششصد دینار است، اکریدور[8] قصبه ایست حقوق دیوانیش
۲۰ چهار هزار دینار است، قواق[9] قلعه ایست عظیم ومحکم دَر دامن کوه
افتاده است، قوشحصار شهری وسط است حقوق دیوانیش بیست و هفت

(1) Variant قلعهٔ دیه (2) نکده , نکیده (3) نکسار (4) بلتان , بلقور , یلقون
(5) Ibn Bibi, 210 (6) Ibn Bibi, 40 (7) Ibn Bibi, 281
(8) اگریدول (9) قراق

بر بیرون گنبد سیصد و چند لوله آب جاریست ارتفاعاتش علّه و پنبه
و دیگر حبوبات بسیار و نیکو باشد باغستان فراوان دارد بدو طرف یکی
بجانب صحرا و آن اکنون خراب است و دیگری بجانب کوه در پای قلعه
کوله[1] و آن معموراست انگور و میوه بانواع ازو حاصل شود از میوهایش
۵ زرد آلو بغایت شیرین و آبدار میباشد و چون شهر بر سرحدّ قرامان است
همیشه از ایشان بزحمت باشد و پیوسته پاس دارند و از مزار اکابر
تربت مولانا جلال الدین رومی قدّس سرّه آنجاست، قیصریّه از اقلیم پنجم
است طولش از جزایر خالدات سط و عرض از خطّ استوا لط ك در پای
کوه ارجاسب افتاده است شهری بزرگ است قلعهٔ آنرا سلطان علاء الدین
۱۰ کیقباد سلجوقی باروا از سنگ تراشیده ساخت حقوق دیوانیش صد و چهل
هزار دینار است در معجم البلدان آمده است[2] که درو بلیناس حکیم جهت
قیصر حمامی ساخته بود که بچراغی گرم میشد و درو مقامی است منسوب
بجلس محمّد بن حنفیّة بن امیر المومنین علی کرّم الله وجهه و اورا عظیم
متبرّکه دارند، کاب[3] شهری وسط است و هوایش سرد است و از اقلیم
۱۵ پنجم است حقوق دیوانیش بیست و دو هزار و صد دینار است، کماخ قلعه
است و شهر کوچك در پای آن قلعه هوایش بسردی مایل است و چند
پاره دیه بر توابع آن و حقوق دیوانیش سی و چهار هزار و چهار صد دینار
است، کوك[4] شهری وسط است و از اقلیم چهارم و میوه فراوان دارد،
کیر و نفیج[5] در اوّل دو شهر بوده است متّصل بهم دیگر این زمان خراب
۲۰ است و اندکی عمارت دارد امّا میوه فراوان و خوب باشد، لولوه شهر
کوچك است و از اقلیم پنجم هوایش بسردی مایلست و علفزار بسیار دارد
و شکارگاه بجد و شمار، ملطیه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر
۲۲ خالدات عا و عرض از خطّ استوا لط و در آن حدود حصن حصین

(1) Variant کوکه (2) Yaq IV 214 (3) Cf Ibn Bibi, 292 (4) کول
(5) Variants s p, and کر و نج , کیر و تفیح , کبر و نفیح , کبر و نج

حالدات عج و عرض ار حطّ استوا لط حواحه تاج الدین علی شاه وزیر
تبریزی آنرا حصاری کشید اکنون قلعهٔ محکم است حاصلش علّه و پسه
حقوق دیوانیش هشتاد هرار دینار است، ارصوك[۱] قلعه ایست برکنار
بحیرهٔ احلاط و جای عظیم سخت نیکو است حقوق دیوانیش سیرده هرار
۵ و ششصد دینار است، الاطاق[۲] علفرار بسیار نیکو است و آبهای فراوان
و شکارگاههای بسیار دارد و ارعون خان معول در آنجا سرای ساخته
و بیشتر تابستان آنجا بودی حقوق دیوانیش ششهرار و پانصد دینار است،
برگری[۳] شهری کوچك است و در زمان سابق شهر بزرگ بوده
است و بر سر پشته افتاده است و رودی بزرگ دارد و ار الاطاق
۱۰ می‌آید و باعستان بسیار است و درو میوه بسیار میباشد و اندرون شهر
قلعهٔ محکم بیك طرف شهر حقوق دیوانیش بیست و پنجهرار دینار است،
بیان[٤] قصبه ایست درو باعستان و میوه بسیار حقوق دیوانیش شانزده
هرار دینار است، حرادین[۵] شهری کوچك است و در اوّل شهر بزرگ
بوده حقوق دیوانیش پنجهرار و سیصد دینار است، حوشاب قصبه ایست
۱۵ حقوق دیوانیش یك هرار دینار است، حرمرمت و لوقیامات[٦] شهر
کوچك است و درو باعستان و میوه بسیار باشد و هوائی در عایت
خوبی حقوق دیوانیش شانرده هرار و ششصد دینار است، هگماباد[۷]
در اوّل شهر بزرگ بوده و اکنون بقدر دیهی باقی مانده است حقوق
دیوانیش نه صد دینار است، سلم[۸] قصبه ایست حقوق دیوانیش هفتهزار
۲۰ و دویست دینار است، عین شهری وسط است حقوق دیوانیش پانرده
هرار دینار است، کمود شهری کوچك است حقوق دیوانیش چهار هرار و
سیصد دینار است، ملازجرد ار اقلیم چهارم است طولش ار حرایر

(۱) Variants ارموك ,ارمول ,ارسوك (۲) الاتاق (۳) برکری ,بارکیری ,بهرگری (٤) Cf J N 418 for this and following بیار ,بیار ,بیان (۵) حراوس (٦) ,حرسرت ,حرسرت ,حرسرت and توقات ,تومانات, (۷) سکماباداد (۸) شلم

هزار دینار است، سوری حصار[1] شهر وسط است حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار دینار است، قلونیه شهریست بر ساحل بحر قسطنطنیّه، کستعی[2] شهری کوچك است بر ساحل بحر، ملقونیه در معجم البلدان[3] گوید که بحدود قونیه است از کوره قیادق و حصون قوه و افطیعوش[4] در آن ۵ حوالیست

باب هشتم، در ذکر مواضع ولایت ارمن،[5]

و آن بر دو قسم است ارمنیة الاکبر و ارمنیة الاصغر و ارمنیة الاصغر داخل ایران نیست و ارمنیة الاکبر در شرق او افتاده است و ولایات روم بر شمالش و دیار شام بر جنوبش و دریای روم در غربش و بلاد ۱۰ سیس و فرس[6] و طرطوس معظم بلاد آنجاست و از آنجا هر سال سه تومان بر سبیل خراج بایران میدهد و ارمنیة الاکبر داخل ایران است و بحساب یکتومان و شومان اخلاط مشهور است و هوایش اکثر معتدل حدودش تا ارمنیة الاصغر و دیار بکر و کردستان و آذربایجان و ارّان پیوسته است طولش از ارزن الروم تا سلماس و عرض از ارّان تا اقصی ۱۵ ولایات اخلاط ودار الملك آن دیـار شهر اخلاط است حقوق دیوانیش در زمان سابق قرب دویست تومان این زمانی بوده است و اکنون سی و نه تومان است، اخلاط[7] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عربه و عرض از خطّ استوا لح کط هوایش معتدل است و باغستان بسیار دارد و میوهای خوب نیز بسیار باشد حقوق دیوانیش پنجاه ویك ۲ هزار و پانصد دینار، انتوت[8] قصبه ایست مختصر حقوق دیوانیش یك هزار دینار است، ازحیش بیشتر از این شهر بوده است طولش از جزایر

(1) Variants شهری ,شعری ,سعری حصار (2) ,کسعی ,کسی ,کسقی ,کسیبی ,کسیعی (3) Yaq, IV 635 (4) قوه و افطیعوش (5) ,ارمینیه ,ارمیه ,ارمنه (6) طروس ,برطرون and فوس ,فرس (7) خلاط (8) انطوط ,انتوط

پسه نیکو دارد حقوق دیوانیش بیست و دو هزار دینار است از دیار ربیعه است ،

ازرن شهری بزرگ است و قلعه دارد عظیم محکم حاصلش غلّه و پسه نیکو باشد حقوق دیوانیش دویست و هفتاد و پنج هزار و پانصد دینار ۵ است، آمد[1] از دیار بکر[2] است و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عج م و عرض از خطّ استوا له بر کنار آب دجله[3] است و شهری وسط است و حقوق دیوانیش سی هزار دینار است، ناصیه[4] شهری وسط است حاصلش غلّات و پنبه و اندکی میوه باشد حقوق دیوانیش بیست و چهار هزار و سیصد دینار است، باطر نوح[5] شهر ۱۰ کوچك است حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است، برطلی قصبه ایست و جای عظیم خوب است و بره و میوه دارد و غلّه و پنبه نیکو و حقوق دیوانیش سیزده هزار و دویست دینار است، تواریخ شهری کوچك است حقوق دیوانیش چهارده هزار دینـــار است، حسار[6] در صور الاقالیم گوید شهری کوچك است در باغستان و کوهستان ایشان زرع ۱۵ میکند، جزیره از اقلیم چهارم است اردشیر بابکان ساخته شهر بزرگ است و قرب صد پاره ده از توابع اوست انگور بسیار دارد و حقوق دیوانیش صد و هفتاد هزار و دویست دینار، حانی و سیلوان[7] شهری وسط است از اقلیم چهارم حقوق دیوانیش صد و هفتاد و یك هزار دینار است، حرّان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عه و ۲ عرض از خطّ استوا لد ازمخشد بن سام بن نوح عم ساخت و قلعه ایست از سنگ تراشیده دورش یك هزار و سیصد و پنجاه گام و علو دیوارش پنجاه گز آنرا قلعهٔ نجم خوانند و از قرای حرّان در دیه تلاس[8] گویند

(1) Variants ایی ,امسو ,ایمد (2) MSS ربیعه (3) MSS فرات
(4) Yaq I 466 باریدا ناصیه (5) باطر نوح (6) حار ,حاد ,حار
(7) حانی and سواں ,ستواں (8) قراں ,قلماں ,دیه قماں

حالدات عو و عرض ار خطّ استوا لح مه و اکنون قلعهٔ دارد محکم عظیم
حای حوب است و هوای حوش حقوق دیوانیش چهارده هرار دینار
است، وان و وسطان ار اقلیم چهارم است وان قلعه است و وسطان
شهری سررگ بوده و اکنون شهری وسط است طولش ار حرایر خالدات
۵ عح و عرض ار خطّ استوا لر هوایش بغایت حوب و آنش ار حالی که
در آن حدود است بر میخیزد و در بحیرهٔ احلاط میریرد و باغستان بسیار
دارد و میوهای فراوان و حوب و حقوق دیوانیش پنجاه و سه هرار و
چهار صد دینار است، ولاسحرد[1] قلعه ایست و قصبه در پای آن
حاصلش علّه و پنبه و اندك میوه باشد و حقوق دیوانیش هفت هرار
۱۰ دینار است،

باب سیم، در ذکر دیار بکر و ربیعه،

در صور الاقالیم آنرا حریره میخوانند نیست و نه شهر است و گرمسیر
و حدودش با ولایات روم و ارمن و شام و کردستان و عراق عرب
پیوسته است و شهر موصل دار الملك آنجاست حقوق دیوانی آن مملکت
۱۵ در عهد اتابکان تا رمان بدر الدین لولو مبلغ یك هرار تومان بوده است
و اکنون صد و نود و دو تومان است و نیم، موصل ار اقلیم چهارم
است طولش ار حرایر حالدات عر و عرض ار خطّ استوا له لب بر کنار
دجله افتاده است دور باروش هشت هرار گام است و مسجد جامعی دارد
و محرابی ار سنگ تراشیده و مقطع کرده که هیچ ملکی مثل آن عظیم کس
۲ ار چوب نکرده باشد و عمارات عالیه بدر الدین لولو ساخته است و اکنون
بیشتر حراب است حقوق دیوانیش سیصد و بیست و هشت هرار دینار
است، اربیل ار اقلیم چهارم است طولش ار حرایر خالدات عر و عرض
۲۲ ار خطّ استوا لد شهری سررگ است و قلعهٔ عظیم دارد حاصلش علّه و

(۱) Yaq IV, 939

الممالك از آن عظیم تر و نیکو تر در جهان عمارت کس نه ساخته بوده
امّا اکنون خراب است، ساعرد شهری بزرگ است از اقلیم چهارم و هوای
خوش دارد و درو آلات مس خوب میسازند و طاسهای بی نظیر مشهور
است حقوق دیوانیش چهل و ششهزار و پانصد دینار است، سنجار از
۵ دیار ربیعه است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عه‌ك و عرض
از خطّ استوا له دور باروبش سه هزار و دویست گام از سنگ و گچ
کرده اند و بر روی کوهی نهاده است بر جانب قبله و چنان افتاده است
که بامهای هر رسته خانه‌ها زمین کوی یك رستهٔ دیگراست باغستان فراوان
دارد و سماق و زیتون و انجیر و میوه‌های فراوان و انگور خوب دارد و
۱ حقوق دیوانیش صد و چهل و هفتهزار و پانصد دینار، سوق ثمانین
دیهی بوده است در پای کوه جودی که نوح پیغمبر عم بوقت آنکه
از طوفان خلاص شد ساخت و آن اوّلین مقامی است که بر روی
زمین بعد از طوفان ساخته اند و اکنون خراب است، عقر(۱) از اقلیم
چهارم است کیکاوس کیانی ساخت و بر پشته موضوع است و مصنوع
۱۵ انگور بسیار دارد و شراب بد باشد حقوق دیوانیش بیست و هفت
هزار و چهار صد دینار است، عمادیّه شهری بزرگ است و عماد
الدوله دیلمی تجدید عمارت کرد و بعمادیّه منسوب گردانید هوائی
بغایت خوب دارد حقوق دیوانیش شصت و هشت هزار دینار است،
قرقیسیا از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عدم و عرض از خطّ
۲ استوا لد ك بقرقیسیا بن طهمورث دیوبند منسوب است، کرملیس شهری
وسط است حقوق دیوانیش یازده هزار و دویست دینار است، ماردین از
دیار ربیعه است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عد و عرض
۲۲ از خطّ استوا له بر روی پشته ساخته اند و درو قلعه ایست بر سر سنگی که

(۱) Variants عمر, عقه

ولادت حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بدو بوده است و اصحّ آنکه بولایت بابل بوده است بدیه بورس[1] و اورا آنجا پنهان داشته اند و در حرّان قوم صابیان بسیار بودند، حصن کیفا شهری بزرگ بوده و اکنون بعضی خراب است و بعضی آبادان حقوق دیوانیش هشتاد و دو هزار پانصد دینار
۵ است، خابور از اقلیم چهارم است قباد بن فیروز ساسانی ساخت، راس العین از دیار ربیعه است و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عح ك و عرض از خطّ استوا لد ك دورش بیچهزار گام است هوایش بغایت خوش است و میوه و انگور و غلّه و پنبه نیکو باشد، رقّه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عدیر و عرض از خطّ استوا لد م
۱۰ اکنون خراب است بزبان رومی آنرا قالانیقوس خوانده اند و در رسالهٔ ملکشاهی آمده که بعهد قادر خلیفه جعفر نامی که حاکم آن دیار بوده بر لب فرات محاذی شهر رقّه قلعهٔ از سنگ خارا ساخته است دورش یك هزار گام بعد از صد سال نبیره اش سابق بن جعفر بر آن قلعه بقطع طریق مشغول بود و راههای شام و دیار بکر و عراق بدان سبب مسدود بوده
۱۵ سلطان ملك شاه سلجوقی آنرا بزجر بسته و سابق را با پسران سیاست فرمود تا آن راهها گشاده و ایمن شد و از عجایب حالات در شرح آن مقام آورده است که آن قلعه در برابر دیه صفّین است که رزمگاه امیر المومنین مرتضی علی کرّم الله وجهه ومعاویه و بر لب آب فرات در حوالی مشهدی است که شهداء طرفین آنجا مدفونند از دور اشخاص شهدا در تابوتها پدید
۲۰ بود چون نزدیك می رفتند هیچ نمیتوانست دید رها از اقلیم چهارم است در رسالهٔ ملکشاهی آمده که دورش بیچهزار و هشتصد گام است از سنگ تراشیده کرده اند و درو کنیسه هم از سنگ ساخته بودند و گنبدی بزرگ
۲۲ در میان زیادت از صدگز صحن گنبد بوده است و گوید در مسالك

(1) Variants بوری , تورس , بوس

باب دهم، در ذکر بقاع[1] کردستان،

و آن شانزده ولایت است و حدودش بولایات عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیار بکر پیوسته است حقوق دیوانیش در زمان سلیمان شاه ابوه[2] قریب دویست تومان این زمان بوده است و اکنون بیست تومان و یکهزار و پانصد دینار بر روی دفتر است الانی[3] قصبه ایست معتبر و هوای خوش دارد و آبهای روان حاصلش غلات باشد و علفزارهای نیکو و شکارگاه های خوب فراوان دارد، الیشتر[4] شهری وسط است و جای نزه و درو آتش خانه اروحش[5] نام بوده است، بهار قلعه ایست و در زمان سلیمان شاه دار الملك او بوده حفتیان[6] قلعه ایست محکم و بر کنار آب زاب و چند پاره دیه است در حوالی آن، دربند تاج خاتون[7] شهری وسط خوب و نزه بوده است، دربند زنگی شهر کوچك است و هوای خوش و معتدل و آبهای روان بسیار دارد و علفزارهای فراوان و مردم آنجا دزد و راهزن و ناپاك باشند، دربیل[8] شهر وسط است و آب و هوای خوب دارد، دینور شهری است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خطّ استوا له شهری کوچك است و هوایش معتدل و آتش فراوان و ارتفاعش غلّه و میوه و اندکی انگور باشد مردم آنجا بهتر از دیگر مواضع باشند، سلطان اباد جمجمال قصبه ایست از اقلیم چهارم در پای کوه بیستون افتاده است اولجایتو سلطان بن ارغون خان مغول ساخته جای خوش و بغایت خوب حاصلش غلّه بیشتر باشد، شهرزور از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فاك و عرض از خطّ استوا لدك قصبه آنرا در اوّل نیم ازداه گفته اند یعنی نیم راه مداین

(1) Variant اشکال ولایات (2) اباه ,الوه (3) الانی (4) ,اسب الیشت ,بشت ,الشه ,الشر I, II 259 J N 450 (5) اردحش ,اردحش ,اروحش (6) حفشان ,حعهان ,حساں ,حسان ,حفیان ,حسان, J N 450 (7) Cf. Zafar Nāmah, I, 583, 599, 640 (8) در بیل

بر سر شهر مشرف است و در آن دیار رودی است همچند زنجان رود باشد صور نام باغستان ماردین‌را آب از او است و اراضی که بر سر آن آب است قریب ده فرسنگ کمابیش طول دارد و یك فرسنگ عرض غلّه و پنبه و میوه حاصل دارد و اکثر حاصل آن ولایت از آن رود
٥ است حقوق دیوانیش دویست و سی و شش هزار و دویست دینار است،
موش بیش از این شهری بوده است و اکنون خراب است و صحرایی خوب و علفزارهای بغایت نیکو از یك طرف آن آب دجله و از یك طرف آن آب فرات میرود و حقوق دیوانیش شصت و نه هزار و پانصد دینار است، میافارقین از دیار ربیعه است از اقلیم چهارم طولش از جزایر
١٠ خالدات عه یه و عرض از خطّ استوالح شهری بزرگ است و هوای خوش دارد و میوهٔ فراوان و حقوق دیوانیش دویست و بیست و چهار هزار دینار، نصیبین[1] از دیار ربیعه و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عه و عرض از خطّ استوا له دور باروش ششهزار و پانصد گام است آبش از نهر هرماس است و هوای او متعفّن است ارتفاعش میوه
١٥ و انگور بسیار دارد و شرابش بد نیست و مانع مضرّت عفونت هوا میشود گل آنجا بهترین گلهای ایران زمین است و در آنجا عقارب قتّال و پشّه بسیار است در جامع الحکایات آمده که در ما قبل ناقوس پشّه و ملخ‌را بسته بودند چنانکه قطعا در آن شهر در نیامدی و در عهد صلاح الدین یوسف باروی آن عمارت میکردند خمهاء سر بسته دیدند تصوّر گنجی
٢٠ کردند و آنرا بر داشتند و سرش باز کردند پشّه و ملخ دیدند باز سر جای نهادند و آن عمل باطل شد، بیرون بر کنار دجله نهاده اند دورش ششهزار گام است و مشهد یونس پیغمبر عم در قبلی آن شهر است و از
٢٢ شهر تا آن مشهد هزار گام است بی زیاد و کم،

(1) Variant نصبین

آن هوای معتدل دارد و آبهای روان، وسطام[1] دیهی بزرگ است محاذی صفهٔ شدیز هوای معتدل دارد و آبش از رود کولکو که از کوه بیستون و حوالیش بر میخیزد

باب یازدهم، در ذکر بلاد خوزستان،[2]

درو دوازده شهر است و بغایت گرم حدودش بولایت عراق عرب و کردستان و لرستان و فارس پیوسته حقوق دیوانیش در زمان خلفا زیادت از سیصد تومان این زمان بوده است و در این عهد سی و دو تومان و نیم بر روی دفتر است امّا توفیری نیکو دارد و دار الملکش شهر تستر است، تستر[3] در تلفّظ شستر خوانند و از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فدك و عرض از خطّ استوا لا ك هوشنگ پیشدادی ساخت و خراب شده بود اردشیر بابکان تجدید عمارت آن کرد و شکلش بر مثال اسپ ساخت شاپور ذو الاکتاف چون از روم بایران رسید و بر قیصر غلبه کرد و پادشاهی یافت قیصررا الزام نمود تا بعد از تدارك خرابی که درین ملك کرده بود آب شستررا مثالته گردانید و بر آن سدّی عظیم بست و جوی دشتاباد که مدار ولایت شستر بدانست بسبب آن بند جاری شد و در مسالك الممالك[4] گوید که از آن محکم تر بندی بر هیچ آب نه بسته اند امّا بند امیر که بعد از تألیف مسالك الممالك در فارس عضد الدوله دیلمی بسر آب کر بسته است از آن عظیم تر است و شاپور ذو الاکتاف در شستر عمارت عالی کرد دور آن شهر پانصد گام است و چهار دروازه دارد و هوایش بغایت گرم است و اکثر بهار و تابستان درو باد سموم ورد چنانکه بشب نیز آید و بدین سبب بر بامها نیارند خفتن امّا آبش نیك هاضم است چنانکه در آن گرما اعتماد بر آن آب اغذیهٔ غلیظ خورند و مضرّ نبود و زمینش مرتفع تمام است و از نیکوئی زمین تخم نیك

(1) Variant سطام (2) در هیات کشور خوزستان (3) ششتر ,شوستر
(4) I K 162

تا آتش خانه آذربایجان قباد بن فیروز ساسانی ساخت در صور الاقالیم گفته اند که آن شهر زور بدان گوید که پیوسته حکّامش اکراد بوده اند و هر کهرا زور بیشتر بوده حاکم میشد، کرمانشاه[1] آنرا در کتب قرماسین[2] نوشته اند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فح
۵ و عرض از خطّ استوا لد ك بهرام بن شاپور ذو الاکتاف ساسانی ساخت و قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرده و درو جهت خود عمارت عالیه ساخت و پسرش انوشروان عادل درو دکهٔ ساخته صد گز در صد گز و در یك خشت برو فغفور چین و خاقان ترك و رای هند و قیصر روم اورا دست بوس کردند شهری وسط بوده است اکنون دیهی است
۱۰ و صفهٔ شبدیز در آن حدود است و خسرو پرویز ساخته و در صحرای آن باغ انداخته دو فرسنگ در دو فرسنگ و بعضی از آن مثمر گردانیده چنانکه همه میوههای سردسیری و گرمسیری درو بودی و باقی چون میدانی بعلفزار گذاشته و درو انواع حیوانات سر داده تا توالد و تناسل کردندی، کرند و خوشان دو دیه است بر سر گریوه حلوان و کرند خراب است و
۱۵ خوشان آبادان هوای معتدل دارد و آبش از آن کوه جاریست و درو زراعت و باغستان بسیار است، کنگور آنرا قصر اللصوص خوانده اند جهت آنکه اهل آنجا در دزدی درجهٔ عالی دارد خسرو پرویز درو قلعهٔ ساخت و سنگهای گران ستون کرده اند چنانکه هریك کمابیش ده هزار من بود و در آن نزدیکی چنان سنگ نیست موس الاستاد در کنگور
۲۰ جامعی ساخت بغایت خوب و عظیم، مایدشت ولایتی است قریب پنجاه پاره دیه بود و در صحرائی واقع است که متّصل میدان بزرگ است و علفزارهای در غایت خوب است و هوای معتدل دارد و آبش از جبالی ۲۲ که در آن حدود است بر میخیزد، هرسین[3] قلعه ایست و قصبه در پای

(1) Variant کرمانشاهان (2) قرماشین (3) خرسین

حطّ استوا ل شاپور دو الاکتاف ساحت شهری وسط است و گرمسیر
و هوای او بهتر ار دیگر شهرهای حورستان حاصلش علّه و پسه و بیشکر
بسیار است و درو قوم صابیان بسیار اند، درفول آنرا اندیمشك[1]
گفته اند ار اقلیم سیم است طولش ار حرایر حالدات فد ه و عرص ار
۵ حطّ استوا لا اردشیر بابکان ساحت بر دو حاںب آب حدیشاپور بهاده
است و پلی بر آن آب بسته اند مجهل و دو چشمه و دراری آن پل
پانصد و بیست گام و عرصش پانرده گام و آنرا پل اندیمشك حوانند
و آن شهررا بداں پل بار حوانند بر حاںب شرقی بالای شهر جویی در
سنگ بریده اند در ریر شهر تا رود رسانیده اند و دولابی بررگ بر آن
۱۰ حوی ساحته چنانکه پنجاه گز آب بالایی اندارد و مدار شهر بداں آب
است و شهری وسط است مواضع بسیار ار توابع اوست و محدود قری
شاهجرد و مطراں مرعراری است نیم فرسنگ در نیم فرسنگ و تمامت
نرگس حود روست و هم در ایں حدود درحتاں اند آنرا رریں درحت
گویند شکوفه ررد بسیار بقا دارد امّا ثمره نمیدهد، دستکر از اقلیم سیم
۱۵ است اورمرد[2] بں شاپور بں اردشیر بابکاں ساحت و قلعه گلیں محکم
دارد و هوایش بغایت گرم است و متعفّں، رامر طولش ار حرایر حالدات
فه مه و عرص ار حطّ استوا لا اورمرد بں شاپور بں اردشیر بابکاں
ساحت و رام هرمور حوانند بمرور رامر شد شهری وسط است و هوای
گرم دارد حاصلش علّه و پسه و نی شکر فراواں بود، سوس[3] ار اقلیم سیم
۲۰ و شهری وسط است و گرمسیر مهالیل بں قیناں بں انوش بں شیث
ابں آدم عم ساحت و ایں اوّلیں شهر است که در حورستاں بنا کردند
و هوشنگ برآں عمارت افرود آنجا قلعهٔ محکم ساحت و بر آں قلعهٔ دیگر

---

(1) Variants اندلشك, اندك Yaq I 372, Ist 197 اندامش

(2) هرمور, هرمر (3) سوسیں

درار گوش کاو بود[1] غلّه و پنبه و نی شکر درو نیك میآید و پیوسته در آنجا ارزانی بود چنانکه موسم تنگی آنجا هنوز بهتر از فراخی شیراز بود و مردم آنجا اکثر سیاه چهره و لاغر باشند و بر مذهب ابو حنیفه باشند و نیکو اعتقاد و سلیم طبع و بخود مشغول و در ایشان هیچ فتنه و فضولی
٥ نبود کم سرمایه باشند و در ایشان متموّل نادر افتد شکارگاههای بسیار دارد و در رسالهٔ ملك شاهی گوید چهار شکارگاه است بزرگ یکی رحش آباد یازده فرسنگ در دوازده فرسنگ دوم دورق و هندویان[2] بیست فرسنگ در ده فرسنگ سیم مشهد کاوی[3] ده فرسنگ در شش فرسنگ چهارم حویزه بیست فرسنگ در دوازده فرسنگ و علفزارهای خوب است
١٠ و از غایت گرما مردم غریب در آن دیار بعد از بهار اقامت نتواند کرد و هر غلّه که در تور بریزند باشند چون آفتاب بجوزا رسد نتواند برید و تلف شود و حقوق دیوانی آن شهر تمغا مقرّر است و بر ظاهر شهر قلعه ایست محکم، اهواز از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خطّ استوا لا اردشیر بابکان ساخت و آنرا کوره عظیم توابع کرد چنانکه
١٥ تمامت خوزستان بدانجا باز خواند، ترب[4] از اقلیم سیم است و شهر کوچك است و گرمسیر بر کنار دریا افتاده است چنانکه جزر و مدّ ماهیانرا در خشکی اندازد و قوّت ایشان از آن بود و مردمش قوی هیکل و دراز بالا و صاحب قوّت و سیاه چهره باشند باغستان بسیار دارد نارنج و ترنج و لیمو و خرمای خوب درو بسیار بود، جندی شاپور[5] از اقلیم
٢٠ سیم است طولش از جزایر خالدات فد ه و عرض از خطّ استوا لا به شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و شاپور ذو الاکتاف درو عمارت بسیار کرد شهر وسط گرمسیر است هوای بد دارد و در آنجا نی شکر بسیار دارد، حویزه از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فد ه و عرض از

(1) Variant شحم نیك گاو توان زدن (2) هندمان (3) کوی
(4) ترانب, توب, نعرب, ثرنب (5) جند شابور

اخبار الفارس خوانند و در معجم البلدان (۱) از حضرت رسالت پناه صلّعم مرویست که ابعد الناس الی الاسلام الروم و لو کان الاسلام معلّقا بالثّریّا لتناوله فارس و ملك فارس هم برّ است و هم بحر و هر یك را علیحده میثویسم حقوق دیوانیش بموجب عهود و شروط امیر المومنین عمر خطّاب و علی مرتضی رضی الله عنهما و دیگر خلفا بمقاسمه معیّن بوده است و بعضی نصف و برخی ثلث و بهری ربع و بخشی خمس و چندی عشر بقدر حاصل میداده اند و در عهد واثق خلیفه آنرا معیّن کردند و بمقدار و مبلغ سی و سه هزار هزار درهم و صد و پنجاه هزار خروار غلّه بر آوردند سنه اثنی و ثلثمایه علی بن عیسی بفرمان مقتدر خلیفه آنرا اخراج معیّن مقرّر گردانید مبلغش شصت و سه بار هزار هزار درهم که یکهزار و پنجاه تومان این زمان باشد و در عهد آل بویه پنجاه و پنج (۲) بار هزار هزار دینار غوال حاصل داشت که نزدیك این مقدار بود امّا ایشان با دار الخلافه هشت صد هزار دینار حساب کردندی و اکثر اوقات آن نیز ندادندی و در عهد سلاجقه جهت تردّد عساکر در کشور کشائی تا مبلغ دو بار هزار هزار و سیصد و سی و پنجهزار رایج بوده که هم بدان نزدیك باشد و اکنون بر دفاتر دیوانی دویست و هشتاد و هفت تومان و یکهزار و دویست دینار رایج است و در ولایت اکثر محصول می ستانند و از آن شهرها تمغا مقرّر است و شرحش متعاقب میاید،

البرّ ولایت برّ یعنی خشکی فارس در قدیم پنج کوره گرفته اند چون اردشیر خوره (۳) و اصطخر و دارابجرد و شاپور خوره و قباد خوره و در هر یك چند ولایات و شهر بوده و هست و حدود آن کورها تا ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شبانکاره و بحر فارس پیوسته است طولش از قومشه تا قیس صد و پنجاه فرسنگ و عرض از یزد تا خور سیصد و بیست فرسنگ مساحتش هجده هزار فرسنگ باشد،

(۱) Yaq III, 837 (۲) ؟ ورب سح (۳) So in all the older MSS, more correctly خره

ساخت که در غایت استحکام بود شاپور ذو الاکتاف تجدید عمارت آن شهر کرد و شاپور خوره خواند و شکلش بر مثال باز نهاده بود گور دنیال پیغمبر عم بر جانب غربی آن شهر است در میان آب و در آنجا ماهیان انسی اند و از مردم نه گریزند وکس ایشانرا نه رنجاند،
۵ طرارك[1] شهری وسط است ودر آنجا نیشکر بهتر و بیشتر از دیگر مواضع خوزستان و عظیم و فراوان باشد، عسکر مکرم از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فد ك و عرض از خطّ استوا لا مه شاپور ذو الاکتاف تجدید عمارتش کرد و بورج[2] شاپور خواند بر دو جانب آب دو دانکه تستر نهاده است و در اوّل بلفظ لشکر خواندند و لشکر بن طهمورث
۱۰ دیو بند ساخته شهری بزرگ است از همه ولایات خوزستان هوای آن خوشتر است امّا درو عقارب قتّال بسیار است، مسرقان از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خطّ استوا لا اردشیر بابکان بر آن جوی برید و بر آن جوی آن ولایت نهاده شهری وسط است و ولایتی بسیار دارد و همه گرمسیر است،

۱۵ باب دوازدهم، در ذکر مواضع برّ و بحر مملکت فارس،

در فارس نامه[3] آمده است که مملکت فارس دار الملك پادشاهان ایران بوده است و مشهور است که ایشان اگرچه بر تمامت ایران حکم داشته اند ملوك فارس خوانده اند و قدرت و شوکتشان چنانکه اکثر پادشاهان ربع مسکون خراج گذار ایشان بوده اند و کلام مجید از
۲ قدرت و شوکت ایشان خبر میدهد[4] بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ و حضرت رسول صلعم در حقّ فارس فرموده انّ الله خيّر بين خلقه من العرب قريش و من العجم فارس و بدین جهت اهل آنجارا

(1) Variants طرارك, J N 284 اورشه (2) برج (3) See British Museum MS Or 5983 and J R A S for 1912 pp 1, 311, 865

(4) Qur XVII, 5

و مردم متمیّزرا در آن کوچها تردّد متعذّر است و هوایش معتدل است
و پیوسته همه کاری درو توان کرد و اکثر اوقات روی بازارش از
رباحین خالی نبود آبش از قنوات است و بهترین آن کاریز رکناباد است
که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی اخراج کرده و بزرگتر قنات قلات
۵ بندر که نکت[1] سعدی مشهور است و هرگز بعمارت محتاج نمیشود و در
بهار سیلاب از کوه دراك می آید و بسر ظاهر شهر می گذرد و به بحیرهٔ
ماهلویه میرود و ارتفاعات آنجا وسط است و بیشتر اوقات سعر خوردنی
بالا باشد از میوهاش انگور متقالی بغایت نیکوست و در آن شهر درخت
سرورا نموّی نیکو نقوّتست مردم آنجا اکثر لاغر و اسمر و سُنّی شافعی
۱۰ مذهب اند و اندك حنفی و شیعه نیز باشند و درو سادات بزرگ صحیح
النسب اند و آثار رسول صلعم دارند و اثری دارد و اکثر نکو دارد و
اهل آنجا درویش نهاد و پاك اعتقاد باشند و بکمتر کسبی قانع و درو
بینوا بسیار است امّا از گدیه محترز باشند و البتّه بکسبی مشغول و متموّلان
آنجا اکثر غریبند و شیرازی متموّل نادر افتد و اکثر اهل آنجا در خیرات
۱۵ ساعی اند و در طاعت و عبادت حقّ تعالی درجهٔ عالی دارند و هرگز آن
مقام از اولیا خالی نبوده است و بدین سبب اورا برج اولیا گفته اند امّا
اکنون بسبب نا انصافی و طمع پیشوائی مکمن اشقیاست و در آن شهر جامع
عتیق عمرو بن لیث ساخته است و گفته اند آن مقام هرگز از ولی خالی
نبوده و بین المحراب و المنبر دعارا اجابت بود و مسجد جدید اتابك سعد
۲۰ بن زنگی سلغری کرد و مسجد سنقر در خرگاه تراشان باتابك سنقر بن
مودود سلغری منسوبست و دار الشفا بعضد الدوله و دیگر جامعها و
خوانق و مدارس و مساجد و ابواب الخیر که ارباب تموّل ساخته اند
بسیار است همانا از پانصد بقعه درگذرد و بدان موقوفات بیشمار امّا از
۲۰ آن کم بمنصب استحقاق میرسد و اغلب در دست مستاکله است و در آنجا

(1) Variant کنت

کوره اردشیر خوره باردشیر بابکان اوّل اکاسره منسوبست و در این کوره اوّل شهر شهر فیروزاباد بوده و در فارس دار الملك اصطخر گرفته بودند و آن کوره قدیمتر از دیگر کورهاست امّا چون اکنون دار الملك فارس شهر شیراز است و آن در کورهٔ اردشیر خوره است این کوره‌را ٥ مقدّم داشتن اولی است ،

شیراز از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و قبّة الاسلام آن دیار طولش از جزایر خالدات فح وعرض از خطّ استوا کطلو بروایتی شیراز بن طهمورث ساخته بود و خراب شد و بقولی در زمان سابق بر آن زمین شهر فارس نام بوده است و بفارس بن ماسور بن سام بن نوح عم ١٠ منسوبست و اصحّ آنکه بزمان اسلام محمّد بن یوسف ثقفی برادر حجّاج بن یوسف ساخت و تجدید عمارتش کرد و بروایتی عمزاده‌اش محمّد بن قاسم بن ابی عقیل تجدید کرد تاریخ تجدید عمارتش سنه اربع و سبعین هجری طالع برج سنبله در عهد عضد الدوله دیلمی آن شهر چنان معمور شد که درو جای لشکرش نماند در قبلی شیراز قصبهٔ ساخت و لشکریانرا درو نشاند ١٥ فنا خسرو گرد خواندی و عوام سوق الامیر خواندندی و این قصبه بمرتبهٔ رسید که بیست هزار دینار حاصل داشت امّا اکنون خراب است و داخل قرای خومه[1] شده و شیرازرا تا زمان صمصام الدوله بن عضد الدوله بارو نبود از جهت دفع اعدا آنرا بارو کشید دورش دوازده هزار و پانصد گام است و در این تاریخ خرابی بحال او راه یافته بود ٢٠ ملك شرف الدین محمود شاه اینجو تجدید عمارت بارو کرد و بر بالای آن بروج جهت محافظان از آجر خانها ساخت شهر شیراز هفده محلّه است و نه دروازه دارد اصطخر و دراك[2] موسی و بیضا و کازرون و سلم و فسا[3] و باب نو و دولت و سعادت شهر در غایت خوشی است امّا ٢٤ کوچهاش جهت آنکه اکنون در ممرّ ساختن مقصّراند بر چرکین میباشد

(1) Variant خومه (2) دارك (3) فسا و بال ,فسا و بات

حرما دارد و درو هیچ شهر نیست و مردمانش سلاح ورز باشند ، حیفقان[1]
دیهی بزرگ است و در تلفّظ خاوکان خوانند بر راه فیروز آباد است و
ازو تا فیروز آباد راه سخت بود و تنگها و کوهستان درشت و لگام گیرهای
سخت و پیوسته آن راه از دزد پیاده مخوف باشد هوایش معتدل است مردم
۵ آنجا کوهی طبع باشند آبش از آن کوه و کوهستان است و آن منبع رود براره
است که بفیروز آباد رود و محصولش غلّه و پنبهٔ فراوان بود ، زمروان و
دادین و دوان[2] چند ناحیت است همه گرمسیر و بعضی که کوهستان است
هوایش معتدل است و حاصلش غلّه و میوه و شلتوك باشد ، سروستان
وکوسجان[3] ولایتی گرمسیر و آب و هوایش مخالف بود درخت حرما بسیار
۱ دارد و حاصلش غلّه و حرما باشد ، سراف در قدیم شهری بزرگ بوده
و پر نعمت و مشرع سفر بحر در روزگار دیالمه مشرع سفر بحر از آنجا با
قیس افتاد هوایش بغایت گرم است و آبش از باران در مصانع محافظت
نمایند و درو سه چشمه نیز دارد و حاصلش غلّه و حرما موضع نجیرم و
حوراشی[4] از توابع آن بوده است ، صمکان و هیرك[5] صمکان شهری
۱۵ خوش بوده است و از عجایب دنیا زیراکه در میان او رودی میگذرد و
بر آن رود پلی ساخته اند طرف بالای پل سرد سیر است و درختان
جوز و چنار و امثال آن و طرف زیر پل گرمسیر است و درختان
۱۸ نارنج و ترنج و مانند آن و شراب انگوری آنجا چنان است که تا دو سه

(1) Variants حیفقان Modern هنفقان F N N 198 (2) Ist 98, 112, 114, 145 Yaq II 613, F N 13, 43 (3) کوهجان F N N 221, 223 Cf Ist 136 where the name is printed الاوسجان and Yaq IV 316 (4) حوشی , حورشی , حورشیر Najiram (Ist 31) is probably بندر دیر F N N 217 (5) هیرك , هرك Simkān is modern دیره, F N N 225

مزارات متبرّکه مثل امامزادگان محمّد و احمد ابنی موسی الکاظم رضی الله عنهم و شیخ ابو عبد الله خفیف که آنرا اتابك زنگی سلغری عمارت کرد و وقف معیّن فرمود و شیخ بهلول مرمّت عمارتش کرد و بابا کوهی[1] و شیخ روزبهان و شیخ سعدی و کرجی و شیخ حسن گیاه و حاجی رکن الدین زارکو و امثالهم فراوانست چه در اکثر مدارس و خوانق و مساجد بر مقابر خواصّ است و عموم مقابرش بعضی در اندرون شهر است و برخی در بیرون و بچند موضع متفرّق اند و حقوق دیوانیش تمغا مقرّر است و اکنون چهار صد و پنجاه هزار دینار رایج آنجاست و ولایتش تمامت فارس از توابع اوست آنچه بدان شهر مخصوص است و در حوالی آن آنرا حومه[2] میخوانند و هجده پاره دیه است و آبش از قنوات و در هوا مانند شیراز حاصلش غلّه و پنبه بود و اندکی میوه از همه نوع، اعمال سیف ناحیتی چند است بر کنار دریا همه گرمسیر و بیشتر عرب مقام دارند و آب و هوایش سخت مخالف بود و بعضی از این ولایات بسیف آل زهیر و بعضی بسیف عماره منسوبست و حاصلشان جز غلّه و خرما نبود، توسکانات[3] چند ناحیه است و همه گرمسیر و درو خرما بسیار بود و در آن ولایت هیچ شهری نیست و حاصلشان غلّه و خرما باشد، توج[4] در قدیم شهر بزرگ بوده است و عرب نشین و گرمسیر عظیم در بیابانی است که درو آب روان نیست و اکنون خراب است، جره[5] شهری وسط است بزرگتر از کوار هوای معتدل دارد و در آن حدود از آن بهتر هوا نیست و آبش گوارنده است و زمینش غلّه بوم و میوهای سردسیری و گرمسیری همه درو باشد و نیکو بود و قلعهٔ محکم دارد و آنرا نیز خدا خوانند و درو نخچیر کوهی و دشتی فراوان بود، خنیفر[6] ناحیتی است همه گرمسیر و درختان

(1) Variant کوئی (2) حومه (3) Ist 105 wrong توسکانات F N N 212, 213, (4) F N N 105, 209 (5) F N N 196, modern جهر (6) حنیرز Cf Ist 105, 136 حنیرز, حنیرر, حنوهر

بیابانی است و گرمسیر بغایت چنانکه تابستان آنجا جز معدودی چند نباشند و آب روان و کاریز ندارند و غلّه آنجا همه دیمی بود و از میوه جز خرما ندارند و همه در کوهها نشانند تا در زمستان از باران پر آب شود و بتابستان درخترا تازه دارد و مردم آنجا اکثر دزد و راهزن و پیاده رو باشند و مردم غریب جز سه ماه سرما در آن ولایت نتواند بود وبدان سبب آن گروه عصیان بسیار نمایند ، کوار[1] شهری خوش است و توابع بسیار دارد و هوایش بگرمی مایل است و آبش از رکان بهمن ابن اسفندیار بر آب آن رود بندی بسته تا آن آب بالا آمده و دیههای آن مزروع گشت و دزو غلّه و میوه بسیار باشد و اکثر حوایج نیز از آنجا آورند و از میوهایش ناروان و بادام نیکو بود و در آن حدود نخچیر فراوان بود صاحب فارس نامه[2] گوید اهل آنجا خلف و کثیف طبع باشند و متابع مذهب شافعی باشند ، لاغر و کهرجان[3] از نواحی کارزین است و گرمسیر است و هوایش مخالف و دزو مردم دزد و راهزن باشند حاصلش غلّه و پنبه و خرما باشد ، ماندستان[4] بیابانی است سی فرسنگ در سی فرسنگ بر ساحل دریا و در آنجا دیههاست و هیچ آب روان و کاریز ندارد و حاصلش جز غلّه و پنبه دیمی نبود امّا اگر آذرماه و دیماه که آخر خریف و اوّل شتا بود باران باشد یك من تخم کاشتش هزار من ریع دهد و اگر این دو ماه بارندگی نبود چندین ریع نتواند داد بلکه زیان رود و هر که بهنگام سرما آنجا زرع کند چون هوا گرم شود بگریزد و بزرگان آنجا بدروند و خرمن کنند و خرد کنند نیمی مزارع‌را بود و نیمی دروندهرا بردارند ، میمند[5] شهری کوچك است و گرمسیر و غلّه و خرما و انگور و همه میوه دارد و انگور بیشتر

(1) F N N 261 (2) F N 39 (3) Variant کهرجان ,مکرجان ,نکرجان Cf Ist 106 I H 191 F N N 198 (4) نایدستان F N N 213 (5) Cf F N N 305 or possibly Ist 104

چنداں آب بر آں نهند نتواں خورد و مردم آنجا مسکین و مزارع باشند و هیرك دیهی بزرگ است و از توابع آنجاست، فیروزاباد[۱] از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فزا و عرض از خطّ استوا کح مه در اوّل فیروز ساخته بود و جور نام کرده و در میان شهر عمارتی عالی ۵ ساخته و چنداں بلند گردانیده که هوایش خوش باشد و از کوه آب بفواره بر آں بالا میبرد و بر گرد آں دکهٔ عظیم کرده و آں عمارترا ایواں خوانندی بوقت آنکه اسکندر رومی فتح بلاد میکرد جهت آنکه از هر طرفی بدانجا رفتن بگریوه فرو میبایست رفت از فتح آں عاجز شد آب رود خنیفقاں‌را از ممرّ خود اوّل بگردانید و سر در آنجا داد تا آں شهر ۱۰ خراب شد و بحیره گشت و اردشیر بابکاں خواست که آں بحیره‌را خشك گرداند تا بر آنجا باز شهری سازد بزاره معمار بر طرف تنگ نقبی برید و بر وقت آب کشودن زنجیر بر میاں خود بست تا سالم ماند آب قوّت کرد و زنجیر بگسیخت و اورا هلاك گردانید و آں سفت بروزگار فرو می افتاد تا درهٔ شد اردشیر بر آں زمین شهری ساخت و اردشیر خوره ۱۵ نام کرد عضد الدوله دیلمی تجدید عمارت آں کرده فیروزاباد خواند هوایش گرم و متعفّن و آبش از رود خنیفقاں میآید و اکنوں باب بزاره مشهور است گلابش خوشبوی تر و بهتر از دیگر ولایات بود و مردمش متمیّز و بصلاح باشند، کارزین و قیر و ابزر[۲] کارزین شهری وسط است و قیر شهری کوچك و همچنین ابزر شهری کوچك و هر سه گرمسیرند و در ۲۰ آنجا درختاں خرما بسیار آبش از رود زکاں است و به کارزین قلعهٔ محکم است و از رود زکاں آب بدانجا برده اند و هرم[۳] و کاریاں و مواضع بسیار از توابع صحرای این عمل است، کراں و ایراهستاں[٤] در

(۱) F N N 241 Ruins now known as کوسك (۲) F N N 179, 215, 216

(۳) F N N 182 هرمز of Ist 105 and Muq 456 (٤) Variants ابرستان and کریان ,کاران

مربّع نهاده اند و بارهای آن ستونها هریك زیادت از صد هزار من باشد و در آن نزدیکی بر آن شکل سنگ بیست و برادهٔ آن امساك جون میکند بر جراحات و بسر آنجا هریك صورت براق مصطفی صلعم کرده اند رویش بشکل آدمی با ریش مجعّد و تاج بر سر و دست و پا و دم بر صفت گاو و صورت جمشید بشکل سخت زیبا کرده بودند و در آن کوه گرمابه از سنگ کنده اند چنانکه آب گرمش از چشمه زاینده است و باتش محتاج نیستند و بسر سر آن کوه دخمههای عظیم بوده است که عوامّ آنرا زندان باد گفتندی بوقت ظهور اسلام چون اهل اصطخر چند نوبت خلاف عهد کردند و غدر اندیشیدند مسلمانان در آنجا قتل و خرابی عظیم کردند و در عهد صمصام الدوله دیلمی امیر قتلمش لشکر کشیده و آنرا بکلّی خراب گردانید و بقدر دیهی مختصر مانده در میان خرابیهای عمارت جمشیدی توتیای هندی یابند که چشم‌را مفید بود وکس نداند که آن توتیا از کجاست وچون در آنجا افتاده واکنون مردم ستونهائی که در آن عمارت مانده چهل منار میخوانند ودر مجمع ارباب الملك گوید که آن ستونها از عمارت خانه های ست بهمن است و در صور الاقالیم آمده که آن ستونها از مسجد سلیمان پیغمبر عم بوده است وشاید که خانه جمشیدرا سلیمان پیغمبر عم با مسجد کرده باشد و همای خانه کرده و هر سه روایت درست بود و چون عرصهٔ اصطخر طویل و عریض بود بعضی از مواضع که اکنون مرودشت میخوانند داخل آن عرصه بوده است ارتفاعاتش غلّه و انگور بهتر بود واز میوه‌هایش سیب شیرین خوب میباشد، ابرج[1] دیهی بزرگ است در پایان کوهی افتاده است وکوه پناه ایشان است چه تمامت آن خانهها در آن کوه کنده‌اند وآبشان هم از آن کوه فرود میآید، ابرقوه از اقلیم سیم است در اوّل در پایان کوهی ساخته بوده اند و بر کوه میگفتندی و بعد از آن بر صحرای که اکنون است این شهر کردند شهری کوچك است و هوای

(1) Variant ابرج, F N N 170, modern دستك

بود و مردم آنجا بیشتر پیشه‌ور باشند، موهو و هنجان و کرین[1] سه شهر
است میان فسا و شیراز و هوایش مانند شیراز و آب روان دارد و
باغستانش اندکی بود و انگور و میوه‌های سردسیری میباشد و درآن حدود
نخچیر بسیار بود و مردم آنجا سلاح ورز و بیباك باشند، هرو و ساویه[2]
۵ دو دیه است و چند دیه دیگر که در آن حدود است ساحلیّات اند و
از توابع دولتخانهٔ قیس است و بغایت گرمسیر است، کوره اصطخر چون
در ملك فارس پیش از اصطخر هیچ عمارتی نبوده است این کوره بدان
شهر باز خوانند از یزد تا هزار درخت در طول و از قهستان تا نیریز[3]
در عرض از توابع آن کوره است، اصطخر از اقلیم سیم است طولش از
۱۰ جزایر خالدات فح ك و عرض از خطّ استوا لـ ك بقولی کیومرث بنیاد کرد
و بروایتی پسرش اصطخر نام و هوشنگ عمارت برآن افزود و جمشید باتمام
رسانید چنانکه از حدّ خفرك تا آخر رامجرد مسافت چهارده فرسنگ طول
آن بود و عرض ده فرسنگ و در آنجا چندین عمارت و زراعت و قری
کرد که از وصف بیرون بوده و سه قلعهٔ محکم داشته است و بر سر سه
۱۵ کوه یکی معروف باصطخر دوم شکسته سیم شکنوان[4] و آنرا سه گنبدان
گفتندی مؤلّف فارس نامه[5] گوید جمشید در اصطخر در پای کوه سرائی
کرده بود و صفت این سرای آنکه در پایان کوه دکه ساخته بود از
سنگ خارای سیاه و آن دکه چهار سو است و در یك جانب درکوه پیوسته
و سه طرف در صحرا گشوده و بر بلندی سی گز ساخته بدو طرف نردبانی
۲۰ برو رفتندی و برآن دکه ستونها از سنگ سفید مدوّر کرده و بر او نقاری
چنان باریك کرده که بر چوب نرم نتوان کرد و بر درگاه دو ستون

(۱) Variants وکوند ,کسری ,سرمود ,ملحان ,بیمحان ,کبرتی ,هرهو ,هرمور ,سرمان
Cf Ist 105, I H 204, Muq 456 F N N 260 gives کبری

(۲) Ist 163 مرو و تابه ,تابه F N N 289 has تاو وبه (۳) دیه نورون,
ماهر ,ثاردر ,تائر (٤) شکنوان ,شسکران (۵) F N 26

و علّه بوم و میوه روے است و مواصع بسیار ار نوابع بیصا است و
مرعراری دارد ده فرسنگ در ده فرسنگ و ار بیصا علمای متبحّر حاسته
اند چون قاصی ناصر الدین ابو سعید عبد الله بن محمّد بن علی البیصائی
صاحب تفسیر قاصی و دیگر اکابر، حرر و آباده و سروات[۱] حرر شهری
کوچك است و هوای معتدل و آب روان دارد علّه و میوه بسیار بود
و آباده هم شهرکی کوچك است با قلعه استوار و هوای معتدل دارد
و آبش ار فیص رود کر است و در آنجا علّه و انگور بسیار بود و مواصع
بسیار ار نوابع آنجاست حقوق دیوانیش بیست و پنجهرار و پانصد دینار
است، حبرك و قالی[۲] دیهی است محدود مرعرار قالی میوه اندك دارد
و علّات فراوان، حرمه[۳] شهری حوش است و قلعـهٔ محکم دارد
هوایش معتدل اسـت و آبش روان و میوه دارد و علّه نیر دارد،
رامجرد[۴] ناحیتی است بر کنار آب کر و بندی بر آن آب بسته بودند
تا دیهها را آب میدادند چون حرابی بحال بند راه یافت آن ولایت
مستأصل گشت اتابك جاولی آن بندرا عمارت کرد و آن ولایت بار معمور
شد و قصبهٔ مابین شهرستان آن عملست حقوق دیوانیش پنجاه و دو
هرار و پانصد دینار است، صاهك و هرات[۵] دو شهرك کوچك است
و هوای معتدل دارنـد در صاهك معدن پولاد است حاصلش علّه و
میوه بود، قطره[۶] شهرکی است و هوای معتدل و آب روان دارد و
علّه و میوه درو باشد و معدن آهن است، قمشه[۷] در ما قبل آنرا ار
ملك عراق شمرده انـد و سرحد عراق و فارس است و قولنجان قلعه
کلیں است و چند موصع توابع دارد و ار اعمال قومشه است هوایش

---

(۱) Variants حرير, حرير, مرير F N N 173 سرواه, سروار, سردار, سروار Ist 103 I H 182 (۲) حرى, مرك, حرك, حبرك, وقالى, حدك F N N 174, 300 حعرك (۳) F N N 257 حرامه (۴) F N N 214 (۵) عراه Modern جاهك F N N 181, 301 (٦) F N N 308 قطرو (۷) قومشه

معتدل دارد و آبش هم از کاریز است و هم از رود غلّه و میوه نیکو میآید
مردمش اکثر پیشه‌ور باشند و بطاعت و عبادت مشغول و از مزار اکابر
در آنجا طاوس الحرمین است و آن تربت‌را خاصیّتی هست که اگر مسقف
میگردانند خراب میشود تا بمرتبهٔ که سایه‌بان کرباس نیز نمیپذیرد و گویند
۵ که در ابرقوه جهودی چهل روز اگر بماند نماند و بدین سبب جهود در
آنجا نیست و اگر از جای دیگر بمهمّی بدان موضع روند کمتر از چهل روز
معاودت کنند و مواضع بسیار از توابع ابرقوه است و از جمله دیه مراغه[۱]
و در آنجا سروی است که در جهان شهرتی عظیم دارد چنانکه در عهد
کیانیان سرو کشمیر و بلخ شهرتی داشته و اکنون این از آن بلندتر و بزرگتر
۱۰ است و درخت سرو در ایران زمین مثل آن نیست حقوق دیوانی ابرقوه
و ولایتش صد و چهل هزار و چهارصد دینار است، اسفیدان و قهستان[۲]
اسفیدان شهرکی کوچك است و حصاری دارد و قهستان دیهی بزرگ است و
هر دو سردسیر اند و درکوه آنجا غاری عظیم و محکم است که ایشانرا در ایّام
مخوف پناه باشد، اقلید و سرمق و ارجمان[۳] اقلید شهری کوچك است و
۱۵ حصاری دارد و هوایش معتدل است و آب روان دارد و درو از همه
نوعی میوه هست و غلّه نیز و سرمق هم شهری کوچك است و در همه حال مانند
اقلید امّا زرد آلوی سرمق بغایت نیکو و شیرین باشد و آنرا خشك کرده به
بسیار ولایات برند و مواضع بسیار از توابع سرمق و اقلید و ارجمان است،
بوان و مروست[٤] بوان شهری کوچك است و غلّه نیز و میوه روی و هوای
۲۰ معتدل و آب روان دارد و مروست دیهی بزرگ است و همان صفات
دارد، بیضا شهری کوچك است و تربت سفید دارد و بدان سبب بیضا
خوانند گشتاسف بن لهراسب کیانی ساخت هوای معتدل و آب روان دارد

(۱) Variant مراغه J N 266 (۲) J N 266 قهستان, اسفیدان و قهستان F N N 221 اسفدران (۳) ارجان Ist 101 ارجمان F N N 169, 171, 291 Variant ارجان (٤) مرودست, مروشت F N N 181, 301 Ist 102

بی‌شمارند یاد کنیم، جهرم شهری وسط است بهمن بن اسفندیار ساخت و مواضع بسیار از توابع آنجاست هوای گرم دارد و در آن ولایت غلّه و میوه و پنبه بود و آب روان و کاریز دارد و در آن حدود قلعهٔ محکم است آنرا خورشه[1] خوانند، خومِ ابی احمد از ولایت ایراهستان است و ولایت ایراهستان[2] از کورهٔ اردشیر خوره است و خومه آنرا کوره رود خوانند گرمسیر است و آبش از کاریز و چاه بود حاصلش غلّه و خرما بود و در آن ولایت قلعه ایست سمیران[3] خوانند اهل آنجا سلاح ورز باشند پیاده رو و دزد و راه زن، فسا از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فح به و عرض از خطّ استوا لك در اوّل فسا بن طهمورث دیو بند ساخته بود خراب شد گشتاسف بن لهراسف کیانی تجدید عمارتش کرد و نبیره‌اش بهرام بن اسفندیار باتمام رسانید ساسان نام کرد و در اوّل مثلّث بود بعهد حجّاج بن یوسف ثقفی عاملش آزادمرد بفرمان او آنرا از آن شکل بگردانید و تجدید عمارتش کرد چون از شبانکاریان خرابی یافت اتابك جاولی باز معمور گردانید شهری سخت بزرگ بوده است و اعمال و نواحی بسیار دارد و هوایش گرمسیر است و آبش از قنوات و هیچ آب روان ندارد و میوه گرمسیری و سردسیری نیز باشد از نواحیش شق رودبار و میشکانات[4] گرمسیر است و غلّه بوم و دیگر نواحی بسیار دارد که همه‌را ذکر کردن دراز کشد، کورهٔ شاپور خوره این کوره بشاپور بن اردشیر بابکان مشهور است و در اوّل شهر بزرگش بشاور[5] بوده است و اکنون کازرون است، کازرون از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فر و عرض از خطّ استوا کط یط در اصل سه دیه بوده است نودر و دریست و راهبان[6] طهمورث دیوبند ساخته چون

---

(1) Variants حروشه ,حرشه

(2) ابراهستان ,ابراهستان

(3) میران

(4) مسکانات cf, Ist 109, note c, Muq 422 مشابان ,مشکانات

(5) بشاور

(6) راهشان ,رمان ,راهبان ,راهیان ,دوست ,درست ,دورد ,نورد

نزدیك است هوای اصفهان و آبش از قنوات و حاصلش غلّه و میوه و انگور بود طبع و خوی مردمش مانند اصفهان و در آنجا پیوسته رسم دو هوائی بود، کامفیروز [1] ناحیتی است بر کنار آب کر و در آن حدود بیشه عظیم و در آن بیشه شیر بسیار بود و بغایت بقوّت باشند، کربال [1]

٥ علیا و سفلا هر دو از رود کر آب میخورند علیا از بند امیر که عضد الدوله دیلمی ساخت و سفلا از بند قصار که اتابك چاولی تجدید عمارتش کرد، کمین و فاروق [2] دو شهر است و توابع بسیار دارد و هوای معتدل و آب روان و غلّه و میوه بسیار بود و در آن حدود نخجیر بسیار است، کورد و کلار کورد شهرکی است و کلار دیهی بزرگ و ناحیتی با آب

١٠ میرود و جمله غلّه بوم است و هوای سرد دارد، مایین شهرکی است در میان کوهستان بر راه کوشك زرد و هوایش معتدل و بسردی مایل است آب روان دارد و حاصلش غلّه و میوه و مردم آنجا بیشتر دزد باشند و آنجا مزار شیخ گل اندام است و در پای گریوه مایین مزار امامزاده اسمعیل ابن موسی کاظمست و آن شهرك قصبهٔ عمل رامجرد است، نزد خواست [3] و

١٥ ده گردو دو ده اند و چند دیه دیگر چون سروستان [4] و آباده و غیر آن از توابع آن و همه سردسیر است و غلّه بوم و جز جوز هیچ میوه ندارد، دیه مورد و زادان دو دیه است بنزدیك هرات [5] هوای سرد دارد و مورد بسیار باشد و غلّه فراوان دارد و چند دیهی دیگر از توابع آن است، کوره دارابجرد بداراب بن بهمن بن اسفندیار کیانی منسوب

٢٠ است و ولایتی که اکنون شبانکاره میخوانند و علیحده بابی در ذکرش خواهد آمد اکثر از این کوره بوده است آنچه از این کوره از فارس

(1) F N N 206 (2) F N N 260, 300 (3) F N 21 دیه گور, F N N 220 Variant بزدخاص (4) Ist 103 حورستان, سروستان F N N 168 شولکستان (5) MS هوان and ازادان cf Ist 102, Muq 457

بعضی گویند طاسی است و برخی گویند که مردی بوده که خدای تعالی اورا سنگ گردانید شاهان آن ولایت آنرا معزّز و مکرّم دارند و بزیارتش روند و درو روغن مالند، انوران و ناشت قوطا[1] انوران شهرکی است بحدود نوبنجان و از آنجا چندی از اهل فضل خاسته اند هوایش معتدل است و آب روان دارد ناشت قوطا ناحیتی است که در کوهستان و سردسیر است حاصلش غلّه و اندک میوه دارد، بلاد شاپور[2] ناحیتی چند است ما بین فارس و خوزستان و هوایش معتدل بگرمی مایل و آب روان بسیار دارد و اکثر خراب است، تیر مردان و جویکان[3] دو ناحیت است و دیههای بزرگ دارد و در میان شکستهها و شیب و بالای خاکیست و هوایش سردسیر است باعتدال مایل و درو درختستان و انواع میوههاست وخصوص جوز که بسیار باشد و اکثر غلّهٔ ایشان دیمی باشد و اندکی آبی و در آن ولایت نخچیر نیکو باشد و مردم آنجا سلاح ورز باشند ودزد وشبرو چنانکه در یکشب قریب بیست فرسنگ راه بروند، جبل جیلویه[4] ولایات بسیار است و قهستان و نواحی فراوان دارد تا لرستان پیوسته است و هوایش سردسیر است و آبش بسیار بود و درختان بیشمار و میوهٔ بسیار دارد و شکارگاههای نیکو دارد و مردم آنجا شافعی مذهب و سنّی اند، خره[5] شهرکی کوچك است در تلّنط کره خوانند در زیر شیراز است و بند امیر که از عمارات عالیهٔ جهان است در بالای شیراز در این معنی گفته اند بیت

از خطّهٔ شیراز کشایش مطلب * کز زیر گره دارد وز بالا بند

هوایش گرمسیر است و آبش از رودی که بدان شهر منسوب است حاصلش غلّه و خرما بود و مردم آنجا بیشتر سلاح ورز باشند و موضع

---

(1) Variant ماشب موطا F N N 271 Ist 110 (2) F N N 266 Muq 422 Ist 113 (3) Variant حویکان Ist 110 F N N 303, 304 (4) F N N 262 (5) Modern اسفانقان F N N 185

شاپور بن اردشیر بابکان بشاور بساخت آنرا از توابع بشاور کرد تا فیروز
ابن بهرام بن یزدگرد بن بهرام گور آنرا شهری گردانید و پسرش قباد
بر آن عمارت افزود شهری معظّم شد و چون در اصل سه دیه بوده
اکنون نیز عمارت متفرّق بود و درو کوشکهای محکم و معتبر که هریك
٥ همسر قلعه باشد و هوایش گرمست و آبش از سه کاریز که بدان دیهها
منسوبست و اعتماد بر باران دارند و میوهاشان نارنج و ترنج و لیمو و
انواع میوهای گرمسیری باشد و درو نوعی خرماست آنرا جیلان[1]
خوانند مثلش در جهان نیست و آنجا پنبه بسیار بود و قماش کرباسین
از کازرون بهمه اطراف برند و سخت بسیار بود و اندکی کتان نیز باشد
١٠ و قماش آنجا اگر جز بآب کاریز راهبان شویند طراوت نپذیرد و مردم
آنجا شافعی مذهب اند و در آنجا مزار شیخ ابو اسحق بن ابراهیم بن شهریار
کازرونی رحمه الله است و آن حریمی شده است و دیگر مزارات اکابر
بسیار است که ذکرشان تطویلی دارد و نواحی بسیار از توابع کازرون
است، بشاور[2] از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فو یه و
١٥ عرض از خطّ استوا لـ طهمورث دیوبند ساخت و دین دلا[3] خوانند
اسکندر رومی بوقت فتح فارس آنرا بکلّی خراب گردانید شاپور بن
اردشیر بابکان از نو عمارت کرد و بشاپور خواند بنام خود اصل آن بناء
شاپور است و بمرور ایّام از ادغام حروف بشاور شد هوایش گرمسیر
است و شمالش بسته و بدین سبب متعفّن است و آبش از رود بزرگ
٢٠ که بدین شهر بار خوانند حاصلش غلّه و برنج و خرما و ترنج و نارنج
و لیمو و انواع میوهای خوب گرمسیری بود و آنجا قیمتی زیادت ندارد
و آینده و رونده‌را از خوردن آن بار ندارند و مشمومات چون نیلوفر و
بنفشه و یاسمین و نرگس بسیار بود و ابریشم نیز خیزد و مردم آنجا شافعی
٢٤ مذهب اند و بر ظاهر بشاور شکل مردی سیاه‌است بهیکل بزرگتر از مردی

(1) Variants جیلان ,حلان ,عیلان (2) Throughout بشاپور and بشاور (3) دین دار

نوبنجان در تلفّظ نوبندگان است از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات
فو به و عرض از خطّ استوا لك شاپور بن اردشیر بابکان ساخت شهری
بزرگ بوده است و در ایّام فترت ابو سعد کازرونی آنرا چنان خراب
گردانید که مأوای دد و دام شد اتابك جاولی آنرا با حال عمارت آورد هوایش
٥ گرمسیر است و از همه نوع درو میوه‌ها و مشمومات باشد اهل آنجا مبرّ
و بصلاح نزدیك باشند آبش از کوههائی که در حدود آن است و شعب
بوان از مشاهیر متنزّهات جهان است درهٔ ایست در میان دو کوه طولش
سه فرسنگ و نیم در عرض یك فرسنگ و نیم همه درختستان است
بانواع میوه‌ها و هوائی در غایت خوشی و اعتدال و در آنجا دیههای
١٠ فراوان و در میان دره رودی بزرگ روان است و بر هر دو طرف سر
آن کوهها اکثر اوقات از برف خالی نبود و درین عرصهٔ مذکور قطعا از
کثرت درختستان آفتاب بر زمین نتابد و چشمه سارهای بسیار و آبهاش
زلالست و حکما گفته‌اند که من محاسن الدنیا اربعة غوطة دمشق و سغد
سمرقند و شعب بوان و مرج شیدان و از این چهار موضع دو موضع
١٥ شعب بوان و مرج شیدان از حساب ملك فارس است و نوبنجانرا دیگر
نواحی و توابع است هم سهلی وهم جبلی و قلعهٔ سفید در سر یك فرسنگ
آن شهر است و در ولایات نوبنجان نخچیر بی اندازه بود، کورهٔ قباد خوره
بقباد بن فیروز پدر انوشروان عادل منسوب است و در این کوره سه
شهر است، ارّجان در تلفّظ ارغان میخوانند از اقلیم سیم است طولش از
٢٠ جزایر خالدات فوك و عرض از خطّ استوا لك به قباد بن فیروز ساسانی
ساخت در اوّل شهری بزرگ بوده است با توابع و نواحی بروزگار
استیلای ملاحده لعنهم الله خرابی تمام بحال ایشان راه یافت هوایش گرمسیر
عظیم است و آبش از رود طاب که در میان آن ولایت میگذرد و بر
٢٤ آن آب پولی ساخته اند آنرا پول تکان[1] خوانند و آن زمین‌را ربعی

(1) Variants مکان ,بکان

چند از توابع آنجاست، گنبد ملغان[۱] شهرکی کوچك است و ناحیتی پول
بولوست[۲] و هوایش گرم است و آب روان دارد حاصلش غلّه و میوه
و مشمومات بود و در آنجا قلعهٔ حصین است، خشت و کمارج[۳] دو
شهرند در میان کوهستان گرمسیر است و آب روان دارند و جز درخت
۵ خرما هیچ میوه دیگر نبود غلّه اش هم دیمی و هم آبی باشد و مردم آنجا
سلاح ورز باشند و دزدی و راهزنی کنند، خلّار[۴] دیهی بزرگ است و
چشمهٔ کوچك دارد و سنگ آسیا از اکثر ولایات فارس از آنجا برند
و ایشانرا غیر از آن حاصلی نیست مجمب آنکه ایشان از کم آبی آسیا
ندارند و بجهت آرد کردن بدیگر مواضع روند، خمایجان و دیه علی[۵] دو
۱۰ ناحیت است و هوای سردسیر دارد و درخت جوز و انار نیز باشد
و از آنجا عسل نیز فراوان خیزد و نخچیرگاه است و مردم آنجا سلاح
ورز باشند و بعضی مکّاری، سمیجت[۶] ناحیت سردسیر است و
درخت و آبهای روان دارد حاصلش غلّه و اندکی میوه باشد، جرام و
بازرنگ[۷] دو ناحیت است میان زیز[۸] و سمیرم لرستان و هوایش بغایت
۱۵ سردسیر است و آبش از آن کوهها اکثر اوقات از برف خالی نبود و
راههای سخت و دشوار بود و آب روانش بسیار است و نخچیرش نیکو
باشد و مردم آنجا بیشتر شکاری باشند، عبدجان در تلفّظ دشت بارین[۹]
گویند شهری کوچك است و گرمسیر و یك چشمهٔ کوچك دارد و آب
چاهش شور باشد و غلّهٔ آنجا دیمی باشد و مردم آنجا بیشتر کفشگر و
۲۰ جولاه باشند و از آنجا اهل فضل خاسته‌اند، نوبجان و شعب بوان[۱۰]

---

(۱) Variant گنبد ملغان (۲) بول لولو (۳) F N N 195 (٤) F N N 191
(۵) دیه علا F N N 173 Ist 111 (٦) سلبحت, سلحت, سیمحت, سمحت,
سمحت, بیل سحت (۷) Cf Yaq II, 45 صرام Ist 112 جرم و باروك
(۸) رود, ویز, زرز (۹) تاری or باری دشت Modern جمله F N N 195
(۱۰) F N N 303

ارزان است و آب و هوا و محصول مانند آن و بتکرار محتاج نیست و
موضعی چند از اعمال آنجاست ، مهروبان[1] پارسی ماهی رویان خوانند
شهری است در کنار دریا چنانکه موج دریا بکنارش میزند و چند موضع
دیگر از توابع آن است هوائی گرم و متعفّن دارد امّا مشرعه دریاست
۵ چنانکه هر که از راه فارس براه خوزستان بدریا رود و آنکه از بصره
و خوزستان بدریا رود عبورشان بر آنجا بود و آنجا جز خرما میوهٔ دیگر
نبود حاصلش اکثر از کشتیها باشد و آنجا گوسفند کمتر است امّا بز بسیار
است مؤلّف فارس نامه گوید که از یك بز هشتاد رطل شیر دوشیده اند
وهم بدر کتّان آنجا بسیار است و بدیگر ولایات نیز میبرند ،[2] سینیز
۱۰ شهرکی بر کنار دریا و حصارکی دارد و درخت خرما بود و هوایش گرم
و متعفّن است و حاصلش کتّان و روغن چراغ باشد امّا کتّانش‌را داشتی
باشد و اهل آنجا سلیم و زبون باشند ،

و در این پنج کورهٔ مذکوره قلاع و مرغزارها بسیار است آنچه معتبر
است یاد کنیم ، قلاع اکنون شانزده قلعهٔ معروف و مشهور است و در
۱۵ زمان ما قبل هفتاد و چند قلعه در ملك فارس بود چون فارسیان با
سلاجقه نافرمانی کردند و سلاجقه اتابك جاولی‌را فتح آن دیار فرستادند
و او بقهر و جبر اکثر قلاع آنجا خراب کرد و بعضی که بمطاوعت در
آمدند بر قرار بگذاشت و بگهبانان بنشاند اکنون از آن قلاع آنچه
مشهور است این است ، قلعهٔ اسفید در در فارس نامه آمده که آن قلعه
۲۰ در قدیم آبادان بوده است و از قدمت بانی آن معلوم نشد و سالهای
دراز خراب مانده و در اوایل عهد سلاجقه ابو نصر تیرمردانی آنرا با

(1) Variants ماهی‌روان ، مهروبان (2) In F N (f 79a) the passage runs و گوسفندان آنجا بیشتر بز باشند و بزغاله پرورند و همچنانك بصره و میگویند بزغاله تا هشتاد رطل و صد رطل برسد و بیشتر بز و بزر و کتّان بسیار باشد چنانك بهمه جای برند

نیکوست و از همه نوع میوه‌هـا باشد و خرمای بسیار بود و آنجا انـار
ملیسی[1] سخت نیکو باشد و مشمومات خوب بود و در آن حدود قلاعی
است چون قلعهٔ طیغور[2] و در کلات و خرابی آن شهر از ساکنان آن
قلعه‌ها بوده است و مردم ارّجان بیشتر مصلح وبخویشتن مشغول باشند
۵ بوستانك بر سرحدّ فارس و خوزستان است و از اکابـر شیخ ابو الحسن
شیرازی مشهور به بزسه دار بارّجان آسوده است، ریشهر[3] پارسیان آنرا
ریشهر خوانند و بر بیان[4] معروف است لهراسب کیانی ساخت و شاپور
بن اردشیر بابکان تجدید عمارتش کرد شهری وسط است بر کنار دریای
فارس و هوائی بغایت گرم و متعفّن دارد و بتابستان اهل آنجا آزد[5] خبّ
۱۰ الملوط بندند والّا از کثرت عرق مجروح گردند حاصلش خرما و کتّان
ریشهری بود و اکثر مردم آنجا تجارت دریا کنند و در ایشان هیچ مردم
فضول نبود بلکه زبون دیگران باشند و از آنجا بدر کلات یك فرسنگ است
و بتابستان بیشتر مردم آنجا بقلعه‌ها روند از بهرخوشی هوا حبس و فررك[6] و
هندیجان این نواحی میان ارّجان و دیگر اعمال فارس است و حبس بارگاه
۱۵ است و این ولایات در آب وهوا مانند ارّجان است، جنابا جنابا بن
طهمورث دیوبند ساخت پارسیان آنرا گنبه[7] خوانند یعنی آب گنده و
موضعی‌را که چنین نامی باشد بشرحی دیگر محتاج نبود و چهار دیه از اعمال
۱۸ آنجاست و شهری است بر کنار دریـا، خلادجان و[8] نیو و دیر از اعمال

---

(۱) Variant میلسی (۲) طمور ,طیفور ,طمور ,طسور (۳) رنضهر ,رنصمر
(۴) برتمان ,برتیان ,برتمان ,برمان (۵) آتشی ,اشین ,اهین ,ملوط ,حفت ملوط
,آس درحت اهل آنجا کتان بوشند, B. M. MS. Or. 16737, has for this passage
و الّا ار کثرت گرما بدن ایشان محروح گردد The corresponding passage in the
F. N. (f. 78a) is هوا آن گرمسیری است بغایت چنانك آنجا تابستان حصیه در
حفت ملوط گیرند و اگرنه ریش شود ار عظیمی کی عرق و گرمی در آن کار کند و
براهنها بر تن ایشان بیفراند و درار گردد (۶) حبس ,حبس ,حیس ,حبس ,بررنل
,ورربل (۷) گمبه ,گنداب (۸) حلاجان ,حلادجان ,هوردین ,هودی ,هودوس

هست، قلعهٔ آباده در استواری کمتر از دیگر قلاع است و در مساحت
کوچکتر و هوائی معتدل دارد و آبش از مصنعه است و محال جنگ
دارد، در ابرج کوهی است بالای ابرج که یك بیماش استحکام دارد ویك
نیمه نه و بزین نیمه ابرج جنگ توان کرد و بر آن کوه آب روان است که بدیه
۵ میرود، قلعهٔ تیر[1] بر سه فرسنگی شیراز است بطرف جنوب مایل بمشرق
بر کوهی است که با هیچ کوه پیوسته نیست و بر آنجا چشمهٔ مختصری
است و در پای آن قلعه چشمهٔ دیگر هست و در حوالی آن قلعه یکروزه
راه آبادانی و علف چهار پای نیست و بدین سبب آنرا محصور میتوان
کرد و اکنون در دست امیر جلال الدین طیب شاه است و اصل او
۱۰ ترکمان است و هوایش بگرمی مایل است، قلعهٔ تیر جدای این قلعه بحیر[2]
است بر کوهی در غایت بلندی و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند
هوایش سرد است باعتدال مایل و آبش از مصانع است، قلعهٔ خورشه[3]
بر سه فرسنگی جهرم بر کوهی بلند نهاده است هوایش معتدل است بگرمی
مایل خورشه نامی [مرد] که از قبل برادر حجّاج بن یوسف عامل جهرم
۱۵ بود او آن[را] ساخت و باعتماد آن حصن و مالی که داشت بر ولی نعمت
خود عاصی شد و بدین سبب جایز نداشته اند که هیچ عامل صاحب قلعهٔ
بود جهت آنکه غرور زیادتی مال با غرور حصن قلعه یار شود اکثر آنکه
دماغ را بفساد آورد و بعصیان انجامد، قلعهٔ حرمه قلعهٔ محکم است و در میان
آبادانی و هوائی معتدل دارد و آبش از مصانع، قلعهٔ خواذان[4] قلعـهٔ
۲۰ محکم است بولایت فسا هوایش معتدل است بگرمی مایل وآبش از مصانع،
قلعهٔ خوار[5] قلعهٔ حصاری است و هوایش سرد است و آبش از چاه،

---

(۱) Variant تیر , تیر , دیر , بسار , نیر (۲) بحیره and so J N but see above under Khabr, p ۱۱٦ (۳) حرشه , خوشر , حرشد (٤) حوامدان حراران cf Muq 453 (۵) ولات جار F N N 174

حال عمارت آورد و آن قلعه بر کوهی است که دورش بیست فرسنگ است و با هیچ کوه پیوسته نیست و جز یك راه ندارد و بر سرکوه زمین نرم و هموار وچشمه‌های آب خوش و باغات و میوه و اندکی زراعت دارد و در آن زمین چاه بسیار فرو برود و آب خوش دهد و هوائی معتدل ۵ دارد و در زیر قلعه درکی است آنرا ستاك[1] خوانند و حصاری محکم دارد و پیرامن آن کوه میدان فراخ و نخچیر گاهی نیکوست و عیب آن قلعه جز آن نیست که مردم بسیار نگاه باید داشت و چون پادشاه مستقیم الدّوله قصد آن کند تسلیم اولی باشد،[2] قلعهٔ اصطخر در فارس نامه گوید در آن ملك هیچ قلعه از آن قدیمتر نیست و هر استحکامی که جهت قلاع ۱۰ ممکن بود در آنجا کرده اند در قدیم آنرا سه گنبدان خوانده‌اند زیرا قلاع شکسته و شکوان[3] در ما حول آن است و بر آن قلعهٔ دره شکل زمینی عمیق بود که آب باران در او رفتی و از یك طرفش صحرا افتادی عضد الدّوله بر آن طرف سدّی بست و آن زمین‌را بساروج و سنگ و گچ حوضی ساخت که پهنه پایهٔ نردبان درو روند و نکرباس و قیر و موم ۱۵ ساروج‌را چنان محکم گردانید که قطعا آب نمی تراوید وچندان آب درو جمع میشود که اگر هزار مرد یك سال از آن بکار برند یك پایه فرو نشیند و آن حوض‌را ستونها در میان ساخته اند و مسقّف گردانیده تا از تغییر هوا آب سالم ماند و بیرون از این مصانع دیگر دارد و هوای آن قلعه معتدل است و عیب این قلعه آنکه حصار بلیغ نه توان داد، قلعهٔ اصطخر ۲۰ یار قلعهٔ محکم است و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند که در استحکام مانند اصطخر است هوای خوش و مصنعه دارد و برو چشمهٔ زاینده نیز

---

(۱) Variants اشاك ,اسباك ,اشاك ,استاك ,بشکمان (۲) In the F N (f 87a) the passage runs thus, but the sense is not clear امّا عیب این قلعه آنست کی مردم بسیار نگاه توان داشت و چون پادشاه مستقیم قصد انجا کند مردم بومی باشند کی آنرا ندردند (۳) سکوان ,شکون ,سکیوان ,سمکوان

مرغزار دشت ارژن در کنار بحیره است که در آن صحراست و در آن حدود بیشهٔ ایست و درو شیران شرزه باشد وحکایت امیر المومنین علی عم و سلمان فارسی و قصّهٔ دشت ارژن مشهور است از این دشت ارژن است طول این مرغزار دو فرسنگ در عرض یك فرسنگ، مرغزار سیکان[1]
۵ در میان شیراز و کوار است و در میانش آبی استاده و در این حدود بیشهٔ ایست و جای شیران طول این مرغزار پنج فرسنگ و عرض سه فرسنگ، مرغزار بهمن[2] بحدود حویم ابو احمد است یك فرسنگ در یك فرسنگ طول و عرض دارد، مرغزار بید و مشکان[3] ناحیت اسپرا است[4] و سردسیر است طولش هفت فرسنگ در عرض سه فرسنگ و
۱۰ علفزار عظیم دارد، مرغزار بیضا بر سه فرسنگ بیضاست و علف نیکو و سازکار دارد ده فرسنگ در ده فرسنگ مرغزار است و چشمسار نیکو، مرغزار شیدان[5] علفزاری در غایت خوشی است چنانکه مانندش کم جائی بود و پیرامنش همه ولایت معمور است و درو چشمه‌های بسیار است و آبهای روان و بوقت آب خیز میانش بحیره شود و بهنگام گرما خشك گردد و
۱۵ این مرغزار ده فرسنگ در ده فرسنگ است و علفاو سازکار است و حکما در باب خوشی آن موضع و غوطهٔ دمشق و سُغد سمرقند و شعب بوان گفته اند بیشتر یاد کرده شد، مرغزار قالی[6] بر کنار آب پرواب افتاده است و جائی خرّم امّا گیاهش برمستان چهار پایانرا موافق نبود و بتابستان زیان دارد طولش سه فرسنگ در عرض یك فرسنگ، مرغزار
۲۰ کالان[7] بجوار گور مادر سلیمان عم است طولش چهار فرسنگ امّا عرض کم دارد و قبر مادر سلیمان از سنگ کرده اند خانه چهار سو است در فارس

(۱) Variants سکان, اوشکان, شکان, ارشکان (۲) بهن, بهین, مهین
(۳) بیدوشکان, بدوسکان, بدون سکان Cf J N 272 F N N 245 Ist 121 I H 192 Yaq II 141, IV, 543 (۴) اسرا, تسر (۵) ارشیدان, شدان, رشیدان (۶) والی, قول (۷) لالان, کلالان

قلعهٔ دم رواں[1] بحدود عبدیجاں جائی محکم است و هوایش گرمسیر است و
آبش از مصانع، قلعهٔ سهاره[2] بر کوهی عظیم است بچهار فرسنگی فیروز آباد
آنرا مسعودیاں ساخته اند هوائی خوش و آبی سرد دارد و درو غلّه بسیار
توان نهاد و بجنگ نتواں ستد، قلعهٔ سمیران[3] جائی استوار است و بحویم
۵ ابو احمد است هوایش گرم است و آبش از مصانع، قلعهٔ کاریرین در
استواری کمتر از دیگر قلاع است و گرمسیر سخت و بر کنار آب تکاں
نهاده واز آں آب نُریع بر این قلعه برده اند، قلعهٔ گنبد ملغاں بحدود
ارّجاں از محکمی بیك مرد نگاه تواں داشت هوایش معتدل است و آبش
از مصانع و غلّه در آنجا چند سال از آفت ایمن بود،
۱۰ و بیروں ازیں قلاع ولایات ایراهستاں هر دیهرا حصاری است که
هر یك قلعهٔ محکم است بعضی بر سر کوه سنگ و بعضی بر پشتهای خاك
و بعضی بر زمین و هوای همه گرمسیر است، مرغزارهـا در ملك فارس
مرغزار بسیار است آنچه بزرگتر است و مشهورتر یاد کنیم، مرغزار آورد
آکنوں بکوشك[4] زرد معروف است علفزاری خوب و طویل و عریض
۱۵ است و چشمه‌های بسیار دارد و هوایش سرد است و علفش در غایت
سازکاری و از دیهای بزرگ در آں حوالی دیه بحه و طمیرحاں[5] و غیره
است طول این مرغزار ده فرسنگ است در عرض پنج فرسنگ، مرغزار
دشت رون[6] علفزاری نیکوست و آب رواں و چشمه‌های فراواں دارد
و هوایش سرد است و اندکی از مرغزار آورد کمتر است و رباط صلاح
۲۰ الدّین و پول شهریار در این صحراست و آں علف نیز با چهاریـا
سازکار است طول این علفزار هشت فرسنگ در عرض پنج فرسنگ است،

(1) Variants روم رواں , دم وراں , رم دواں , دهروراں (2) مهاده , شهاره , تهاده , سهادت F N N 831 ساره (3) سمیراں , کاسمیراں (4) کوشك (5) طمیحاں , طحواں , طهرحاں , طمرحاں cf Yaq I 197, 908 در و مندی‌ر و دسه‌لی (6) دواں دون

جزایر خالدات لح و عرض از خطّ استوا له یه و آن جزیرهٔ ایست در
میان دو بحر بدین سبب آنرا بحرین خوانند که ده فرسنگ در پنج فرسنگ
و بر آن جزیره آب روان و باغستان و دیهها است و شهرستان آنرا هجر
گفته اند اردشیر بابکان ساخت و در زمان سابق آنرا با لحسا و قطیف[1]
۵ و خط و ارر و الاره و فروق و بینونه و سابون و دارین و غابه از
ملك عرب شمرده اند اکنون جزیرهٔ بحرین داخل فارس است و از ملك
ایران لیکن در این کتاب در صورت طول و عرض ایران که در ما
قبل یاد کرده شد خارج ایران افتاده است و جزایر قطیف و لحسا و
دیگرها اکثر اوقات مطاوعت حکّام بحرین نمیاید از میوههای بحرین خرما
۱۰ بیشتر است و از آنجا به بسیار ولایات برند و عرب در جهل مثل زدن
گفته اند اهدی کمستبضع التمر الی هجر و حامل الوشی ایرادا الی الیمن[2]
هوای بحرین بغایت گرم است و آبش از عیون و قنوات و مردم آنجا
بعضی مسلمان و پاك دین و پاك اعتماد باشند و بعضی در دردی غلوّ
تمام نمایند و غله تمام در بحر بر کشتیهای تجّار رسد ومال برند در مسالك
۱۵ الممالك گوید[3] که هر که در بحرین مقام کند سپرزش بزرگ شود چنانکه
شاعر گفته شعر

و من یسکن البحرین یعظم طحاله * و یحسد بما فی بطنه وهو جایع

ابرون[4] جزیرهٔ ایست یك فرسنگ در یك فرسنگ و درو زرع و نخل
است و در فارس نامه آنرا از کورهٔ اردشیر خوره گرفته اند، ابرکافان[5]
۲۰ جزیره است هشت فرسنگ در سه فرسنگ مردم آنجا بیشتر شریر و درد
باشند، خارك جزیرهٔ ایست فرسنگی در فرسنگی و در آنجا زرع و نخل

(1) MS always قدیف (2) Cf. E. W. Freytag *Arabum Proverbia* II, 350 N° 100 (3) I. K. 171, (4) Variant ابرون ابرونه (5) ابروکامانان, ابرکامانان, ابوکافان, ابوکافاتان, برکافان, ابرکاهان, ابوعاك, ابرکان, Yaq. II 72
کاوان

نامه آمده که کس در آن خانه نتوان نگرید از خوف کور شدن امّا ندیدیم
که کسی آزمون کرده باشد، مرغزار کامفیروز مرغزار تازه تازه است بر
کنار رود کر و بیشه و معدن شیر است و علفش بغایت نیکوست امّا از بیم
شیر آنجا چهارپا کم برسد، مرغزار کمین و برواب و حواست خان[1] از
۵ مرغزارهای معروف نیست امّا گیاهش با چهارپایان سازکار بود و بهتر از
دیگر جایها، مرغزار نرگس بجوار کازرون و جره بحدود خان آزاد مرد[2]
طولش سه فرسنگ در عرض دو فرسنگ و گیاه این مرغزار همه نرگس
خود روست چنانکه تمامت صحرا فرو گرفته است و شهرتی عظیم دارد و
از کثرت بوی نرگس در آن مرغزار سر خوش شوند و دل تفریح یابد و
۱۰ بیرون از این مرغزارهای کوچك متفرّقه بسیار است ذکرش تطویل دارد،
البحر جزایری که از حدّ سند تا عمان در بحر فارس است از حساب ملك
فارس شمرده اند و بزرگترین آن بکثرت مردم و نعمت جزایر قیس[3] و
بحرین است و حکّام قیس در ایّام سالف اکثر ولایات ایران بتخصیص تمام
ملك فارس‌را از توابع قیس شمرده اند و قیس‌را دولت خانه خوانده اند
۱۵ حقوق دیوانی آنجا هم اکنون بر دفتر چهارصد و نود و یك هزار و سیصد
دینار است و جزایری که ذکر میرود همه از توابع دولت خانه قیس است،
قیس از اقلیم دویم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خطّ
استوا که یه و آن جزیرهٔ ایست بر چهار فرسنگ ساحل هرو و آن جزیره
چهار فرسنگ در چهار فرسنگ است و برو شهر قیس است و سر آن
۲۰ جزیره زرع و نخل است و در آنجا غوص مروارید است هوایش بغایت
گرم است و آبش از باران که در مصانع جمع شود و در فارس نامه
قیس‌را از کورهٔ اردشیر خوره شمرده است، بحرین از اقلیم دوم طولش از

(1) Variants حاست، خوان، حواست خان، برداب (2) خاك زاد مرد
(3) Variant throughout قیش

وهوا و حاصل مانند آن، دارابگرد از اقلیم سیم است داراب بن بهمن بن اسفندیار ساخت شهری مدوّر بوده است چنانکه به پرکار کشند و حصاری محکم در میان شهر بوده و خندق عمیق داشته اکنون خراب است هوایش گرمسیر است غلّه و میوه و خرما درو نیك آید و در آن حدود کوهی است ۵ بهفت رنگ نمك دارد نواحی خسو ودارکان[1] و مص و رستاق از توابع آنجاست و درو دیههای معتبر و در آن حدود تنگی است سخت محکم آنرا تنگ رینه[2] خوانند و درو قلعهٔ استوار است و هوای خوش دارد و آبش از عیون و مصانع است در زمان ما قبل هر که حاکم دارابگرد بودی بر آن قلعه نشستی و در ایّام سلف ابراهیم بن ماماران بر آن قلعه مستولی شد ۱۰ کرمانیان غلبه کردند و قلعهرا از دستش بیرون آوردند و در آن حدود مرغزاریست سه فرسنگ در طول و یك فرسنگ در عرض، کرم و رونیز[3] دو شهرکی اند در راه فسا هوایش معتدل است بگرمی مایل و آب روان دارد لار ولایتی است نزدیك کنار دریا و مردم آنجا بیشتر تاجر باشند و سفر بحر و بر کنند و حاصلش غلّه و پنبه و اندکی خرما ۱۵ باشد و اعتماد کلّی بباران دارند و مردم او مسلمان باشند،

باب چهاردهم در تعیین ولایات کرمان و مکران و هرموز،

و آن یازده شهر است حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه هشت صد و هشتاد هزار دینار بوده است و اکنون شصت و هفت تومان و ششهزار و پانصد دینار است، کرمان بکرمی منسوب است که هفتواد داشته و حکایت ۲۰ آن مشهور است یازده شهرست و اکثر هوای معتدل دارد حدودش تا مکران و مفازهٔ که در آن حدود است و تا شبانکاره و عراق عجم و مفازهٔ که ما بین کرمان و قهستان است و دار الملکش شهر گواشیر، گواشیر از اقلیم ۲۲ سیم است طولش از جزایر خالدات صب لب و عرض از خطّ استوا کط به

(1) Variants خسود, و ارکان (2) رینه ,ربنه Cf F N N 331 (3) رونیر, رونبد Cf F N N 237, 238 Ist 107 I H 183

است و میوه و غلّه نیکو بود و غوص مروارید آنجا بهتر و بیشتر از جزایر دیگر است و غله غوص آنجا است و ازو تا ساحل فرسنگی است و آنرا از کورهٔ قباد خوره شمرده اند،

باب سیزدهم در بیان خطّهٔ شبانکاره،

و آن شش موضع است و گرمسیر و از اقلیم سیم حدودش با ولایات فارس و کرمان و بحر فارس پیوسته است حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه بالای دویست تومان این زمان بوده است و در این زمان بیست و شش تومان و ششهزار و صد دینار است و دار الملك آنجا قلعهٔ ایگ[1] و قصبهٔ زرکان است و هر دو متّصل بهم اند،

۱۰ ایگ و زرکان قلعهٔ ایگ بروزگار ما قبل دیهی بوده است حسویه در عهد سلاجقه آنرا شهری گردانید و بر روی کوهی افتاده است و قلعه صعب است و برو آب روان است بهنگام محاصره اگر خصم منع آن آب نداند و ممرّش از قلعه بگرداند زود مستخلص شود و زرکان[2] قصبهٔ ایست در زیر آن قلعه هوایش باعتدال نزدیك بود امّا آتش با گوار رسد است و درو غلّه و پنبه و میوه و خرما بسیار نیکو باشد، اصطهانات[3]

۱۵ شهرکی پر درخت است هوائی معتدل دارد و درو از همه نوع میوه بود و آب روان بسیار دارد و در آن حدود قلعهٔ محکم است بوقت نزاع سلاجقه با شبانکاریان اتابك چاولی آنرا خراب کرد و بعد از آن معمور کردند، برك و تارم[4] دو شهرك اند و برك بزرگتر است و قلعهٔ محکم دارد

۲۰ و بسر حدّ کرمان است حاصلش غلّه و خرما فراوان بود، حیره[5] و نیریز دو شهرك اند و قلعهٔ نیز دارند و آنجا کشمش بسیار بود وهوایش بگرمی مایل است و میشکانات[6] ناحیتی معمور است از توابع نیریز و در آب

---

(۱) Variant اویگ F N N 178 (۲) دراکوه F N N 238 (۳) اصطهانات F N N 175 (٤) برك ,فرگ و طارم (٥) مهره ,حیره F N N 178, 199, 305 (٦) بیسکانات Yaq IV 391 Ist 109 note c Muq 422 Mishkan F N N 308

و عرض از خطّ استوا کط ل هوایش بگرمی مایل است و درو قلعهٔ محکم
است و حاصلش غلّه و پنبه و خرما بود ، شهر بابك بابك که جدّ مادری
اردشیر بابکان بوده ساخته است از اقلیم سیم است حاصلش غلّه و پنبه و
خرما باشد ، برماشیر[1] از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صدك
۵ و عرض از خطّ استوا کط در تاریخ کرمان آمده است که اردشیر بابکان
ساخت ، مکران ولایتی وسیع است و خارج ملك ایران و شرحش در آخر
خواهد آمد امّا چون خراج بایران میدهد و داخل عمل کرمان است
باین قدر ذکرش در اینجا کردن درخور بود ، هرموز[2] از اقلیم دوم است
طولش از جزایر خالدات صب و عرض از خطّ استوا له بر ساحل بحر
۱۰ فارس افتاده است و بعایت گرمسیر اردشیر ساخته بود و اکنون از خوف
حرامی ملك قطب الدین[3] آنرا بگذاشت و در بحر جزیرهٔ جرون شهر
ساخت از هرموز کهنه تا آنجا یك فرسنگ است و در هرموز نخل و
نیشکر بسیار است حقوق دیوانیش که بر سبیل خراج بایران میدهند و
داخل کرمان است شش تومان است ،

۱۵ باب یازدهم در ذکر بقاع مفازه مابین کرمان و سیستان ،

آغاز این مفازه از ولایت قزوین از دیه سومیقان که معول آنرا آق
خواجه خوانند تا کنار دریا عمان بحدّ هرموز میرسد و چندانکه میرود
عرضش فراختر طرف جنوبش از ولایات ساوه و قم و کاشان و نطنز و
نایین و یزد و کرمان و مکران گذشته بدریا رسد و طرف شمالش بر
۲۰ دبار ری و قومس و خراسان و قهستان و زاول و سیستان و غزنه و
کاول گذشته در بحر افتد و آغاز این مفازه از اقلیم چهارم است و
چون از اردستان بگذرد تا بحر رسیدن از اقلیم سیم است طولش چهار
۲۲ صد فرسنگ بود آغاز عرضش یك دو فرسنگ و انجامش از کنار دریا از

(1) Variant ماشیر (2) هرمز The Paris MS reads پنجم for دوم
(3) فخرالدین

در تاریخ کرمان(١) آمده است که گشتاسف آنجا آتش خانه ساخته بود پس اردشیر بابکان قلعهٔ شهر ساخت و بردشیر خواند طالع عمارتش برج میزان و بهرام بن شاپور ذو الاکتاف بر آن عمارات افزود و در کتاب سمط العلی آمده است که حجّاج بن یوسف عثمان بن القشعری را بفتح آن
٥ ولایت فرستاده بود او بحجّاج نوشته بود(٢) ماؤها وشل وثمرها دقل ولصّها بطل إن قلّ الجیوش بها ضاعوا و ان کثرت جاعوا او آن سپاه را باز خواند و در عهد عمر عبد العزیز بردست صلح فتح شد و بفرمان عمر عبد العزیز درو مسجد جامع عتیق ساختند و امیر علی الیاس درو باغ سیرجانی ساخت که اکنون آن نیز عمارتست و قلعهٔ کوه هم او ساخت و
١٠ جامع تبریزی(٣) تورانشاه سلجوقی ساخت و در گواشیر از مزار اکابر اولیا شاه شجاع کرمانی است بم از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صب و عرض از خطّ استوا لج ك گویند که کرم هفتواد در آنجا بترکید(٤) بدان سبب آنرا بم خواندند قلعهٔ حصین دارد و هوایش از جیرفت خوشتر است و بگرمی مایل است، جیرفت از اقلیم سیم است طولش از
١٥ جزایر خالدات صح و عرض از خطّ استوا کرن در تاریخ کرمان آمده است بوقت آنکه عبد الله عمر عبد العزیز رضی الله عنهما فتح کرمان میکرد آن موضع بیشه بود و در او سباع ضارّی بود لشکر اسلام آنرا پاك کردند و دیهها ساختند و هر یك نام نامش موسوم گردانیدند هوایش گرمست و آبش از دیو رود درو نخلستان بسیار بود و خرما ارزان بود، خبیص از اقلیم
٢٠ سیم است طولش از جزایر خالدات صح و عرض از خطّ استوا لا هواش گرم است و آبش از رود درو نخل بسیار است، ریغان(٥) در تاریخ کرمان آمده که بهمن بن اسفندیار ساخت هوایش گرمست حاصلش غلّه و خرما باشد، سیرجان از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات مرك

(١) Cf. H. Kh. N° 7253. (٢) Cf. Mas. V. 341. (٣) Variants: بردی ,بردی ,بربرب (٤) بترکید ,مقفر کند (٥) ریقان

مه و عرض از خطّ استوا لج شهری وسط است و هوایش معتدل و
آبش از رود ارتفاعاتش خرما و غلّه و اندکی میوه باشد در صور الاقالیم
گوید مردمش صاحب مروّت باشد، تکیاباد[1] از اقلیم سیم است طولش
از جزایر خالدات فا نه وعرض از خطّ استوا لج ک شهری وسط است و
٥ هوایش بگرمی مایل و آبش از حمالی که در آن حدود است میوه فراوان
باشد، قهستان شابرده ولایت است، ترشیز از اقلیم چهارم است طولش
از جزایر خالدات صه وعرض از خطّ استوا له بهمن بن اسفندیار
ساخت شهری کوچك است و گرمسیر و حصاری بغایت حصین دارد و
آب آن از کاریز است و دیههای بسیار دارد و ارتفاعات نیکو دارد و
١٠ غلّات بسیار و میوههای خوب و انگور و انجیر و انار بغایت نیکو باشد و
ابریشم حاصل شود و همه نوع ارتفاع دارند کشمر[2] در آن ولایت قصبه
است و در قدیم درختی سرو بوده است چنانچه در عالم هیچ درختی از
آن بلندتر نبود چنین گویند که جاماسب حکیم نشانده بود و در شاهنامه
ذکر درخت کشمر بسیار آمده چنانکه گفته اند بیت[3] یکی شاخ سرو
١٥ آورند از بهشت، بپیش در کشمر اندر بکشت، و در دیه کشمر هرگز زلزله
نیامده در حدود آن در مواضع دیگر زلزله بسیار باشد و در ولایت
ترشیز چند قلعهٔ محکم است اوّل قلعهٔ بردارود و دوم قلعهٔ میکال[4] سیم
قلعهٔ مجاهد آباد چهارم قلعهٔ آتشگاه و از این ولایت غلّه و میوه به
نیشابور و سبزوار برند و سایر ولایات نیز برند شهر ترشیز خراب است
٢٠ امّا مواضع آن بغایت معمور است، تون از اقلیم چهارم است طولش از
جزایر خالدات صه ك و عرض از خطّ استوا لد ك در اوّل شهر بزرگ
بوده و این زمان شهری وسط است و وضع آن شهر چنین نهاده اند که اوّل

---

(1) Variant تکناباد (2) کشمیر (3) یکی شاخ سرو از درخت بهشت
به پیش در شهر کشمر کشت Cf. *Shāh Nāmah* (Turner Macan) III, p. 1067, line 8
from the bottom and Mohl's translation, IV, 291 (4) میکال، تکال، بردارود

دویست فرسنگ میگذرد و اگرچه در این مفازه سکّان کمتر از دیگر مفازات اسلام اند امّا دزدان و قطّاع الطریق که سکّان تحقیق اند بیشتر از دیگر مفازات باشد این مفازه‌را هوایش معتدل است، خرمق سه دیه است بر راه نیشابور باصفهان و درو چشمهٔ آب و نخیلات و زروع و مواشی است، سعید در معجم البلدان(١) گوید بحدود سیستان است، طبس گیلکی از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صب لا و عرض از خطّ استوا لح ولایتی است و حاصلش غلّه و پنبه و خرما فراوان بود، کهنان شهرکی کوچك و از اقلیم سیم است غلّه و خرما دارد نه از اقلیم سیم است اردشیر بابکان ساخته است،

باب شانزدهم در ذکر بلاد قهستان و نیمروز و زاولستان(٢)

و آن هفده شهر است و هوای معتدل دارد و حدود آن تا ولایات مفازه و خراسان و ما وراء النهر و کابل پیوسته است حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسان است و دار الملکش شهر سیستان و شهر تون و قاین و خوسف و جنابد از معظمات بلاد آن، سیستان ولایتی است طویل و عریض از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات صر و عرض از خطّ استوا لب ك جهان پهلوان گرشاسف ساخت و زرنگ نام کرد و عرب زرنج خواندند و بر راه ریگ روان نزدیك بحیره زره سدی عظیم بست تا شهر از آسیب ریگ روان ایمن شد بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد و سکان خواندند عوامّ نیز سگستان گفتند و عرب معرّب کردند سجستان خواندند بمرور سیستان شد هوایش بگرمی مایل است و آبش از سیاه رود شق هرمند(٣) است و درو باغستان بسیار و میوه‌های خوب و فراوان باشد بست از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات

(١) Cf Yaq III, 170 s v سیج for سیح variants سعید در, سعید, سعد.
(٢) زابلستان (٣) هیرمند

همچنین موضعی چند است و نه آب و هوا و محصول مانند دیگر ولایات آن، زیرکوه ولایتی است سه قصبه است یکی را اسعدن[1] و دیگریرا اشیر و یکیرا شارخت گویند و در این ولایت غلّه و پنبه و ابریشم و انگور باشد و آب همه دیهها از کاریز باشد، خور[2] شهری کوچك است بر
٥ سر بیابان و آبش از کاریز و درو باغستان بسیار،

طبس مسینان[3] از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات صد نه وعرض از خطّ استوا لج شهری کوچك است و گرمسیر و درو نخلیات فراوان بود و آبش از کاریز است غلّات این قصبه در هفتاد روز آب خورد وغلّات مواضع که در حوالی آن است در هفت روز آب خورد و در آن
١٠ ولایت چاهی بود که خاك آن مقدار دانه جاورس هر که بخوردی در حال بمردی امّا در این نزدیکی آن چاهرا انباشته اند وهم در آن ولایت چاهی است که در زمستان آب بسیار در آن چاه میرود و در تابستان بیرون میآید و بدان زراعت میکنند و چاهی دیگر هست که هر وقت که در آن چاه نگاه میکنند شکل ماهی مینماید،

١٥ طبس کیلکی شهری است کوچك و از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صب ط وعرض از خطّ استوا لط در هفت روزه راه یزد است و هوایش گرم است بغایت و خرما و ترنج و نارنج بسیار است و در خراسان غیر از آن جای دیگر نیست و آبش از چشمه است مقدار دو آسیا گردان آب باشد حصاری محکم دارد و در جوار آن علف نیست و
٢٠ چند پاره دیه از توابع آن است، قاین از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات مح لك و عرض از خطّ استوا لج م شهر بزرگ است و حصاری محکم دارد و چند کاریز آب در اندرون شهر دارد در زیر زمین چنانچه در بیشتر خانهها سردابها ساخته باشند و از قاین شهر شهر

(1) Variants اهعد, اسعدن, هر, ابر ساخت (2) خور (3) مسینا

حصاری بغایت بزرگ نهاده و خندق عمیق بی آب دارد و بازار در گرد
حصار در آورده و شهر و خانها در گرد بازار و باغات و بوستانها در
گرد خانها و غلّه زار در گرد باغات و در گرد غلّه زارها سدها بسته که
آب باران میگیرند و آب بدان غلّه میبرند و در آن سدها خربزه بی آب
٥ زراعت میکنند بغایت شیرین میباشد و آبش از کاریزها است و هوای
معتدل و حاصلش غلّه و میوه و ابریشم باشد، نخه[١] از اقلیم چهارم است
طول و عرض و آب و هوا مانند توں، جنابد در تلفّظ گناد گویند
شهری کوچك است شهرار جوز و چند موضع توابع دارد واورا قلعهٔ ایست
که پسر گودرز ساخته است و حصاری محکم دارد چنانکه از بالای آن تل
١٠ ریگ تاغایت و دیهها و ولایتها مجموع در نظر باشد امّا هرگز آن ریگ
در باغات نمی آید و آبش از کاریز است و چهار فرسنگ درازی کاریز
است و چاه آن تخمیناً هفت صد گز باشد وچند موضع باشد و از توابع
آن است و مجموع را آب از کاریز و بیشتر کاریزها همچنین عمیق باشد
و کاریزها از طرف جنوب بشمال میرود و قلعهٔ بر دو طرف آن است
١٥ که یکیرا قلعهٔ خواشیر[٢] گویند و یکیرا قلعهٔ درجان حاصلش غلّه و میوه
و ابریشم نیکو و فراوان باشد، دشت بیاض شهری ندارد ولایتی است
قصبه آنرا فارس گویند به نسبت جنابد و توں ییلاق و میوه سردسیری
مثل جوز و بادام و غیره باشد، برجند قصبهٔ ایست و در آن قصبه
زعفران بسیار باشد و اندکی غلّه حاصل شود و چند موضع توابع دارد و
٢٠ در دیههای آن انگور و میوهها باشد برازی شاعر از آن موضع است،
خوسف شهری کوچك است و چند موضع توابع آن است و آب آن از
رود خانه باشد و دیههارا آب از کاریز باشد و در آنجا همه ارتفاعی حاصل
٢٢ باشد، شاخین[٣] ولایتی است چند پاره دیه مختصر و ملوك قشا[٤] رود و

(١) Variants تخرار ,تخه ,نخه probably for تخسان See Yaq I 197
(٢) حواسی ,ورجان ,درجان (٣) شاخن ,ساحن (٤) قنا

بست است گرم میباشد، طرثیث[1] شهر کوچك است و بگرمی مایل قاضی ابو بکر صاحب شکر و شکایت از آنجا است، میمند[2] از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فا به و عرض از خطّ استوا لح ك شهر وسط است و گرمسیر در کوهستان واقع و آبش از رودخانه و ٥ ینابیع حاصلش غلّه و خرما و میوه باشد مکان خواجه حسن میمندی وزیر سلطان محمود، قرنین در معجم البلدان[3] آمده که قصبهٔ ایست از توابع سیستان و بنی لیث صفّار از آنجا خروج کرده است حاصلش غلّه و اندك میوه باشد،

باب هفدهم در ذکر ارباع مملکت خراسان،

١ درو چند شهر است حدودش تا با ولایات قهستان و قومس و مازندران و مفازهٔ خوارزم پیوسته است حقوق دیوانیش در زمان سابق داخل ایران بودی در عهد طاهریان قریب هزار تومان بوده است امّا در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزرا و کتّاب دیوان اعلی خراسانی بوده اند خراسان و قهستان و قومس و مازندران و طبرستان‌را ١٠ مملکتی علی حده گرفته اند و حسابش جداگانه کمتر چیزی بر پادشاهان عرض میکرده و بدین حیله هر سال بمدد خرج لشکر خراسان بیست تومان از این ولایات میستده اند تا در عهد سلطان ابو سعید وزیر خواجه غیاث الدّین امیر محمّد رشیدی طاب ثراه بر این حال اطّلاع یافت دیگر وجوهی از این ولایات بدیشان نداد و بر آن بود که آن مملکت‌را اموال ٢ معیّن گرداند و اخراجات مقرّری ولایات و اقطاع لشکرها و دیگر مصالح آنجایی‌را وضع کرده ما بقی‌را بوجه خزانهٔ عامره داخل محاسبات این ولایات گرداند زمان امانش نداد و بر آن قرار نماند، ربع نیشابور ٢٢ درو چند شهر است و هوایش اکثر معتدل است، نیشابور از اقلیم چهارم

(1) Variant طرعیت, طرمشه, طرمست (2) میمه (3) Yaq IV, 73

ولایت از قهستان غیر از ترشیز و طبس گیلکی بیست فرسنگ راست باشد و هوای معتدل دارد و حاصلش غلّه و میوه و زعفران بسیار باشد و اکثر مردم آن شهر سپاهی[1] باشند و همه کس‌را آلات حرب مهیّا باشد و در هر وقتی که چهل روز از تابستان میگذرد زراعت میکنند و در اوّل
۵ قوس میدروند و حاصل بسیار دارد و آنرا جوی ترش خوانند و سر چهارپایان بغایت سازکار باشد و بیك قریه شوند ودلجك سحره[2] سلطان محمود سبکتکین از آن شهر بوده است، قلعه دره حصاری محکم است و برو چشمهٔ آب جاری بر بالای آن قلعه هست حاصلش غلّه و عنّاب بسیار دارد و میوه و انگورکمتر باشد، موماباد ولایتی است و چند پاره
۱۰ دیه توابع آن و قلعهٔ محکم در آن ولایت است که ملاحده ساخته اند و در غایت استحکام است، ولایات راول[3] ولایتی عریض است و طویل و مملکتی بوده است، راول شهری بزرگ است و گرمسیر و درو میوه بسیار و شکارگاههای خوب وعلفزار بسیار دارد، فیروزکوه در معجم البلدان[4] آمده که قلعهٔ حصین است ما بین هرات و غزنین و دار الملك حکّام غزنین
۱۵ است و هوایش بسردی مایل است و آبش از چشمه ومصانع، قلعهٔ طاق شهری کوچك است و درو انگور بسیار باشد وچند دیه توابع آن است، غزنین از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فاك و عرض از خطّ استوا لح کا همچون عرض بغداد شهر کوچك است و هوایش سرد است و اگر تغییر هوا بسبب عرض بودی بایستی این هر دو موضع یك هوا
۲۰ داشتی بلکه تمام اقلیم اوّل و ثانی و ثالث که بارتفاع آفتاب نزدیك اند گرم بودی و دیگرها که بعدی دارند سرد بودی امّا چون تغییر هوا جهت فراز و نشیب زمین است هر جا بلند است سرد است و هر جا

(1) Variant سپاه جهره (2) Cf *Ta'rīkh-i-Firishtah* (Bombay, 1831) I, 44 (lines 7 to 13) In *Ta'rīkh-i-Haydar-i-Rāzī*, (B M MS Or 4508, f 59 b) the name is given as دلفك (3) رابل (4) Yaq III, 930

سر میگویند و آبی شیرین و سر بیرون میآید و امیر چوپان بر لب آن
چشمه کوشکی ساخته است بر بام کوشك بر آید میانهٔ چشمه مینماید
و در شب جمعه آواز هایل از میانهٔ چشمه ظاهر میشود از آبادانی تا این
چشمه پنج فرسنگ است و پارسایان(۱) در شب بر کنار چشمه احیا داشته
۵ اند شتر آبی و گاو آبی و مردم آبی(۲) بیرون آمدن و چریدن دیده اند و
آب این چشمه در میان صحرا میآیــد و بر آن عمارت و زراعت بسیار
است و چشمهٔ دیگر است بمیان صحرا بطرف طوس و رایگان و امیر
چوپان ماهی در آن انداخته است و حلقه در گوش آن ماهی از مروارید
است بمقدار بیضهٔ کبوتری و اکنون مردم حوق حوق و طایفه طایفه بتفرّج
۱۰ میروند و نان در آن چشمه میاندازند ماهی جهت نان میآید مردم تفرّج
میکنند و از این چشمه تا طوس چهار فرسنگ است و از مزار اکابــر
اولیا درو تربت ابو عثمان حیرهی(۳) و ابو علی ثقفی و عبد اللّه مبارك
و شیخ فرید الدّین عطّار است ، اسفراین از اقلیم چهارم طولش از جزایر
خالدات صا و عرض از خط استوا لوح شهری وسط است و در مسجد
۱۵ آنجا کاسهٔ بزرگ است از روی دورش دوازده گز خیاطی و از آن بزرگتر
کاسه پیش از این کسی نساخته است و بر جانب شمال آن شهر قلعه است
محکم آنرا در صعلوك خوانــد و قریب بنجاه دیه از توابع اسفراین است
و هوایش معتدل است امّا چون آب از رود خانه که در پای قلعه است
میآید و آنجا درخت جوز بسیار است نا سازگار میباشد و ولایت و توابع
۲۰ آن قنوات دارد و همه محصول است از انگور و میوه و غلّه داشته باشد ،
بیهق ولایتی و شهرستان آن سبزوار است و آن شهر وسط است از اقلیم
چهارم است طولش از جزایر خالدات قط یه و عرض از خطّ استوا لو یه
هوایش معتدل است و بازارهــا فراخ و خوب دارد و طاقی از چوب
۲۴ بسته اند که چهار سوی بازار است بغایت محکم وعالی حاصلش غلّه و اندکی

(۱) Variant پارسان (۲) شیر آبی وگاو و اسب وآدمی (۳) حیری

است و اکنون امّ البلاد خراسان طولش از جزایر خالدات صب لب و عرض از خطّ استوا لوکا طهمورث دیوبند ساخته بود بعد از خرابیش چون اردشیر بابکان در عمارة شهر به ساخت شاپور بن اردشیر حاکم خراسان بود از پدر آن شهررا در خواست کرد و او مضایقه نمود شاپوررا غیرت ٥ آمد و آنجا تجدید عمارت کرد و به شاپور نام نهاد نشاپور اسم علم آن شد و عرب نیسابور خوانند دور باروش پانزده هزار گام است و بر شیوهٔ رقعهٔ شطرنج هشت قطعه در هشت قطعه نهاده است و اکاسره‌را عادت بودی که شهرهارا بر شکل جانوران و اشیا ساختندی شاپور ذو الاکتاف در زیادتی عمارت آن شهر سعی نمود و دار الامارهٔ خراسان در عهد اکاسره ١٠ تا آخر عهد طاهریان در بلخ و مرو بودی و چون دولت به بنی لیث رسید عمرو بن لیث در نیشاپور دار الامارت ساخت و نیشاپور دار الملك خراسان شد در سنهٔ خمس و ستمایه[1] آن شهر بزلزله خراب شد هم در آن حوالی شهری دیگر ساختند و شادیاخ خوانند دور باروش شش هزار و نه صد گام بود در سنهٔ تسع و سبعین و ستمایه آن نیز بزلزله خراب ١٥ شد بگوشهٔ دیگر شهری ساختند که اکنون امّ البلاد خراسان آن است در پیش کوهی نهاده است بر جانب قبله دور باروش پانزده هزار گام است و آبش از قنوات و ینابیع و بعضی قنوات ضیاع در میان شهر گذرد و در شیب مساکن و در آنجا عمارات و حوضخانه‌ها ساخته باشند و آب رود از کوهی میآید که در شمال شرقی نیشاپور است و آن کوه بغایت ٢٠ بلند است و از کوه تا نیشاپور دو فرسنگ بیش نیست و درین دو فرسنگ برین رود خانه چهل آسیا ساخته اند و آب چنان تیز آید که یك خروار گندم در دلو آسیا میکند بمقدار سر دو جوال دوختن آن یك خروار آرد شده میباشد چنانکه درازگوش در دنباله هم میرسد، بر جانب شمال بر ٢٤ قلّهٔ کوه بمسافت پنج فرسنگ بر گریوه بر آید که چشمهٔ ایست که چشمهٔ

(1) Variant ثانمایه

منسوب گردانید و از مزار عطّا قبر امام معصوم علیّ بن موسی الرّضا
رضی اللّه عنهما بن جعفر در دیه ساناباد[١] چهار فرسنگی طوس است و قبر
هارون الرّشید خلیفه عبّاسی در مشهد مقدّس آن حضرت است و مشهد
طوس از مشاهیر مزارات متبرّکه است و آن موضع اکنون شهرچه شده و از
٥ مشهد تا راوه سمنان پانزده فرسنگ است و قطب الدّین حیدر در راوه
است و شاه سنجان در سنجان است و سلطان سلیمان در ولایت باخرز
و در جانب قبلی طوس دروازهٔ ایست که سه هزار ولی ابو بکر نام در
مزارات این دروازهٔ رودبار آسوده اند و در جانب شرقی او قبر
امام حجّة الاسلام محمّد غزالی و احمد غزالی و مزار فردوسی و معشوق
١٠ طوسی هم آنجاست مردم طوس نیکو سیرت و پاك اعتقاد و غریب دوست
باشند و از میوه‌های آنجا انگور و انجیر بسیار شیرین باشد و در حوالی
طوس مرغزاری است که آنرا مرغزار رایکان گویند طولش دوازده
فرسنگ و عرضش پنج فرسنگ از مشاهیر جهان است، کلات وجرم کلات
قلعهٔ ایست در غایت محکمی چنانکه درو زرع وکشت توان کرد و آب
١٥ فراوان دارد و جرم قصبهٔ ایست در پای آن قلعه و چند پاره دیه است
که از توابع آن است، مرسان[٢] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر
خالدات صك و عرض از خطّ استوا لو شهری کوچك است و هوایش
بسردی مایل و آب روان و باغستان بسیار و غلّه فراوان دارد، فراوه[٣]
از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ص و عرض از خطّ استوا
٢٠ لط شهری وسط است و هوای خوش و معتدل دارد حاصلش غلّات
و میوه باشد، ربع هری[٤] هرات به تومان است و ولایتی وسیع دارد و
همه از اقلیم چهارم است، هرات از اقلیم چهارم است طولش از جزایر

(١) Variant نوقان (٢) جریمان, مریمان cf. J. N. 323 (٣) MSS فراود,
قراود (٤) هرات, هراة

میوه و انگور باشد و قریب چهل پاره دیه است که از توابع دارد و مردم آنجا شیعه اثنی عشری اند ، بیار از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فط یه وعرض از خطّ استوا لد مه شهری وسط است و هوای معتدل دارد و حاصلش غلّه و اندکی میوه باشد ، جوین ولایتی است پیش
۵ از این داخل تومان بیهق بوده و اکنون مفرد است قصبه فریومد شهرستان آنجاست و بحراباد[1] که مقام سعد الدّین حموی است و ازوکارری[2] و دلبند و خوراشاه از معظم قرای آن اهل آن اکثر شافعی مذهب اند آب این ولایت از قنوات است وهر موضعی یك دو کاریز معتبر دارد و محصولات او از همه چیزی باشد و میوه و انگور کمتر باشد ، خاجرم از
۱۰ اقلیم چهارم است و شهری وسط است و در حوالی آن یك دو روزه راه رهرگیاه است و بدین سبب لشکر بیگانه بدانجا نمیتواند رسید و در آن شهر قلعهٔ ایست و در پای آن دو درخت چنار گویند که هر که صباح چهار شنبه پوست آنرا بدندان گیرد هرگز اورا درد دندان نباشد و بدین سبب پوست آن درختانرا بدندان برده اند و موضعی چند از توابع آن
۱۵ است و در شهر خانه‌های بتکلّف باشد محصول آن غلّه و میوهٔ فراوان باشد ، خبوشان شهری وسط است از اقلیم چهارم و توابع بسیار دارد و در دفاتر دیوان آن ولایترا استو نویسند و در عهد مغول هولاکو خان تجدید عمارت آن کرد و نبیره اش ارغون خان بسر آن عمارت افزود و آب و هوای خوب دارد حاصلش غلّه و پنبه و انگور و میوه فراوان باشد ،
۲۰ شقان[3] شهری وسط است و بیست پاره دیه از توابع آن است و از اقلیم چهارم است و محصول از هر نوعی دارد ، طوس از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صب لب و عرض از خطّ استوا لز جمشید
۲۴ پیشدادی ساخت بعد از خرابیش طوس نودر تجدید عمارتش کرده نام خود

(۱) Variant بحیاباد (۲) آرادوار و کارری ,دراواوکارری
(۳) شبان ,شعان ,سمان

از جزایر خالدات صد ه و عرض از خطّ استوا لد به شهری کوچك است
و ولایتی بسیار از توابع آن است و قصبات کوسوی و خسروگرد و زوح
داخل آن ولایت است و موضع معتبر دارد و باغستان بسیار و انگور و
خربزه و میوه‌اش نیکو میباشد چنانکه گفته اند صد و چند نوع انگور
۵ دارد و آسیاهای آن همه باد میگردد و گویند که فرعون که در زمان
موسی عم در مصر بوده از آنجا بوده است و هامان که هم وزیر او است
هم از آنجاست و گویند که جاماسب حکیم در کوسوی مدفون است، باخرز
ولایتی است از اقلیم چهارم و ولایتی بسیار دارد و معتبر است و در
مجموع مواضع باغات انگور و میوه فراوان باشد تخصیص قصبهٔ مالان[۲]
۱۰ که جای عظیم و بز نزهت است و خربزه بلند در جمیع خراسان مشهور
است، بادغیس از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات صه ل و عرض
از خطّ استوا له ك قصبات کوه نقره و کوه غاباد و بزرگترین و بست
و لب و جاد و ارکابرون و کالون و دهستان[۳] از توابع آن است حاکم
نشین کوه غاباد و بزرگترین و دهستان و کاریز که مقام حکیم سرقعی
۱۵ که سازندهٔ ماه نخشب است هم از توابع آنجاست و در آن ولایت بیشهٔ ایست
پنج فرسنگ در پنج فرسنگ تخمیناً که مجموع درخت فستق است و از
هرات و دیگر ولایات بموسم محصول فستق در آنجا روند و هر کس از
برای خود حاصل کند و بولایت برند و بفروشند و بعضی مردم باشند
که معاش ایشان از این حاصل شود و از عجایب حالات آنکه اگر کسی
۲۰ قصد کند و از فستق کسی دیگری که حاصل کرده باشد سر دارد خر
اورا همان شب گرگ خورد و اگر خیانت نکند سالم ماند، جام از اقلیم

(۱) Variants کرسوی, ووره, کوسویه, وحردکرد, و روح cf. J. N. 313
(۲) مالین, یالی (۳) ارکابرون, الجب و الجاد جاد, کوغاباد و بست
کالو ,ارکابرد اوکابرون and finally کاریزه J. N. 314 gives its capital as
قلعه برتوکه

خالدات صد ك و عرض از خطّ استوا لد ك هرات نام امیری از توابع جهان پهلوان نریمان ساخت اسکندر رومی بعد از خرابی تجدیــد عمارتش کرد دور باروش نه هزار گام است و هوائی در غایت نیکوئی و درستی دارد و پیوسته در تابستان شمال ورد و در خوبی آن گفته‌اند لو جمع
۵ تراب الاصفهان و شمال الهرات و ماء الخوارزم فی بقعة قلّ النّاس یموت فیها ابدًا و آبش از نهرچهٔ هری رود است باغستانش بسیار است و هجده پاره دیه است، متّصل آن شهر از میوه‌هایش انکور فخری و خربزه نیکوست و مردم آنجا سلاح ورز و جنگی و عیار پیشه باشند و سُنّی مذهب اند و در آنجا قلعهٔ محکم است و آنــرا شمیرم خوانند و بــر دو فرسنگی هرات
۱۰ بر کوه آتشخانهٔ بوده است آنرا ارشك[1] گفته اند و این زمــان قلعهٔ امکلجه[2] میگویند و مابین آتشخانه و شهر کنیسهٔ نصاری بوده است و از مزار کبار اولیا و علما تربت شیخ عبد الله انصاری معروف به پیر هری و خواجه محمّد ابو الولید و امام فخر الدّیــن رازی است و در حقّ خوبی هرات گفته اند بیت

۱۵ کر کسی پرســد تــرا از شهرهــا خوشتر کدام
ور جواب راست خواهی گفتــن اورا گو هری
این جهان‌را همچو دریا و آن خراسان‌را صدف
در میان این صدف شهــر هری چون گوهری

و در حین حکومت ملکان غور دوازده هزار دکان آبادان بوده و ششهزار
۲۰ حمام و کاروانسرا و طاحونه و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و آتش خانه و چهارصد و چهل و چهار هزار خانه مردم نشین بوده است، اسفزار شهری وسط است و چند پاره دیه توابع دارد و باغستان بسیار و میوه و انگور و انار فراوان باشد ودر صور الاقالیم گوید اهل آنجــا
۲۴ سُنّی شافعی مذهب اند و در دین متعصّب، فوشنج[3] از اقلیم چهارم طولش

(۱) Variants رسك ,رشك (۲) اسکلجه (۳) بوسنج

ولایت عور، ربع بلخ و طخارستان و ختلان و بامیان، بلخ ار اقلیم چهارم است
طولش ار حزایر خالدات فا ما و عرض ار خطّ استوا لو ما کیومرث بیاد
کرد طهمورث دیوبند باتمام رسانید و لهراسب تجدید عمارتش کرد و بارو
کشید شهری بزرگ است و گرمسیر و آب و هوایش در سارکاری وسطست
ار میوه‌هاش انگور و خربزه تحت نیکوست سلطان ملك شاه در رساله
آورده است که مردم آنجارا غیرت کمتر باشد، بامیان ار اقلیم چهارم است
طولش ار حزایر خالدات فب و عرض از خطّ استوا لدله هوایش سرداست
در عهد خروج مغول جهت آنکه شهزاده موتوکن[1] بن جغتای خانرا آنجا
کشته بودند چنگیز خان نگین سیرهاش آنرا بکلّی خراب کرد و ماو
بالق[2] خواند و حکم کرد که هیچ کس آنجا عمارت و مسکن نکند و ار
آن وقت بار خراب است، بنجهیر ار اقلیم چهارم است طولش ار حزایر
خالدات فب و عرض ار خطّ استوا لوله شهری وسط است و هوای
خوش دارد حاصلش غلّه و اندکی میوه باشد، خورجان ولایتی است و
شهرش یهوده و فاریاب و شورقان است ار اقلیم چهارم است طولش
ار حزایر خالدات صح و عرض ار خطّ استوا له‌ك هوای معتدل دارد و
آبش ار قنوات و جبالی که در آن حدود است بر میگیرد و حاصلش اندکی
غلّه و میوه باشد، ختلان ار اقلیم چهارم است طولش ار حزایر خالدات
فا و عرض ار خطّ استوا لك شهری بزرگ بوده و اکنون خراب است
حاصلش غلّه و پسه و انگور باشد، سمنجان[3] ار ولایت طخارستان است و
ار اقلیم چهارم طولش ار حزایر خالدات فب و عرض ار خطّ استوا له
شهری کوچك است بر طرف شرقی سه محلّه است بهم متّصل و طرف
غربی سه محلّه است متفرّق و قلعهٔ محکم دارد و آب فراوان و باغستان

(۱) Variants مامکی , مامکان , مامیکی cf Abu-l-Ghāzī, text pp 111, 149
(۲) موی مالق (۳) سمسان

چهارم است طولش ار جزایر خالدات صد ه و عرض ار خطّ استوا لد ں
شهری وسط است و قریب دویست پاره دیه ار توابع آنجاست باغستان
بسیار و میوه بیشمار دارد و آب شهر و ولایت مجموع ار قنوات است و
ار مزار اکابر تربت زندهٔ پیل احمد جام آنجاست و بر آنجا عمارتی و
٥ گنبدی عالی خواجه علاء الدّین محمّد ساخته و دیگر مزارات متبرّکه بسیار
است، خشت شهری وسط است و ولایتی قرب پنجاه پاره دیه که بهری
رود منسوب است ار توابع آن است این زمان موضع او حاکم نشین
آنجاست محصولات فراوان و میوهٔ خوب دارد بتخصیص سیب سفید بزرگ
که در خراسان مثل آن جایی دیگر نیست، خواف[1] ولایتی است طولش
١٠ ار جزایر خالدات صح ك و عرض ار خطّ استوا له ك قصبات سلامه و
سنجان و زوزن ار توابع آن است و ملك زوزنی در آنجا عمارت عالی ساخت
ار میوه‌هایش انگور و خربزه و انار و انجیر نیکوست مردم آنجا حنفی مذهبند
و شریعت‌رو و در آن مذهب بغایت صلب اند و غریب دوست باشند
و مایل خیرات و حجّ باشند و در آنجا ابریشم و روباس بسیار باشد،
١٥ زاوه ولایتی است و قصبهٔ او زاوه و در آنجا قلعه گلین محکم باشد و
قریب پنجاه پاره دیه ار توابع آن است و بعضی‌را آب رود است و
بعضی‌را آب ار قنات حاصلش ابریشم و غلّه و پنبه و انگور و میوهٔ فراوان
است و مزار شیخ قطب الدّین حیدر که مقدّم حیدریان است در آنجاست،
غور ولایتی است و شهرستان آنرا آهنگران خوانند ار اقلیم چهارم است
٢٠ طولش ار جزایر خالدات صط و عرض ار خطّ استوا له و قریب سی پاره
دیه ار توابع آنجاست و مردم آنجارا بلاهت نسبت کنند، غرجه[3] ار اقلیم
چهارم است طولش ار جزایر خالدات صط و عرض ار خطّ استوا لو م
٢٣ ولایتیست و قریب پنجاه پاره دیه ار توابع آن است و بآب و هوا مانند

(1) Variant حاف (2) راوه (3) عورجه

مرورا بارو کشید دورش دوارده هرار و سیصد گام است و در آں ملك علّه سی بیکو میآید و معی این آیت مَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ[1] گویی در شاں آں ملك وارد است گویند که یك من علّه چوں آنجا زرع کند در سال اوّل صد من حاصل دهد و در سال دوم ار علّه که درویده باشد و تخم افشانده شده سی من و در سال سیم ده من هوایش متعفّن است و درو بیماری بسیار بود بتخصیص علّت رشته آتش ار مروررود است و قواب رمیىش شوره‌ناك است و بدین سبب ارتفاعش بیکو باشد و جای ریگ رواں باشد چه در آں بردیکی علمه ریگ رواں است و ار میوه‌هاش امرود و انگور و حربره بیکو است و حشك کرده به بسیار ولایات برند و آبی یك یك بیك افتد مردم آنجا بیشتر حبکی بوده اند اکنوں آں شهر حراب است و ار آنجا اکابر و عقلا بسیار حاسته اند و در عهد اکاسره برزویه طبیب و بررجمهر بختکاں و باربد مطرب و دیه سعید ع[2] که ار صیاع مروست مقام ابو مسلم صاحب دعوت آنجا بود، اسفورقاں[3] از اقلیم چهارم است طولش ار حرایر حالدات صه و عرص ار حطّ استوا لو مه شهری کوچك است و درو حر علّه حاصل بیست، ابیورد ار اقلیم چهارم است طولش ار حرایر حالدات فحم و عرص ار حطّ استوا لرکه شهری کوچك است و درو میوه فراواں، تفتاراں ار اقلیم چهارم است طولش ار حرایر حالدات صه و عرص ار حطّ استوا لو مه شهری وسط است و درو باعستاں فراواں و آب رواں بسیار و حاصلش میوه و علّه باشد، حاوراں[4] ار اقلیم چهارم است طولش ار حرایر حالدات صه و عرص ار حطّ استوا م م شهری وسط است و درو باعستاں فراواں و آب

---

(1) Qurān II, 263 (2) Variant سعدج cf Ibn Khall N° 382, p 71

(3) شبورقاں (4) حاورداں

بسيار دارد و از میوه انگور و انجیر و شفتالو و فستق بغایت فراوان و خوب باشد، طالقان از ولایت طخارستان است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فا و عرض از خطّ استوا لہ شهر کوچك است اکثر مردم آنجا جولاه باشند و درو غلّه و میوه بسیار است و ولایت معمور و
٥ آبادان است، فاریاب از اقلیم چهارم است و توابع جوزجان طولش از جزایر خالدات صط و عرض از خطّ استوا لزمه شهری کوچك است کمتر از طالقان و ولایتی بسیار و میوهٔ فراوان از اقلیم چهارم است، قوادیان طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خطّ استوا لح کیقباد اوّل کیانیان ساخت شهری کوچك است و قصبات نوید و واشجرد و شومان
۱۰ از توابع اوست هوای گرمسیر دارد و درو زعفران بسیار بود، کالف شهری کوچك است بر کنار جیحون و بهای جیحون بدینجا سه هزار گام باشد دور باروش سه هزار گام است آب و هوایش درست است و میوه‌های خوب و فراوان باشد، دلح[1] قلعهٔ ایست بر بیست[2] فرسنگی بلخ بر کوهی که هشت فرسنگ دور آن کوه است و همه سنگ سیاه است و بسر آنجا
۱۵ راه نیست و بر فرازش آب و گیاه بسیار است و جائی عظیم محکم است، ربع مرو شاهجان، مرو از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صور و عرض از خطّ استوا لزم کهن در مرو طهمورث ساخت و شهر مرو اسکندر رومی بسر آورد و دار الملك خراسان ساخت ابو مسلم صاحب دعوت در آنجا مسجد جامع ساخت و در جنب آن دار الاماره بجنب عالی
۲۰ و درو قبّه و پنجاه و پنج گز در پنجاه و پنج گز و از هر طرف آن قبّه ایوانی است سی گز در شصت گز مأمون خلیفه بوقت آنکه حاکم خراسان بود دار الملك آنجا داشتی بنی لیث صفّار به نیشابور بردند چون دولت
۲۲ سلاجقه رسید جغری بیگ باز بآنجا آورد و نبیره‌اش سلطان ملك شاه

(1) Variants کح, قحما, وکح, دح possibly for اورح (2) هشت

از توابع آن است، نارر[1] شهری وسط است و از اقلیم چهارم طولش از
جزایر خالدات صه و عرض از خطّ استوا لو م در آن ولایت غلّهٔ فراوان
بود، قلعهٔ نای[2] محبس مسعود سعد سلمان است،

باب هفدهم در ذکر ولایت مازندران،

و آن هفت تومان است برین سبیل اوّل تومان جرجان که دار الملك
آنجاست دوم موروستاق[3] سیم استراباد چهارم آمل و رستمدار[4] پنجم
دهستان ششم روعـد هفتم سیاه رستاق[5] حقوق دیوانیش داخل مملکت
خراسان است، جرجان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ص
و عرض از خطّ استوا لو نه نبیرهٔ سلطان ملك شاه ساخت دور باروش
هفت هزار گام است هوایش گرم است و متعفّن و آبش از کوه امّا چون
کوه نزدیکی دارد و در هنگام گرما برف از کوه بیاورند و حاصلش غلّه
و پنبه و ابریشم بود و از میوه‌هایش خرما و انگور و عناب و سجد نیکو
و بسیار بود و از نیکویی نشو و نما تـا درخت دوسه ساله از ده ساله
دیگر ولایات قوی تر و بقوّت تر باشد و اهل آنجا شیعه و صاحب مروّت
باشند و در اوایل عهد اسلام کثرت و غلبه عظیم داشته اند و در زمان
آل بویه بوبا و جنگ شهر نقصانی فاحش در عددشان ظاهر شد و در
عهد مغول قتل عام رفت و اکنون خراب است و آنجا مردم اندك اند
فیروز ساسانی در آن حدود جهت دفع تنازع با تورانیان دیواری طولش
پنجاه فرسنگ بساخت و از مزار آکابر تربت محمّد بن جعفر الصّادق عم
و آن مزار بگور سرخ مشهور است و در آنجا دو سنگ آسیا است هـر
یکرا بیست گز قطر و دو گز ضخم، استراباد از اقلیم چهارم است طولش
از جزایر خالدات فط له و عرض از خطّ استوا لو نه شهری وسط است

(1) Variants نارر , مادر , نادر , ماآو (2) نای , مای , نار , ناء Cf Chahār Maqāla, p 45 (3) رزمو رستاق , برو موسان , برر موساق , بررود و موروستان (4) رستدار (5) ساورستان , سیاه دستان

بسیار و روان و حاصلش غلّه و میوه باشد قصبهٔ میهنه[1] که مقام شیخ ابو سعید ابو الخیر بوده قدّس الله سرّه و او آنجا آسوده است از توابع خاوران است و در حقّ بزرگان که از دشت خاوران خاسته اند گفته اند شعر[2]

تا سپهر صیت گردان شد بخاك خاوران
تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری
خواجهٔ چون بو علی شادانی آن صاحب قران
مفتیِٔ چون اسعد میهنه ز هر شبهی بری
صوفیِٔ صافی چو سلطان طریقت بو سعید
شاعری فاخر چو مشهور خراسان انوری
شادباش ای آب و خاك خاوران کز روی لطف
همچو آب بحر و خاك کان گهر می پروری

سرخس از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صد ك و عرض از خطّ استوا لر از افراسیاب ترك ساخت دور باروش پنج هزار گام است ١٥ و قلعهٔ محکم از خاکریز دارد و هوایش گرمسیر است و آبش از رود خانهٔ که از هری بطوس میآید و عظیم و نیکو و هاضم و از میوه‌هاش انگور و خربزهٔ نیکوست، شترقان[3] شهری کوچك است و گرمسیر و غلّه فراوان سخت ارزان بود، مرو الرّود از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صر و عرض از خطّ استوا لوك از قصبات آن پنج دیه ٢٠ بوده که سلطان ملك شاه ساخت دور باروش پنج هزار گام است و گرمسیر است امّا هوای درست دارد و آبی گوارنده و اکثر اوقات آنجا ارزانی بود و از میوه‌هاش انگور و خربزه سخت نیکوست چند پاره دیه

(١) Variants مرمیه , مهنه (٢) Cf Dawlat Shah, p 81
(٣) Duplicate of اسفورقان See preceding page, and cf Yaq III, 251, 256

باب نوزدهم در ذکر دیار قومس[1] و طبرستان،

حدود آن با ولایات خراسان و عراق عجم و مازندران و مفازه پیوسته است حقوق دیوانی آنجا داخل خراسان است، خوار[2] از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فری و عرض از خطّ استوا له ك شهری کوچك است غلّه و پنبه درو نیك میباشد، دامغان از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فح به و عرض از خطّ استوا لو ك هوشنگ ساخت دور باروش هشت هزار گام است و هوایش بگرمی مایل است و آبش از رود و از میوهاش امرود نیکوست چشمهٔ ایست در حوالی چهار دیه آب اندك دارد میل بزردی از قاذورات هرچه در آنجا اندازند باد چنان بر خیزد در دامغان که مجموع درخت بشکند معتمدان بروند و آنرا پاك کنند باد ساکن شود و بکرّات آزموده شده است،

سمنان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خطّ استوا لو طهمورث ساخت هوایش معتدل است و آبش از رود و از میوهاش انار و فستق و انجیر بغایت نیکو باشد، بسطام از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فط ك و عرض از خطّ استوا لو ی شهری کوچك است و هوای معتدل دارد و از مزارات اکابر مزار سلطان العارفین ابو یزید[3] طیفور بن عیسی سروشان[4] آنجاست حاصلش میوه و غلّهٔ فراوان است، گردکوه آنرا در گنبدان[5] گفته اند سه فرسنگ است بدامغان پیرامون او منصور آباد و مهات[6] ورستاق است زراعات و محصول بسیار دارد، فیروز کوه در معجم البلدان[7] و آمده که قلعهٔ ایست که کوه دماوند بر او مشرف است هوایش سرد درخت نمیباشد و غلّات بسیار زراعت میکند و حاصل نیکو دارد و آب خوار از در قلعه و دیه

---

(1) In the MSS generally فومش (2) Variant خار (3) بایزید بسطامی (4) بروشان (5) ده گنبدان (6) مهاق مهاب فهاب (7) Yaq III, 930

نزدیك بدریای خزر و آب و هوای معتدل دارد حاصلش غلّه و میوه و انگور و ابریشم باشد، آمل از اقلیم چهارم باشد طولش از جزایر خالدات فرك و عرض از خطّ استوا لول طهمورث ساخت شهری بزرگ است و هوایش بگرمی مایل و مجموع میوه‌های سردسیری و گرمسیری از لوز و ۵ جوز و انگور و خرما و نارنج و ترنج و لیمو و مرکب و غیره فراوان باشد و مشمومات بغایت خوب و فراوان چنانچه اگر شهر بند شود هیچ چیز از بیرون احتیاج نباشد، دهستان از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات صایه و عرض از خطّ استوا لزیه قباد بن فیروز ساسانی ساخت و آنرا از ثغور نهاده اند میان مسلمانان و اتراك هوایش گرم است و آبش از ۱۰ رود اندك میوه دارد، رستمدار ولایتی است قریب سی صد پاره دیه از توابع آن است و هوایش بگرمی مایل است و بیشتر ولایاتــرا آبش از شاهرود، ساری از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خطّ استوا لز طهمورث دیوبــند ساخت شهری وسط است و دورش تقریبًا چهار هزار گام است و ولایتی بسیار از توابــع اوست و میوه و ۱۵ پنبه و غلّه فراوان دارد، روعد از اقلیم چهارم است طولش از جزایــر خالدات فح و عرض از خطّ استوا لز شهر وسط است، کبود جامه ولایتی است و اکنون چون جرجان خراب است مجموع ولایت داخل کبود جامه است حاصلش ابریشم و انگور و غلّهٔ بسیار میباشد و ولایتی عریض است، نیم مردان جزیرهٔ ایست مردم بسیار در آنجا ساکن اند کشتیها که از ۲۰ اروس[1] و گیلان و مازندران می‌آیند آنجا میآیند و از آنجا سه فرسنگ است تا استراباد و محصول بسیار از کشتیها دارد، شهراباد قصبهٔ ایست قباد بن فیروز ساسانی ساخت و اکنون خراب است،

(۱) Variants ارس, الوس

پنبه و ابریشم و برنج است و مردم آنجا کوهی و بی تمییز باشند، شفت از اقلیم چهارم و شهری کوچك است و آب و هوا و حاصلش مانند دیگر مواضع باشد، فومن از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فد و عرض از خطّ استوا لح شهری بزرگ است و ولایات بسیار دارد حاصلش غلّه و برنج و ابریشم بسیار باشد و مردم جیلانات بیشتر علی العرش باشند، ۵
کسکر[1] از اقلیم چهارم است و شهری وسط است و آب وهوا مانند دیگر مواضع، کوجهان[2] از اقلیم چهارم است اردشیر بابکان ساخته است و سهمش[3] خوانند، کوتم از اقلیم چهـارم است و در کنار دریا افتاده است و بندرگاه کشتی که از گورگان و طبرستان و شیروان از آنجا بیرون میآید و حاصل عظیم دارد، کرجیان[4] از اقلیم چهـارم است ۱۰
و در قدیم شهری بزرگ بوده و اکنون وسط است و آب و هوا مانند ولایات دیگر، لاهیجان[5] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه‌ك و عرض از خطّ استوا لح شهری بزرگ است و دار الملك جیلانات آنش از جبال بر میگیرد و حاصلش برنج و ابریشم و اندك غلّه میباشد و نارنج و ترنج و میوه‌های گرمسیری فراوان است، بیسر[6] از اقلیم چهارم ۱۵
است و شهری کوچك و در ارتفاع و هوا مانند دیگر جیلانات باشد،

مخلص[7]، در صفت طرق و جبال و معادن و انهار و عیون و آثار و بحار و بحیرات و آن پنج فصل است،

فصل اوّل، در ذکر کمیّت مسافت طرق ایران، ۲
در اوّل کتاب شرح مسافت فرسنگ بتدقیق داده شد که حکمای ما تقدّم در عهد کیقباد کیانی اعتبار فراسخ کرده مسافت هر فرسنگ سه میل کرده اند که دوازده هزار ذراع خلقی باشد به گز خیّاطی و در

(1) Variant کسکر (2) کوحهان ,کوحسان ,کرحان (3) بهمش ,بهمنش (4) کوحسان ,کوحیان (5) لاهجان (6) بیسر ,بسر (7) مخلص

میگذرد، دماوند قصبهٔ ایست که آنرا پشیان(۱) خوانند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فرك و عرض از خطّ استوا له ی کیومرث ساخت و هوای سرد دارد و از میوه‌هاش عبّاسی نیکوست چنانکه از عبّاسی دوشاب گیرند، فریم بعضی از قومس گرفته‌اند و بعضی از توابع مازندران و اکثر اوقات داخل ساری میباشد و بوالی او تعلّق دارد و بعضی داخل قومس کنند و بعضی داخل ساری، خرقان دیهی است از توابع بسطام هوای خوش و آب فراوان دارد و از مزار اکابر تربت شیخ ابو الحسن خرقانی درآن موضع است،

باب بیستم در ذکر بقاع جیلانات،

و آن دوازده شهر است و از اقلیم چهارم و برکنار دریای خزر طولش از سفید رود و رستمدار تا موغان چهل فرسنگ و عرض از ولایات دیلمان و طوالش تا دریا یك فرسنگ حدود آن با ولایات مازندران و عراق عجم و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است حقوق دیوانیش هر جیلانی‌را بداں امیری تعلّق دارد که حاکم آنجاست امّا آنچه بدیوان معول میدهند دو تومان است و معظم بلاد آن لاهیجان است و فومن و دیگر جیلانات با یکی از این دو دوست باشند و متابعت او نمایند، اصفهبد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خطّ استوا لح شهری وسط است حاصلش غلّه و برنج و اندکی میوه باشد ولایت بسیار است و قریب صد پاره دیه از توابع اوست حقوق دیوانیش دو تومان و نه هزار دینار است، تولم(۲) از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خطّ استوا لح شهری وسط است حاصلش غلّه و پنبه و برنج و نارنج و ترنج و لیمو باشد، تمیجان شهری وسط است از اقلیم چهارم حاصلش چنانکه از دیگر مواضع است، رشت از اقلیم چهارم هوایش بغایت گرم و متعفّن است حاصلش غلّه و

(۱) میشان (۲) تولیم

شهر همدان شش فرسنگ جمله باشد از سلطانيّه تا همدان سی فرسنگ ،

ثمّ [1] من همدان الی قصر شیرین از همدان تا شهر اسد آباد هفت فرسنگ گریوهٔ کوه الوند [2] در این راه است ازو تا دیه کنگور اوّل کردستان شش فرسنگ از و تا دیه صحنه پنج فرسنگ ازو تا شهر ٥ چمچمال [3] چهار فرسنگ ازو تا دیه کرماشاهان شش فرسنگ صُفّهٔ شبدیز که صورت خسرو و شیرین بر آنجا در سنگ تراشیده اند بر دست راست یك فرسنگی این مرحله است و دو چشمه آب که آسیا بگرداند از زیر صُفّهٔ شبدیز بیرون میآید و از کرماشاهان تا حکارمس [4] شش فرسنگ ازو تا دیه حسا کاوان [5] پنج فرسنگ ازو تا دیه کرند و ١٠ خوشان [6] شش فرسنگ ازو تا شهر حلوان بگریوه طاق کرا [7] فرو باید رفت هشت فرسنگ و براه کیل و کیلان یك فرسنگ زیادتست و راه خوشتر از حلوان که اوّل ملك عراق عرب است تا قصر شیرین پنج فرسنگ [8] راه از آنجا جدا میشود از همدان تا قصر شیرین پنجاه و هشت فرسنگ و از سلطانیّه هشتاد و هشت فرسنگ از قصر شیرین براه بغداد ١٥ تا شهر خانقین پنج فرسنگ از و تا رباط حلولا [9] که سلطان ملك شاه سلجوقی ساخت پنج فرسنگ ازو تا هارونيّه [10] پنج فرسنگ شهرابان بدست راست بدو فرسنگی این مرحله است از هارونيّه تا شهر یعقوبا هفت فرسنگ ازو تا شهر بغداد هشت فرسنگ جمله باشد از قصر شیرین تا بغداد سی فرسنگ و از همدان هشتاد و هشت فرسنگ و از سلطانيّه ٢٠ صد و هجده فرسنگ ، ثمّ من بغداد الی النجف اقصی حدّ الایران ، از بغداد

---

(1) Many MSS give بر and so throughout (2) Variant اروند
(3) جمجال , جمجمال (4) Qud 19 , حکاریش , حکاو , جکاوش , حکارش
(5) حکارس , حماء کوان , حیارکاوان , حماکادان , حاکاوان , جکاو , حمارکاوان ,
(6) خوشان خوشان , حماکاوان , حما کامران , حمارکان , حماکان , حما کاران
(7) کرا باد (8) I K 18 Qud 197 I R 163, 165 Yqb 269 I N 470
(9) حلبه رباط (10) هرونیه

رسالهٔ ملك شاهی آمده که سلطان در کمیّت مسافت فراسخ کم و بیشی
استماع میکرده است اکثر طرق ایران و دیگر ولایات که اورا بر آن
عبور بوده است میفرموده است پیمودن فراسخ خوارزم کابیش یازده
هزار گام است و در آذربایجان و ارمن بحدود ده هزار گام است و
٥ در عراقین و کردستان و لرستان و خوزستان و خراسان و فارس و
شبانکاره و دیار بکر و غیر آن بجوار ششهزار گام بر می آمده و در
ولایات روم و گرجستان و ارّان و موغان و شیروان خود فرسنگ اعتبار
نمیکرده اند و منازل و اوقات می شمرده اند و در تمامت مملکت خود
بنیاد فرسنگی بر ششهزار گام معتدل نهاده است و کمیّت مسافت طرقی
١٠ که اورا برآن عبور بوده منزل بمنزل در آن رساله گفته است و در عهد
اولجایتو سلطان معول همچنین بعضی طرق‌را که میپیموده اند و میل
مینهاده اند فرسنگی کابیش هشت هزار گز خیّاطی بر میآمد و ذراع
حلقی کابیش ثلثان گز خیّاطی باشد و گاهی معتدل الیه یك گز خیّاطی
بیشتر است پس همه بهم نزدیك است و فرسنگ دوازده هزار ذراع حلقی
١٥ کما بیش که حکمای ما تقدّم اعتبار کرده اند معتمد علیه است اکنون
آغاز از شهر سلطانیّه که میان ایران زمین است و دار الملك است کرده
شاه‌راه‌هارا تا اقصی ایران یاد کنیم و راه‌هارا که در حدود هر شاه راه
باشد هم در پی آن شاهراه بیاوریم تا زود فهم شود،

شاهراه جنوبی و هی القبلیّة من السلطانیّة الی النّجف اقصی حدّ الایران
٢ صد و چهل و چهار فرسنگ است، من سلطانیّه الی همدان از سلطانیّه
تا دیه نخشیر[1] پنج فرسنگ ازو تا دیه ولج پنج فرسنگ ازو تا رباط
اتابك محمّد بن ایلدگز[2] چهار فرسنگ ازو تا دیه کرکهر[3] بولایت
٢٢ همدان چهار فرسنگ از و تا دیــه صاحی[4] همدان شش فرسنگ ازو تا

---

(١) Variants نخشر، ولانجرد، ونخشر، نخشیر، نخشه، نحر، سحر (٢) Qaz II 257 (٣) کرکر، کرکهرند (٤) صاحی، صاحو مساهجین، صاحی

هل لما من رماما * بالقبیات مرجع

از عقبه تا قاع درو چاههاست بیست و چهار میل و منعشی بالحاجا
است بر سیزده میل و از قاع تا زباله درو آب بسیار است بیست و
چهار میل و منعشی بحریسی است بر چهارده میل و از زباله تا شقوق
٥ درو برکهاست بیست و یك میل و منعشی بتایر است بر چهارده میل
از شقوق تا بطان و هی قبر العبادی و درو برکهاست بیست و نه میل
و منعشی به بردین بر چهارده میل و از عبادی تا ثعلبیّه بیست و نه میل
و منعشی بهلبیه[1] است بر چهارده میل جمله باشد از نجف تا ثعلبیّه
دویست و سی و شش میل که هفتاد و هشت فرسنگ و دو میل تواند
١٠ بود و از بغداد صد و چهارده فرسنگ و دو میل شمرده اند و راه واسط
در ثعلبیّه با راه بغداد بپیوندد و ثعلبیه‌را ثلث راه بغداد تا مکّه شمرده اند
از ثعلبیّه تا خزیمیه درو برکهاست سی و دو میل و منعشی بعیس[2] است
بر چهارده میل از خزیمیه تا اجفر[3] و درو برکهاست بیست و چهار
میل و منعشی به بطن الاغر بر چهارده میل از اجفر تا فید درو آب
١٥ رواسست سی و سه میل و منعشی به قرایں است بر بیست میل از فید
تا توز درو برکهاست و چاهها است سی و یك میل و منعشی بقرتین[4]
است بر هفده میل از توز تا سمیراء[5] درو برکهاست و چاهها است
بیست میل و منعشی به مخیمه[6] است بر دوازده میل از سمیرا تا حاجر
درو برکهاست و چاههاست سی و شش میل و منعشی بعباسیّه است بر
٢٠ یازده میل از حاجر تا معدن نقره درو چاههاست سی و چهار میل
و منعشی بقروری است بر هفده میل جمله باشد از ثعلبیّه تا این مرحله
دویست و ده میل که هفتاد فرسنگ بود و از نجف صد و چهل و
٢٢ هشت فرسنگ و دو میل و از بغداد صد و هفتاد و چهار فرسنگ و

(1) Variants برهمه ، برهیه ، تاسه (2) نعالی ، نعاس (3) حقوقه ، حقوقه
(4) نقرس (5) سمیرا (6) مخیمه

تا دیه صرصر دو فرسنگ ازو تا دیه فراشه[١] هفت فرسنگ ازو تا شطّ النیل هفت فرسنگ و دیه برس[٢] که مقام نمرود بوده و ابراهیم خلیل عم را آنجا بآتش انداخته بر دست چپ بیك فرسنگی این طریق است از شطّ النیل تا شهر حلّه دو فرسنگ شهر بابل بر دست راست سه نیم
٥ فرسنگی این مرحله است بر کنار فرات ازو تا شهر کوفه شش فرسنگ و از کوفه تا مشهد امیر المومنین مرتضی علی کرّم الله وجهه که بر سر بیابان نجف است دو فرسنگ جمله باشد از بغداد تا مشهد نجف بیست و شش فرسنگ و از همدان صد و چهارده فرسنگ و از سلطانیّه صد و چهل و چهار فرسنگ، ثمّ من النّجف الی مکّة از مشهد که بر سر نجف
١٠ است تا مکّه بیست و هفت مرحله است و در آن مراحل زبیده خاتون عبّاسیّه زن هرون الرّشید و سلطان ملك شاه سلجوقی و دیگر اکابر مصانع و آثار و امثال طرق فراوان ساخته اند اوّل[٣] از مشهد تا معیثه بیست و چهار میل و منعتی بوادی السباع است بر پانزده میل چنانکه جریر گفته است شعر

١٥ انّ الرّزیّة من تضمّن قبره * وادی السّباع لکلّ جنب مصرع

و در معیثه مصانع است ازو تا قرعا درو چاههاست سی و دو میل و منعتی بمسجد سعد فزاری[٤] است که عوام آنرا سعد بن ابی وقّاص خوانند بر چهارده میل از قرعا تا واقصه بیست و چهار میل درو چاههاست و از جمله چاه قرون که سلطان ملك شاه سلجوقی حفر کرده پانزده گز در پانزده
٢٠ گز است در عمق چهار صد گز در سنگ کنده اند و منعتی بطرف است بر چهارده میل از واقصه تا عقبهٔ شیطان درو چاههاست بیست و نه میل و منعتی بقبیبات است بر چهارده میل چنانچه شاعر گفته است شعر

(١) Cf I J 217 Variants فرات ,فراسه ,فراحه ,حواشه ,فراش ,بادیه

(٢) دبوس و لولوس ,بر قوس ,بربوس ,دبوس و بوس (٣) Cf I K 126, from whom all this route is copied (٤) معزاری Cf Yaq II, 398

است و ار کوفه تا مدینه بیست مرحله و ار مدینه تا مکّـه ده مرحلـه
و من مکّة الی المدینة[1] نطریق الحادة ار مکّـه تا نطن مر درو چشمهٔ
ایست و برکه شاررده میل ارو تا عسفان درو چاهها ست سی و سه میل
ارو تا قدید درو چاهها ست بیست و چهار میل ار و تا حجفه که میقات
٥ اهل شام است بیست و هفت میل دریای قلزم بر پنج میل این مرحله
است ارو تا دیه ابواء درو چاهها ست بیست و هفت میل ارو تا سقیا
درو آب روانست بیست و نه میل ارو تا رویثه درو برکهٔ آب است
سی و شش میل ارو تا سیاله درو چاهها ست سی و چهار میل ارو تا
ملل درو چاهها ست نورده میل ار و تا شجره دوارده میل ارو تا مدینه
۱۰ سه میل جمله باشد ار مکّه تا مدینه دویست و شصت میل که هشتاد
و شش فرسنگ و دو میل باشد ، و نطریق البدر ار مکّه بدینه حی[2]
سه فرسنگ ار آنجا بمارهٔ[3] ابو بکر و عثمان[4] رصعهما که آنرا سیسان[5]
خوانند و رقیع[6] نیر گویند شش فرسنگ ار آنجا بماء الخلیص که عقبهٔ
سویق[7] آنجاست هشت فرسنگ و ار آنجا بمارهٔ طفوه رانق و یقال وادی
۱٥ طفوان[8] هشت فرسنگ و ار آنجا بماء رانط عراب و سعال[9] رانق و
سعال الجحود[10] و میل ابو جهل آنجاست هشت فرسنگ و ار آنجا بوادی
البدر[11] هشت فرسنگ و ار آنجا ببدر و حنین سه فرسنگ و ار آنجا
بوادی الصفرا شش فرسنگ و ار آنجا بوادی العرال[12] هشت فرسنگ
و ار آنجا بذو الحلیفه که میقات است هفت فرسنگ و ار آنجا ببیر[13]
۲۰ امیر المؤمنین علی عم هشت فرسنگ و ار آنجا بمدینهٔ حضرت رسول صلعم

(۱) I K 130, in reverse way (۲) Variant حسی (۳) مرنارت
(٤) عمر (٥) سقیان ,سسعان ,سیقان (٦) رقیع (۷) J N 540 رانق
(۸) صعوان Mahya'ah مهیعه or رابع Yaq IV, 702 J N 542 طعوره راس ,قلعوه
(۹) عراق و قال (۱۰) و نقال الجحفه و ملل (۱۱) بوادی حسب الدر,
(۱۲) Yaq III, 399 and 797 (۱۳) J N 510 نعمره ایبار حب الدرر

دو میل راه مدینه از اینجا جدا میشود و از معدن نقره تا معیثة الماوان
درو برکهاست و چاههاست سی و سه میل و منعتی سمط است بر
سانرده میل از معیثة الماوان تا ربذه درو برکهاست و چاههاست بیست
و چهار میل و منعتی به اریمه بر چهارده میل از ربذه تا معدن بنی سلیم
٥ درو برکهاست بیست و چهار میل و منعتی بشروری[1] بر دوازده میل
از معدن بنی سلیم تا سلیله بیست و شش میل و منعتی بکابین است بر
دوازده میل و از سلیله تا عمق درو برکهاست و چاههاست بیست و یك
میل و منعتی بسجه بر دوازده میل از عمق تا افیعیّه درو برکهاست و
چاههاست سی و دو میل و منعتی بکراع[2] بر یازده میل از افیعیّه تا
١٠ مسلح درو برکهاست و چاههاست سی و چهار میل و منعتی بکرانه بر
چهارده میل از مسلح تا غمره درو برکهاست و چاههاست هجده میل و
منعتی بقصر است بر هشت میل از غمره تا ذات العرق که میقات این
طریق است و بعضی میقاترا بمسلح شمارند بیست و شش میل و در ذات
العرق چاههاست و منعتی باوطاس است بر دوازده میل و راه بصره
١٥ در اوطاس یا ذات العرق با این راه بپیوندد و از ذات العرق تا
بستان ابن عامر درو آب بسیار است بیست و دو میل و منعتی بعمر
ذی کنده است بر یازده میل از بستان ابن عامر تا مکّه بیست و چهار
میل و منعتی بمشاش است بر یازده میل جمله باشد از معدن نقره تا
مکّه دویست و هشتاد و چهار میل که بود و چهار فرسنگ و دو
٢٠ میل است و از ثعلبیّه صد و شصت و چهار فرسنگ و دو میل و از
نجف دویست و چهل و سه فرسنگ و میلی و از بغداد دویست و
شصت و نه فرسنگ و میلی و از همدان سیصد و پنجاه و هفت فرسنگ
و میلی و از سلطانیّه سیصد و هشتاد و هفت فرسنگ و میلی و در صور
٢٤ الاقالیم گوید که از راه راست نجف تا مکّه همچنین بیست و هفت مرحله

(1) Variant سرورا (2) لواع

فرسنگ و دو میل هر دو باشد دویست و پنجاه فرسنگ، و من بغداد
الی سایر البلاد ثمّ الی بصرة از بغداد تا مداین شش فرسنگ ازو تا دیر
[ال]عاقول هشت فرسنگ ازو تا جبل هفت فرسنك ازو تا فم الصلح ده
فرسنگ ازو تا واسط نه فرسنگ جمله باشد از بغداد تا واسط چهل
۵ فرسنگ از واسط تا نهرابان ده فرسنگ ازو تا فاروث هشت فرسنگ
ازو تا دیر العمال پنج فرسنگ ازو تا حوانیت هفت فرسنگ ازو در شطّ
باید رفت و از بطایح گذشته از نهر الاسد تا دجلة العورا آمد جمله
باشد سی فرسنگ و ازو در نهر معقل ببصره باید شد جمله باشد ده
فرسنگ و از واسط تا بصره چهل فرسنگ و از بغداد هشتاد فرسنگ،
۱۰ و من بصرة الی البحرین از بصره تا عبادان دوازده فرسنگ و از آنجا دو
فرسنگ دیگر خوشاب است بعد از آن در بحر تا شهر بحرین هفتاد
فرسنگ و در این راه دو کوه جفته است در زیر آب که آنرا عویس و
کسیر خوانند اگر کشتی بر سر آن کوهها رانند خلل یابد و عمق آب
درین راه هفتاد یا هشتاد باع میباشد جمله باشد از بصره تا بحرین
۱۵ هشتاد و چهار فرسنگ، و من بصرة الی دولتخانهٔ قیس[1] از بصره تا
جزیرهٔ خارك پنجاه فرسنگ ازو تا جزیرة الاس[2] هشتاد فرسنگ ازو تا
جزیرهٔ ابرون هفت فرسنگ ازو تا جزیرة چین[3] هفت فرسنگ و درو
ساکنان نیستند ازو تا جزیرهٔ قیس هفت فرسنگ جمله باشد از بصره تا
قیس صد و پنجاه و یك فرسنگ، و من بغداد الی اصفهان اعظم بلاد
۲۰ عراق عجم از بغداد تا کنگور بموجب شرح ما قبل هفتاد و پنج فرسنگ
از کنگور تا بیدستان[4] پنج فرسنگ ازو تا شهر نهاوند سه فرسنگ ازو
تا دیه فرامرز[5] چهار فرسنگ ازو تا شهر بروجرد[6] چهار فرسنگ ازو

---

(۱) Variant قیش throughout (۲) العاں ,لاں (۳) حس ,حس ,حس
(٤) Cf. J. N. 470 بید شای (٥) فرامرو ,قراقرق
(٦) وروجرد

دو فرسنگ جمله باشد دویست و چهل و سه میل که هشتاد و یك
فرسنگ باشد، و طریق الّــذی سلك رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله
وقت الهجرة از زیر مکّه دلیل گرفت تا دریا کنار نزدیك عسفان و از
آنجا براه رفت تا از قدید بگذشت از قدیــد بین الخرار رفت و ســه
تنیه المراة رفت و از آنجا بمیان مدلّجه مجاج پس بزمین مرجح پس بطن
مرجح ذی العضوین پس بطن ذات کشد پس به الاجرد پس بذی سَمُر
پس بطن اعدا و مدلّجه تعهن پس بعثیانه رسید پس بجاز بالقاحه پس
بهبط العرج پس بمیان تنیة الاعیار بیمین بیرون رفت و بمیان بنی عمرو بن عوف
آمد و بقبا شد پس در مدینه رفت، و من المدینة الی الجحف بحدّ المشهد
فی المراجعة[1] از مدینه تا طرف که درو آب رواست[2] سی و پنج میل
ازو تا بطن نخل که درو آب باران است بیست و دو میل ازو تا
عسیله که درو چاهها شور است سی و شش میل ازو تا معدن نقره چهل
و شش میل جمله باشد از مدینه تا معدن نقره صد و سی و نه میل که
چهل و شش فرسنگ و میلی باشد از معدن نقره تــا جحف بموجب شرح
ما قبل صد و چهل و هشت فرسنگ و دو میل که جمله باشد صد و
نود و پنج فرسنگ، و من واسط الی تعلبیّة ثمّ الی مکّة شرّفه اللّه از واسط
تا شعشعه سی میل ازو تا عبصی[3] سی و دو میل ازو تا ذات العیں[4]
بیست و شش میل ازو تا شابیه[5] بیست و شش میل ازو تا احادید[6]
سی میل ازو تا حرحاء[7] سی میل ازو تا سویه[8] بیست و هفت میل
ازو تا لیبه[9] سی میل ازو تا تعلبیّه بیست و پنج میل جمله باشد از واسط
تا تعلبیّه دویست و پنجاه و شش میل که هشتاد و پنج فرسنگ و
میلی بود و از تعلبیّه تا مکّه بموجب شرح ما قبل صد و شصت و چهار

(1) I K 128 in reverse way (2) Variant باران است (3) عبص، عنص (4) ماب المعی (5) شاسه، شام (6) احاریه Yaq I 158 (7) حوحا Yaq II, 118 (8) شویه، بیسویه، سربه (9) Yaq IV, 375

پنجاه و هشت فرسنگ از حدیثه تا بنی طمعان[1] هشت فرسنگ ازو تا
شهر موصل هشت فرسنگ جمله باشد از حدیثه تا موصل چهارده فرسنگ
و از سامرّه پنجاه فرسنگ و از بغداد هفتاد و دو فرسنگ، شاهراه شرقی
من سلطانیّة الی جیحون اقصی حدّ الایران سیصد و چهل و هشت فرسنگ،
من سلطانیّة الی الرّی و ورامین از سلطانیّه تا دیه قهود که معول صاین
قلعه خوانند پنج فرسنگ ازو تا شهر ابهر چهار فرسنگ ازو تا دیه
فارسجین چهار فرسنگ ازو تا سومیقان[2] که معول آنرا آق خواجه گویند
شش فرسنگ شهر قزوین بر دست چپ بچهار فرسنگی این مرحله است
راه خراسان از اینجا دو میشود یکی بطریق سفراباد و یکی براه سگزاباد
از سومیقان تا دیه ماربن[3] پنج فرسنگ ازو تا دهد[4] هشت فرسنگ
ازو تا سفراباد پنج فرسنگ ازو تا دیه خاتون پنج فرسنگ ازو تا مشهد
پنج فرسنگ ازو تا شهر ری سه فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا ری پنجاه
فرسنگ از ری تا ورامین شش فرسنگ است، ثمّ من ورامین الی رباط
مهمان دوست[5] از ورامین تا رباط خمارتکین شش فرسنگ ازو تا خوار
ری معروف بمحلّه باغ شش فرسنگ ازو تا دیه نمك شش فرسنگ ازو
تا رأس الکلب[6] شش فرسنگ ازو تا دیه سرخ شش فرسنگ ازو تا
سمنان چهار فرسنگ جمله باشد از ورامین تا سمنان سی و چهار فرسنگ و
از سلطانیّه نود فرسنگ ازو تا رباط آهوان[7] هشت فرسنگ ازو تا رباط
هرمر[8] مشهور بخرم خوی هشت فرسنگ ازو تا دامغان شش فرسنگ جمله
باشد از سمنان تا دامغان بیست فرسنگ و از ورامین پنجاه و چهار فرسنگ

(۱) Variants طمیان, طمان, تمام, طهان (۲) See above p. 59
(۳) See p. 59 (٤) سهمد, دبهد, دیه بهد, بهد, دیه بهد, وهد
(٥) I. K. 22. Qud. 200. I. R. 169. (٦) Cf. Yaq. II. 733. راس الکلل, ربس,
راس الحد الکمل, رماس الکلی (۷) آب آهوان (۸) سرمر, سرمن,
ورمهود سوفر

تا حسن آباد[۱] چهار فرسنگ راه شابور خواست[۲] درین مرحله بدست راست بماند ازو تا میان روذان هشت فرسنگ ازو تا مار[۳] سه فرسنگ ازو تا شهر کرج شش فرسنگ ازو تا دون سون چهار فرسنگ ازو تا آس[٤] پنج فرسنگ ازو تا سکان[٥] شش فرسنگ از این مرحله راهی
۵ دیگر بدست راست باصفهان رود از سکان تا جوی مرغ کهتر[٦] شش فرسنگ ازو تا اشقران[۷] هفت فرسنگ ازو تا تیران هفت فرسنگ ازو تا جوی کوشك[۸] شش فرسنگ ازو تا شهر اصفهان چهار فرسنگ جمله باشد از شهر کرج تا اصفهان چهل و پنج فرسنگ و از کنگور هشتاد و دو فرسنگ و از بغداد صد و پنجاه و هفت فرسنگ، و من بغداد الی
۱۰ رحبة الشام[۹] از بغداد تا تل عقرقوف سه فرسنگ آن تل پشتهٔ سخت بلند است چنانکه در بیابان از پانزده فرسنگ پدید است ازو تا شهر انبار هشت فرسنگ از آنجا براه بیابان سماوات بدمشق بنه روز میروند کما بیش صد فرسنگ باشد و از بغداد تا رحبه صد و هفتاد فرسنگ بود، و من بغداد الی موصل اعظم بلاد دیار بکر از بغداد تا برذان چهار فرسنگ
۱۵ ازو تا عکبرا پنج فرسنگ ازو تا با حمشا[۱] سه فرسنگ ازو تا قادسیّه هفت فرسنگ ازو تا سامرّه سه فرسنگ جمله باشد از بغداد تا سامرّه بیست و دو فرسنگ از سامرّه تا کرخ دو فرسنگ ازو تا جبلتا هفت فرسنگ ازو تا سودقانیه پنج فرسنگ ازو تا بارما پنج فرسنگ ازو تا پلی که زاب اصغر آنجا بدجله میریزد پنج فرسنگ ازو تا حدیثه دوازده
۲۰ فرسنگ جمله باشد از سامرّه تا حدیثه سی و شش فرسنگ و از بغداد

(۱) Variants حاباد ,حساباد (۲) شابور خاص (۳) مار ,ما
(٤) آس ,اش ,ماس ,اهی (٥) سکان ,سکوس ,سکان (٦) ما جوی کهه
(۷) اشعران, اسعراین and see Yaq I 281
(۸) موی کوشك See Yaq I 446 (۹) I K 93 Qud 211
(۱) حمیا ,عاما ,حمیعا ,حمساسا

راه هری[1] از اینجا بدست راست جدا میشود و از دیه باد تا دیه خاکستر
پنج فرسنگ ازو تا رباط سنگ بست سه فرسنگ ازو تا رباط ماهی[2]
شش فرسنگ ازو تا رباط توران[3] هفت فرسنگ ازو تا رباط آبگینه
هفت فرسنگ درین راه دو عقبه است هر یکی نیم فرسنگ ازو تا شهر
سرخس شش فرسنگ جمله باشد از نیشاپور تا سرخس چهل و یك فرسنگ ، ٥

و من سرخس بطریق بلخ الی جیحون اقصی حدّ الایران از سرخس تا رباط
جعفری نه فرسنگ ازو تا میل عمری هفت فرسنگ ازو تا رباط ابو نعیم[4]
هفت فرسنگ ازو تا آب شور پنج فرسنگ تا این مرحله بیابان و ریگ
است و آب روان ندارد و از آب شور تا در هند[5] دو فرسنگ است
و ازو تا شهر مرو الرّود پنج فرسنگ است جمله باشد از سرخس تا شهر ١٠
مرو الرّود سی و پنج فرسنگ است و از نیشابور هفتاد و شش فرسنگ
و از دامغان صد و پنجاه و چهار فرسنگ و از ورامین دویست و هشت
فرسنگ و از سلطانیّه دویست و شصت و چهار فرسنگ از شهر مرو
الرّود[6] تا رباط سلطان هفت فرسنگ ازو تا دیه کوجاباد[7] پنج فرسنگ
شهر طالقان بر دست راست به شش فرسنگی این مرحله است از کوجاباد ١٥
تا آب گرم هفت فرسنگ ازو تا کموترخانه پنج فرسنگ ازو تا مسجد زاران[8]
هفت فرسنگ است ازو تا آستانه هفت فرسنگ است شهر فاریاب بر
دست راست بدو فرسنگی این مرحله است از آستانه تا رباط کعب[9]
شش فرسنگ ازو تا شهر شبرقان[10] نه فرسنگ از آستانه تا شبرقان آب
روان نیست از شبرقان تا دیه سلباران[11] دو فرسنگ است ازو تا رباط ٢٠
علوی نه فرسنگ ازو تا دستگرد یك فرسنگ ازو تا دیه یاره[12] نزدیك

(1) Variant هرا or هراة and so throughout (2) خانه ,هامه ,مانه ,جاهه
(3) توران (4) بر نعمی ,بر نعی (5) در هندو ,بدو ,دبه هند ,درهند ,درمند
(6) J. N. 329 (7) کوه جاباد ,کرجاباد (8) رازان ,برادان (9) کعب ,کعبه
(10) شعوقان سورقان ,سورقان (11) سکباران (12) باره ,بار ,یار

و از سلطانیّه صد و ده فرسنگ از دامغان تا حداده[1] مشهور بمهمان دوست شش فرسنگ از اینجا به دو راه به نیشابور روند یکی براه خاجرم و یکی براه سبزوار، تمّ من مهمان دوست بطریق خاجرم الی نیشابور از حداده تا شهر بسطام هشت فرسنگ و از دامغان تا بسطام سیزده فرسنگ و از سمنان سی و سه فرسنگ و از ورامین شصت و هشت فرسنگ و از سلطانیّه صد و بیست و سه فرسنگ از بسطام راهی به نیشابور رود و یکی بخوارزم براه نیشابور از بسطام تا معر[2] هشت فرسنگ ازو تا دیه سلطان[3] هشت فرسنگ ازو تا رباط سوخ سه فرسنگ و ازو تا خاجرم شش فرسنگ جمله باشد از بسطام تا خاجرم بیست و سه فرسنگ و از دامغان سی و شش فرسنگ و از سمنان پنجاه و شش فرسنگ و از ورامین نود فرسنگ و از سلطانیّه صد و چهل و شش فرسنگ و از خاجرم تا دیه آزادوار[4] که مولد خواجه شمس الدّین محمّد صاحب دیوان بود هشت فرسنگ و ازو تا دیه خوارشاه[5] چهار فرسنگ ازو تا دیه بحرآباد[6] که مقام شیخ سعد الدّین حمّوی قدّس سرّه بود سه فرسنگ ازو تا برزاباد[7] پنج فرسنگ ازو تا توده[8] چهار فرسنگ ازو تا طاقان[9] کوه هشت فرسنگ ازو تا رباط نوربکان[10] بدیه احمد آباد شش فرسنگ ازو تا نیشابور چهار فرسنگ جمله باشد از خاجرم تا نیشابور چهل و دو فرسنگ و از بسطام شصت و پنج فرسنگ و از دامغان هفتاد و هشت فرسنگ و از سمنان نود و هشت فرسنگ و از ورامین صد و سی و دو فرسنگ و از سلطانیّه صد و هشتاد و هشت فرسنگ، تمّ من نیشابور الی سرخس از نیشابور تا دیه باد[11] هشت فرسنگ

---

(1) Variants حلاده, حلاوه (2) Cf Yaq IV 583 (3) سلطانیه
(4) اراده‌دار, ارده‌وار (5) حولاشاه, حلاشاه, حوداساه, حوارشاه حورشان
(6) J N 323 محراباد, سراباد, محراباد (7) ,برزاباد, برزتاباد, برزماباد
(8) روبه بوده (9) تافان (10) نوردکان, نوربکان, نوربدکان (11) نعدادبا
درماباد (11)

کربی[1] هفت فرسنگ ارو تا رباط ابو العبّاس نه فرسنگ ارو تا رباط
ابن طاهر[2] هفت فرسنگ ارو تا شهر فراوه[3] هفت فرسنگ ارو تا
رباط حشت یحته هشت فرسنگ ارو تا حوشاب دان[4] هفت فرسنگ
ارو تا رباط طعاح[5] هفت فرسنگ ارو تا کاروانگاه[6] هفت فرسنگ
٥ ارو تا رباط سرهنگ نه فرسنگ ارو تا ماره گاه[7] هفت فرسنگ ارو
تا سایل بلی هشت فرسنگ ارو تا مشك مبی[8] هشت فرسنگ ارو تا
رباط مریم[9] نه فرسنگ ارو تا حوارزم نو هشت فرسنگ ارو تا حلم
نو[10] شش فرسنگ ارو تا ارگنج که دار الملك حوارزم است چهار فرسنگ
جمله باشد ار دهستان تا ارگنج صد و ده فرسنگ و ار جرجان صد و
١٠ سی و سه فرسنگ و ار دامغان صد و شصت و نه فرسنگ و ار ورامین
دویست و بیست و سه فرسنگ و ار سلطانیّه دویست و هفتاد و سه
فرسنگ، ومن نیشابور الی هرات[11] ار نیشابور تا دیه باد هفت فرسنگ
ار اینجا راهی که بسرخس رود یاد کرده شد راهی که بهری رود تا رباط
بدیعی[12] پنج فرسنگ است ارو تا دیه فرهادان[13] هفت فرسنگ ارو تا
١٥ دیه سعید آباد[14] هفت فرسنگ ارو تا دیه حسرو پنج فرسنگ ارو تا
شهر بوجکان[15] هفت فرسنگ جمله باشد ار نیشابور تا بوجکان سی و
هشت فرسنگ، ار این مقام راهی بهری رود و یکی بقاین و یکی بباحرر ویکی
بسرخس، براه هری تا دیه گلاباد[16] شش فرسنگ ارو تا کوشك منصور[17]
٢٠ ده فرسنگ ارو تا شهر فوشنج[18] شش فرسنگ ارو تا شهر هری هشت

(1) Variants کربی ,کرنی ,کوهی ,کرلی ,کرکرمی ,کرسی (2) ابو طاهر سراس طاهر (3) دراده ,راوه ,وراوه (4) دارو ,وان (5) طعاح طحا (6) کاوبان گاه (7) مار گاه (8) مسك مبی ,سك تمسی ,بی ,بیی ,سك می (9) حریم (10) حکم قو ,هلم ,حلم ,صلم بر (11) هری and هراة throughout I R 172 Muq 349 (12) بدلعی (13) ,مرباد ,دیه فرهاد ,ربرباد ,مبراباد ,فرهادانی ,دربار (14) سعداباد (15) بورجان (16) کلاب (17) مصرر (18) بوشنج

پول جمو جیان[1] پنج فرسنگ ازو تا شهر بلخ دو فرسنگ جمله باشد از مرو الرّود تا بلخ هفتاد و دو فرسنگ و از سرخس صد و هفت فرسنگ و از نیشاپور صد و چهل و هفت فرسنگ و از دامغان دویست و بیست و پنج فرسنگ و از ورامین دویست و هفتاد و نه فرسنگ و از سلطانیّه
٥ سیصد و سی و پنج فرسنگ و از بلخ تا سیاه کوه[2] شش فرسنگ و ازو تا جیحون ترمد شش فرسنگ جمله باشد از بلخ تا جیحون دوازده فرسنگ و از مرو الرود هشتاد و چهار فرسنگ و از سرخس صد و نورده فرسنگ و از نیشاپور بدین راه صد و پنجاه و نه فرسنگ و از دامغان دویست و سی و هفت فرسنگ و از ورامین دویست و نود فرسنگ و از سلطانیّه
١٠ تا جیحون سیصد و چهل و هفت فرسنگ، من بسطام الی خوارزم الطریق جرجان و دهستان از بسطام تا دیه کج[3] هفت فرسنگ گریوه برد نان[4] پایه درین راه است ازو تا دیه میلاباد[5] شش فرسنگ ازو تا دیه موسی آباد[6] پنج فرسنگ ازو تا شهر جرجان پنج فرسنگ جمله باشد از بسطام تا جرجان بیست و سه فرسنگ و از دامغان سی و شش فرسنگ و از
١٥ ورامین نود فرسنگ و از سلطانیّه صد و چهل و شش فرسنگ از جرجان تا سر حد دو راه است که یکی بیابان رود و یکی بدهستان از جرجان تا بارر رود[7] نه فرسنگ ازو تا دیه محمّدآباد هفت فرسنگ ازو تا دهستان هفت فرسنگ جمله باشد از جرجان تا دهستان بیست و سه فرسنگ و از دامغان پنجاه و نه فرسنگ و از ورامین صد و سیزده فرسنگ و از
٢٠ سلطانیّه صد و شصت و نه فرسنگ از دهستان در بیابان میرود تا رباط

(1) Variants جرجان ,جوجیان ,وحمان ,جرجیان N K, 97 جوکان and cf Yaq II 573 (2) سیاه گرد (3) کج ,کمج ,بحج ,بحج ,بنج ,لحج (4) ,بردبان (5) مسلاباد ,ملاد ,سلاباد ,بیلاباد (6) هوسیاباد ,موش اباد بردباس

(7) MSS generally (and mostly without points) از جرجان تا [هر] سر دو راه که یکی [بسیار] بارر رود و یکی بدهستان نه فرسنگ, with variants ,سارررو دستان مستان and سارر ,بیار ,سارر ,سارود ,سار رود ,سار رود

سکاباد[1] پنج فرسنگ ارو تا بادعیس[2] پنج فرسنگ ارو تا بون[3] پنج
فرسنگ ارو تا مرعرار دره پنج فرسنگ ارو تا باعجی شور[4] هشت فرسنگ
ارو تا لوسرود[5] پنج فرسنگ ارو تا مرو الرّود چهار فرسنگ جمله باشد
ار هراه تا مرو الرّود سی و هشت فرسنگ ار مرو الرّود تا قصراحنف قیس
پنج فرسنگ ارو تا حورران[6] چهار فرسنگ ارو تا اسداباد[7] شش
فرسنگ ارو تا قرینین هشت فرسنگ ارو تا بحیاباد[8] پنج فرسنگ ارو تا
مهدی آباد[9] هشت فرسنگ ارو تا فار[10] شش فرسنگ ارو تا شهر مرو
هشت فرسنگ جمله باشد ار مرو الرّود تا مرو چهل و هشت فرسنگ و
ار هری هشتاد و چهار فرسنگ، من مرو الی بلخ[11] ار مرو تا مرو الرّود
بموجب شرح ما قبل چهل و هشت فرسنگ ار مرو الرّود تا ارسکن[12]
پنج فرسنگ ارو تا اصراب هشت فرسنگ ارو تا کنجاباد شش فرسنگ ارو
تا طالقان شش فرسنگ ارو تا کسحان[13] پنج فرسنگ ارو تا ارعون[14]
ار توابع حورحان پنج فرسنگ ارو تا قصر حوط[15] ار توابع حورحان پنج
فرسنگ ارو تا فارياب پنج فرسنگ ارو تا قاح[16] نه فرسنگ ارو تا
شبرقان نه فرسنگ ارو تا صدره[17] شش فرسنگ ارو تا دستگیر[18] پنج
فرسنگ ارو تا عود چهار فرسنگ ارو تا بلخ سه فرسنگ جمله باشد ار
مرو الرّود تا بلخ هشتاد فرسنگ و ار مرو تا بلخ صد و بیست و هشت
فرسنگ، من مرو الی حوارزم[19] ار مرو تا دیه سمری[20] پنج فرسنگ
ارو تا دیه انداب کنج[21] دو فرسنگ ارو تا رباط سوران[22] هشت

---

(1) Cf. I. N. 329 Variants همکاباد، همکاماباد (2) بادعس (3) تون
(4) نعجی، نفی، نعره، سور، سحر، نحر (5) اوسرود، سرود، اوسردو، لوسردو ترشار
(6) I. K. 32 Qud. 209 حوراط، حورات، حوارر، حوراب. لوردو، بوسرود
(7) استاداباد، اسراباد، اسراباد (8) محماباد، نحی اباد (9) قهاباد (10) فار
(11) I. K. 32 Qud. 210 (12) ارسکی (13) کسحار (14) ارعین (15) حور
(16) قاع (17) سدم (18) دستکرد (19) I. N. 349 Muq. 314 (20) معری
سفری، حعر، سمرا، بعرا، سقری (21) کنج، آب دان، ابادان (22) سواران، سوران

فرسنگ جمله باشد از بوچکان تا هری سی فرسنگ و از نیشابور شصت
و هشت فرسنگ و از دامغان تا هری بموجب شرح ما قبل صد و چهل
و شش فرسنگ و از ورامین تا هری دویست فرسنگ و از سلطانیّه
دویست و پنجاه و شش فرسنگ، و من نیشابور الی ترشیز و قهستان از
۵ نیشابور تا رباط سه دیه[1] پنج فرسنگ ازو تا رباط بورحان[2] چهار
فرسنگ ازو تا چاه سیاه سه فرسنگ ازو تا دیه دانه[3] پنج فرسنگ
درین مرحله هفت پاره دیه است آبادان و آب روان دارد ازو تا دیه
مرد[4] چهار فرسنگ ازو تا شهر ترشیز هفت فرسنگ جمله باشد از نیشابور
تا ترشیز بیست و هشت فرسنگ و از ترشیز تا این بلاد برین موجب
۱۰ است تا شهر تون بیست و پنج فرسنگ تا شهر قاین سی و شش فرسنگ تا
شهر بوجکان سی و شش فرسنگ، من هرات الی سیستان[5] از هراه تا
جامان[6] یك مرحله[7] ازو تا کوه سیاه یك مرحله ازو تا قنات سری
یك مرحله ازو تا حاستان[8] از توابع اسفزار یك مرحله ازو تا کوستان[9]
یك مرحله ازو تا دره یك مرحله ازو تا شهر فره یك مرحله ازو تا
۱۵ فول رود فره یك مرحله ازو تا سرشك یك مرحله ازو تا کنجر[10] یك
مرحله ازو تا بست یك مرحله ازو تا حوین یك مرحله ازو تا بستر[11]
یك مرحله آنجا از آب هیرمند گذر باید کرد ازو تا کرکویه چهار
فرسنگ ازو تا سیستان سه فرسنگ جمله باشد از هراه تا سیستان یازده
مرحله و بروایت مسالك الممالك[12] هشتاد فرسنگ و بروایت دیگر از
۲۰ هری تا سیستان شصت فرسنگ، و من هرات الی مرو از هری تا

---

(۱) Variants سیدی احمد, عمر, عمر, سیدی عمر cf. J. N. 329 (۲) بورجا, بورحا
(۳) دیه سرود, وانه, دانه, دار, عمر (۴) عمر, عرد, عود, عمرود, عمر, عرد, عمرو
(۵) Muq. 250, Ist. 248, 282, I. H. 304, 331, I. R. 173 (۶) حارمان
(۷) In the MSS. throughout فرسنگ with blanks for the numerals, but cf.
Ist. 248, 282, I. H. 304, 331, Muq. 350 (۸) حاسان, حاس, حاسان
(۹) کوسان, کوسان (۱۰) لجر (۱۱) اسر (۱۲) I. K. 50

فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا شهر اردبیل سی و هفت فرسنگ، تمّ الی
قراباغ ارّان ازو تا رباط ارشد[1] هشت فرسنگ ازو تا دیه ورنق[2]
هشت فرسنگ شهر برزند که اکنون دیهی است بدست چپ در قبله
این مرحله است یك فرسنگی از ورنق تا شهر با حروان[3] که اکنون
۵ دیهی است چهار فرسنگ جمله باشد از اردبیل تا باحروان بیست فرسنگ
و از سلطانیّه پنجاه و هفت فرسنگ از باحروان راهی بمحمود آباد
گاوباری رود بر این موجب تا بیلسوار[4] هشت فرسنگ تا حوی بو[5]
شش فرسنگ تا محمود آباد گاوباری شش فرسنگ جمله باشد از باحروان
تا محمود آباد گاوباری بیست فرسنگ از اردبیل چهل فرسنگ از سلطانیّه
۱۰ هفتاد و هفت فرسنگ و بطریق قراباغ از باحروان تا دیه علی بیگ هفت
فرسنگ ازو تا دیه بکراباد[6] شش فرسنگ ازو تا کنار آب ارس که حدّ
قراباغ است دو فرسنگ جمله باشد از باحروان تا قراباغ پانزده فرسنگ
و از اردبیل سی و پنج فرسنگ و از سلطانیّه هفتاد و دو فرسنگ،

از قراباغ تا دیه هر[7] سه فرسنگ ازو تا عرق[8] پنج فرسنگ ازو
۱۵ تا دیه لبدان[9] چهار فرسنگ ازو تا بازار حوق[10] سه فرسنگ ازو تا
شهر بردع چهار فرسنگ ازو تا شهر حورینق[11] یك فرسنگ ازو تا دیه
اصفهانی[12] چهار فرسنگ ازو تا خانقاه شتر[13] پنج فرسنگ و ازو تا شهر
گنجه پنج فرسنگ جمله باشد از قراباغ تا گنجه سی و چهار فرسنگ و از
اردبیل شصت و نه فرسنگ و از سلطانیّه صد و شش فرسنگ و از گنجه
۲۰ تا شهر شمکور که اکنون خراب است دو فرسنگ ازو تا یورت شاداق

(1) Variant ارشد (2) ارنعدم ، روراق ، دریق ، درتق ، زارنق ، ورلق ، دریق
(3) ماحروان (4) تیلموار ، بیلور (5) حوی ، مری بو (6) ابو بکراباد ، اریك
(7) مر ، هرسه ، دیه بر (8) فرق ، فرق ، قورق ، مروق ، مورق ، مورع ، تورق
(9) حون ، چون ، در حوق (10) در لبران ، لمران ، کنتران ، لبران ، سهران ، لیسران
(11) حورس ، حوریمق ، حورتیق ، حورسق ، حومق (12) اسفهان (13) شهر ، شتر

فرسنگ ازو تا چاه حاك پنج فرسنگ ازو تا چاه صاحی[1] هفت فرسنگ ازو تا چاه هاروں[2] هفت فرسنگ ازو تا رباط بوشاگرد[3] هفت فرسنگ دریں مرحله مقدار دو هزار گام ریگ رواں است ازو تا سکاباد[4] هفت فرسنگ ازو تا رباط طاهری[5] شش فرسنگ ازو تا رباط بودیه[6] پنج فرسنگ ازو تا شهر خفرند[7] از توابع خوارزم سه فرسنگ ازو تا شهر درغاں هفت فرسنگ ازو تا دهاں شیر پنج فرسنگ در این موضع دو کوه تنگ بهم نزدیك بر آمده است و آب جیحون بداں بسیاری در آں میاں میگذرد و ازو تا سدور[8] چهار فرسنگ ازو تا شهر هزار اسب[9] ده فرسنگ ازو تا دیه اززق[10] سه فرسنگ ازو تا رخشمیثن هفت فرسنگ ازو تا اندراستاں[11] شش فرسنگ ازو تا شهر نوروار[12] دو فرسنگ ازو تا شهر ارگنج که دار الملك خوارزم است شش فرسنگ جمله باشد از مرو تا خوارزم بدیں راه صد و بیست و چهار فرسنگ،

شاهراه شمالی من سلطانیّه الی باب الابواب اقصی حدّ الایران مغول باب الابوابرا دمور قاپی[13] خوانند، من سلطانیّه الی اردبیل[14] از سلطانیّه تا زنجاں پنج فرسنگ از اینجا راهی بولایت تبریز و مراغه و ارمن و روم میرود و راهی به اردبیل و سراو براه اردبیل بدیه توت سواری[15] هفت فرسنگ ازو تا شهر کاغدکناں هفت فرسنگ ازو تا دیه سنجید[16] و طلحال شش فرسنگ گریوه برولز[17] که بر آب سفید رود است بر این راه است ازو تا دیه تالش[18] شش فرسنگ ازو تا شهر اردبیل شش

(1) Variants صاحی، صاجی، حاصی (2) بروں، هروں، هراواں، بدروں، مردں (3) بوشاکر (4) شکاباد، هکاباد، سگ اباد (5) طاهر (6) بود، بودیه، بودر (7) حوسد، حفرمد، حورسد، حودبد (8) سدبور، سدی بور، سمدر، سدبور (9) هزارصف (10) رردق، اوطاق، رروق (11) اندرابیان، اندراب (12) نوراواں، نواردوں، نور، نورادواں (13) تمورقو (14) J N 389 (15) توب سواری، وقوت، ولوت، توب مواری (16) صحمه، سحید، سحید، دیه سنجد (17) بردایر، لیس، برده، برواله، بر، بررك، بررگبر (18) ماش، مالش، بالش

برادرش خواجه جلال الدّین رباطی دیگر کرده است جمله باشد هجده فرسنگ از این مرحله راهی بدست چپ بمراغه رود و راه دست راست بمیانج[1] رسد، از سرچم تا میانج شش فرسنگ گریوه در این راه است ازو تا دیه ترکمان[2] که دیر حران[3] گویند و در اوّل شهری بوده شش فرسنگ ازو تا دیه سکلاباد[4] چهار فرسنگ ازو تا شهر اوجان[5] چهار فرسنگ ازو تا سعید آباد[6] چهار فرسنگ گریوه در آن راه هست ازو تا شهر تبریز چهار فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا تبریز چهل و شش فرسنگ، من تبریز الی ارزن الروم از تبریز تا مرند یازده فرسنگ ازو تا خوی دوازده فرسنگ ازو تا شکاباد[7] شش فرسنگ ازو تا بو شهر پنج فرسنگ ازو تا بند ماهی[8] سه فرسنگ ازو تا ارجیس هشت فرسنگ ازو تا ملازجرد هشت فرسنگ ازو تا خنوس[9] ده فرسنگ ازو تا گریوه آق آقتی[10] پنج فرسنگ ازو تا بسین[11] پنج فرسنگ ازو تا ارزن الرّوم شش فرسنگ جمله باشد هفتاد و نه فرسنگ، ثمّ من ارزن الرّوم الی ارزنجان از ارزن الرّوم تا ایجه[12] من توابع وسیرجان[13] ده فرسنگ ازو تا خوماں قلوع[14] در پای گریوه ده فرسنگ ازو تا ارزنجان چهار فرسنگ جمله باشد از ارزن الرّوم تا ارزنجان بیست و چهار فرسنگ و از تبریز براه رمستانی صد و سه فرسنگ و از سلطانیّه صد و چهل و نه فرسنگ، من ارزنجان الی سیواس از ارزنجان تا دیه خواجه احمد پنج فرسنگ ازو تا ارزنجک[15] هشت فرسنگ ازو تا آقشهر هشت فرسنگ ازو تا آکرسوك[16]

(1) Variant میانه (2) ترکمانان، ترکمان کندی (3) دیه حرار، دیه خواسان، دیر حوان (4) شکل اباد، شکاباد (5) دیه اوجان (6) سعداباد (7) سکمان اباد، سکاناباد، سکاباد، بکاباد (8) هانی (9) خنوس (10) اوس، اوتی، اومس، اقسك، بدوان، اق سد (11) سن، بسین (12) ایجه الحه (13) دسیرجان، ورجان، سرجان، درجان، وسرجان، جوان سه (14) جان قلوع، جان قلوح، حورن قیلوح، حوان مملوح، حوبان قلوح (15) اررکیل، ارزنجیك، ارمیك (16) آکرهرك، کرهرکت، کرسوك، الدرسرکی

باں(۱) سه فرسنگ ازو تا رود اقتوان(۲) شش فرسنگ ازو تا بام(۳) پنج
فرسنگ ازو تا شهر تفلیس حمدان(۴) چهار فرسنگ جمله باشد از گنجه تا
تفلیس بیست فرسنگ و از قراباغ پنجاه و چهار فرسنگ و از اردبیل
هشتاد و سه فرسنگ و از سلطانیّه صد و بیست وشش فرسنگ ، من
۵ قراباغ الی تبریز بطریق آهر(۵) از کنار ارس که حدّ قراباغ است تا
باجروان که یاد کرده شد یازده فرسنگ ازو تا بررند(۶) که اکنون
دیهی است چهار فرسنگ ازو تا رباط الوان(۷) که وزیر خواجه تاج
الدّین علی شاه تبریزی ساخته است شش فرسنگ ازو تا دیه بهلتان(۸) که
بدیه صاحب دیوان مشهور است هشت فرسنگ ازو تا شهر اهر هشت
۱۰ فرسنگ درین راه در دره فروحای(۹) وزیر خواجه تاج الدّین علی شاه
تبریزی رباطی ساخته است از اهر تا دیه ارمیان(۱۰) براه گریوه کوکچه
بیل(۱۱) شش فرسنگ درین گریوه وزیر خواجه سعد الدّین ساوجی(۱۲)
رباطی ساخته است و امیر نظام الدّین یحیی ساوجی رباطی دیگر ساخته
از دیه ارمیان تا تبریز هشت فرسنگ درین راه در مرحله یلدوق(۱۳)
۱۵ خواجه تاج الدّین علی شاه رباطی دیگر ساخته است جمله باشد از قراباغ
تا تبریز پنجاه و پنج فرسنگ ، شاه راه غربی من سلطانیّه الی قونیه روم
اقصی حدّ الایران سیصد ویك فرسنگ ، من سلطانیّه الی تبریز از سلطانیّه
تا زنجان پنج فرسنگ ازو تا رباط نیکبای(۱۴) که وزیر خواجه تاج الدّین
علی شاه میساخت شش فرسنگ ازو تا سرچم هفت فرسنگ درین مرحله
۲۰ وزیر خواجه غیاث الدّین امیر محمّد رشیدی رباطی ساخته است و

نورت ساداقیان سادانان ، نورت سارقان ، سادمان ، شاراو بای Variants (۱)
همدان ، حمداو (۴) بام مابدم ، بام (۳) اقسون ، شهر اقوان ، اقسیوان (۲)
الوان ، الموان ، الموس ، الموس ، الران ، اجوان (۷) ماررند (۶) J. N. 389 (۵)
، فروحای قروح ای فروحاهی ، فرحای (۹) ده سلطان ، بهلقان ، سلقان ، سهلقان (۸)
سارجی (۱۲) کوکچه ، میل (۱۱) ارممان ، لسران ، ارمیمان ، ارمان (۱۰) فروحای
بیلا ، سکنار ، سکسار مکنار (۱۴) بلدوق ، بدرق (۱۳)

تا دیه مهیار(۱) که سر حد ملك فارس است پنج فرسنگ ازو تا شهر
قومشه شش فرسنگ جمله باشد از اصفهان تا قومشه چهارده فرسنگ و
از قومشه تا رودکان(۲) پنج فرسنگ ازو تا دیه یزد خواست هفت فرسنگ
جمله باشد از قومشه تا یزد خواست دوازده فرسنگ و از اصفهان بیست
۵ و شش فرسنگ از یزد خواست راه زمستان به سد عضدی رود بدست
چپ و راه تابستانی بدست راست بکوشك زرد، من یزد خواست بطریق
الصیفیّه الی شیراز(۳) از یزد خواست تا دیه گردو هشت فرسنگ ازو تا
کوشك زرد(٤) هفت فرسنگ ازو تا رباط صلاح الدّین بدشت رون(۵)
پنج فرسنگ درین راه گریوهٔ مادر و دختر است ازو تا رباط پول(٦)
۱ شهریار سه فرسنگ ازو تا قصبه مایین هفت فرسنگ درین راه گریوهٔ مایین
است سنگ لاخی درشت و تا مایین همه راه سنگلاخ است ازو تا پول
نو چهار فرسنگ قلاع اصطخر و شکسته بدست چپ بر سر راه است از
پول نو تا دیه گرگ پنج فرسنگ ازو تا شهر شیراز پنج فرسنگ جمله
باشد از یزد خواست تا شیراز چهل و چهار فرسنگ و از قومشه پنجاه
۱۰ و شش فرسنگ و از اصفهان هفتاد فرسنگ و از کاشان صد و دو
فرسنگ و از سلطانیّه صد و شصت و شش فرسنگ، ثمّ من شیراز الی قیس
اقصی حدّ الایران از شیراز تا دیه شهرك(۷) پنج فرسنگ ازو تا شهر کوار
پنج فرسنگ ازو تا رباط حمکان(۸) پنج فرسنگ گریوهٔ زنجیران سر راه
است و از این مرحله راهی بدست راست(۹) به هفت فرسنگ بفیروزاباد رود
۲ و از حمکان(۱۰) تا میمند(۱۱) پنج فرسنگ ازو تا اوّل ولایت سیمکان شش

(۱) Variants مهار, مهیار (۲) دورکان, رورکان, رکارن, راوکان, رادکان
(۳) I K 58 Qud 196 Muq 457 (٤) ریر, زرر (۵) دون, درن, دان, روم
(٦) بول, بل throughout (۷) شهرك, شهلك (۸) سمکان, سمکان, حمکان
سکان, سمکان, حمکان, سمکان (۹) MS جپ (۱۰) سیمکان, صمکان, سمکان
صمکان, صمان, صمکان (۱۱) میمن, ممه, سمند

پنج فرسنگ ازو تا زاره هشت فرسنگ ازو تا رباط خواجه احمد ده فرسنگ ازو تا سیواس چهار فرسنگ جمله باشد از ارزنجان تا سیواس چهل و هشت فرسنگ و از ارزن الرّوم هفتاد ویك فرسنگ و از تبریز صد و پنجاه فرسنگ و از سلطانیّه صد و نود و شش فرسنگ، شاهراه زاویه ما بین الشرق والجنوب من سلطانیّه الی قیس[1] اقصی حدّ الایران دویست و پنجاه وچهار فرسنگ، من سلطانیّه الی ساوه از سلطانیّه تا دیه سگراباد[2] که راه خراسان ازو جدا شود بموجب شرح ما قبل پنج منزل که بیست و چهار فرسنگ باشد و از سگراباد تا رباط حاجب[3] حسن شش فرسنگ ازو تا رباط دوابیق[4] هفت فرسنگ ازو تا شهر ساوه پنج فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا ساوه چهل و دو فرسنگ و ساوه سر راه است، ثمّ من ساوه الی کاشان[5] و از ساوه تا آوه چهار فرسنگ و ازو تا قم شش فرسنگ و از قم تا کاشان دوازده فرسنگ که جمله باشد از کاشان تا ساوه بیست و دو فرسنگ، من کاشان الی اصفهان از کاشان تا دیه قهرود هشت فرسنگ ازو تا دیه واسطه[6] شش فرسنگ ازو تا رباط مورچه خورد[7] شش فرسنگ ازو تا دیه سین[8] هشت فرسنگ و براه میانی[9] از واسطه تا سین دوازده فرسنگ امّا آبادانی بیست و از سین تا شهر اصفهان چهار فرسنگ جمله باشد از کاشان تا اصفهان سی و دو فرسنگ و از ساوه پنجاه و چهار فرسنگ و از سلطانیّه نود و شش فرسنگ من اصفهان الی یزد خواست از اصفهان تا دیه اصفهانك سه فرسنگ ازو

(۱) Or قش throughout (۲) Variants شكراباد ,اشكراباد (۳) صاحب

(٤) دامق ,وامق ,دوابق ,واسق ,وایق (٥) Cf I K 58 Qud 199 I R 199 J N 305

(٦) واسط ,اسط ,اسطه the Vienna MS has, دیه اسطه که اوشمة نطر باشد

(۷) موجه خوار (۸) سین ,صین ,سسن ,یی Yaq III 222

(۹) مایین ,میانین

و هفده فرسنگ و از شیراز چهار صد و پنج فرسنگ و از اصفهان چهار
صد و هفتاد و پنج فرسنگ و از کاشان پانصد و هشت فرسنگ و از
ساوه پانصد و بیست و نه فرسنگ و از سلطانیّه پانصد و هفتاد و یك
فرسنگ، من شیراز الی کازرون از شیراز تا حایط حاجی قوام پنج
فرسنگ ازو تا دیه دشت ارژن هشت فرسنگ ازو تا رباط بر سر گریوه
مالان[1] شش فرسنگ ازو تا شهر کازرون سه فرسنگ گریوه هوشنگ[2]
درین راه است هر دو گریوه‌ها سخت است جمله باشد از شیراز تا کازرون
بیست و دو فرسنگ، من شیراز الی هرموز[4] از شیراز تا سروستان
دوازده فرسنگ ازو تا شهر فسا هشت فرسنگ ازو تا دیه تیمارستان[5]
شش فرسنگ ازو تا دارکان هشت فرسنگ از اینجا راهی بدست چپ
بشبانکاره رود و راهی بدست راست بهرموز و از شیراز تا بدینجا سی و
چهار فرسنگ است و از دارکان تا داراب گرد ده فرسنگ ازو تا دیه
حیر[6] سه فرسنگ ازو تا شبکان[7] شش فرسنگ ازو تا رستاق[8] سه
فرسنگ ازو تا برکه[9] سه فرسنگ ازو تا ناشلو[10] شش فرسنگ ازو تا
تارم[11] شش فرسنگ ازو تا چبار[12] سرحدّ لار چهار فرسنگ ازو تا
چاه چل[13] چهل و هشت فرسنگ ازو تا نوسر[14] هشت فرسنگ ازو
تا هرموز در آب چهار فرسنگ جمله باشد از شیراز تا هرموز نود و پنج
فرسنگ، من شیراز الی شبانکاره از شیراز تا دارکان بموجب شرح ما قبل
سی و چهار فرسنگ ازو تا شهر ایگ که دار الملك شبانکاره است چهار

---

(1) Muq 156 (2) Variant بالان (3) کوشك (4) هرمر , هرمورك

(5) بیارستان , هارستان (6) چیر , حیو (7) لسکان , سکان , سنکان , سکان ,

شکان , سارکاه (8) ترستان (9) برکه (10) داشلو , ناشك , ناسلو

شلو , ماشلو (11) طارم. (12) حیاو , حمد , سیاو , قباد , حبار , حباد

(13) ساو حلك صاوحلك (14) ناسلو , لوسر , نوسیه , لوهر , دوسر , نوبلیر Ist 170

شهرو I H 226 سورو , سارو , J N 260 calls this port کمرو

فرسنگ ازو تا آخر ولایت سیمکان شش فرسنگ ازو تا شهر کاررین هفت فرسنگ گریوه سر سفید در این راه است ازو تا لاغر[1] پنج فرسنگ ازو تا ناحیت[2] فاریاب شش فرسنگ ازو تا شهر جح[3] شش فرسنگ ازو تا آب انبار کنار[4] پنج فرسنگ ازو تا هرمز[5] پنج فرسنگ ازو تا
۵ دیه داروك[6] شش فرسنگ درین راه گریوه بسیار است و سخت ازو تا ماهان[7] شش فرسنگ ازو تا هرو[8] ساحل بحر شش فرسنگ درین‌راه گریوه لردك[9] است ازو تا قیش در آب چهار فرسنگ جمله باشد از شهر شیراز تا قیش هشتاد و هشت فرسنگ و از اصفهان صد و پنجاه و هشت فرسنگ و از کاشان صد و نود فرسنگ و از ساوه دویست و
۱۰ دوازده فرسنگ و از سلطانیّه دویست و پنجاه و چهار فرسنگ، سایر الطریق بهذا الجانب من قیس الی سرندیب[10] مهبط آدم علیه السلام از قیش تا جزیرهٔ ابرکافان هیجده فرسنگ ازو تا جزیرهٔ ارموس[11] هفت فرسنگ ازو تا جزیرهٔ بار[12] که حدود ولایت فارس و سند است هفتاد فرسنگ ازو تا دیبل هشتاد فرسنگ ازو تا مصبّ مهران که جوی سند
۱۵ است دو فرسنگ ازو تا انکیر[13] اوّل ملك هند چهل فرسنگ ازو تا کولی[14] دو فرسنگ ازو تا سندان[15] هیجده فرسنگ ازو تا ملی بار پنجاه فرسنگ ازو تا بلین[16] بیست فرسنگ از بلین بدو روز تا لجّه[17] عظمی رود ازو تا سرندیب ده فرسنگ جمله باشد از قیش تا سرندیب سیصد

---

(1) Variants لاعرك ,لاعرنکو ,بالای ,لاعرمکو ,لاعردوکو ,لاعرسك ,نکر ,کمر
(2) حسب ,حب ,شور فاریاب (3) صح ,حسح ,بح ,حج ,حسح ,الح (4) کنار
(5) اساده (5) هرم ,حرم ,برم ,سهرم ,مرمر ,سرم ,مرم بو (6) دارزك ,داورك
(7) اورك ,داورك ,دادرك (8) هامان ,ماهان (9) مرد ,مروں (9) کودك,
(10) لودك (10) I K 62 MSS throughout سراندیب (11) سریره ,ارموص
or سروه for جریره, and so throughout (12) ثارا I K 62 ,مار ,باد
(13) اوبکیر ,اومکر ,اوتکیں I K (14) کوا ,کلی (15) مسدان ,مسدان
(16) سمندان (16) اندس ,بلهی ,تلی (17) رباحه

بیست و هشت فرسنگ و از شیراز شصت و هفت فرسنگ و از یزد تا
کرمان پنجاه و هشت فرسنگ و از شیراز تا کرمان بدین راه صد و
بیست و پنج فرسنگ ، ثمّ من شیراز الی نوبنجان از شیراز تا خویم پنج
فرسنگ ازو تا حلاّر[1] پنج فرسنگ ازو تا حراره[2] پنج فرسنگ ازو تا
۵ گور[3] از حساب تیر مردان چهار فرسنگ ازو تا کرگان[4] سه فرسنگ
ازو تا نوبنجان[5] سه فرسنگ جمله باشد از شیراز[6] تا نوبنجان بیست
و پنج فرسنگ، ثمّ الی تستر اعظم بلاد خوزستان از نوبنجان تا خاندان[7]
چهار فرسنگ ازو تا کنش[8] شش فرسنگ ازو تا گنبد ملغان[9] پنج
فرسنگ ازو تا جاهه[10] چهار فرسنگ ازو تا حبس[11] چهار فرسنگ
۱۰ ازو تا ورزک[12] شش فرسنگ ازو تا ارّجان چهار فرسنگ ازو تا
بستانک[13] سرحدّ فارس و خوزستان چهار فرسنگ جمله باشد از
نوبنجان تا اینجا سی و هفت فرسنگ و از شیراز شصت و دو فرسنگ،
شاه راه زاویه ما بین العرب و الجنوب، من سلطانیّه الی قلعه تیره[14] و
اقصی حدّ الایران دویست و شصت و پنج فرسنگ است و الله اعلم
۱۵ بالصواب

فصل دوم، در ذکر جبال ایران و دیگر جبال مشهوره،

در کتب حکما مسطور است که چون آب و خاک بهم ممزوج شود
در خاک لزوجتی باشد حرارت آفتاب آنرا سخت گرداند و سنگ شود

(1) Variants حلاد ,حلاور ,ما حلال (2) حوالا ,حرره (3) کور ,کوار (4) کوکان (5) لاهیجان ,نوهجان ,لرهیان (6) For the fore-going and the next route, see I K 43, Qud 195, I R 189, Ist 133, I H 202, Muq 453 454, also the *Fārs Nāmah* (F N 885) from which it is copied For the march of Tīmūr from Shushtar to Qal'ah Safīd see Z N I 600 (7) حواندان ,حوالدان (8) کنس ,کس ,مالش ,کشن (9) بلغان (10) صاصه ,صاوه ,صابعه ,حوهه ,صابه صوهه (11) حبس حبش (12) مردك ,مورك ,حورك حررك ,حررك (13) ساىكه ,بسانك ساىك (14) Yaq I 787 Mar I 189

فرسنگ جمله باشد سی و هشت فرسنگ، من شیراز الی کرمان[۱] بطریق شهر بابك از شیراز تا داریان[۲] هشت فرسنگ ازو تا خرمه[۳] هشت فرسنگ ازو تا خولنجان[۴] چهار فرسنگ ازو تا کند[۵] شش فرسنگ ازو تا خیره[۶] شش فرسنگ ازو تا چاه عقبه پنج فرسنگ ازو تا بلنگان[۷]
۵ هشت فرسنگ ازو تا چاهك هشت فرسنگ ازو تا سروشك هفت فرسنگ ازو تا شهر بابك[۸] هفت فرسنگ جمله باشد از شیراز تا شهر بابك شصت و هفت فرسنگ ازو تا کوشك نعم[۹] هشت فرسنگ ازو تا آبان چهار فرسنگ ازو تا شهر سیرجان[۱۰] چهار فرسنگ جمله باشد از شهر بابك تا سیرجان شانزده فرسنگ و از شیراز هشتاد و سه فرسنگ و از
۱۰ سیرجان تا لکان[۱۱] ده فرسنگ و ازو تا کرمان هشت فرسنگ جمله باشد از شیراز تا کرمان صد ویك فرسنگ، من شیراز الی ابرقوه از شیراز تا زرگان[۱۲] پنج فرسنگ ازو تا بند امیر که بر آب کر ساخته اند سه فرسنگ ازو تا دیه کناره بحیرك و مرو دشت سه فرسنگ ازو تا فاروق[۱۳] سه فرسنگ ازو تا کمین[۱۴] سه فرسنگ ازو تا مشهد مادر سلیمان
۱۵ علیه السّلام چهار فرسنگ ازو تا رباط مشك[۱۵] شش فرسنگ ازو تا شهر ابرقوه دوازده فرسنگ جمله باشد از شیراز تا ابرقوه سی و سه فرسنگ[۱۶] ثمّ من ابرقوه الی یزد از ابرقوه تا دیه شیر[۱۷] سیزده فرسنگ ازو تا دیه جوز[۱۸] شش فرسنگ ازو تا قلعه مجوس[۱۹] چهار فرسنگ
۱۹ ازو تا شهر کهنه[۲۰] جومه یزد پنج فرسنگ جمله باشد از ابرقوه تا یزد

(۱) I K 48 Qud 195 (۲) Variants دارابان ,درابان (۳) ,جومه
حوارمه ,جورامه (۴) جوکان (۵) کند (۶) جره (۷) بنبان ,سکاه
جاهك ,اتابك (۸) کوك نعم (۹) سرجان (۱۰) بانکان ,بکان (۱۱)
(۱۲) دیه ابرقوه که زارکان گویند ,زارکان ,زرکام (۱۳) فروق ,فاری (۱۴) بکتن
که زارکان ,گوسد ,لکس (۱۵) دیه بند ,بند مسك ,بسل ,عسك ,مسك
(۱۶) I K 50, Ist 129, I H 199 (۱۷) سرسر ,سو شر (۱۸) جور
(۱۹) جوس ,حیوش (۲۰) که جومه

قوله تعالی(۱) فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا دور کوه احد نه چند فرسنگ معلوم نیست، کوه ارجان بطبرستان در عجایب المخلوقات آمده که بر آن کوه آبی از سنگ فرو میچکد و در حال باشکال مسدّس و مثمّن و مخمّس و غیر آن حجر میشود و مردم آنرا بر سبیل مهره بکار میبرند، کوه ارجاست بروم کوه بس عظیم است و بلد و قیصریّه و دولو در پایان اوست و قلّهٔ آن کوه هرگز از برف کم نشود و گویند هر سال ایّام معدود بر قلّهٔ اش توان رفت و دیگر ایّام بر آنجا صعود متعذّر بود و بر آن کوه کلیسیای بزرگ ساخته اند و دور آن کوه کس نداند که چند فرسنگ است و آبهای فراوان از آن کوه فرود میآید و ببلاد روم می ریزد، کوه الوند(۲) در قبله شهر همدان است و کوهی معروف دورش سی فرسنگ بود هرگز قلّهٔ آن از برف خالی نبوده است و از بیست فرسنگ و زیاده از آن توان دید بر قلّهٔ آن کوه چشمهٔ آب است در سنگ خارا و آن سنگ بر مثال نای است بروی در افکنده از بالا آن سنگ اندکی آب ترشّح میکند و آنرا بتابستان توان دید زیرا بزمستان در برف پنهان بود و من آنجا رسیدم شب آدینه بود گفتند در هر هفته یك شبانه روز این آب بزمین میرسد و روان میشود و در دیگر ایّام نمیتواند رسید و در عجایب المخلوقات در وصف همدان آمده که از کوه الوند چهل و دو رود بشیب می آید و عیون آن ما لا نهایت است، کوه اشکهران(۳) بولایت اصفهان است بر محاذی لر بزرگ و بر او اوباغی عظیم است، کوه البرز کوه عظیم است متّصل باب الابواب است و کوههای فراوان پیوسته چنانکه از ترکستان تا حجاز کمابیش هزار فرسنگ طول دارد و بدین سبب بعضی آنرا از کوه قاف شمارند طرف غربش که بجبال گرجستان پیوسته است کوه لگزی خوانند و در صور الاقالیم آمده که در کوه لگزی

(۱) Qur. VII, 139 (۲) Variant اروند (۳) اشکهران ,اسکهران ,اسکهران ,اشکران ,اشکران

همچنانکه آتش حشت خامرا آجر میکند و چون حرارت بیش یابد گداخته میشود و سختی از سنگ در میگذرد و باز از کثرت تمادی ایّام و لیالی و افراط پیوسته در احجار خلل ریزیدن ظاهر میشود و حجر باز خاك میگردد و از وقوع زلازل کوهها خرابی می یابد و از هبوب ریاح و رفتن آبها خاك نرم از موضعی بموضع دیگر میرود و آنچه سنگ و زمین سخت بود میماند تا بلندی و پستی پیدا میشود و عبارت از آن بلندی کوه است و اگر بر روی زمین کوه نبودی زمین متحرّك بودی و کلام مجید شاهد این معنی است قوله تعالی[1] وَ أَلْقَى فِي ٱلْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ و قوله تعالی وَ ٱلْجِبَالَ أَوْتَادًا و اگر نیز متحرّك نبودی مستدیری هموار بودی و هوا بالضّرورة درو یکسان جهیدی و چون نشیب و فراز نبودی آب روان نتوانستی شد و فایدهٔ سردسیری و گرمسیری حاصل نشدی و موالید از آن بکمال برسیدی قسمت ازلی چنان اقتضا کرد که بسبب فراز و نشیب جبال بلند و پست بر روی زمین در میان آب پیدا میشود تا این فواید بظهور پیوندد و تبارك الله مبداه و تعالی منشاءه،

اکنون از جبال ایران زمین و دیگر کوههای مشهور آنچه معلوم شده بر سبیل حروف یاد کنیم، کوه البلستان بروم در عجایب المخلوقات[2] گوید که در میانش شکافیست و راه از او بیرون میرود هر گه خواهد که ازو عبور کند هان زمان نان و پنیر میباید خورد تا بسلامت بگذرد و الّا از عفونت آن ممرّ رنجور شود و این معنی در آن ولایت مشهور است، کوه ابو قبیس بمکّه کوه بزرگ است بروایت ابن عبّاس از حضرت رسالت عم مرویست که اوّل جبل وضعه الله تعالی علی الارض ابو قبیس ثمّ مدت سعة الحساب، کوه احد از جبال مشاهیر است در شمال مدینهٔ رسول عم و در تفاسیر و تواریخ مسطور است که آن کوه و کوههای ثور و ثبیر بمکّه و رضوی از پارهای کوه طور است که در حالت تجلّی بعهد موسی عم آنجا افتاده است

(1) Qur XVI 15 and LXXVIII 7 (2) Qaz I 152

سبعمایه هجری بفرمان اولجایتو سلطان باتّفاق مهندسان بلندی آنرا ترازو کردم چهار هزار و هشتصد گز حیّاطی بر آمد اکثر اوقات سحاب آن دیار مراتب شعب قلّهٔ آن کوه میباشد و بر روی آن کوه سنگلاخ بدشواری میتوان رفت و آنجا در کتاب خسرو و شرین شیخ نظامی گنجهٔ آورده که خسرو پرویز فرهادرا گفت[1] ه
بیت

که مارا هست کوهی بر گذرگاه * که مشکل میتوان کردن بر آن راه
میان کوه راهی کَنْد باید * چنان کآمد شدن مارا نشاید

روایتی مجهول است و شیخ نظامی آنجارا مشاهده نکرده بتسامع سخن گفته و حقیقتش آنکه در پای قلّهٔ این کوه بر روی صحرا چشمهٔ بزرگ است چنانکه ۱ دو سه آسیا آب میدهد بر داشته در آن کوه بر سر آن چشمه صفّهٔ بارگاه ساخته اند و آثارش شاهد این تقریر است چنانکه در آخر این کوه از این چشمه و صفّه تا آنجا شش فرسنگ است صفّهٔ دیگر کوچك ساخته اند بر سر دو چشمه که از پهلوهای صفّه بیرون میاید هریك آسیا گردانی باشد و آن صفّهرا صفه شبدیز میخوانند صورت خسرو و ۱۵ شرین و فرهاد و رستم و اسفندیار و غیرهم بر آنجا ساخته است درغایت مستخیر و خورده بینی تا میخ زره و تار ابریشم چنگ پیدا کرده اند و هم در این حدود که متّصل کولکوست مزار متبرّك بر آنجاست و عوام گویند که مزار اویس قرنی است، کوه برجین بولایت قزوین ... رو غاری و شکافیست که درو قریب یك میدان راه میتوان رفتن و سرمای عظیم دارد ۲ و در آخرش جوی آب روان است و فروتر از آن رود رفته و بادی عظیم میآید و هیچ روشنای بیرون‌را نمیتوان دید و بی چراغ نمیتوان رفت و بدین سبب کس برحال آخر آن شکاف واقف نشده اند و سنگ آسیا مردم آن حدود از آنجا می‌آرند، کوه جودی بحدود موصل و جزیره

(1) See the *Khamsah* of Nizámí (lith Tihrán, A H 1301), p 122

اُمَم فراوان میباشد چنانکه بهفتاد و چند زبان سخن میگویند و در آن کوه عجایب بسیار میباشد و چون بشمشاط و ملطیه رسد قالیقلا خوانند وچون بانطاکیه و مصیصه رسد لکام گویند و آنجا فارقست میان شام و روم و چون بمیان حمص و دمشق رسد لبنان خوانند و چون بوسط ۵ مکّه و مدینه رسد عرج گویند و طرف شرقیش که با جبال ارّان و آذربایجان پیوسته قفق[1] خوانند و چون بحدود عراق و گیلان رسد طرقل در کوه[2] خوانند و چون بوسط قومس و مازندران رسد مور خوانند و مازندران در اصل موراندرون بوده و چون بدیار خراسان رسد سوج[3] خوانند، کوه البرز عوام گویند که اصل نامش اعلی بر است ۱۰ و بکثرت استعمال البرز شد و این سخن بی بنیاد است و البرز اسم علم اوست و در شمال قزوین است و کوه بلند با دیگر جبال این دیار پیوسته و در آنجا مسجدیست که قدوم اولیا فراوان آنجا رسیده است دعا را آنجا اجابت بوده و دو محراب است و در عجایب المخلوقات آمده و عوام نیز گویند که مزار اویس قرنی رضی اللّه عنه[4] در آنجا است بر قلّهٔ کوه بران ۱۵ روی که بر رودبار است پیوسته برف باشد، کوه ایلاق ترکستان است و معدن نقره وزر است، کوه بامداد[5] بلر کوچك در زبدة التواریخ آمده که برو سنگ است که بجای هیمه بکار میدارند امّا از بخار دودش جانوران میگریزند، کوه بیستون بکردستان از جبال مشهور است و سخت است و از سنگ سیاه بر روی هامون پیدا شده است بی آنکه در دامنش ۲۰ دره یا پشته باشد از بیست فرسنگ بالای آن کوه کما بیش توان دید دورش بیست فرسنگ باشد و بر قلّهٔ آن کوه زمینی هموار است کما بیش پانصد جریب و بدانجا چشمهٔ آب و زراعت در سنهٔ احدی عشر و

(1) Variants قفق ,قسق ,قمق (2) طرفل ,طرفك (3) سوج ,بوج ,سرنج ,سوبع but mostly s p (4) Yaq I, 596 Wanting in Qaz I 153 (5) بامدار

بکوه بانیله(١) نیز مشهور است بلندی آن کوه کما بیش سه فرسنگ بود بر مثال قبّه افتاده است مدوّر دور آن شانرده فرسنگ و قلّهٔ آن کوه در اکثر ولایات فارس دیدار دهد و در آن کوه ادویه بسیار است و درهها بسیار از قلّهٔ کوه تا دامن کشیده و در دامن کوه هموارئیست و مار هر روزه
٥ بر آن کوه ظاهر میشود و اگر اوقات بر آن کوه برف است و مارها عظیم باشد چنانکه مار بیجاه می و شصت می تقریبًا می باشد، کوه راسمند در شمال شهر کرج است و آن نیز چون بیستون پیدا شده است لی آنکه در پایانش دره و پشته باشد سنگی سیاه است و بر مثال خانه بسقف سحاب در آورده و مرغزار کیتو(٢) که از مشاهیر مرغزارهای
١٠ عراق است بطول شش فرسنگ و در عرض سه فرسنگ در شمال این کوه است و چشمهٔ که بخسرو منسوب است در پای آن کوه در این مرغزار و دور آن کوه ده فرسنگ باشد، کوه رامند در قبلی قزوین و شمالی خرقان است و مردم نشین است و درو دیهها و زراعت و بلندی عظیم ندارد امّا ذکرش در فهلویّات بسیار آمده بیت
١٥ کُه الوند حوش بی با دماوند * ابی رامند کُه چون می نماید
کوه رقیم در حدود عموریهٔ روم است و ذکرش در قرآن آمده است غار قوم اصحاب کهف در آن کوه بود و حکایت ایشان مشهور است و تکرار حاجت نیست دور آن کوه هیجده فرسنگ است، کوه رانك(٣) در ترکستان درو معادن طلا و نقره است، کوه زرده بلرستان آب خوی سرد که سر
٢٠ چشمهٔ زاینده رود اصفهان است و آب رود دجیل تستر آغازش از آنجا بر میخیزد، کوه زر بحدود دامغان بروکان طلا است و بدین سبب بدین نام مشهور است، کوه ساوه بر یك مرحلهٔ ساوه است و بجانب خرقان است نزدیك مزاری که بذی الکفل منسوب است کوه بلند است و در

(١) Variants بانیله , باتیل , بایله (٢) کیی (٣) رانك cf Qaz I, 162

است کشتی نوح عم بر آنجا قرار گرفت قوله تعالی⁽١⁾ وَ قِيلَ يَا أَرْضُ ٱبْلَعِي مَآءَكِ وَ يَا سَمَآءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ ٱلْمَآءُ وَ قُضِيَ ٱلْأَمْرُ وَٱسْتَوَتْ عَلَى ٱلْجُودِيِّ و در عجایب المخلوقات آمده که بر آن کوه تا زمان بنی عبّاس پارهای کشتی نوح عم باقی بوده و نوح بر آن کوه دهی ساخت معروف ٥ بسوق ثمانین زیرا که با او هشتاد کس در کشتی بودند امّا غیر از نوح عم از نسل دیگران باقی نماند و بدین سبب نوحرا آدم ثانی خوانند،
کوه دراك⁽٢⁾ بدو فرسنگی شیراز است و در آنجا انبارهای برف ساخته اند زمستان برو برف جمع می کند و بتابستان بشیراز می برند بنیاد برف شیراز بر آن است، کوه دماوند مشهور است و سخت بلند از صد ١٠ فرسنگ باز توان دید و بر شرقی ملك ری افتاده است قلّه اش هرگز از برف خالی نبود دورش بیست فرسنگ است و بلندی پنج فرسنگ زیاده بود و بر قلّهٔ آن هاموی است مقدار صد جریب و ریگی است که پای فرو میرود بتابستان برف بر آن کوه نجی شود میانش بر آب عوام گویند که گرم است و در آن کوه نهن بسیار میباشد و آنجاییکه ١٥ برفها بمرور ایّام بر هم می نشیند ناگاه پارهٔ میگسلد و مردمرا در شیب گیرد و هلاك کند عوام گویند که در جبال جای سخن نباید گفت و الّا نهن فرود آید و غرض از این معنی آنکه بسخن مشغول نباید شد و رود گذشت نباید که نهن در آید و در عجایب المخلوقات آمده⁽٣⁾ که اگر بر طرفی از آن قلّه برف خالی شود چنانکه زمینرا بسیاهی توان دید ٢٠ بر آن طرف که مرئی بود جوبرپرش عام شود و در صور الاقالیم آمده که ضحّاك در آن کوه محبوس است، کوه دارابجرد در صور الاقالیم آمده که بر آنجا همه رنگ املاح است سفید و سیاه و سبز و زرد و سرخ و غیر ٢٢ آن، کوه رستو⁽٤⁾ در راه شبانکاره در راست قبله آن بلوك واقع است و

(١) Qur XI, 46 (٢) Variants ادراك, درراك, دارك

(٣) Qaz I, 158 (٤) دستو, دستور, ستور, رستق

است و بچند روزه راه در بحر توان دید اثر قدم آدم عم بر آن سنگ پیداست از انگشت بزرگ یا تا پاشنه قریب هفتاد گز است همه روزه بی آنکه برق جهد و سحاب بود باران بر آنجا بارد و گرد از روی آن شوید و مردم آن نشان‌را بس متبرّك میدانند و در آن حوالی معادن یاقوت و سنبادج و بلّور است و در آن زمین پارهای الماس فراوان ریخته باشد و عقارب و افاعی در آن زمین بیشمارند و بر آن کوه چوب عود و دیگر عطریّات است و دابهٔ مشك و زباد و اکثر حشایش آنجا ادویه است و در آن بحر غوص لولو است، کوه سهند بآذربایجان ببلاد تبریز و مراغه و دیه خوارقان و اوجان در حوالی آن است دورش بیست و پنج فرسنگ بود قلّه اش احیانًا از برف خالی بود آنجا مزار اسفهسالار اسامة بن شریك صاحب رسول عم است و بر آنجا بحیره است، سیاه کوه بآذربایجان قصبهٔ کلنبر[1] در پای اوست کوهی سخت و مردم نشین است و سکّان او اکثر قطّاع الطریق اند، کوه سبلان در قبلی اخلاط افتاده کوهی سخت است و مردم نشین از پنجاه فرسنگ مینماید قلّه اش هرگز از برف خالی نیست و دورش پنجاه فرسنگ بود علفزارهای نیکو دارد، کوه شقان بخراسان بحدود جاجرم در آن کوه شکافیست از آنجا آبی بمقدار دو آسیا گردان بیرون میریزد بدان سبب آن کوه‌را شقان خوانند و در عجایب المخلوقات[2] آمده که در آن کوه غاریست هر که سر در آنجا برد از عفونت ابخره آن رنجور شود و هم در آن حدود کوهی است که رفتن بر آنجا از قوّت باد هیچ چیز محس نتوان شد و چون بر فرازش روند هیچ باد نبود، کوه صور در عجایب المخلوقات[3] و تحفة الغرایب آمده که در آن کوه سنگی است بر مثال آینه درو اشکال میتوان دید و چون بآب میسایند آن مسحوق همین خاصیّت دارد و دیدار اشیا دهد، کوه طارق بطبرستان در عجایب المخلوقات و آثار الباقیه آمده که در آن کوه غاریست

(1) Variants کلنبر, کلبر, کلبی (2) Qaz I, 165 (3) Qaz I, 166

عجایب المخلوقات[1] آمده که در آن کوه غاریست بر شیوهٔ ایوانی و در آنجا نقوش و اشکال بسیار و در آخر غار حوضی است بر بالای آن حوض چهار سنگ بشکل پستان زنان و از آنجا پیوسته آبی فرو میچکاند و در حوض جمع میشود و از کثرت ایستادن متغیّر نمیشود و شربش
۵ تداوی امراض میگردد و اهل ساوه هم برین صورت قایلند، کوه سبلان در آذربایجان از جبال مشهور است و بلاد اردبیل و سراه و پیشکین و آباد[2] و ارجاق و خیاو[3] در پای آن کوه افتاده است کوهی سخت بلند است و از پنجاه فرسنگ دیدار میدهد دورش سی فرسنگ باشد و قلّهٔ او هرگز از برف خالی نبود و بر آنجا چشمه است اکثر اوقات آب
۱۰ او یخ بسته بود از غلبه سرما و در عجایب المخلوقات[4] از رسول عم مرویست من قَرَاء[5] فَسُبْحَانَ ٱللّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ و لَهُ ٱلْحَمْدُ فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ يُخْرِجُ ٱلْحَيَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَيِّ وَ يُحْيِي ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا و كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ كتب الله تعالى له من الحسنات بعد و ذلك بمقدار ورقة ثلج يسقط على
۱۵ جبل سبلان قيل وما سبلان يا رسول الله قال جبل من بين ارمينيّة و آذربايجان عليه عين من عيون الجنّة و فيه قبر من قبور الانبياء و در تاریخ معرب گوید که آن چشمه‌را آبی در غایت سرد است و در حوالیش چشمهای آب سخت گرمست و سوزان و جاریست، کوه سراهند بعراق در قبلی ابهر افتاده است، کوه سرندیب[6] از مشاهیر جبال است و بر
۲۰ جزیرهٔ سیلان بحر هند واقع است و در عجایب المخلوقات آمده که آنجا مهبط آدم عم بزبان هندی دهو[7] خوانند از همه جبال آن حدود بلندتر

---

(1) Qaz I, 163 (2) Variant اناد (3) حیار ,حیا (4) Cf Qaz I, 163 (5) Qur XXX, 16 to 18 (6) سراندیب

(7) دهر, but cf Johnson *Persian Dictionary*, s v In Ibn Qut 9 and Yaq IV, 891 it is called واسم

مسکن قوم بلوج است و اکثر ایشان قطّاع الطریق باشند، کوه کرکس
در مفاره است بحدود شهر نطنز[1] و با هیچ کوه پیوسته نیست دورش ده
فرسنگ باشد کوهی سخت بلند است و از بلندی کرگس بر فرازش نمی
پرد وبدان سبب بدین نام مشهور است و در آن کوه وحلی است که از
دور آب نماید صادر و وارد بتصوّر آب در آن دره نزدیک آن وحل
روند و از غایت تشنگی مایل آب شوند و بوحل فرو روند و در آن
هلاك شوند، کوه کرمان در عجایب المخلوقات آمده که درو سنگی است که
چون هیمه درو آتش میگیرد و آنرا بجای هیمه بکار میدارند و هم بر آن
کوه معدن نقره است، کوه گلستان بموغانات فرسنگ در فرسنگ درو
گلهای خودروی و خوشبوست گویند که در زمان سابق آنرا ملاحده
فردوس کرده اند و نزهتگاه ایشان بود، کوه گلستان[2] بطوس در آنجا
غاریست بر مثال ایوانی و دهلیزی دارد و چون در آنجا مسافتی بروند
بروشنی برسند و در آنجا حظیره باشد و چشمهٔ ایست آتش چون قدری
از چشمه برود سنگ گردد و فرار رفته ازو بادی بجهد که مانع دخول
درو میشود، کوه کنابد و ریبد دو کوه است بولایت قهستان در برابر
هم و فردوسی گوید[3] بیت

بکوه کنابد کنی کارزار ٭ دگر سوی ریبد بر آرای کار

کوه کوشید ما بین عراق و فارس در عهد کیخسرو در آنجا اژدهائی
عظیم بوده چنانکه مردم از بیم آن آبادانیها بازگذاشته بودند کیخسرو
آن اژدهارا بکشت و بر آنجا آتش خانه ساخت آنرا دیر کوشید خوانند،
کوه کیلویه ولایتی مشهور است و درو کوهستان بسیار از حساب ملك
فارس است از جمله کوه دنبا[4] گویند کیخسرو در آن کوه در دمه[5]

(1) Variant ﻪ (2) گلستانه ,گلشان cf Qaz I, 172

(3) *Shāh Nāmah* II, 831 (4) دبا and دما (5) دمه and ومه cf *Shāh Nāmah* II, 1024, and *Guzīdah* p 95 lines 3 and 4

و در آنجا دکّهٔ که آنرا دکّهٔ سلیمان خوانند و برکت او معظّم دارند و اگر آنرا بقاذورات چیزی ملوّث کنند هوا متغیّر شود و صاعقه و بارندگی آرد و تا آنرا پاك نکنند فرو ننشیند، کوه طبرك بری بر و معدن نقره است امّا چندانکه برو خرج کنند هم چندان بار میدهد و سودی نکند
۵ و بدان سبب بیکار ماند، کوه طور سینا از مشاهیر جبال جهان است و ذکرش در قرآن بسیار آمد و موسی پیغمبر عم در آنجا نور آلهی‌را بر سر درخت دید و شرف تکلیم یافت، کوه غزوان بحدود طایف است برو برف و یخ میباشد و در ملك عرب بسر هیچ کوه دیگر نبود، کوه فرغانه[1] در صورالاقالیم آمده که برو معادن فیروزه و زیبق و نحاس و
۱۰ سرب و ذهب و نفط و قیر و زفت و نوشادر و زاج است و برو سنگی است که بجای هیمه بکار برند، کوه قارن در صورالاقالیم گوید که بکرمان است هم در آنجا آمده که بطبرستان است، کوه قاف در معجم البلدان مسطور است که کوه عظیم است بگرد دنیا در آمده ازو تا آسمان مقدار یك قامت است بلکه آسمان برو مطبق است و سورهٔ قاف اشارت
۱۵ بدوست و خرمیش از زمرد است و کبودی هوا از عکس لون اوست و ما ورای آن عوالم و خلایق فراوان اند که حقیقت حالشان غیر از خدای تعالی نداند و در بعضی تفاسیر گوید که از زمرد است و در عجایب المخلوقات و معجم البلدان آمده که همه بیخ کوهها بدو پیوسته است چون حقّ سبحانه و تعالی‌را با قوی غضب بوده باشد و خواهد که
۲۰ بدیشان زلزله فرستد فرشته‌را که بر کوه قاف موکّل است امر آید که تا رك و بیخ آن کوه مطلوب‌را بجنباند و در آن زمین زلزله افکند و العهدة علی الرّاوی و چون کوه قاف‌را اصل کوهها نهاده اند اگرچه این از عقل دور است این قدر شرح آن نوشتن درخور بود، کوه قبله[2] ما بین ارّان و گرجستان است، کوه قفص[3] بکرمان در صور الاقالیم گوید که

(1) Variants فرغانه, فوقان, عرقان, فرقان (2) قتیله (3) قفس

فصل سیم، در دکر معادن،

چون در اوّل کتاب شرح نکوین موالید گفته شد که معدنیّات سه
حس اند فلزّات و احجار و ادهار و سبب تولید هریك در دکرش یاد
کردیم اکنون دکر معادنش که هر یك ارکدام ولایتیست اینجا در سه
٥ باب یاد کنیم

باب اوّل در فلزّات هفتگانه، رر طلا معادنش بسیار است و در
گرمسیرها بیشتر بود و بهترین به نیکوئی جوهر و بسیاری حاصل معادن
مغرب است بدین سبب رر مغربی مشهور است و بعضی گویند پیوسته
در مغرب اهل صنعت تعلیم کیمیاء رر میسازند و بدان سبب آنجا رر بیشتر
۱۰ میباشد معادن اندلس بسیار خیر و بر بعست معدن البحه برمین حبشه
حاصل نیکو دهد معدن عماره ما بین مصر و نوبه و حبشه و بحر قلزم
معدن نیکو بر حاصل است معدن صقلیّه معروفست نکوه رر معدن
بجرایر وقواق حاصل فراوان دارد چنانکه اکثر کار فرماهای[1] آن قوم
ار رر طلا بود و معادن عمارهٔ ختلان بحدود ترکستان معدن بحال[2]
۱۵ رانك برمین ترکستان در صور الاقالیم گوید که در آن معدن پارهاء بزرگ
و کوچك طلا بر روی رمین افتاده است امّا خاصیّتش چنانکه اگر پارهای
بزرگ بر دارند مرگ در آن قوم افتد معدن ما بین بخارا و اشروسه
معدنی نکوه سمرقند معدنی کم رحمت بسیار فایده است معدنی بحدود
سجلماسه حاصل فراوان دارد امّا راهش دشوار است و زحمتش بسیار
۲۰ معدنی نکوه ایلاق ترکستان است معدن بولایت فرغانه معدن بحدود
دامغان اورا کوه رر خوانند طلا پارها در میان خاك می یابند و خاك‌را
میشویند تا طلا ارو جدا می شود و اکنون در ایران غیر ارین معدن
طلا نیست معدن سیستان در افواه مشهور است در عهد سلاطین غربین
۲۲ بر روی زمین مثل سوزنی ررین پیدا شد و چندانکه نشیب تر میرفتند

(1) Variant کارورماهاء (۲) حیلان and رانك ,رانل ,رال

هلاك شد، ماست کوه[1] بر غربی نخجوان بر چهارده فرسنگی شهر است و
کوهی سخت بلند است و از سی چهل فرسنگ دیدار دهد و قلّه اش
هرگز از برف خالی نبود و اکثر اوقات در برف مخفی باشد دورش سی
فرسنگ بود، کوه مورجان[2] بفارس در عجایب المخلوقات آمده که در آن
کوه غاریست و از سقف او آبی فرو میچکد و اگر یك کس در آنجا
رود و اگر صد کس چندان آب فرو چکد که همه سیراب شوند و
زیادت و نقصان نبود گویند که از طلسمات است، کوه مقطّم[3] بولایت
صعید مصر درو معدن زمرد است و بغیر از آنجا جای دیگر نیست،
کوه نقشت[4] در فارس نامه آمده که بحدود اصطخراست و صور همه چیز
و همه حیوانات به نقاری برآن نگاریده اند و آثار عجیب در آن نموده
چنانکه صانعان این زمان از مثل ساختن آن عاجز شده اند و در عهد
اکاسره کتاب زندرا بر آن کوه داشتندی، کوه نمك لان میانهٔ آوه و قم
از خاکست و با هیچ کوه پیوسته نیست و از غایت شوری برف برآن
قرار نگیرد و بر فرازش نتوان رفت که پای فرو رود و با هنرها نمکی را
نشاید که تلخ بود دورش سه فرسنگ بود برو هیچ آب و رستنی نبود و
از ده فرسنگ باز دیدار دهد، کوه هرمز[5] بطبرستان در عجایب المخلوقات
آمده که درآن کوه غاریست و درو آب روان چون یکی آنجا رسد و
بانگ کند آب باز ایستد و اگر دیگری بیاید بانگ کند آب روان شود
و بدین صورت بانگی میرود و بانگی می ایستد، هوین کوه[6] نگر کوچك
است درو معادن آهن است، کوه بختایی[7] کوهیست بغایت خوش از
کثرت علفزار و اثمار و عمارات و قری و آبهای زلال و چشمه سارها باشد،

---

(1) Variants کوه مالت, کوه ماسب
(2) ارجان and مورجان, cf Qaz I, 173
(3) معطم
(4) بیشت, نعشت, نقسب, بخشب, نقشب, F N 28
(5) هرم, هیرم, هرم, هرام, هچم, هیجم Cf Qaz I, 173
(6) هوان, هران, هرس
(7) ایکوه بختا, انکوه سحان, انکوه بخطای, یکشای, یکتای

و قزوین و معدن هوین بکوه لُر کوچك معدن نگنجهٔ ارّان معدن کلنبر
بحدود آذربایجان، سرب معادنش فراوانست و آنچه مشهورتر بکوه
دماوند معدن بحال بخارا و اشروسنه و معدن بکوه فرغانه، خارصینی در
ایران معدوم و حکما در حقّش گفته اند و هو تشبیه بالمعدوم امّا در
۵ بعضی کتب دیدم که دربلاد چین معدنی دارد و از آن آلات حرب
سازند مصرنش سخت‌تر از آهن بود، قلعی معادن بسیار دارد و از همه
مشهورتر و بزرگتر معادن قلعه است بسرحدّ هند و چین و بدین سبب
آن جواهررا قلعی خوانند و بروایتی در اندلس کوهی است قلعه میخوانند
و بدو معدن ارزیز است و بدو باز میخوانند و قلعی گفته‌اند معدن
۱ عامرود لُر کوچك قلعی پارهای میباشد بشکل بلوط هریك کما بیش دو
مثقال و هریك‌را سوراخی در میان معدن بحرایرکله و سربره بحر هند و
معدن بولایت فرنگ، مس معادن بسیار است آنچه معروفتر درین ملك
معدنی بولایت جیلان[1] و آذربایجان حاصل نیکو دارد معدن بحال
بخارا و اسروشنه معدن بدیار فرغانه معدن بکوه جوش بعربی جلب
۱۵ ملك شام در عجایب المخلوقات[2] گوید در اوّل حاصل بیقیاس داشت
چون اهل البیت امیر المومنین حسین بن علی عمّرا به اسیری برآنجا
گذرانیدند و آن قوم بدان حال ایشانرا شماتت کردند و حرم حضرت
امیر المومنین حسین عمّرا از قهر گرما اثر کرده و بچه بریان رفت آن
معدن‌را برکت نماند اکنون آنچه برو خرج کند بدشواری باز دهد
۲ معدن بکوه سبلان آذربایجان مس رسته نیکو میدهد،

باب دوم در احجار جواهر احجار فراوانست آنچه مشهورتر و با قیمت‌تر
است برسه گونه اعلی و اوسط و ادنی یاد کنیم، الاعلی نُه جواهر است،
الماس در اوّل کتاب شرح داده شد که در درهای کوه سرندیب میباشد

(1) Variants اوجان ,احسان ,احشان
(2) The account in the Arabic text differs considerably from the Persian Qaz I, 157, and cf Yaq II, 155

قوی‌تر میشد و زیادت‌تر میآمد تا بــه ستبری درختی بزرگ شد و هم
در عهد غزنویان آن معدن از زلزله خراب شد و انباشته گشت و جایش
نیز از نظرها نهان شد و این معنی دور از عقل است که فلزّات‌را چون
نبات رویندگی باشد زیرا که فلزّات بجماد مانده‌تــر از نبات است و
۵ نیز چنان معدنی مشهور باندك زمانی چون نیز نفع شد چگونــه از نظرها
محجوب گردد حقیقت آنکه آن معدن واقعی نبود و بر سبیل افسانه می
گفته اند تسلّی و تمنّای جهّال‌را، نقره معادن نقره بسیاراست و در سردسیر
بیشتر میباشد و بهترینش بــه نیکوئی جوهــر و بسیاری حاصل معادن
فرنگ است و آن زمینها همه بمعادن الفضّه مشهور است معادن ختلان[1]
۱۰ بحدود ترکستان معدن بکوه سمرقند کم زحمت بسیار فایده‌است معدن بکوه
جیرفت کرمان معدن بکوه دهستان آنرا کوه نقره خوانند معــدن بکوه
ایلاق ترکستان معدن بکوه زانك بولایت ترکستان و آنرا بدان خاصیّت
که معدن طلارا که پارها بزرگتر نمیشاید بر گرفت معدن بولایت فرغانه
معدن بخارا ماوراء النهر معدن بحدود شاش ما وراء النهر معدن باندلس
۱۵ معدن بسیم کوه بین فارس[2] و خواشیر معدن لولو بروم در ایران از این
نیز حاصلتر معدن نیست معدن طبرك ری هر چند در آنجا خرج کنند
همان قدر پس بار ندهد بدین سبب اکثر اوقات معطّل است امّا در عهد
سلاجقه پیوسته در آنجا بکار بودندی گفتندی اگرچه توفیر ظاهری ندارد
امّا نقره در جهان خراج بسیار میشود و این توفیری نیکو باشد، آهن
۲۰ معادن بسیار دارد و در ملك بامیان[3] ولایتی است آهن کار خوانند
و در ملك عرب بکوه قساس معدن است آهن نیکو میدهد و پولادرا
از آن سازند شمشیر قساسی مشهور و معتبر باشد معدن بولایت خواف
قهستان معدن بجبال قارن بکرمان معدن صاهه بولایت فارس آهن آنجا
۲۴ پولادی نیکو دهد معدن قطره بولایت فارس معدن کوره بولایت طارمین

(1) Variant حیلان (2) بائن (3) قنان ,فمان ,فنا

صفا باشد و الوان را بکمال خویش رساند و بعضی از آن از حدود یمن آید
و یشب یمنی خوانند مثل بلور صافی باشد، الاوسط بسّد و مرجان در
صور الاقالیم گوید که در اندلس معدنی دارد و غیر آن در جهان معدنی
نیست، بلّور در زمین هند در کوههای کشمیر میباشد و در کوههای فرنگ
۵ امّا بهترین بلّور هندی است در ولایت فرنگ بسیار است و در معادن
بلّور بزور کار نتوان کرد زیراکه تأثیر آفتاب اورا سوزنه میگرداند چنانکه
ملبوسات فعله‌گانرا میسوزانــد، جزع معدن او یمن باشد و چند جای
دیگر امّا هیچ نوع از یمنی صلبتر نباشد، وفاد نورن عقیق نرو هست
وآن انواع بود، فاد زهر و کهربا ... الادنی جواهر بسیار است و مشهورات
۱۰ آنرا در اوّل کتاب یاد کرده ام آنچه از آن جمله عزیز الوجود است ذکر
معادنش اینجا ثبت کنیم، توتیا معادن بسیار دارد و در این ملك بکرمان
بدیه توتیا گران خاك از معدن می‌آورند و آغشته بشکل میل بطول یك
گز ساخته و خشك کرده و در شاخوره می نهد قوّت آتش توتیارا از او بشکل
علاقی بیرون می‌آرند، زاجات معادنش فراوان است آنچه در ملك ایران
۱۵ است ثبت کنم معدن بکوه هویں[1] از کوچك چشمهٔ ایست زاج بالوان
میدهد معدن بکوه دماوند معدن دیگر بطارمین قزوین، زجاج جوهرش
سنگ آتش زنه است و در همه ملکها باشد و کدورت و صفایش بصنعت
سازنه تعلّق دارد و بهترین صانعان این جوهر در حلب اند و آبگینهٔ
حلبی صفا و شهرت تمام دارد، شب یمنی معروفست و در ولایت یمن
۲۰ کوهیست و بر آنجا چشمهٔ آب چون از آنجا بیرون می آید و اندك مسافتی
میرود بسته میشود شب سفید یمنی است و شب سیاه دارد، کحل سرمه‌را
معادن بسیار است معدن بجبال اصفهان سرمه خوب میدهد معدن بکوه
دماوند و در ولایت اندلس نیز معادن دارد و خاصیّتش آنکه چندانکه
ماه زاید النّور بود آن معدن سرمه بیشتر میدهد، مرداسنج معادن بسیار

(1) Variant here and elsewhere هرس

و از بیم افاعی درو نمیتوان رفت و بحیله وسعی طیور بیرون میآورند و بدین سبب پاره‌های بزرگ می توان یافت، بحاذق معادنش بهتر و مشهورتر معادن فرنگ است و بدان ملك بجانب غربی بیشتر است، دهنج دهنج فرنگی مشهور است و در تنسخ نامه ایلخانی آمده که بترکستان شهری است
۵ که افراسیاب ساخته معدن دهنج است و لون او بیاقوت ماننده است در درمار آذربایجان معدنی دارد بشکل آنکه آبی از سنگ مترشّح میشود و بشیوهٔ یخ منجمد کرده میباشد، زمرد در صور الاقالیم آمده که در کوه مقطّم بولایت صعید مصر که آن کوه مشرفست بر قرافه معدن زمرد است و در همه جهان غیر از آن معدن زمرد نیست[۱]، عقیق در یمن
۱۰ معدن نیك و عقیق یمنی مشهور است و آن معدن‌را قساس[۲] میخوانند، فیروزج معدنش بسیار است و بهتریبش معدن نیشابور بود بنیکوئی جوهر و کمی زحمت و در جبال نیشابور چاهها کنده بودند فیروزه یافتند و از آنجا جوهر خوب بر می‌آید و فیروزج نیشابوری مشهور بوده و درین سالها عقارب درآن چاهها پیدا شدند و مردم از بیم ایشان دست از آن
۱۵ معادن باز داشتند معدن بطوس جوهرش کمتر از نیشابور است معدن بجبال ما بین بخارا و اشروسنه معدن بولایت فرغانه معدن بولایت کرمان فیروزه نو با رسیده میدهد و بدین سبب زیادتی قیمت ندارد، لعل در ایّام سابق لعل نبوده است و بدین سبب در کتب ذکرش کمتر آید درین چند سال در کوه بدخشان پیدا شد معدنی خوب دارد در سر راه
۲۰ آذربایجان نیز معدن است امّا لعل آن نا رسیده است و تیره رنگ و نا کبودی رسد لا جرم قیمتی ندارد، یاقوت معدنش نزدیك خطّ استوا است که آنجا قوّت حرارت بیشتر است و یاقوت بقوّت حرارت بمرور زمان تواند رسید، یشب یشب انواع است یك نوع مانند زاج است و صبّاغان آنرا زاج بلّور خوانند بهترین یشب آن است که لون او در غایت

(۱) But cf Idrisi, 22 (۲) Yaq IV, 93

ایشان است این روایت اصل ندارد و معدن نامیان چشمه است از آنجا آب چاه بر میجوشد که بمسافتی آوارش میتوان شنید و چون بیشتر میرود منجمد میگردد و گوگرد میشود معدن هوین[۱] بکوه اُرکوچك بالوان گوگرد میدهد و در دیگر ولایات بکوه براس از توابع اندلس
۵ معدن گوگرد است مومیای معادنش بسیار است آنچه در ایران است معدن بدیه آبی از توابع شبانکاره کوهیست که ازو قطرات فرو میچکد و چون موم منجمد میگردد وآنرا موم آبی گفته اند مومیائی اسم علم آن شد معدن دیگر بدیه صاهك از توابع ارّجان فارس معدن بموصل، نفط معادن بسیار دارد و در ایران زمین بزرگترش معدن باکویه است و
۱۰ آنجا زمین است بر آنجا چاهها حفر میکنند تا بزهاب میرسد آبی که از آن چاهها بر میآرند نفط بر سر آب میباشد معدنی بحدود موصل معدن ما بین بیات و بندنیجین و معدن بدیگر ولایت معدنی ما بین بخارا و اشروسنه معدن بکوه اسیره[۲] از توابع فرغانه

فصل چهارم، در صفت مخارج انهار و عیون و آبار،

۱۵ در مقدّمه گفته شد که بخاری که از کره سفلی بقوّت حرارت متصاعد میشود و در آن قوّت مآئیت غالب بود ثقالت مائی آن را باز میگرداند و اگر هوا معتدل بود چون بزمین رسد باران بود و اگر هوا سرد بود بعد از آنکه آن ابخره باهم جمع شده باشد و قطرات گشته منجمد شود و ژاله بود و اگر هوا سخت سرد بود و مجال ندهد که در مراجعت
۲۰ قطرات او مجتمع گردد هم در حوردی آنرا بفسرانند برف باشد و چون بارندگی بزمین فرود آید در رود و بمنافذش و طبع خشکی زمین مانع نبود او پیدا شود در اجواف زمین مجتمع گردد و کثرت اجتماع آنرا صعود لازم گرداند هر جا زمین سخت‌تر باشد مدخل خروج نتواند کرد مایل اطراف شود و هر جا زمین سست یابد بیرون آید چشمه

(۱) Variant هرین (۲) اسره

است و از معدن نقره نیز حاصل میشود و بکوه دماوند، مرقشیشا معدن
لُر کوچك مرقشیشا مذهبی میدهد چنانکه بگداختن سبیکه میشود، نوشادر
معادنش بسیار است و در ایران بجبال نیمروز معدنیست بزور دود و
تفت آتش از آنجا مشاهده کند و چون در آنجا روند نمد تر کرده پوشند
۵ والّا بسوزند و این معدن در آن زمین بهر چند گاهی جوهر بهتر دهد
معدن ما وراء النهر معدن نارکند، لاجورد بهترین معادنش در بدخشان
است و در مازندران معدنی و بدرمار آذربایجان معدنی دیگر است و در
کرمان معدنی دیگر[1]

باب سیوم در ذکر ادهان، زفت معادن بسیار دارد و در
۱۰ صور الاقالیم گوید بهترین معدن ما بین بخارا و اشروسنه است
معدن بولایت فرغانه، زیبق در صور الاقالیم آمده بهترین معادن زیبق
بکوه برانس[2] بولایت اندلس و آن چشمهٔ ایست که زیبق با آب ازو
تراوش میکند و ازو بهمه جهان میبرند معدن ما بین بخارا و اشروسنه
معدن بولایت فرغانه، عنبر در معدنش اختلاف بسیار دارد و در اوّل
۱۵ این کتاب شرح آن کردیم امّا بهمه قولی در بحر است و در ایران نیست،
قیر معادن بسیار دارد و آنچه در ایران است معدن عین القیاره[3]
بولایت موصل چشمه ایست که آن دیهرا بآن باز میخوانند حاصل بسیار
دارد و معدن دیگر ما بین بخارا و اشروسنه، کبریت بالوان میباشد و
معادن فراوان دارد آنچه در ایران است معدن دماوند و بر قلّهٔ آن کوه
۲۰ چاهها کنده اند و آن هفتاد چاه است که گوگرد میدهد یکی که بزرگتر
است از کثرت بخار نزدیکش نمیتوان رفت که بیهوشی آورد عوام گویند
که هاروت و ماروت در آن چاه محبوس اند و این گوگرد اثر نفس

---

(1) The Bombay lithograph adds (209 s to 210 g) a number of other minerals, which are given in none of the MSS, and which are copied from the first part of the *Nuzhat* (2) Yaq I 733 (3) Yaq IV 211

والنّیل کلّها من انهار الجنّة و از اینها نیل بایران نمیرسد وبس مشهور است ذکر آن و دیگر رودهای معروف بیرکردن اولی بود و بسبب تیمّن لفظ نبوی عم تقدیم و تأخیرشان بحسب فرموده او یاد کنیم پس ترتیب حروف بیاوریم ان شاء الله تعالی، سیحان و جیحان دو رود اند در ولایت روم و در صور الاقالیم و در مسالك الممالك آمده که سیحان از آنجا برمیخیزد و بر اودیهٔ ولایات گذشته در بحر روم میریزد و جیحان از مصیصه برمیخیزد و بر ولایت قسطنطیّه و دیگر بلاد روم گذشته در حوی بستان[۱] میریزد و بوادی زیح[۲] میکشد و در بحر روم و فرنگ میریزد و بعضی علما بر آنند که حدیث حضرت نبوی عم در شان این دو رود وارد است و بعضی بر آن کـه در حق سیحون و جیحون آمده امّا جهت مناسبت لفظ سیحان و جیحان روایت اوّل درست تر مینماید و العلم عند الله تعالی، فرات شهرت تمام دارد و فرس فالاد[۳] رود خوانند و از نیکوئی و گوارندگی آبش اورا فرات گفته اند زیرا که هر آبی که زلال و شیرین و گوارنده باشد آنرا فرات خوانند قوله تعالی[۴] هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَآئِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و در عربی ایران است و از شمال بجنوب میرود و از کوههاء ارمن وقالیقلا وارزن الرّوم برمیخیزد و در اوّل یك چشمهٔ بزرگ است که دویست و پنجاه گز دور دارد و چندان آب از آنجا بیرون میآید که گذار اسپ بدشواری دهد و دیگر عیون و اودیه بدو پیوسته آبی عظیم شده در ولایت روم میگذرد و بر یك فرسنگی ارزنجان گذشته بحدود ملطیه از روم بیرون میآید و بولایت سمیساط و شام میرود و آبها سجه و کیسوم و دیعان[۵] و امثال آن بدو ملحق میشود و از آنجا برقّه و رحبه و عانه و هیت میرسد و در ملك سواد کـه اکنون اعمال

(۱) Uncertain variants ساماں ،ساں I K 177 has تیات, but see note to translation p 137 (۲) ربح ،دبح I K 177 has دبح, uncertain (۳) فلاد قالاد (۴) Qur XXXV 13 (۵) نعاں ربعاں، دیقان

باشد و اگر در اطرافش قوّت نداوت قوی بود لا یزال روان باشد و
اگر ضعیف باشد چون هوا گرم شود از اطراف بدی منقطع گردد و آن
چشمه خشك شود و چون آن چشمه‌ها بسیار بهم بپیوندند و روان شوند
رود باشد و آب رودرا مایهٔ بزرگ از آب باران و گدازش برفست و
۵ تکرکر است که باجواف زمین فرو شود تا بسر ظاهرش روان گردد و
چون آب رودها در گوی جمع شود آنرا دریا خوانند و از آبهای روان
و ساکن هر چه از پایاب بگذرد و آدمی‌را باشنا افگند آنرا هم دریا
خوانند و همچون دور دولابی لا یزال ابخره از بحار متصاعد میشود و بر
آسمان رفته از آن بارندگی حاصل میآید و بر روی زمین روان میگردد و
۱۰ آنچه در جوف زمین میرود و جمع شده آتش از چشمه‌ها بیرون میآید و در
رودها روان گشته در بحار بزرگ و بحیرات کوچك جمع میگردد واین
صورت مرئی و محسوس است که مخارج انهار از عیون و جبال است و
در بحار و بحیرات وبطایح منتهی میشود فسبحان من لا یطلع علی دقایق
حکمته و مصنوعاته الاّ هو و از آن ابخره آنچه قوّت صعود نداشته باشد بمدد
۱۵ خالق محتاج شود که خاك از روی آن دور کند تا حرکت میکند و آن
کاریز وچاهست و در عجایب المخلوقات آمده که در ربع مسکون دویست
و چهل و چند رود بزرگ است که طول کمترینش پنجاه فرسنگ است
و بزرگترین بهزار فرسنگ میرسد و این ضعیف شرح بعضی از آن رودها
و دیگر عیون و انهار که در ملك ایران است و حوالی آن آنچه در این
۲۰ ملك شهرت دارد بردو باست کبار و صغار یاد کنیم

فامّا اودیة الکبار، رودهای بزرگ که در ایران و حوالی آن است و
آنچه در این ملك شهرت دارد سی و پنج رود است و اگر چه چندی از
آن در ملك ایران و حوالیش نیست و از این کتاب غرض بیشتر از
شرح احوال ایران است امّا چون بنقل عجایب المخلوقات لفظ در روایا
۲۵ بنوی عَم بیاد بعضی از آن جاری بود و فرموده سیحان و جیحان والفرات

این ملکها در سه ماه تابستان که افزونی آن آب است بر صحرا میشینید و
در سه ماه پائیز چندانکه آب کم میشود در آن زمین زراعت می کنند و
بآب دیگر محتاج میشود و در کلام مجید از آن معنی خبر میدهد قوله تعالی(۱)
أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ ٱلْمَآءَ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ
۵ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ و در صحرای آن ولایت از جهت
بستان تمثال ساخته اند و مأمون خلیفه در رود نیل مسجدی ساخته از
سنگ رخام بر او علامات ذراع و اصابع جهت زیادتی آب کرده اگر
چهارده گز از آن علامات آب فرو گیرد سالی وسط الزّراعة باشد و
اگر بیشتر فرو گیرد اکثر الزّراعة و اگر کمتر فرو گیرد اقلّ الزّراعة و بیم
۱ قحط بود و تا هفده گز بلند شود و برو خراج سلطانی باشد و بر هر زمینی
که بعد از هفده گز نشیند آن زمین را خراج نبود آنرا فیض ربّانی(۲)
خوانند و اگر به بیست گز رسد مصر و ولایتش را بیم غرق باشد و در
شش ماه بهار و زمستان آب نیل در غایت کمی بود و آب نیل در
شیرینی چنانست که درخت انار ترش که آن آب خورد انارش شیرین
۱۰ شود و بدین سبب در مصر انار ترش کمتر و مطلوب باشد و در جامع
الحکایات و عجایب المخلوقات آمده که در زمان جاهلیّت هر چند گاه آب
نیل بسته شدی تا دختری صاحب جمال را بحلی و حلل آراسته درو
بیفکندندی روان شدی در زمان عمر بن خطّاب این حال واقع شد
عمرو عاص که از قبل او حاکم مصر بود صورت قصیّه بدو انها کرد
۲ جواب فرستاد تا بر سفالت نوشته من عبد الله عمر بن الخطّاب الی نیل
مصر امّا بعد فان تجری من قبلك فلا تجری و ان کان الواحد القهّار
یُجریك فنسأل الله الواحد القهّار ان یُجریك و در آب انداختند روان
شد و دیگر باز نیستاد(۳) [و جواب نوشت که بطریقی که ما تقدّم عمل نموده

(۱) Qur XXXII 27 (۲) Variant ربانی Cf Ibn Jubayr 51 (۳) Qaz I, 186 Some MSS have the following variant, due to Shi'ah tendencies

عارانی[1] میخوانند ازو نهرهای بسیار بر میدارند مثل نهر عیسی و نهر صرصر و نهر ملك و نهر ناحیه که شهر کوفه و صیاغش بروست و نهر سورا و نهر کوتا و نهر برس و نهر صرات و نهر فرات عتیق و در ملك واسط با بطایح میشیند و در زیر دیه مطاره[2] از بطایح بیرون آمده باب
٥ دجله ضمّ میشود و شطّ العرب میگردد و از بصره گذشته بدریای فارس میریزد و طول این رود چهار صد فرسنگ میباشد و در حقّ فرات آیات واحادیث بسیار است منها نقل معجم البلدان[3] روی عن عبد الملك بن عمیر ان قال النبی عم ان الفرات من انهار الجنّة و لولا ما يخالطه من الأذا ما تداوی به مریض الاّ ابرأه الله تعالى و انّ علیه ملكا
١٠ یذود عنه الادواء و در عجایب المخلوقات[4] از امیر المؤمنین علی عم مرویست قال یا اهل الکوفة انّ نهركم هذا يصبّ اليه ميزابان من الجنّة و از امام جعفر الصّادق مرویست که از آن آب خورد و دو سه بار مكرّر گردانید و آنرا مدح و ثنا گفت و فرمود ما اعظم بركته لو علم النّاس ما فيه من البركة لضربوا على حافتيه القباب و لولا ما يدخله من
١٥ الخطائين ما اغتمس فيه ذو عاهة الاّ برأ[5]، نیل آب شیرین و گوارنده است چنانکه عربانرا تصوّر باشد که محلّی کرده اند در مسالك الممالك آمده که از جبال قمر برمیخیزد از آن سوی خط استوا و از جنوب بشمال میرود چون بدین سوی خطّ استوا برسد در دو بحیره جمع میشود و از بحیرات بیرون آمده بر مفازات بلاد زنگ و حبشه و نوبه گذشته بمملکت
٢٠ مصر میرسد زیادت از شطّ العرب میباشد پس بهفت خلیج[6] میشود یکی باسکندریّه میرود دوم بدمیاط سیم بتنیس چهارم بفسطاط و زمین الفیّوم که شهر مصر است پنجم بعریش ششم بسردوس هفتم بمنهی و در تمامت

(1) Variants قرانی ,فرانی (2) بطاره ,بطوره ,مطابه (3) Yaq III, 861
(4) Qaz I 183 (5) Some MSS give other *Traditions* copied from Yaq III, 861 (6) خلیج in Qaz I, 186, and Yaq IV, 864

آب نوی (۱) در صور الاقالیم گوید که در کوههای تبت و صغانیان بر میخیزد و بحیره میشود و از آن بحیره بیرون آمده چند نهر معتبر مثل برش و بارمش و اشتیخن و قی و بورماحن از آن بر میخیزد و ولایات بسیار بر آن انهار زراعت میکنند و هیچ یك از آن انهار گذار اسب بآسانی نمیدهد و عمود آن بولایت سغد و سمرقند و بخارا و غیر آن میرسد و مدار آبادانی آن ولایات بر آن آب است و هرز آبش بسمت میرود و در ولایت بخارا بجیحون ضم شده بحر خزر میریزد و طول این رود معلوم نیست، آب برداں از روم بر میخیزد و بدریای روم میریزد، آب تاجه در صور الاقالیم آمده که آب تاجه آبست که از کوههای اندلس و طلیطله و شلب بر میخیزد و آبی بزرگ است نزدیك بدجله بود و بدین ولایت گذشته بدریا میریزد طولش صد فرسنگ باشد، آب جیحون آنرا آب آمویه گویند شش رودست که جمع میگردد نهرتی عظیم دارد و در شرقی ایران است از جنوب بشمال میرود و یك شعبه از آن از کوههای تبت و یکی از جبال بدخشان و یکی از حدود صغانیان و یکی از طرف ختلان بر میخیزد و هر یك را باهم پیوستگی چند شعب دیگر بدو پیوندد و بعضی از این شعبها بر بلاد بلخ و ترمذ میگذرد و چون همه با هم جمع شوند از درهٔ که آنرا تنگ دهان شیر خوانند بنزدیك دیه بوقشه از توابع هزار اسپ میگذرد و آن دره درمیان دو کوهست که چنان تنگ بهم آمده که مسافت در میانشان کم از صد گز است و آبی بدین عظیمی از آنجا میگذرد و در زمین و ریگ پنهان میشود دو فرسنگ ظاهر نیست و بر آن ریگ محال و امکان گذر نه و از جیحون نهرهای عظیم بر گرفته اند و بر این عمارات فراوان و زراعت بی پایان کرده مثل نهر گاوخواره و جوی هزار اسپ (۲) و کردران خاس و نهر کریه و نهر جیوه و غیر آن و در هر یك از این نهرها کشتی بآسانی میرود و در بعضی از این نهرها در

(۱) Variant بوئی (۲) هزارصف و کرداں حوی

اکنون بر آن عمل نمایند امّا تا غایت چنان صورت واقع نشده و این روایت ضعیفست] طول رود نیل قرب هزار فرسنگ بود و درو تمساح و سقنقور و انواع ماهی است و مضرّت تمساح‌را تا یك فرسنگ از زیر و بالای مصر بافسون بسته اند، آب اتل از کوههای آس و روس و بلغار و دیار
۵ قیرغیر و سلکا و کیماك بر میخیزد و این ولایت را سقی کرده باهم جمع میشود و آنجا بس بزرگ میگردد چنانکه گویند بزرگتر از آن رودی نیست پس هفتاد وچند نهر ازو بر میدارند که هیچ یك بآسانی اسب را گذار نمیدهد و ولایات و صحاری بسیار بدان معمور است و از آب نهرها بعضی در بحر عالاطیقون که آنرا نیز دریای ورانگ میگویند و بعضی در بحر شرقی
۱۰ میریزد وعمودش بحر خزر میآید و از غایت قوّت و غلبه آب زیاده از ده فرسنگ در دریا لون و حرکت آن آب پدید است طول این رود سیصد فرسنگ باشد، آب اترك[1] بخراسان از کوههای نسا وباورد[2] بر میخیزد و در خبوشان و بحدود دهستان گذشته بحر خزر میریزد طولش صد و بیست فرسنگ باشد و این آب سخت عمیق است و قطعا مجال گذر ندهد و
۱۵ کنارش اکثر اوقات از خرامی خالی نبود، آب ارس از جوب شمال میرود و از کوههای قالیقلا و ارزن الرّوم بر میخیزد و بولایت ارمن وآذربایجان و ارّان میگذرد و بآب کر و قراسو ضمّ شده در حدود گشتاسفی بدریای خزر میریزد و در این ولایات که ممرّ این آب است بر آن زراعت بسیار است طول این رود صد وپنجاه فرسنگ باشد و درعجایب المخلوقات گوید[3]
۲۰ هر که بر آن آب گذشته باشد چنانکه نیمهٔ زیرین او در آب بوده باشد چون پای بر پشت حامله عسر الولاده فرو نهد وضع حملش بآسانی شود و در بعضی کتب دیگر آمده که صاحب علّت رشته چون بدان آب بگذرد چنانکه آب بپایش نرسد از آن علّت خلاص یابد بامر الله تعالی، آب ایلاق بولایت ترکستان است در گرشاسف نامه گوید تا چین میرسد،

(1) Variant اتراك (2) اسورد (3) Qaz. I. 170

اروند رود خوانند چنانکه فردوسی میگوید در شاه نامه(۱) بیت

فریدون چو بگذشت از اروند رود * همی داد تخت شهی را درود

آب دجیل تستر از کوه زرده و دیگر جبال لر بزرگ بر میخیزد و بعد از سی و چند فرسنگ به تستر میرسد و چون قریب المسافه است هنوز
۵ سرد میباشد و هاضم تمام چنانکه در آن گرما اهل آن دیار اعتماد بر هضم آن مأکولات غلیظ بسیار خورند و هضم شود و در زیر تستر بر آن آب شاپور ذو الاکتاف شادروانی ساخته است و آبرا مثالثه کرده و بگرد تستر در آورده چهار دانگ در ممرّ اوّل در غربی شهر روان است و دو دانگ در ممرّ مجدّد در شرقی شهر جاری است و در حدود لشکر هر دو
۱۰ باهم پیوسته باآب دزفول وکرخه بشطّ العرب میریزد طول این رود هشتاد فرسنگ باشد، آب دزفول آنرا نهر جندی شاپور گفته اند در کوههای لر بزرگ بر میخیزد و بر جندی شاپور و دزفول میگذرد و بحدود مسرقان باآب تستر جمع شده داخل شطّ العرب میشود طول این رود شصت فرسنگ است، آب زابین زاب بن طهماسب پیشدادی منسوبست دو آب
۱۵ است یکیرا زاب بزرگ خوانند از کوههای ارمن بر میخیزد و بدیار بکر میرود بحدود حدیثه در دجله میریزد طولش هشتاد فرسنگ است و دویمرا زاب مجنون خوانند جهت آنکه سخت تند میرود و از کوههای ارمن بر میخیزد و در ولایت ارمن و دیار بکر میریزد و بحدود تل بس در دجله میریزد طول سی فرسنگ است و این مصرع در حق آن آب
۲۰ گوید(۲) شعر

ان الّذی عاش ختارًا بذمّته * و مات عبدًا قتیل الله بالزّاب

آب رزیق بخراسان آنرا مرغاب نیز خوانند و اصلش مرو آب است و بعضی گفته اند که منبع این آبرا مرغاب خوانند و بدان سبب که در دیه

(۱) Wanting in Calcutta text but cf. other verses with the same rhyme *Shāh Nāmah* I, 39, line 13 (۲) Aghānī XVII, 68 I. K. 175

بحیره خوارزم منتهی میشود و عمود آب جیحون از خوارزم گذشته از عقبهٔ حلم[1] که بترکی کورلادی[2] گویند فرو میریزد و یك فرسنگ بلکه سه فرسنگ آوازش میرود و بعد از آن بحر خزر می افتد بر زمینی که آنرا خلخال گویند و مقام صیّادان است و از خوارزم تا دریا شش مرحله ٥ است طول آن رود پانصد فرسنگ و در این آب در زمستان چنان یخ میبندد که چند گاه قوافل بر سر آن یخ روان میباشند و بر آنجا چاه چند گز فرو میرود تا بآب روان میرسد، آب خرجان از جبال اسد مازندران از درهٔ شهرك نو بر میخیزد و بر میدان سلطان دربین[3] گذشته بخرجان میرسد و بحر خزر میریزد و از این آب اندکی در زمین مملو ١٠ بزراعت نشیند باقی عاطل است و آبش عمیق است و اکثر کنارش کندلان و از این سبب گذار ازو عظیم دشوار بود و هیچ روز نگذرد که کسی درو غرق نشود طول این رود پنجاه فرسنگ باشد، آب دجله بغداد از کوهها آمد و سلسله در حدود حصن ذو القرنین بر میخیزد و عیون فراوان با آن می پیوندد و بولایت روم و ارمن میگذرد و میافارقین ١٥ و حصن رسیده با آبها جمع میشود و در اوّل دیار عراق عرب آبهای ارمن بدان ضمّ میشود و در زیر بغداد آب نهروان بدو میپیوندد و در زیر واسط پنج نهر معتبر از آن بر میدارند اوّل نهر دقلا دوم نهر اعراف[4] سیم نهر جعفر چهارم نهر میسان پنجم نهر سابی[5] چنانکه در عمود شطّ دجله چندان آب نمی ماند که کشتی تواند رفت و در زیر دیه مطاره[6] ٢٠ فواضل این آبها و آب فرات از بطایح بیرون میآید و آبهائیکه از خوزستان در میرسد بآن جمع گشته شطّ العرب میشود و در زیر بصره بدریای فارس میریزد و طول این رود سیصد فرسنگ باشد فُرس آنرا

---

(1) Variants سلم ,حکم ,حلی ,صلم ,حلم (2) کرلاوی ,کولاده ,کرلاده ,کرلاوه ,کرلاو

(3) دوس ,دویم (4) اعراق (5) سابی (6) Qaz I, 178

خالی خشك میشود چنین مرّی دیدار بر آن ولایت‌را نمیدهد، آب زکان[1] بفارس از کوه دیه خسرویه[2] بر میخیزد و صحاری ولایت ماصرم و کوار و خیر و صمکان و کاررین و قیر و ابزر و لاغر و بعضی نواحی سیراف‌را آب دهد و در این ولایت آبهای این جبال با آن ضمّ شود و بآخر همه دیهی زکان نامست این آب‌را بدان نام خوانند و در میان نجیرم و سیراف در دریای فارس افتد و در آن ملك هیچ رودی پر فایده تر از این رود نیست طولش پنجاه فرسنگ است، آب سفید رود ترکان هولان موران خوانند از جبال پنج انگشت که ترکان بش برماق خوانند بولایت کردستان بر میخیزد و بآبهای زنجان رود و هشترود و میانج رود و آبهای کوههای طالش و طارمین جمع شود و در ولایت بره از توابع طارمین با آب شاهرود میپیوندد و در گیلان کوتم بدریای خزر میریزد طولش صد فرسنگ باشد و از این آب بخلاف آنچه در زمینها رود بدان اندکی زراعت کنند هیچ بکار نمی آید و عاطل است، آب سیحون بما وراء النّهر و آن ولایت‌را بدین سبب بدین نام میخوانند که بر جانب غربیش آب جیحون است و بر طرف شرقی آب سیحون و از هر دو سوی آن ولایت ما وراء النّهر است و اهل آن ولایت سیحون‌را گل زریون[3] خوانند از ترك بر میخیزد و بر خجند و فناکت میگذرد تا به بُحیرهٔ خوارزم میرسد و آن نیز چون جیحون در زمستان چنان یخ می بندد که چند گاه قوافل بر سرش میگذرد طولش هشتاد فرسنگ باشد، آب شاش بما وراء النّهر از جبال جدغل بر میخیزد و بآب خوشاب و نهر اوش پیوسته بفرغانه و اورکند ومارغنان رسد و ولایات بسیاررا سقی کرده در بُحیرهٔ خوارزم ریزد طولش چهل فرسنگ بود، آب شاهرود برودبار قزوین دو شعبه است یکی از کوه طالقان قزوین بر میخیزد و دیگر از کوه بسر و تخمس[4]

---

(1) Variant ترکان (2) خیرویه (3) کلدریون (4) تبر و تخمیس سر و تخمس شیر و تخمس

زریق مقاسمه کند آنرا آب زریق خوانند از کوهها مرغاب و بادغیس بر میخیزد و بر مرو الرّود و بعضی بلاد خراسان گذشته بمرو میرسد و مدار ولایت مرو بر آن آب است و یزدجرد بن شهریار بر آسیائی که بر آن آب است کشته شده و در این معنی نافع بن اسود تمیمی گفته ٥ است

شعر

و نحن قتلنا یزدجرد ببعجة * من الرعب اذ ولّی الفرار و غارا

قتلناه فی حربة طحنت بهم * غداة الزریق اذ اراد حوارا

طول این رود سی فرسنگ باشد، آب زنده رود اصفهان[1] از کوه زرده و دیگر جبال لُر بزرگ بحدود جوی سرد بر میخیزد و بر ولایت رودبار ١٠ تا بر لرستان گذشته بولایت فیروزان و اصفهان میریزد و در ناحیت رودشت[2] در زمین گاوخانی منتهی میشود طولش هفتاد فرسنگ است و این رودرا خاصیّتی است که چون در موضعی تمام بار بندند از اصل زهاب رود بار چندان آب حاصل شود که رودی بزرگ باشد و بدین سبب آنرا زاینده رود گفته اند و بسبب آنکه در هنگام زراعت هیچ از آن عاطل ١٥ نمیشود و تمامت بکار میگیرند آنرا زرین رود نیز گویند و در مسالك الممالك و در عجایب المخلوقات آمده که از گاوخانی شصت فرسنگ گذشته این آب در ولایت کرمان پیدا میشود و بدریای شرقی میریزد و میگویند که در زمان سابق نی پارهٔ نشان کرده در گاوخانی در آن آب انداختند در کرمان پیدا شد و این روایت ضعیف مینماید زیراکه از گاوخانی تا ٢٠ کرمان زمینهای سخت و جبال محکم در میان است و ممرّی در زیر زمین که چندان آب درو روان تواند شد متعذّر بود و زمین کرمان بلندتر از زمین گاوخانی است و از کرمان تا دریای شرقی مسافتی عظیم است و ولایت بسیار در میان اگر چنین بودی این آنرا بر آن همه ولایت بایستی گذشت و در واقع مرئی نیست و در خشك سالها که زمین گاو

(1) Variant زندرود (2) رودشین ,رودشی

رودی نخیل است که تا بندی بر و بسته اند هیچ جای زراعت نه نشسته و بندها که بر آن آب است اوّل بند رامجرد است، و آن قدیم البنا است در عهد سلاجقه خلل یافته بود اتابك فخر الدّوله چاولی تجدید عمارتش کرد و فخرستان نام کرد دیگر بند عضدی که در جهان مثل آن عمارت
۵ نیست از محکمی و نیکوئی ولایت کربال علیارا آب میدهد و بند قصار که کربال سفلا بر آن مزروع است این بند نیز خلل یافته بود هم اتابك چاولی عمارت کرد و این رود چون از این عمارات بگذرد در بُحیرهٔ بختگان افتد طولش صد و سیزده فرسنگ باشد، آب گنگ بهند از کوهها ما بین ملك ختای و هند بر میخیزد و اهل هند این آب را چنانکه مسلمانان
۱۰ آب رومرا[1] سخت متبرّك دارند و گویند منبعش از بهشت است و از آن آب تا دویست فرسنگ بتبرّك برند و علما و کبرارا بوقت وفات بدان غسل دهند و اکفان خودرا بدان آب بر آرند و معابد خودرا بدان شویند طول این رود سیصد فرسنگ باشد، آب مهران و آن آب سند است که آنرا جیلم نیز خوانند از کوههای سیستان و بدخشان بر میخیزد
۱۵ و طرف جنوب آن جبال ینابیع رود مهران است و طرف شمال اش ینابیع آب جیحون و آب مهران بر سمندور و منصوره و مکران و دیار دیبل می گذرد و در دو فرسنگی دیبل در بحر هند میریزد طولش صد و هشتاد فرسنگ است و آنش دو چند دجله بود و چون آب نیل بر صحرا می نشیند تا بر آن زراعت میکنند، آب نهروان بعراق عرب دو شعبه است
۲۰ و از جبال کردستان بر میخیزد یك شعبه از طرف شهروان[2] و آنجا آب شهروان خوانند و چون بنامره رسد آب تامره خوانند و چون بآن شعبهٔ دیگر رسد آب نهروان خوانند و شعبهٔ دوم از حدود گل و گیلان و گریوه طاق کرا بر میخیزد و در اوّل از یك چشمهٔ بزرگ بیرون میاید کما بیش ده آسیا گردان میباشد و بر حلوان و قصر شیرین و خانقین

(1) Query, read زمزم (2) Variants شروان، سیروان

و بر ولایت رودبار الموت بگذرد و در ولایت و ناحیت بره طارمین با سفید رود جمع شود و در گیلان کوتم در بحر خزر ریزد طول این رود تا با سفید رود رسیدن سی و پنج فرسنگ و تا دریا پنجاه فرسنگ باشد و این آب بر جوی سفید رود اکثر باطل و عاطل است و اندکی با زراعت میگیرند، آب عاصی بولایت شام از جبل لبنان بر میخیزد و بر ولایت حمص و حماه و دیگر بلاد شام بر میگذرد و در ملك تکفور و سیس که ارمینیّة الاصغر می خوانند گذشته بدریای روم میریزد و این آب‌را بدان سبب عاصی خوانند که اکثر آبهای بزرگ از کافری بمسلمانی می آید و این آب از میان مسلمانان بکافر میرود، آب فره از جبال حدود غور بر میخیزد بر ولایت بسیار گذشته و آنرا سقی کرده فاضلش در بحیرهٔ زره بحدود سیستان میریزد و طولش معلوم نیست که چند فرسنگ است، آب قارامران بولایت ختای آبی بزرگ است که بکشتی باید گذشت، آب قیرغیر[1] مابین شرق و ترکستان است آبی بزرگ است، آب کرحه آنرا نهر السّوس خوانند از کوه الوند همدان بر میخیزد و با آبهای دینور و کولکو و سیلاخور و خرّماباد و کنزکی جمع شده بر ولایت خوزه میگذرد و با آبهای دزفول و تستر جمع شده بشطّ العرب میریزد طول این رود تا شطّ العرب صد و بیست فرسنگ است، آب کُر ازّان از کوههای قالیقلا بر میخیزد و در ولایت گرجستان در میان شهر تفلیس گذشته بازّان میرسد یك شعبه از آن در بُحیرهٔ تمکور میریزد و اعلب او در دیگر شعب در یورت بازار ابارحی بآب ارس و قراسو جمع گشته و در حدود ولایت گشتاسفی بدریای خزر میریزد طول این رود دویست فرسنگ باشد، آب کُر فارس در ولایت کلار بفارس بر میخیزد و آبهای شعب بوان و مائین و دیگر رودهای کوچك بفارس بآن پیوسته میگردد و این

(1) Many variants

میشود طولش سی فرسنگ باشد ، آب کاوماسارود[۱] بعضی از کوه الوند همدان بر میخیزد و یك شعبه از طرف گریوهٔ اسدآباد و مامشارود[۲] فریور همدان و یك شعبه از کوه راسمند و دیگر جبال کرج وفرغار کیتو بر ولایت همدان و ساوه گذشته چون نزدیك ساوه و آوه رسد در پس سدّی که صاحب سعید خواجه شمس الدّین محمّد صاحب دیوان طاب ثراه در ما بین برو ساخته ذخیره شود و فصل آب بهاریش از هفتاد پولان ما بین ساوه و آوه که اتابك شیرگیر ساخته گذشته در مفازه منتهی میشود وسیاد آب تابستانی ولایت آوه و ساوه بر آن سدّ است طول این رود چهل فرسنگ باشد این رود در ولایت ساوه مانند زاینده رود است ، آب زنجان رود آنرا ماجرود[۳] خوانند از توابع سلطانیّه بر میخیزد و بآب کوهها زنجان جمع شده بر ولایت زنجان میگذرد و بسفید رود میریزد طولش بیست فرسنگ باشد و این رود نیز از آغاز تا ده فرسنگ زاینده است ، آب ابهر رود از حدود الله اکبر سلطانیّه و از کوه سراهند بر میخیزد بر ولایت قزوین میگذرد و هرزه آب بهاریش با آبها کوههای قزوین جمع شده و در مفازه منتهی میشود و طولش بیست فرسنگ باشد و این رود نیز در ولایت ابهر و قزوین چون زنده رود زاینده است، آب خرود از کوههای آن ولایت بر میخیزد بولایت رامند و دشتی قزوین میرسد و هرزه آب بهاریش در مفازه منتهی میشود طولش بیست و پنج فرسنگ باشد ، آب طارمین وتوابع از آن کوهها بر میخیزد و در سفید رود میریزد و مزارعات طارمین بر این آبها است و در تابستان اکثرش با زراعت گیرند و اندکی برود رود و در بهار بیشتر بسفید رود در رود ، آب کاشان از جبال بیاسر و قهرو بر میخیزد و بکاشان میرود و هرزه آب بهاریش در مفازه منتهی میشود و در آن ایّام اگر سیلی عظیم

---

(1) Variants کاوماسرود .کاماساب رود (۲) مشابرود .ماشدرود .ماشارود
(۳) باجرود .ورماجرود باجرود ,وباجرود

گذشته با شعبهٔ دیگر ضمّ میشود و بعقوبا و نهروان میرسد و در زیر بغداد بدجله می ریزد و طول این رود پنجاه فرسنگ باشد کنابیش و بر آنجا زراعت بسیار است، آب هری رود از جبال غور نزدیك رباط کردان بر میخیزد و آبهای بسیار با آن جمع میشود و نه نهر از آن بر میدارند ٥ اوّل توخوی دویم ادرنجان سیم لشکرگان[1] چهارم کراغ پنجم غوسمان ششم کنك هفتم سغر هشتم آخیر که نهرات میآید نهم بارشت و ولایات بسیار مثل فوشنج و غیره بر این رود مزروع میشود و این آب از هراب گذشته بسرخس رود و طول این رود هشتاد و سه فرسنگ است، آب هیرمند[2] آنرا آب زره خوانند از جبال غور بر میخیزد و بر ولایت بُست گذشته چند نهر که هر یك گذار اسب بدشواری دهد ازو بر میگیرند و ولایات بسیار بر آن مزروع میکند و چون بسیستان میرسد آن ولایت‌را سقی کرده فواضلش در بُحیرهٔ زره میریزد و طول این رود صد و سی و پنج فرسنگ باشد

و امّا الاودیة الصغار و العیون و الانهار،

١٥ منها بعراق عجم، آب جاجرود از کوه دماوند بر میخیزد و بولایت ری میریزد و در حدود قوهد علیا و اسان[3] مقاسمه میکنند و قریب چهل جوی از آن بر دارند و اکثر ولایت ری‌را آب از آن است و در نهار هرزه آبش در مفاره منتهی میشود طولش سی فرسنگ باشد، آب کرهرود[4] از کوههای طالقان و قزوین بر میخیزد و در ولایت ساوج بلاغ ٢٠ چند نهر ازو بر میدارند و ولایت شهریار و ری اکثر بدان رود مزروع است و در نهار فاضل آبش بر مفاره منتهی میشود طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب قمرود از کوه جابسار[5] و لالستان بولایت جرباذقان بر میخیزد و بر جرباذقان و قم میریزد و هرزه آبش بمفاره منتهی

(1) Variants لکرکاه, لکروان for the others see Muq 330 and Yaq IV, 217
(2) هریمند (3) اسان (4) گرمرود, گوهرود (5) جاسار و للستان

دیه بهلقان(1) که بدیه صاحب دیوان منسوب است گذشته بآب اندراب
جمع شده بآب ارس میریزد طولش بیست فرسنگ باشد، آب اوجان
از کوه سهند بر میخیزد و بر اوجان گذشته بسراو رود میریزد طولش
هشت فرسنگ باشد، آب جغتو از کوههای کردستان بحدود دیه سیاه کوه
۵ بر میخیزد و بر ولایت مراغه گذشته بآب صافی و آب تغتو در دریای
شور طروج(2) میریزد طولش بیست فرسنگ باشد، آب سراو رود از کوه
سبلان بر میخیزد و بر سراو میگذرد و در حدود دیه کولوانه(3) چون
زمین شورستان است شور میشود و بآب اوجان جمع شده بتبریز میرسد
و بدریای شور طروج میریزد طولش چهل فرسنگ باشد، آب سرد رود
۱۰ و باویل رود(4) رود از کوه سهند بر میخیزد و بر مواضع مذکوره گذشته
در نهار هرزه آتش بسراو رود و بدریای شور طروج میریزد طولش شش
فرسنگ باشد، آب سعید و کدبو(5) در اوّل دو رود است و با هم پیوسته
اسفید رود میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب صافی از کوه سهند
بر میخیزد و بر مراغه گذشته بآب تغتو جمع شده بدریاے شور طروج
۱۵ میریزد طولش بیست فرسنگ است، آب شال رود از جبال شال بر
میخیزد و بحدود برندق(6) اسفید رود میریزد طولش هشت فرسنگ
است، آب مرد رود از کوه سهند بر میخیزد و بر ولایت مراغه گذشته
بدره کاودوان با آب جغتو ضمّ شده بدریای شور طسوج میریزد طولش
هشت فرسنگ باشد، آب گرم رود از کوه سراب بر میخیزد و بولایت
۲۰ گرم رود بآب میانج جمع میشود باسفید رود میریزد و طولش دوازده
فرسنگ باشد، آب مهران رود از کوه سهند بر میخیزد در باغستان
تبریز منتهی میشود و هرزه آب بهاریش بآب سراو رود پیوسته بدریای

(1) Variants سهلقان, J N 388 قریه بیلقان (2) Variant throughout طسوج
(3) کوتوانه, کوبوانه, J N 388 کولو (4) مابل رود (5) J N 388 سعید و کدبو
(6) برماوق, J N 388 قصر برندق, برمدق

بود شهر کاشان‌را از آن حوض بود امّا در تابستان بکاشان نمیرسد و در دیه‌های بالا بزراعت می بندند، آب مزدقان از کوهها خرقان همدان بر میخیزد و بر مزدقان میگذرد و بساوه و ولایتش میرسد هرزه آبش در جاهلیّت در بُحیرهٔ ساوه جمع میشد و اکنون بمعجزه رسول عمّ آن بحیره
۵ خشك شده و آنجا شهر ساوه ساخته اند آن آب روان گردانیده است و در مفازه منتهی میشود طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب بوه رود[1] از کوههای حدود طالقان بر میخیزد و در ولایت قزوین میریزد هرزه آبش در بهار در مفازه منتهی میشود امّا بتابستان پیش ولایت قزوین نتواند آمد، آب کردان رود از کوههای حدود طالقان بر خیزد و در
۱۰ ولایت ری میریزد هرزه آبش در بهار در مفازه منتهی میشود، آب ترکان رود[2] از کوههای خرقان بر میخیزد و بولایت قزوین میریزد و در بهار بمفازه رسد درو منتهی شود امّا بتابستان بیش بولایت قزوین نتواند آمد، آب قزوین چهار رود است در بهار جاری باشد اگر بقوّت بود باغات قزوین‌را کفاف بود و الّا بعضی باغات خشك بماند و در تابستان از
۱۵ ضیاع فوقانی بقزوین نتواند رسید آنکه اورا هرزه آبی بود نادر باشد، آب خرقان از کوههای آنجا بر میخیزد و در بهار بخشك رود گذشته بولایت ری افتد و با دیگر آب ضمّ شده در مفازه منتهی شود امّا بتابستان از خرقان بیرون نتواند آمد، مهها بآذربایجان آب اندر آب از کوه سبلان بر میخیزد و چون بر شهر و ولایت اردبیل میگذرد آب اردبیل میخوانند
۲۰ و چون باندراب میرسد آب اندراب میگویند و از پول علی شاهی گذشته بآب اهر جمع شود و برود ارس میریزد طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب اهر از کریوهٔ ارمیان[3] که معول آنرا گوکجه بیل[4] خوانند و از کوههای حوالی آن بر میخیزد و بر اهر و قلعهٔ بو دژ میگذرد و از

(1) Variant برهرود (2) برکابرود (3) ارمیان ,ارمان (4) تنگ

دشواری دهد و بر ولایت باررنگ گذشته چند ناحیت دیگررا آب دهد و بحدود جابه بدریا ریزد طولش شانرده فرسنگ باشد، آب شادکان[1] از کوه باررنگ بر میخیزد و بر ولایت کهرگان و دشت رستاق[2] گذشته بدریا میریزد آبی بزرگ است گذر اسب بآسان ندهد طولش نه فرسنگ
۵ باشد، آب جره از ما صرم بر میخیزد و مسجان[3] و جره و بعضی ولایات عدیجانرا آب دهد و با نهر شاپور[4] آمیخته در دریا ریزد طولش نورده فرسنگ باشد، آب درخید[5] آبی بزرگ است گذار بدشواری دهد طولش یازده فرسنگ باشد، آب خوابدان[6] آبی بزرگ است از کوه جویکان بر میخیزد و اراضی ولایت بوبجان و آن حدودرا سقی کرده
۱۰ بحدود جلادجان با نهر شیرین آمیخته بدریا میریزد و رودی بزرگ است طولش یازده فرسنگ باشد، آب رتین از جبال همایجان علیا بر میخیزد آبی بزرگ است و در نهر شاپور میافتد طولش تا نهر شاپور رسیدن ده فرسنگ باشد، آب جرشیق[7] از جبال ما صرم بر میخیزد و آبی بزرگ است از قنطره سبوك[8] گذشته با آب اخشین بپیوندد طولش تا باخشین
۱۵ رسیدن هشت فرسنگ است، آب اخشین از کوه دادین[9] بر میخیزد و ابی بزرگ است و در نهر توج می افتد طولش تا بدان نهر رسیدن هشت فرسنگ باشد، آب سرده[10] از کوههای دار جار شاه بر میخیزد و بر ولایت جور گذشته در بحر میریزد و طولش فرسنگی باشد، آب دیو رود از حدود جیرفت کرمان بر میخیزد سخت تیز رواست بدین
۲۰ سبب آنرا دیو رود خوانند مقدار بیست آسیا گردان باشد، آب نشاور[11] از جبال نشاور بر میخیزد ضیاع نشاور و ولایت حشت و دیه مالك‌را

(1) Variants ستادکان ,سارکان (2) راسان (3) ,مسجان ,سجان ,سحان (4) ساور (5) درحوند ,درحند (6) جاندان (7) جرسق (8) سوك (9) دارس (10) سمرق ,سمرده سمرو سروه (11) ,نشاور نشاور ,شاپور

شور طروح میریرد طولش هفت فرسنگ باشد، آب مرند آنرا زکویر[1]
خوانند در بهار گذر ندهد از کوه مرند بر میخیزد و در عجایب المخلوقات
آمده که[2] محمّد ذو الفقار علوی مرندی حکایت کرده که عمرند برسیده
زمین پنهان میشود و بمقدار چهار فرسنگ بعد از آن بیرون میآید و
۵ بمرند میرسد هرره آب بهاری آن بآب خوی رسیده در ارس میریزد و
طولش هشت فرسنگ باشد، آب میانج از حدود کوههای اوجان بر میخیزد
و بر آن ولایت گذشته در صحرای میانج بآب هشترود جمع شده بسفید
رود میریزد و بحر خزر میرود طولش بیست فرسنگ باشد، آب نعتو[3]
از کوههای کردستان بحدود گریوه سیاه[4] بر میخیزد و بآب جعتو جمع
۱۰ شده بدریای شور طروح میریزد طولش یازده فرسنگ باشد، آب هشترود
از کوههای ولایت مراغه و اوجان بر میخیزد و در حدود میانج بسفید
رود میریزد طولش بیست فرسنگ باشد پول میانج که خواجه شمس الدّین
محمّد صاحب دیوان بنی و دو چشمه ساخته است بر این آب است،

و منها بفارس و شبانکاره و کرمان، آب پرواب از کوه دیه پرواب
۱۵ بر میخیزد و بیشتر نواحی مرودشت‌را آب دهد و در رود کُر افتد طولش
هیجده فرسنگ باشد، آب طاب از کوهها سمیرم[5] لرستان بر میخیزد و همه
وقتی گذار اسب ندهد و بآب مسن پیوسته از قنطره تکان[6] بگذرد و
رستاقهای ریشهررا آب دهد و بحدود سینیز در دریا ریزد و این آب
سرحدّ فارس و خورستان است طولش چهل و هفت فرسنگ باشد،
۲۰ آب مسن از قهستان سمیرم و سینجت[7] بر میخیزد آب بزرگ است گذار
اسب بدشواری دهد و در نهر طاب افتد طولش چهل فرسنگ باشد،
آب شیرین از کوه دینار بر میخیزد و آبی بزرگ است و گذار اسب

(1) Variant زلزیر (2) Qaz I, 180 (3) نعتو (4) سیاه سلماد ,سعماد
(5) سمیرم (6) زکان ,زکان (7) سیجت ,سیسجت

آب دهد طولش سه فرسنگ بود، اب حرو[1] از جبال حدود نیشابور بر میخیزد و در آن دیه و دیگر از قرای آن حدود رود و منتهی میشود و فضل آب بهارش بشوره رود و در دیگر مواضع نزدیك شهر بیش نتواند رسید، نوشخفان رود[2] از حدود چشمهٔ سبز بر میخیزد و تا
٥ نیشابور برسد در آن ولایت منتهی شود طولش چهار فرسنگ بود، آب پشت فروش[3] از کوه در رود بر میخیزد و پشت فروش و اسفریش[4] و دیگر مواضع برسد و فضلات بهارش بشوره رود افتد طولش پنج فرسنگ بود، اب تحلك[5] از آن کوهها بر میخیزد و در آن دیه‌ها منتهی میشود طولش چهار فرسنگ باشد، آب فرحلك[6] از کوههاے حدود
١٠ چشمهٔ سبز بر میخیزد و در زراعت مواضع منتهی شود فضل آب اش در بهار در دیه‌های سفلی باکار گیرند و بشوره رود افتد دو فرسنگ طولش باشد، آب دهر[7] هم از حدود چشمهٔ سبز بر میخیزد و در ولایت و شهر نیشابور منتهی شود و فضل آب بهارش بشوره رود افتد طولش چهار فرسنگ بود، آب نقیران[8] از جبال آن حدود بر میخیزد و در زراعت
١٥ مواضع منتهی میشود طولش چهار فرسنگ باشد، آب جارسفرود[9] دو شعبه است یکی از جبال باردویه[10] بر میخیزد و یکی از جبال طغان و جارسف وباهم پیوسته مواضع آن حدودرا سقی کند طولش یازده فرسنگ باشد، آب عطشاباد از حدود میدان سلطان بر میخیزد و بوقت بهار
١٩ بیست آسیا گردان باشد و فضل آبش بشوره رود افتد امّا در موسم گرما

---

(1) Variants حرو، حمرود، حرو، حیرو، حرود J. N. 328 حرر (2) توسعان
نشمان etc. See Muq. 317 generally written (3) Often written نشمروش
(4) اسوس، اسفرس، اسفرش Variants حروس حروش See Muq. 300
(5) تحلك، تحمك، حرحلك، تحمد، تحلك (6) تحملك، فرحلك، حران، حردان، تحملك
(7) دبر، دهریم، دبر (8) نعتران، نعران، نعرن، نعرق نعران نفشرن (9) حاسف
(10) بادواریه، باروارىه رود، سفر رود

آب دهد و در میان حانه و ماندستان در دریا افتد طولش نه فرسنگ باشد، آب براره این آب فیروزاباد است و منبعش از جبال جیفعان است شهر و نواحی فیروزابادرا آب دهد و با آب تکان[1] پیوسته در دریا ریزد طولش تا آب تکان رسید دوازده فرسنگ باشد، مها بدیار بکر، آب بلیخ از چشمه دهانه[2] بحدود حران بر میخیزد و در زیر رقّه بفرات میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب خابور از رأس العین بر میخیزد و آن چشمهٔ ایست که مقدار ده آسیا آب از و بیرون میآید و کمابیش سیصد چشمهٔ دیگر همانجا با آن ضمّ میشود و بر ولایت هرماس میگذرد و بحدود قرقیسیا گذرد در فرات میریزد طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب هرماس چشمهٔ ایست بحدود نصیبین از طور عبدین بر میخیزد و مقدار دو آسیا آب میدهد کنارش بصاروج برآورده اند تا بقدر کفاف آب دهد متوکّل خلیفه آنرا بشکافت آب علبه کرد و خرابی خواست کردن فرمود تا باقرار بردند و بر نصیبین[3] گذشته بحدود حانه[4] با خابور ضمّ میشود بفرات میریزد طولش دوازده فرسنگ، آب ثرثار از هرماس بر میخیزد و بر حضر گذشته بدجله میریزد، آب صور ماردین از کوههای آنجا بر میخیزد ولایت ماردین‌را سقی کرده بفرات میریزد طولش ده فرسنگ است، مها بخراسان و قهستان، آب شوره رود[5] به نیشابور بر میان ولایت نیشابور میگذرد و آبهای جبال طرفین نیشابور بدو پیوندد و مجموع ولایات نیشابور بدان زراعت میکنند، آب درباد از کوه درباد بر میخیزد و فصل آب بهاریش در شوره رود افتد و بدیگر مواسم در صحرای درباد منتهی میشود طولش پنج فرسنگ باشد، آب سحتر[6] از جبال سحتر بر میخیزد و بولایت نیشابور و آن موضع و چند موضعی دیگررا

---

(1) Variant زکان (2) دهانه دیانه (3) MSS add in error و ارزن و (4) حانه میافاریقین (5) ساوره ,شموه ,شر ,شر (6) سحیر ,سحر سحر ,سحر, سحیر J N 328 سحتر ,سحر

باب بخلاف آنچه خراب و عاطل است و بر آن جزایر بحیرات و جبال و حیوانات و اشجار متنوّع بیشمار است و عجایب بیکران است وحدّ و حصر آن جز خدای تعالی نداند و در بحر محیط چون آب سخت عمیق شد محال ظهور جزایر نمانده است و آن خلیجهارا در هر شبانه روزی جزر
۵ و مدّیست و سبب آن قرب و بعد ماهیست از طلوع ماه آغاز مدّیست که آب دریا بلند شود و با رودها آید و از غروب ماه آغاز جزر است که آب با دریا رود و زیادتی و کمی آب جزر ومدّ به زیادتی و کمی نور ماه متعلّق است چندان که ماه زاید النور بود آب بیشتر بود بر عکس کمتر امّا جزر ومدّ بحر محیط در هر سال یکنوبت بود و با آفتاب
۱۰ متعلّق باشد چندانکه ارتفاع آفتاب بلند شود آب بجانب شرق رود وچون پست شود بجانب غرب روان گردد وبدرستی سخت آرمیده چنانکه بدان محس نتواند شد فَسُبْحَانَ ٱللَّهَ أَحْسَنَ كُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ وَ هُوَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

از احوال خلیجها آنچه در کتب هیأت دیده ام و از روایت معتمد القول شنیده ام بر سبیل ایجاز و اجمال شمّهٔ یاد کنیم تا کتاب جامع فواید
۱۵ بود از طرف شرق آغاز کرده بر راه جنوب روم،

خلیج اوّل، بحر چین و ما چین است و از همه خلیجها بزرگتر است و بطرف چین لجّهٔ بزرگ دارد و درین خلیج سه هزار و هفتصد جزیره مسطور است از مشاهیرش، جزائر واقواق[1] ولایتش بالای صد جزیره است و در آنجا درختان که چون باد بر برگش بر هم زند آواره واقواق دهد و آن
۲۰ جزایر بدین نام مشهور است پادشاه آنجارا کشمیر[2] خوانند در مسالك الممالك آمده[3] که در آنجا زر طلا چنان بسیار است که قلادهٔ سگان و صلیب دیگها از زر طلا میسازند و آهن چنان عزیز الوجود است که پیرایه و زیورها از آن میکنند و این روایت ضعیف است زیرا که اگر چنان بودی بایستی همیشه از آنجا زر طلا بهمه آفاق بردندی چه بدین دلیل پر نفع ترین متاع

(1) Variant throughout وقواق (2) Cf. I. K. 18 or قسمیر (3) I. K. 69

خشك شود و آنرا بدين سبب عطشاباد خوانند طولش بيست فرسنگ باشد، آب وخشاب از جبال ختلان و وخش بر ميخيزد و بختلان و حدود بلخ رسد و بحدود ترمد بجيحون ريزد طولش سی فرسنگ باشد، آب جغان رود[1] كوهی است بحدود جاجرم بر شكل ديواری شاهوبی از ۵ ميان آن ديوار كوه سه چشمه در پهلوی هم هر يك آسيا گردانی آب ميدهد و بر صفت ناودان قرب يك تير بيش ميريزد و زراعت بعضی از ولايت جاجرم و غير آن بر آن آب است طولش دوازده فرسنگ باشد،

ومنها بعراق عرب، آب بيات از جبال كردستان بر ميخيزد و بولايت بيات ميرسد مجموع باغستان و زراعت و محلات آن ولايترا ۱۰ سقی كرده فضل آنش در صحرا افتد، آب دقوق از كوههای كردستان بحدود درنبد خليفه بر ميخيزد و بر دقوق ميگذرد و در آن صحرا كما بيش پنج فرسنگ در ميان ريگ ميرود و پس اندك ميمايد امّا در عبور از آن ريگ روندهرا فرو می برد و ريگ بسر در ميآورد و هلاك ميكند و بر آن زمين نشان و تمثال ساخته اند تا مردم آنجا بگذرند و هلاك ۱۵ شوند و فضل آب بهاريش در دجله ميريزد طولش پنج فرسنگ باشد، آب براز الروز از جبال كردستان بر ميخيزد و آن ولايترا سقی كرده فضل آنش در صحرا افتد

فصل پنجم، در ذكر بحار و بحيرات،

در ما قبل ذكر كرده شد كه آبی كه بگرد ربع مسكون در آمده است ۲۰ قوم عرب آنرا بحر محيط گروه عجم آنرا دريای بزرگ و اهل يونان بحر اوقيانوس خوانده اند و از آنجا هفت خليج جهة بلندی و پستی زمين در ميان خشكی آمده است عبارت از آن هفت درياست و هريك بحری عظيم است و در هريك جزاير بسيار در كتب هيأت آمده كه در اين هفت خليج زيادت از دوازده هزار جزيره مسكون و مزروع و متمتع

[1] Variant جغاى رود

و طوطی ناطق و عکه حوش صفیر و طاوس و باز سفید و شاهین و کرکدن و رخ و امثال آن و از اشجار درخت کافور بزرگ چنانکه زیادت از هزار آدمی‌را سایه دهد و درخت بقّم و خیزران و حبوب نطعم عَلْقَم و صندل و گل از همه رنگی بخلاف الوانی که در این ولایت نیست و آنرا فایده بسیار است امّا شاخش‌را از آن جزایر بدین ولایت نمیتوان آورد که البتّه خشك میشود و بماك داشتن فایده نمیدهد و در این بحر گردابهاست که آنرا اُمّ الاسد خوانند و دردور[1] نیز گویند اگر کشتی درو افتد جز بماشاء الله خلاصش نباشد و در دریا وزران آن مقامهارا بشناسند و از آن احتراز نمایند تا در امان باشند،

خلیج دوم بحر هند است و آنرا بحر اخضر نیز خوانند و در آنجا قرب دو هزار و سیصد جزیره مکتوبست و درو عجایب بسیار و آن بحررا سه لجّه است که هر یك دریای بزرگیست یکی‌را بحر عمان و فارس و بصره نیز خوانند و دوم‌را بحر قلزم گویند و سیم‌را بحر حمیر خوانند و در هر یك جزایر بسیار است و بعضی‌را متعاقب یاد خواهیم کرد و عرض از این بحر از بحر محیط تا بلجات رسیدن پانصد فرسنگ گفته اند و از جزایر اصل این خلیج آنچه مشهورتراست، جزیره سیلان[2] هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است و کوه سرندیب که آدم عم از بهشت بر آنجا هبوط کرد برین جزیره است و جای آدم عم در آن بحر به پای رفته است اکنون کشتی بدو سه روز میرود بدان کوه و در حوالیش معادن یاقوت الوان و الماس و سباوج و بلوراست و چوب عود و دیگر عطریّات و آهوی مشك و گربه زباد بسیار میباشد و در حوالی آن جزیره غوص مرواریداست، جزیره کله و سربره[3] درو معادن قلعی بسیار

(1) I F 11, Yaq II 566 (2) MSS generally سقلان ,صقلان cf Qaz I, 112 MSS also سرانديب (3) Yaq III, 68, IV 297, 302

آں بودی و مشاهده میرود که تا غایت زر طلا از این ولایت بهندوستان میبرند و گنجها مینهادند تا اکنون چون سلطان محمّد شاه دهلی رسم گنج نهادن بر انداخت و آن زرهارا صرف میکند لاجرم دیگر از این ولایت زر بدانجا نمی برند بلکه از آنجا زر و نکه بایران میآورند و متمتع ترین تجارتی

۵ و رایج[۱] جزایر خانه میباشند، محدود هند است و پادشاه آنجارا مهراج خوانند و در مسالك الممالك گوید اورا چندان جزایر و آبادانی در فرمانست که هر روز دویست من طلا حاصل ملك دارد و بر جزیرهٔ خانه کوهیست و بر آن کوه زمینی مقدار صد گز در صد گز بود از او آتشی فروزانست که به شب به بلندی دو نیزه بالا در صد گز دیدار دهد و بروز دودی

۱۰ مینماید و هرگز منطفی نشود و بر آن جزیره مردم طیارند، جزایر سلاهی[۲] هوایش از همه جزایر خوشتر است و هر که از این ولایت بدانجا رسد از خوشی آب و هوا و بسیاری نعمت دلش ندهد بیرون آمدن، جزیره بیاس[۳] طویل و عریض است و بر او آبادانی بسیار مردم وحشی خوب صورت نیز هستند و از خوبی صورتشان مردم اناث آن قومرا بگیرند و مقیّد دارند و از

۱۵ ایشان فرزند آورند امّا چون فرصت یابند اکثرش بهرزند ملتفت نشوند و بگریزند، دیگر جزیرهٔ دم ودر او قوم قوی هیکل اند و زشت صورت و مردم خوارند درآنجا مقام دارند، جزیرهٔ رامی[۴] دراو آبادانی بسیارست و مردم قصیر القدّ بقدر چهار شبر هستند و از ایشان بدست بر درختان روند چنانکه پای برو ننهند و درو درخت کافور بزرگ میباشد، جزیره

۲۰ اطور[۵] در آن قوم سنگسارانند و دیگر جزایر که شرحش تطویلی دارد و در این بحر از نوع حیوانات عجایب بسیارست مثل غوك بزرگ و گربه زباد و موش مشك و موریه سفید و ثعبان عظیم چنانکه فیل‌را در رباید

(۱) Qaz I 107, 112 (۲) Qaz I, 109 السلاهی (۳) Variant بیاں .بیاں, and so in Qaz I, 108 (۴) رامی cf Qaz I, 107, II 19 (۵) اطرور cf Qaz I, 108

است و در و کوههای بلند و عمارت بسیار و در عهد اسکندر بر آنجا
اژدهائی عظیم بوده است و اهالی آنجارا مبرغج گردانیده و ایشان هر روز
چند گاورا میبسته اند و بر گذار آن اژدها می افگنده اند تا طعمه میساخته
و بمردم ایذا نمیرسانیده اسکندر فرمود تا گاوان طعمه اورا کشتند اند و
۵ درون گاوانرا پر زرنیخ و آهك و کبریت کرده و تیغها بر او ضمّ کرده
چون اژدها آن طعمه که بسبب دفع جوع با مبارکش بوده تناول
کرده خوردن و مردن یکی بود و آن جزیره‌را بدین نام منسوبست،
جزیرهٔ کیکالوس[1] قومش عریانند خورش ایشان موز و نارجیل و
خور هندی و ماهیست و عورت پوش از برگ درخت سازند،
۱ جزایر کرارم[2] درو عنبر بسیارست و دیگر جزایر که اوصافش در این
کتاب وافی نشود از کتب هیأت معلوم شود و در این بحر انواع و
اصناف مردم بیشمارند و در بعضی جزایرش صورتهای سفید پوست و ترك
چهره و صاحب حسن اند و امردان ایشان چون زنان روپوش باشند تا
وقتی که ریش در آورند احناس عطریّات و ادویه و عقاقیرات و معدن
۱۵ احجار ثمین و غوص لؤلؤ و کوه مقناطیس است و بدین سبب در سفاین
آنجا آهن بکار نبرند و اشجار کافور و صندل و بقّم و آبنوس در جزایر این
بحر بسیارست، بحر عمان و فارس و بصره لجّهٔ است از دریای هند طرف
شرقیش بولایت فارس بر میگذرد و تا دبیر[3] میرسد و طرف غربی دیار عرب
و یمن و عمان و بادیه است و شمال ولایات عراق و خوزستان و جنوبی بحر
۲ هند و عرض این لجّه تا بحر هند رسیدن صد و هفتاد فرسنگ نهاده اند
و عمقش بر ممرّ کشتی هفتاد باع و هشتاد باع گفته اند و از اوّل رسیدن
آفتاب ببرج سنبله تا شش ماه موّاج باشد و بعد از آن ساکن گردد و جزر
و مدّ آن در شطّ العرب تا دیه مطاره که بیست فرسنگ است تا بحر بالا

---

(1) Variant کشکالوس, کیکاوس, لنکالوس Qaz I, 112 reading uncertain (2) کرم (3) دبیر

است، جزیرهٔ اعیاب[1] درو پیلان قوی هیکل اند چنانکه به بلدی ده گز زیادت میباشد، جزیرهٔ برطایل[2] در عجایب المخلوقات آمده که هر شب از آنجا آواز بلایی میشنوند و فریاد حوان گویند در آن جزیره مردمان اند بزور کس ایشانرا نه بیند و بشب بیرون آیند و این سارها ۵ رسند و در آن جزیره عقاقیر بسیار است تجّار آنجا روند هر تاجری متاع خودرا آنجا مینهد جدا در شب اهل جزیره بیایند و در مقابل هر یك عقاقیر بنهند اگر تاجررا موافق آید بر دارد و الّا بگذارد تا اضافه کنند و اگر کسی هر دو متاعرا بر دارد دریا اورا راه ندهد، جزیرهٔ رامنی[3] درو آشیان سیمرغ است، جزیرهٔ موران و بشکان هر مورچه چون سگی و ۱۰ هر پشّه چون گنجشکی میباشد و مضرّت عظیم میرسانند امّا در آن جزیره هیچ حیوان دیگر نیست، جزیرهٔ سلاقط[4] درو عمارت بسیار است و در او چشمهٔ ایست که آب ازو بشکل فوّاره بر میجهد و رشاشات آن سنگ میشود یکروزه سفید و دو روزه سیاه میباشد، جزیرهٔ القصر در عجایب المخلوقات آمده[5] که در آن جزیره کوهیست و بر آنجا سفید سنگی چون ۱۵ کوشکی جزیرهرا بدان باز میخوانند هر که بر سر آن سنگ میرود خواب بر او غلبه کند و اگر در خواب رود خفته باشد تا بمیرد و اگر غیرت کند که بزیر آید تا چند روز سست میباشد، جزایر مالان[6] و سگساران چند جزیره است و در آنجا گروه بسیار است و با مردم پیوسته در جنگ باشند، جزایر مختلف[7] سه جزیره است در یکی پیوسته برق آید و در ۲۰ دیگر همیشه باران بارد و در سیم پیوسته باد جهد و هرگز متبدّل نشود و هیچیك از این حال بحال دیگر نگردد، جزیرهٔ تنیس[8] طویل و عریض تمام

---

(۱) Variants عیاب, اعیاب (۲) Qaz I, 111, II 53 (۳) رامی and رسی see above (٤) Qaz I, 111 جزیرة السلامط other variants are ملاقه and سلاقط, سلاقرط (٥) Qaz I, 112, II, 55 (٦) مالور, فالقان, مالوس, نالون (۷) Qaz I, 112 الجزایر الثلاث (۸) Qaz I, 112

احیاناً از این فراخ تر باشد تا موازی صد فرسنگ میشود و در این بحر کوههای متّصل شود و در میان آب پنهان شده بسیار است و کشتی‌را از این خطر عظیم بود و در این بحر نزدیك جزیرهٔ کوتاوان[۱] گرداب است که کشتی‌را از آن خلاص بدشواری بود و در میان دو کوه نزدیك هم که کشتی‌را ناچار گذار از آنجا بود آنرا جبلات[۲] خوانند پیوسته باد آید چنانکه کشتی‌را غرق گرداند مسافت آن مخاطره دو فرسنگ است و فرعون آنجا غرق شد و در این بحر جزایر بسیار است از مشاهیرش جزیرهٔ تاران آنرا سوب[۳] نیز خوانند و بحدود جای غرق فرعون است و، جزیرهٔ جساسه[۴] در آن کوه سنگ مقناطیس بسیار است و سایر جزایرش از کتب هیأت معلوم میشود، بحر حمیر لجّهٔ ایست از دریای هند آنرا بحر بربری نیز خوانند طرف شرقیش بحر هندست وغربی دیار حمیر و شمالی ولایات بربر و جنوبی جبال قمر و این بحر از آن دو لجّهٔ دیگر کوچکتر است طولش بشمال است صد و شصت فرسنگ گفته اند عرضش شرق و غربست سی و سه فرسنگ گفته اند و در این بحر جزایر بسیار است ،

خلیج سیوم دریای زنگ است و آن نیز بهیأت چون بحر هند است بی لجّات و موّاجست و موجش سخت تر از بحر هند بود بدین سبب موج آنرا مجنون خوانند و آبش تیره رنگ است در عجایب المخلوقات گوید که در بعضی جزایر آنجا قطب شمالی نمیتوان دید و آن بحساب جنوب خطّ استوا نتواند بود و در کتب هیأت آمده که در بعضی جزایر آنجا جزیرهٔ ایست که هر دو قطب مرئی اند و آن بر خطّ استوا تواند بود و در این بحر یکهزار و سیصد وچند جزیره است مشاهیرش جزیر واعله[۵] در عجایب المخلوقات آمده که در آن جزیره بهر سی سال کوکبی

---

(۱) Variant جزیره و کوه تاوان (۲) حلاط ,حیلاب حیلات (۳) سوب, صوب For Tārān see Yaq I, 811, Qaz I, 119 (۴) Qaz I, 119 (۵) داعله Qaz I, 120

میآید و سفن باغستان بصره بر آن آب است و از بصره در این بحر بوقت مدّ توان رفت که آب بالا مدّ آمده باشد و الّا کشتی در زمین نشیند و در این بحر جزایر بسیار است و آنچه مشهور و از حساب ملك ایران شمارند و مردم نشین هرموز و قیس[1] و بحرین و خارك و جاسك[2] و کند
۵ و اباشاك[3] و لاور و ارموس و ابرکافان و غیر آن و از هرموز تا بحرین غوص لؤلؤ است و در این دریا لؤلؤی بزرگ میباشد که در هیچ دریارا نیست و علیه غوص از قیس است تا خارك و به نزدیك عدن هم غوص لؤلؤ است و دیگر جزایرش که بولایت هند و یمن تعلّق دارد در کتب هیأت مسطور است و در این دریا بر راه بحرین تا قیس دو کوه جفته
۱۰ است آنرا عویر و کسیر[4] خوانند کشتی‌را از آن خوف عظیم بود امّا دریا وزران آن موضع‌را شناسند و از آن احتراز نمایند و در این بحر عنبر بسیار است ماهی آنرا میخورد و بدان هلاك میشود امّا عنبری که از شکم ماهی بیرون میآورند رنگ و بویش بزبان رفته میباشد معادن یاقوت بالوان و عقیق و سبادج و زر و نقره و آهن و مس و مقناطیس بسیار
۱۵ است و گرداب‌ست که خلاص از آن جز بعون الله ممکن نیست، بحر قلزم لجّهٔ ایست از دریای هند و آنرا بحر احمر گفته‌اند طرف شرقیش دیار یمن و عربست و طرف غرب بربر و حبشه و شمال قلزم و یثرب و تهامه و جنوب بحر هند و طول این بحر بر وزن طول و عرض ربع مسکون است و از قلزم تا یمن چهارصد و شصت فرسنگ باشد و
۲۰ عرضش بر صفت رودی یا بحیره است چنانکه از قصبهٔ قلزم تا چند فرسنگ از این رو بدان رو دیدار دهد و آنرا لسان البحر خوانند و پهنای آغازش شش فرسنگ چندانکه بمیان تر رود فراخ تر شود تا آنجا که بدریای هند متّصل شود کمابیش شصت فرسنگ باشد و در میانه و

---

(1) Variant generally in MSS قش (2) جاسك (3) لادر ,ابامشك لاهور
(4) I F 11

دورش هفتاد و پنج فرسنگ است، جزیرهٔ اقریطش دورش هم چندین،
جزیرهٔ قبرس هشتاد و چند فرسنگ، جزیرهٔ ذهب بزرگ است و خادم
رومی از آنجا آورند، جزایر خالدات ما ورای آن جزایر است و دیگر
جزایر معمور و مسکون نیست و طول اقالیم از آنجا شمارند و بعضی از
۵ ساحل مغرب گیرند از جزایر خالدات تا ساحل مغرب یك درجه از آن
کمتر بود و دیگر جزایرش در کتب هیأت مسطور است و در این بحر
عجایب بسیار است و شرحش تطویلی دارد،

خلیج پنجم بحر روم و فرنگ است و در میان او آبادانی است آن‌را
بحر قسطنطینیّه نیز خوانند و اهل یونان پنطوس گفته اند و آن بر هیأت
۱۰ مربع دراز کردست طولش از خلیج زقاق که متّصل بحر مغرب و محیط است
تا قلعه اسکندر یکهزار و سیصد فرسنگ گفته اند و فراخترین عرضش از
اسکندریّه است تا دیار فرنگ دویست و شصت فرسنگ نهاده اند و میر
قلعه اسکندررا که زمین یونان بوده از این بحر از طرف سر مربع بریده
اند تا آب این دریا زمین یونان‌را نیز دریا کرده است طول آن قلعه
۱۵ از بحر فرنگ تاحدّ بحر خزر صد و دو فرسنگ است و فراخترین عرضش
بیست فرسنگ و عرض بریدهٔ اسکندر بجوار بحر فرنگ کمابیش دویست
گز چنانکه بر طرفین آواز هم شنوند و بر آنجا جهت گذار مردم جسری
بسته اند طول آن بریده هشتاد فرسنگ است و بحر فرنگ‌را با بحر محیط
محدود ولایت طلیطله خلیج زقاق بمعبره هیرقلش پیوستگی است و آن موضعی
۲۰ تنگ است بمقدار بیست فرسنگ و بعضی این معبره هیرقلش‌را بریدهٔ اسکندر
و این بحر فرنگ‌را قلعه اسکندر خوانند و در غلط اند و اصحّ آنکه شرح
دادیم و در بحر فرنگ کمابیش ششصد جزیره است مشاهیرش، جزیره
تنیس[1] دورش بود و پنج فرسنگ است و درو غلّه تمام بود و دیبای

(1) Qaz I, 121

طلوع کند که اگر فوق السما باشد هر چه در آن جزیره بود همه بسوزد مردم آنجا چون بدین حال واقف شوند از آن جزیره غیبت نمایند تا آن هنگام بگذرد پس مراجعت نمایند و بتلافی خسارات سوختگی مشغول شوند، جزیرهٔ صوصا[1] درو بلاد بسیار است از جمله شهری بود از سنگ
۵ سفید چنانکه شب روشنی میداده جزیره‌را بدان باز میخوانند بدان شهر ماران بزرگ مستولی شده اند و مردم آنرا باز گذاشتند و اکنون خراب است امّا آب و هوا خوشترین آن ولایت بود، جزیرهٔ الق درو مردم قصیر القدّ اند چنانکه نمایش یك گز بالا دارند، جزایر سگساران[2] چند جزیره اند و درو از سگساران خلقی بیشمار و مردم خوارند و درین
۱۰ بحر انواع عجایب است و در میان آب عنبر پارها بزرگ میباشد چنانکه وزنش از الف میگذرد و ملّاحان در آب بگلتیدن ازو عنبر پاره‌ها بشکنند و بیرون آورند و در آن جزایر اشجار ابنوس و صندل و ساج پیداست و دیگر جزایرش در کتب هیأت معلوم گردد،

خلیج چهارم بحر مغرب است ولایات مغرب و بلاد عبد المومن و
۱۵ طنجه و غیر آن نیز داخل اوست و از اطراف شمالش بیست جزیره مجمع البحرین لجّهٔ حاصل شده آنرا خلیج رقاق گویند و آنرا با بحر مغرب چنان نزدیکی است که عرض زمین خشك در میانشان سه فرسنگ است در طول بیست وپنج فرسنگ و بر آن زمین جزر ومدّ این هر دو دریا بهم میرسد آب دریای مغرب سیاه و از خلیج رقاق روشن میباشد و هر روز
۲۰ دو نوبت جزر و دو نوبت مدّ بود از هر دریا و آن زمینرا بدین سبب مجمع البحرین گویند و در بحر مغرب و خلیج رقاق قریب یکهزار جزیرهٔ ایست مشهورانش جزیرهٔ اندلس و طلیطله و اشبیلیه طویل و عریض است و مانند جزیرة العرب یك طرفش با خشکی پیوسته است، جزیرهٔ صقلیه

(۱) Variant صوصا Qaz I, 121 (۲) Qaz I, 121

گذر نباید کرد الّا از رودها که درو میریزد نباید گذشت و این دریا با هیچ بحری پیوسته نیست بعضی آنرا دریای جرجان و دریای جیلان نیز خوانند و عوام آنرا دریای قلزم[۱] خوانند و در غلط اند شرح دریای قلزم داده شد بر طرف شرق این دریا خوارزم و سقسین و بلغارست
۵ و بر شمال دشت خزر و بر غرب الان کوه و کوه لگزی و ارّان و بر جنوب جیلان و مازندران و زمین این دریا گل است و بدین سبب آبش تیره نماید بخلاف دیگر بحار که اکثررا زمین ریگ بود و آنرا صافی نماید و قعر دریا دیدار آید و درین دریا مانند دیگر بحار جواهر و لؤلؤ نیست و درو کمابیش دویست جزیره است مشاهیرش آبسکون[۲] است
۱۰ که اکنون در آب پنهان شده است جهت آنکه جیحون پیشتر بدریای مشرق میرفت که محاذی دیار یاجوج و ماجوج است بنزدیك خروج مغول راه بگردانید و با این دریا گشت و چون این دریا بدیگر بحار پیوسته نیست با چار زمین خشك‌را بدریا افزود تا دخل و خرج مساوی باشد جزیرهٔ ماران نیزهر و جزیرهٔ حق[۳] و جزیرهٔ سیاه کوه و جزیرهٔ
۱۵ روی و جزیرهٔ گوسفندان صحرائی[٤] و از این جزایر در عهد سابق آبسکون و سیاه کوه مسکون بوده است و آن نیز از سکّان خالی است و بنزدیك جزیره سیاه کوه از غلبه قوّت باد کشتی‌را خطر بود و جزیرهٔ الله اکبر[۵] که محاذی باکویه است اکنون معمور است و بندر آن دریا شده است و دیگر جزایرش از کتب هیأت روشن شود و آبهای بزرگ چون اتل و
۲۰ جیحون و کر و ارس و شاهرود و سفید رود و امثال آن بدین دریا میریزد طول این دریا دویست و شصت فرسنگ در عرض دویست فرسنگ دورش تقریبًا هزار فرسنگ است و این دریارا موجی عظیم بود از همه بحار سخت تر و جزر و مدّ ندارد فلجهٔ اسکندر بحر فرنگ بطرف

---

(۱) cf. Dim. 147 (۲) Variants آبشکون ,آبشکو ,الشکو (۳) جاجی
(٤) Qaz. I. 128 (۵) Variants جزیره ایه and جزیره الله

جنوب نافذ دریای رومی از آن بار گویند و خورش ایشان شیر و ماهی
بود، جزیرهٔ خالصه[1] در تاریخ مغرب گوید که در او گوسفند صحرای بود
بعدد مور و ملخ است و در غایت فربهی و از مردم سخت متوحّش باشند
و مردم از ایشان صید کنند فسبحان من لایحصی نعمته مرتّبا لعباده لطفًا
و این جزیره براه روم است باسکندریّه و دیگر جزایرش در کتب هیأت
مشروحست و این دریارا موج و آشوب کمتر از دیگر بحار است و درو
عجایب فراوان است،

خلیج ششم بحر غالاطقون[2] است آنرا دریای ورانک[3] نیز خوانند
بر طرف شرقش ولایات بلد و بدریه و بوده و بعضی از قرغیز و ورانک
است و در جنوب دشت خزر که آنرا دشت قبچاق نیز خوانند و برغرب
ولایات فرنگ و قلزم و قسطنطینیّه و غیر آن و شمال بحر محیط است و
بدین بحر قرب بدو هزار جزیره است و بهنگام کوتاهی روز بعضی از
این جزایر تاریك شود وبدین سبب آنرا ظلمات خوانند و شرح جزایرش
در کتب هیأت مشروحست و درو عجایب بسیار است،

خلیج هفتم بحر مشرق است در شرقی او سلکا و ولایات و صحاری
یاجوج و ماجوج است و در جنوب صحاری کیماك و قرغیز و در غرب
مواضع سوریه و اسور و ظلمات و در شمال جزایر ظلمات، و بحر محیط و
خلیجهای هفگانه که ذکر رفت برین موجب است که در دایره ما قبل نهاده
شد و الله اعلم[4]، بحر خزر داخل این خلیجها نیست و بحر محیط نیست و
نقصهٔ خزر منسوبست که برکنار رود اتل است بطلیموس آنرا دریای ارقانیا
خواند در میان آبادانیست و آنرا طواف میتوان کرد چنانکه از آن دریا

(1) حالطه cf. Qaz. I, 124, II, 117. Dim. 142, T. II, 136, Ibn Jubayr, 330.
(2) Variants غالاصیقون, غالطقون, فالطیقون with interchanges of diacritical points. (3) For ورانک often ورنک See Qaz. I, 105, II, 416. (4) Here a rough map of the Seas is generally given in the MSS.

فرسنگ در عرض یکفرسنگ و درو صید بسیارست، بحیرهٔ مرغزار شیدان(1)
بولایت فارس در بهار بوقت آب خیز بحیره شود و بهنگام گرما خشك
شود دورش فرسنگی بود، بحیرهٔ چیچست بولایت آذربایجان آنرا دریا شور
گویند بلاد ارمیه و اشنویه و ده خوارقان و طسوج و سلماس بر ساحل
٥ او است و در میانش جزیرهٔ و بر آنجا کوهی است که مدفن پادشاهان
مغول است آبهای تغتو و جغتو و صافی و سراو رود در او میریزد
دورش چهل و چهار فرسنگ باشد، بحیرهٔ ارجیش بولایت ارمن طویلست
و بر عرضش چنانکه اکثر جانب دیگرش مرئی بود و در آنجا ماهی
طریخ بغایت خوب میباشد و از آنجا بولایت دور برند دورش هشتاد
١٠ فرسنگ بود طعم آبش تلخی و شوری اندك دارد، بحیرهٔ کوکجه تنکیز(2)
بولایت آذربایجان و حدود ارمن آبی خوش دارد چنانکه اهل آن حدود
از آن خورند و به نسبت دیگر بحیرات شور و تلخ نیست دورش بیست
فرسنگ بود، بحیرهٔ چشمهٔ سبز بولایت خراسان بحدود طوس دورش یك
فرسنگ بود ازو دو جوی بزرگست که به نیشابور و طوس میرود هریك
١٥ زیادت از بیست آسیا گردان بود و هیچ ملّاحی آن بحیره‌را نمیتواند برید
و بقعرش نمیتواند رسید و حکایت اسب که از آنجا بر آمد و یزدگرد
بزه کاررا بکشت مشهور است(3)، بحیرهٔ چشمهٔ زرچوبه بحدود آبسکون نیز
بکنارش نمیرسد در عجایب المخلوقات(4) آمده که رافع بن هرثمهٔ خواست
قعرش بداند ملّاحان‌را درو فرستاد گفتند که قریب هزار گز فرو رفتیم
٢٠ و بقعرش نرسیدیم، بحیرهٔ زره بحدود سیستان طولش سی فرسنگ است
و عرضش ششفرسنگ آب هرمند و آب فره درو میریزد، بحیرهٔ خوارزم
اگرچه آن بحیره از ایران نیست و از این کتاب غرض شرح احوال

(1) Variants مسهدان، سدان، سدان، سیدان، اسدان، سعدان   (2) دنکز
(3) Cf *Shāh Nāmah*, III 1474   (4) Qaz I 196 عن الهم

کوه لگری با این دریا چنان نزدیکی دارد که مسافت در میان این دو دریا همان کوه است بمقدار دو سه فرسنگ باشد و در این دریا گرداب است عظیم چنانکه از مسافت بعید کشتی‌را در خود کشد و غرق گرداند در مسالك الممالك آمده و در پیش عوام مشهور است که آن موضع منفذ ۵ دریا است با بحر فرنگ و این روایت ضعیف است چه قلعهٔ اسکندر محدث است و بیشتر زمین خشك بود و آبادانی و اگر این روایت درست بودی بایستی که آن زمین نیز پیوسته دریا بودی و تدقیق کیفیّت این بحار و جزایر از کتب هیأت محقّق گردد و اینجا ربط سخن‌را این قدر ثبت افتاد و از این دریاها که ذکر رفت دریاے فارس و بحر خزر و ۱۰ دریای فرنگ محاذی ایران است،

اکنون ذکر بحیرات که در ایران و حوالی آن است و آنچه مشاهیر دیگر ولایات است یاد کنیم بتوفیق اللّه تعالی وحده، بحیرهٔ بختکان بولایت فارس و ولایات جرمه و آباده و خیره و نیریز بر ساحل آنست و تا حدّ صاهك کرمان رسد آب درو میریزد و در حوالی آن ملاحه است طول ۱۵ آن بحیره دوازده فرسنگ در عرض هشت فرسنگ دورش تقریبًا سی و پنج فرسنگ، بحیره دشت ارزن بولایت فارس آب این بحیره شیرین است بوقت بهار آبش بسیار بود تابستان با کم آید اکثر ماهی شیراز از آنجا باشد دورش سه فرسنگ در صور الاقالیم آمده که دورش سی فرسنگ بود، بحیره مور حره[1] بولایت فارس بحیره کوچك است دورش دو فرسنگ ۲۰ باشد و درو صید بسیار است، بحیره ماهلویه بولایت فارس میان شیراز و سروستان است و سیلاب بهاری شیراز درآنجا ریزد دورش دوازده فرسنگ است، بحره در جوید بحیره کوچکست نهری که از آنجا میاید نهر بروآت[2] معروف است، بحره باسفهویه بولایت فارس بحدود اصطخر طولش هشت

(۱) Variants مور و حره ,مور ,موردس etc (۲) بروآب

بکس[1] بولایت چین اسکندر روی ساخت و جمعی گویند که کیخسرو ساخت و اسکندر در جهان جز خرابی نکرد از اقلیم سیم است و شهری عظیم بزرگ و آب و هوای خوش دارد و مایل بسردے و مردم بسیار در او حاصلش مجموع حبوبات باشد و بغایت نیکو بود،

۵ سدّ یاجوج و ماجوج[2] باقلیم هفتم طولش از جزایر خالدات قط ل و عرض از خطّ استوا عج دو القرنین ساخت و نصّ کلام مجید شاهد این تقریر است و ذکر این آیت از پیش گفته شد بروایتی سازندهٔ آن دو القرنین اکبر بوده و هو دو القرنین بن رومی بن لنطی بن یونان بن تارح بن یافث بن نوح پیغمبر علیه السّلام و بقولی دو القرنین اسکندر بن

۱۰ داراب بن اردشیر بن بهمن بن اسفندیار بوده است صفت سدّ در مسالك الممالك[3] میگوید که واثق خلیفهٔ عبّاسی بخواب دید که سدّ گشاده شده است وسلام ترجمان‌را در سنه ثمان و عشرین و مائتین با پنجاه مرد زاد و راحله داد و بتفحّص آن حال فرستاد او از سامره پیش صاحب ارمنیّه و ابخاز شد و از آنجا پیش فیلان شاه صاحب شیروان و از آنجا

۱۵ نزد ملك الان و از آنجا پیش صاحب سریر یعنی ملك باب الابواب و از آنجا پیش طرخان ملك ملك خزر و طرخان با ایشان دلیلان فرستاد بیست و شش روز برفتند بزمینی رسیدند که در او بوی ناخوش می آمد ده روز دیگر برفتند بشهری و زمینی رسیدند که در اوّل مقام یاجوج و ماجوج بوده و خراب گشته در آن دیار بیست و هفت روز دیگر برفتند

۲۰ بحصنی چند رسیدند بنزدیك کوهی که سدّ در شعب آن است و مردم آن حصون زبان فارسی و عربی میدانستند ودین اسلام داشتند امّا از حال خلفا بیخبر بودند و از بودن خلیفه تعجّب نمودند سلام ترجمان‌را پیش سدّ بردند کوهی املس دید در رودی منقطع گشته و بر آن کوه هیچ رستنی

(1) Variants بکی مکر بکر and بکی (2) For other versions see I K 162 Muq 362 Yaq III 53 Qaz II 400 (3) I K 162

ایران است امّا چون بعضی آب جیحون که محاذی ایران است
درو میریزد شمّهٔ از آن بیز یاد کردن اولی بود دور آن بحیره بیش از
صد فرسنگ بود و بعضی آب جیحون و آب شاش و سیحون و رود
فرغانه و غیر درو میریزد و اگرچه آبهای خوش بسیار درو میریزد آبش
شور است و از آب بحیره تا بحر خزر قرب صد فرسنگ زمین در میان
است عوام گویند که آب این بحیره در شیب زمین با بحر خزر متّصل
است و این قول اعتباری ندارد، بحیرهٔ تنیس[1] بحدود مصر اگرچه از
ایران دورست امّا چون از دیگر بحیرات ممتاز است شرحش دادن اولی
است آب آن بحیره از رود نیل است و هرگز شور و تلخ نشود و متعفّن
نگردد و چندانکه هوا گرمتر باشد آبش بیشتر و سردتر بود چون آبش
بیفزاید در شورهزارها افتد و نمك شود و العلم عند الله تعالی و تقدّس،

قسم سیم در ذکر ولایاتی که اگرچه از ایران نیست امّا بعضی از آن
حکّام ایران ساخته اند و بحکم مثل اَلْمِعْمَارُ مُعَمِّدٌ آن بنیانرا لا شك نظر
بر بیشتر ذکر باقی بوده باشد چنانکه در کلام بلغا آمده فَإِنَّ ٱلْمَبَانِي يَحْكِي
هِمَّةَ ٱلْبَانِي و شاعر گوید، شعر

تِلْكَ آثَارُنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا * فَٱنْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى ٱلْآثَارِ

و نیز گفته اند شَرَفُ ٱلرِّجَالِ بِنَاؤُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَ هِمَّةُ ٱلْمَرْءِ دَارُهُ وَ جِوَارُهُ
خودرا بیاد آن بزرگان مشرّف گردیده شرح آثار ایشانرا چنانکه در کتب
قدما یافته ام بچهار طرف ایران در این کتاب مثبت میگردانم بامید
آنکه روح و روان آن بزرگان و مؤلّف از ترحّم خوانندگان و شنوندگان
بهره مند گردند إِنَّ ٱللّٰهَ وَحْدَهُ ٱلْعَزِيزُ،

طرف الشرقیّة و آن هفت بقعه است،

(1) MSS generally in error have بسر. The following is a mistranslation cf. I. H. 102

دلیلان و زاد و راحله داد و روان گردانید و او کما بیش بدو ماه بهشت
فرسنگ سمرقند رسید بآبادانی و از راه خراسان بسامره رفت و از حال
سدّ واثق خلیفه‌را خبر داد و مدّت غیبت سلام ترجمان در این سفر دو
سال و چهار ماه بود، سمرقند از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات
٥ قطل و عرض از خطّ استوا لزل در مسالك الممالك آمده خوشترین و نزه ترین
بلاد جهانست الحصین بن المنذر الرقاشی در حقّ آن شهر گفته است كَأَنَّهَا
اَلسَّمَاءُ لِلْخُضْرَةِ و قُصُورُهَا اَلْكَوَاكِبُ لِلْأَشْرَافِ وَ نَهْرُهَا اَلْمَجَرَّةُ لِلْاِعْتِرَاضِ
وَ سُورُهَا اَلشَّمْسُ لِلْاِطْبَاقِ[1] و آنرا عرصهٔ بود که شهر و قلعه و بعضی دیهها
در آنجا بوده و آن عرصه دیواری داشته دورش پنجاه هزار گام و بعضی
١٠ از آن دیوار تا هنوز برجاست در ایّام سالف بر زمین آن عرصه قلعهٔ
عظیم ساخته بود خراب شد بوقت آنکه جهان پهلوان گرشاسف آنجا رسید
از زلزله بعضی اطلال آن قلعه بیفتاد و گنجی پیدا شد گرشاسف بر آن
گنج آن قلعه‌را آبادان گردانید بعد از مدّتی باز خراب شد گشتاسف بن
لهراسف کیانی تجدید عمارتش کرد و آن قلعه‌را حصن حصین و خندق
١٥ عظیم عمیق ساخت دیواری ما بین صحاری آن دیار و ترکستان میانجی ایران
و توران‌را بر آورد طولش بیست فرسنگ و اسکندر رومی در آن عرصه
شهری بزرگ بر آورد و دورش دوازده هزار گام بود و بعد از او بعهد
ملوك طوایف سمر نامی که از نسل تبّع یمن بود جهة خصومتی که با اهل
آن دیار افتادش آن شهررا خراب کرد و بکند چنانکه هیچ عمارتی بر پای
٢٠ نگذاشت آنرا سمرکند خواندند عرب معرّب گردانید سمرقند گفتند هوای
آن دیار سرد است و آبش از رود بوی و از نهر برش و بارمش[2]

(١) Cf. I. F. 327. (٢) The variants here are numerous, we have بوی or بوئی then روش, روبس, روس and finally ربوس, بارمی, بارمس, مارنس, بارمس. These names apparently are not given by any other authority.

بود و آن رودرا صد و پنجاه گز عرض بود و دو بارو[1] از خشت
آهنین و ملاط قلعی در آن رود نهاده بودند طول هر بارو بیست و پنج
گز در عرض بیست و پنج گز و سدّ بر سر آن بارو نهاده و آب از سر
چشمهٔ آن رود روان بود و از بیرون در اندرون میرفت و از آن باروها
۵ و چشمها تا کله طاق قریب ده گز پیدا بود و بیشتر از آن در آب بود
و بر سر باروها بشکل قنطره بعرض پنج گز در پیش دیوار سدّ ممرّی
ساخته و دیوار سدّرا چنان بلند گردانیده که بر شرفاتش مردم رسیده چون
کودك پنج شش ساله مینمود و طول بنیاد دیوار سدّ بر سر باروها قرب
سیصد گز بود و بر آنجا که شرفاتست اضعاف آن مینمود و بالای شرفات
۱ طرف کوه چنان راست شاهولی بر رفته که بر او رفتن هیچ نوع قادر
نباشند و عرض دیوار سدّ در پس شرفات چنانکه پنج شش مرد در
پهلوی هم توانند رفت و در میان دیوار سدّ دری دو مصراعی آهنین
بعرض بیست و پنج گز و علوّ تقریبًا پنجاه گز و ضخم دو گز ساخته و بر
آن در بسته جایگاه قفل زده طول هر قفلی هفت گز و غلظ میان قفل
۱۰ دو گز و کلیدی بدوازده دندانه هریك چون دسته هاون طول آن کلید
چهار گز از حلقهٔ آن در بیست و پنج گزی در آویخته و آن سدّرا هم
چون باروها از خشت آهنین و ملاط قلعی و مس ساخته و یکباره گردانیده
و هر خشتی از آن یك گز و نیم در یك گز و نیم و ضخم شبری بود و
بعضی از آن خشتها و دیگدان آن هنوز بر قرار است و حاکم آن دیار در
۲ هر جمعه یك نوبت با ده مرد هریك تبری در دست بیست می در برد
آن در شدندی و هریك سه ضربت بقوّت تمام بر آن در زدندی تا قوم
یاجوج و ماجوج‌را معلوم باشد که نگهبانان سدّ بر قرارند و در جوار
آن سدّ حصن حصین بود مسکن محافظان سدّرا زراعت و باغات داشت
و معاش اهل آن مقام از آن حاصل شدی و حاکم آن دیار سلام ترجمانرا

(۱) Many MSS نارو throughout.

و انیر الدّین احسیکتی شاعر ار آنجا و دیگر بلادش اورکند و قبا و عیره ولایات بسیار و رراعت بی پایان است، کنگدر بمشرق ار اقلیم دوم ضحّاك علوان ساحت مناره‌های سرحدّ ایران و توران بهرام گور ساحت[1]،

طرف العربیّة و آن هفت موضع است،

۵ اسکندریّه ار اقلیم سیم است طولتی ار حرایر خالدات ناك و عرض ار خطّ استوا ل لب اسکندر بن داراب بن بهمن بن اسفندیار ساخت بر ساحل بحر روم افتاده است و آن تغری است میان اهل اسلام و فرنگ و در فضیلت آن بقعه احادیث بسیار است هوایش بگرمی مایلست و آبش ار رود نیل است و کاریر و آن هوا با آن آب چنان موافقست ۱ که اگر آبرا دخیره کنند و بدو سه سال که ایستاده باشد تغییر پدیر نشود و در آنجا نامدگی بدرجهٔ اعلی بود و قماش اسکندری ار او بهمه جا برند اهل آنجا مدهب شافعی بیشتر باشند و در جنب آن شهر بچهار فرسنگی قلعهٔ عظیم است بر روی کوهی نهاده که بر دریا مشرف است و جهت بلندی قدّش منارهٔ اسکندریّه مشهور است و ار مشاهیر عمارات معظم ۱۰ جهان است مساحتش چنانکه در بعضی کتب آمده که بر آنجا ریادت ار پانصد خانه بوده و در چندی قرب هرار خانه رسانیده و بلندی دیوارش ار پایه تا شرف ششصد گز بوده و بر آنجا میلی مربّع کرده اند بعلوّ بود گز و بر سرش میلی مدوّر بعلوّ سی گز و بلیناس حکیم بفرمان اسکندر آینهٔ بقطر هفت گز ساخته بود و در آن میل مدوّر بشانده که بلندترین ۲ همه عمارات آنجا بود و طلسمات چنان کرده بود که چون در آینه بنگریدندی هر چه در قسطنطنیّه رفتی درو پیدا بودی و ار اسکندریّه تا قسطنطنیّه دریای روم و فرنگ در میان است و تقریبًا سیصد فرسنگ مسافت دارد و جماعت فرنگیان‌را ار آن رحمتی عظیم بودی جمعی‌را بفرستادند تا در اسکندریّه بصورت ترهّد بر آمدند و ایشان‌را قبولی تمام پدید

(1) See *Shāh Nāmah* I 39, III, 1545

و جوی بزرگ در میان عرصهٔ آن شهر روان است و بر آن باغستان فراوان ساخته اند و سغد سمرقند که از مشاهیر نزهات جهان است بر این آب است و از این آب در بهار بکشتی گذرند حاصلش غلّه و میوهٔ نیکو بود و از میوه‌هاش انگور و سیب و خربزه در غایت خوب است مردمش بیشتر حنفی و شافعی مذهبند از مزار اکابر قبر ابو عبد الله محمّد البخاری صاحب ٱلصَّحِيح بسغد است و سقیم[1] بن عبّاس که عمزاده محمّد مصطفی صلعم بود و محمّد بن فضل بلخی بسمرقند آسوده است و در حدود سمرقند تربتی است که آنرا دشت قطوان خوانند در شأن او در معجم البلدان[2] از رسول صلعم مرویست وَرَآءَ سَمَرْقَنْدَ قَرْيَةٌ يُقَالُ لَهَا قَطَوَانُ يُبْعَثُ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ شَهِيدٍ يَشْفَعُ كُلُّ شَهِيدٍ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ و عِتْرَتِهِ و چون آن زمین در عهد سابق در کافرستان بوده مردم در حقیقت معنی این حدیث متعجّب بودند تا چون در عهد سلطان سنجر سلجوقی آنجا لشکر اسلام‌را با کفّار قراختای محاربه افتاد و خلقی عظیم از مسلمانان آنجا شهید شدند و در زمان خروج مغول همچنان خلقی بسیار از اهل اسلام هم آنجا بدرجهٔ شهادت رسیدند این معنی بر مردم روشن شد ، سیاوخش گرد سیاوخش بن کیکاوس کیانی ساخت بوقتی که از پیش پدر بحشم ترکستان رفته بود و با افراسیاب وصلت کرده[3] و او آن دیاررا باقطاع بسیاوخش داده سیاوخش آن شهر ساخت ، فرغانه ولایتی است از اقلیم پنجم انوشیروان عادل ساخت و در آن دیار از هر خانه مردی‌را آنجا برد آنرا هر خانه خواند و بکثرت استعمال فرغانه شد دار الملکش اکنون اندگان است که قیدو بن قاشی بن اوکتای قاآن و دوا بن براق بن یسون بن مانکان بن جغتای خان آبادان گردانیدند امّا در زمان ما قبل کاث[4] و کاسان و اخسیکث بوده است

(۱) قثم (۲) Yaq I, 518, III, 157, IV, 139 (۳) Cf *Shāh Nāmah* I, 443
(٤) Read بناکت and cf Muq 272, I H 395

اسکندر آن شهررا ساخت گفت بَنَيْتُ مَدِينَةً إِلَى ٱللَّهِ فَقِيرَةً وَ عَنْ ٱلنَّاسِ
غَنِيَّةً (۱) اورا برادری معجب ورما نام بود بستیره برادر شهری بزرگتر و بهتر
از آن بساخت و بنام خود منسوب کرد و ورما خواند و گفت بَنَيْتُ
مَدِينَةً إِلَى ٱلنَّاسِ فَقِيرَةً وَ عَنِ ٱللَّهِ غَنِيَّةً حرم اسکندر تا غایت معمور است
۵ و از معظمات و مشاهیر بلاد منتفع جهان و ورما هم در آن نزدیکی خراب
شد و چندانکه در او عمارت بیش کند خرابی بیشتر باشد نَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ
ٱلْعُجْبِ و ٱلغُرُور، دمشق از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات س
وعرض از خط استوا لج ل در اوّل ارم بن سام بن نوح عم بر آن زمین باغی
ساخت آنرا باغ ارم خواندند و ذکرش در جهان مشهور است و بخوبی
۱ ضرب المثل بوده پس شدّاد بن عاد بر آن موضع عمارت فراوان افزود
چنانکه بهشت و دوزخ ساخت آنرا ارم ذات العماد گفتند و مصدّق این
معنی کلام مجید است قوله تعالی (۲) إِرَمَ ذَاتِ ٱلْعِمَادِ ٱلَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا
فِي ٱلْبِلَادِ پس تارخ و هو آذر که پدر ابراهیم خلیل الله عم بود و وزیر
نمرود بود در آن حدود شهر دمشق بساخت و بعد از خرابی اسکندر بن
۱۵ داراب تجدید عمارتش کرد بعد از آن بنی امیّه بر آن عمارت فراوان
افزودند دور آن شهر غوطه و هوایش معتدل است بگرمی مایل و اندکی
عفونت دارد و آبش از رود بردی که از طرف بعلبكّ می آمد و آن
آبی بزرگ است چنانکه در بهار گذار بدشواری دهد و از آغازش تا
بدمشق هجده فرسنگ است و اکثر در سایهٔ درختان می آید و بدین
۲ سبب ناگوارنده است و باغستان غوطه بزین آب است و از نزهات
جهان در صور الاقالیم گوید طول غوطه دو مرحله است در عرض یك
مرحله در مذمّت دمشق گفته اند مَاءُهَا ذَم وَ هَوَاءُهَا أَتَمّ وَ ٱلصَّدِيقُ أَتَمَ
در مسجد جامع دمشق مزار انبیا بسیار است و بر درگاهش که باب
جیرون خوانند یحیی پیغمبر عمرا بکشتند و سرش بر دار کردند و در

(۱) cf. Yaq. I, 266, Tab. I, 2587 (۲) Qur. LXXXIX, 6 and 7

آمد پس در افواه افگندند که اسکندر در پس آن میل و پیش آینه گنجی عظیم نهاده است و آینه نشان اوست عمرو عاص که حاکم آن ملك بود با وفور کیاست و فرط ذکا و فطانت بدین مکر فریفته شد و اطمع گنج آنجا شکافت هیچ نیافت و معنی ابیات بیت

۵ عاقلی گفت در حد از گنج * آرزو کرد جاهلی را گنج
تبری بستد و زمین بشکافت * چون بنه گز رسید هیچ نیافت

در حقّ او مقرّر شد چون آینه بار جای نهاد آن خاصیت باطل شده بود آن جماعت‌را طلب داشت گریخته بودند دانست که مکر و کید کرده بودند و علمی چنان عظیم بسوی حرص و طمع با چیز شد و راست
۱ گفته اند بیت

طمع آبروی توقّر ریخت * از بهر دو نان دامن دُر ریخت

و در تاریخ مغرب آمده که از اسکندریّه بدین منار راهی در نشیب زمین در سنگ بریده اند بعلوی بیست گز و بعرض هشت گز بریك طرف از این قلعه که منار میخوانند خارج قلعه عمارتی عظیم بوده است آنرا مسجد سلیمان
۱۵ عمّ گفته اند کابیش سیصد ستون از سنگ رخام داشته بوده اند و بر درگاهش چهار ستون سنگین نهاده بودند و کوشکی بر فرازش ساخته اکنون یك ستون قایم است و سه ستون افتاده و شکسته شده و آن ستون قایم‌را کرسی مربّع بمقیاس در آورده و هر ضلعی شش گز در علوّ ده گز و بر سرش ستونی مدوّر دورش هشت گز و علوّ تقریبًا سی گز و کرسی دیگر
۲ بر فرازش سنگی یکپاره چون سقفی بر سر این چهار ستون نهاده پس بر سر آن سنگ کوشکی ساخته بودند چنانکه زمین کوشك بر بلندی پنجاه گزی بوده و آن عمارت‌را عمود صوارم(۱) خوانده اند و آن سنگ رخام است و بلون سرخیست منقّط بسواد مثل جزع بلکه از آن خوبتر دیگر عمارات آن دیاررا در عظمت بر این قیاس توان کرد نقل است که چون

(۱) Properly عمود السواری el *Khalal* I, 159

ساخت و بعد از خرابی هارون الرشید تجدید عمارتش کرد و آنرا بارو
کشید هوایش معتدل است و بگرمی مایل ارتفاعش غلّه و میوه باشد،
عکّه از اقلیم سیم و توابع شام است شاپور دو الاکتاف ساخت، عین زربه
از اقلیم سیم و توابع شام است و شهر کوچك و در صور الاقالیم آمد که
۵ وصیف خادم ساخت بزمان معتصم خلیفهٔ عبّاسی، مصر از اقلیم سیم
است طولش از جزایر خالدات نح ل و عرض از خطّ استوا ل به
در صور الاقالیم آمده که آن دیار پیش از اسلام داخل مملکت روم
بوده است و در عهد اسلام مملکتی علیحده شده و در تاریخ مغرب
آمده که آن شهر از عهد ابراهیم عم تا زمان یوسف عم بر غربی آب
۱۰ نیل بوده و از شهر تا آب یك فرسنگ و عمارات عالیه داشته که یوسف
پیغمبر عم و عزیز مصر و دیگر حکّام کرده بودند و آن مقام اکنون در
ریگ پنهان شده و بعضی عمارانش از میان ریگ پیداست اکنون آنرا
مصر کهن خوانند و در زمان موسی عم فرعون عهدش ولید بن مصعب
عمارات آنرا با آب نزدیکتر آورد و ابنیهٔ عالی ساخت و باروی عمارات
۱۵ خود از آهن و روی ساخت و بغایت خوب برآورده و کوشکی عظیم جهت
نشست خود و چهار جوی آب از رود نیل در شیب آن روان کرده و
صندوق مهد موسی عم کنیزگان آسیه زن فرعون آنجا گرفتند و عمارات
فراعنه تا آخر عهد اسمعیلیان مصر اکثر بر قرار بود و صاحب تاریخ
مغرب گوید که در سنه اثنی عشر و خمسمایه آنجا رسیدم در او خانهٔ دیدم
۲۰ از سنگ رخام تراشیده و اشکال افلاك و نجوم و اقالیم و حیوانات برو
نگاریده چنان متحرّك ساخته که عقل حیرت میآورد و گوئی که جان
دارند و در عهد اسلام بزمان حکومت عمرو عاص بر شرقی نیل شهر
فسطاط ساخت بمساحت چند نصف بغداد امّا کثرت مردم درو زیاده از
بغداد شد جهت آنکه در مصر عمارات بطبقات میسازند و بر هر طبقات
۲۵ ساکن میباشند و عمرو عاص در فسطاط عمارات عالیه کرد از جمله مسجد

عهد یزید بن معاویه علیه اللّعنة سر امیر المومنین حسین عمرا بر چوب
کردند بعد از آن ولید بن عبد الملك مروانی در آن مسجد عمارات عالی
کرد چنانکه پیش از آن عالی تر از آن عمارت مسجد نکرده بودند و در
تاریخ شام آمده که شش بار هزار هزار دینار زر سرخ بر آن عمارت صرف
۵ شده بود و اگر بنویسنده جلد شرح و صفت آن‌را بکماه بنویسد کماهی نتواند
نوشت و ولید در دروازهٔ دمشق دار الشفاء و دار الضیافه ساخت که
پیش از او کسی نساخته بود و در صور الاقالیم آمده که محصول پنجساله
ملك شام بر آن عمارت صرف کرد ارتفاعات شهر دمشق از غلّه و پنبه و
میوه‌های الوان بغایت خوب باشد و بر ظاهر دمشق کوه قاسیون است
۱۰ بر آن شهر مشرف و بر آن کوه مقابر انبیا و اکابر و کهوف متبرّکه بسیار
است از جمله مغارهٔ ایست که گویند قابیل هابیل عمّار آنجا کشته است و
اثر خونش هنوز آنجا پیدا است و مغارة الجوع نیز گویند چهل پیغمبر در
او از گرسنگی مرده‌اند و قصبهٔ قالون بر چهار فرسنگی دمشق است و از
دمشق تا مصر مسافت برین موجبست از دمشق تا طبریّه بیست و دو
۱۵ فرسنگ باشد و از او تا رمله مدینهٔ فلسطین بیست فرسنگ و از او
تا غزه یازده فرسنگ قبر هاشم بن عبد مناف آنجاست و مولد شافعی آنجا
اتّفاق افتاده است و از غزه تا مصر هشتاد و سه فرسنگ بیابان است
جمله صد و بیست و شش فرسنگ باشد، رحبه از اقلیم سیم است و از
توابع شام در معجم البلدان آنرا قبّة الکوفة خوانده‌اند در رسالهٔ ملك شاهی
۲۰ آمده بر شرقی فرات افتاده است و از شهر تا آب دو هزار گام بود و دور
شهر پنجهزار پانصد گام است باغستان فراوان دارد چنانکه چهار فرسنگ
طول و یك فرسنگ عرض داشته است از میوه‌هاش آلو و سیب و امرود
و انگور نیکوست گویند که بعضی میوه‌های آنجا در هر سال دو نوبت ثمره
دهد و نسیم نتواند رسانید.

۲۵ طرسوس از اقلیم سیم است و از توابع شام عمر عبد العزیز مروانی

در آن بود و در حدّ عرب معظم‌ترین بلاد بود و هوای مصر بگرمی مایل و آبش از رود نیل است و آب او شیرین و گوارنده است و بکثرت ایستادن تغییر نپذیرد و بگرما و سرما در آن شهر باریدگی نبود بلکه در اطراف بارو نبود و تا یك فرسنگ نشیب وبالای مصر بحکم
۵ افسون نهنگ مضرّت نتواند رسانید حاصلش غلّه و پنبه و میوه و نیشکر بسیار بود و در حقّ آن شهر گفته اند تُرَابُهَا ذَهَبٌ وَ نِسَاؤُهَا لَعِبٌ وَ ٱلْحَلُّ مِنْ عِنَبٍ دیه بوصیر بزمین الفیّوم که مقام سحرهٔ[1] موسی عم و قتلگاه مروان الحمار بود بر بیست فرسنگی مصر است بر غربی نیل و شهر ایله که حق تعالی قوم آنجارا مسخ فرموده حوانان‌را بوزینه و پیرانرا خوك گردانید بر
۱۰ یك فرسنگی مصر است و کلام مجید از حالشان حکایت میکند قوله تعالی وَٱسْأَلْهُمْ عَنِ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ ٱلْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي ٱلسَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا و يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ تا آیة قوله تعالی فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ[2] و از مصر تا ولایات مسافه بر این موجبه است تا اسکندریّه شصت و هشت فرسنگ و تا برقه
۱۵ دویست و چهل و پنج فرسنگ و تا طرابلس صد و هشتاد و هشت فرسنگ و از طرابلس تا قیروان هشتاد و سه فرسنگ، هرونیّه از اقلیم سیم است و از توابع شام در صور الاقالیم گوید که هارون الرشید خلیفه عبّاسی ساخت شهری وسط است، المتقب در صور الاقالیم گوید حصین کوچك است و عمر عبد العزیز مروانی ساخت،

۲ طرف الجنوبیّة و آن هشت موضع است،

بازار اردشیر[3] نه بمن اکنون تماشا میخوانند از اقلیم اوّل است بهمن بن اسفندیار ساخت، حطّ[4] جزیرهٔ بدریای فارس نزدیك هند در

(1) Variant صحرة (2) Qur VII, 163 to 166 (3) باوار and یازار Tabari I, 820 gives وساد or وسار and Dinawari 47, فراں اردشر (4) Cf I F 30

جامعی از سنگ رخام کرده است و مقصورهٔ هم از سنگ سفید بر آورده
و تمامت قرآن بمقاری بر آن مقصوره نوشتند و در آن جامع چهار هزار
جای قندیل و روشنی بود و ولید بن عبد الملك مروان در فسطاط
عمارات عالیه فراوان کرد آنرا قطایع خوانند و در فسطاط نیز جامع
۵ معتبر ساخت و عبد الله بن طاهر ذو الیمینین در آن دیار عمارت عالیه کرد
و بر جامعهای آنجا زیادتی افزود و در سنه خمس و سبعین و مائتین اکثر
عمارات مصر سوخته شد خمارویه بن احمد بن طولون آنرا مرمّت فرمود
و عمارات بسیار بر آن افزود و آنرا قرافه خوانند و قبر شافعی در
قرافه است و از اسماعیلیان المهدی بالله در سنه سبع و تسعین و مائتین
۱۰ شهر مهدیّه بر آورد و پسر نبیره‌اش المعزّ لدین الله معدّ بن منصور بن
قائم بن مهدی در سنه اثنی و ستّین و ثلثمایه در جنب آن شهر قاهره
بساخت و معمار در آن خادم جوهر بود و حاکم اسماعیل که نبیرهٔ المعزّ
لدین بود در او عمارات فراوان کرد و در استحکامش و در زینت سعی
کشید و در آن پهلوی شهر حسینیّه ساخت و همه با هم پیوست و در اوّل
۱۵ عهد مستنصر فاطمی در مصر هفت سال متواتر بسبب زیادتی آب نیل که
قطعا بکم نیامد و زراعت نمی شایست کرد و قحط و وبا و عظیم غلا
بود چنانکه یك رطل نان بیازده دینار رسید پس بکلّی معدوم شد
متعلّمان ضعیفان‌را میخوردند و بدین سبب اکثر مردم هلاك شدند و
عمارات خراب گشت تا بعد از آن محال زرع شد امیر الجیوش بدر
۲۰ الجمالی در عمارات و زراعات سعی بلیغ نمود و آن ملك‌را در حال عمارت
آورد و ملك صلاح الدّین یوسف بن ایوب در سنه اثنی و سبعین و
خمسمایه تلافی آن سوختگیها کرده آن مداین و قلعه‌را بارو کشید دورش
بیست و نه هزار و سیصد گام و اکنون آنچه داخل آن باروست مصر
خوانند و در معجم البلدان گوید که عمارات مصر بمرتبهٔ رسید که در او
۲۵ زیادت از ششهزار مسجد و یك هزار و دویست حمّام و دوازده هزار مناره

در بروج جای نگهبانان بسیار ساخته است و نگهبانان موصلی و دیار بکری در و بشابه جهت دفع شرّ خرزیان و انوشروان در آن کوه چهارده کوشك قلعه شکل ساخته و از آن کوشکها بعضی بر قرار است و آن نگهبانان زبان عربی نیز گویند هوای باب الابواب گرم است و درو از ۵ ارتفاعات غلّهٔ نیکو باشد و علفزارهای خوب دارد و آب و مواشی آنجا بسیار بود و اکثر محصول ایشان از آن بود، بلنجر[1] انوشروان عادل ساخت، سمندر[2] از اقلیم پنجم است و بدشت خزر در صحرائی واقع است که ما بین باب الابواب و رود اتل است انوشروان عادل ساخت و درو بساتین بسیار است انگور فراوان میباشد و در ما قبل درو کثرت خلایق ۱ بوده است اکنون کمتر است و از آنجا تا باب الابواب چهار مرحله است و اکنون آنرا سرای باتو میخوانند و بروایتی بر دو فرسنگی سریر است و آن مقام در عهد اکاسره تختگاه آن دیار بوده به بهرام چوبین منسوب شد و سریر نیز از باب الابواب میشمارند، صغدبیل[3] در دشت خزر از اقلیم پنجم است انوشروان عادل ساخت، قسطنطنیّه مسلم بن عبد ۱۵ الملك مروانی ساخت از آن هنوز بعضی بر جاست،

قسم چهارم، در ذکر بلاد و ولایات مشهوره که در دیگر ممالك ربع مسکونست اگرچه آن عمارات خارج ملك ایران است و حکّام ایران نیز نه ساخته اند و از این کتاب غرض شرح دیار ایران است امّا چون معظم عمارات جهان و آثار عظیم پادشاهان نه هر زمانه است چنانکه معلوم ۲ گشته از آنها نیز شمّهٔ باجمال و اختصار یاد کردن تا کتاب جامع فواید بود و مناسب تر و آنرا بر دو نصف شرقی و غربی یاد میکند و فارق میان ایشان خطّی تصوّر کردم که از قبّة الارض حدّ جنوب خطّ استوا در آید و بحر هند بزیده ملك سرندیب را شرقی کرده بجزیرة العرب و بحر قلزم و ملك حجازرا غربی کرده و ملك یمن و بحر عمانرا شرقی گردانیده و بر ایران

(1) I F 287, Yaq I, 729 (2) I F 288, Yaq III, 143 (3) Yaq III, 396

زمان سابق آن جزیره و قطیف و لحصی از حساب بحرین بوده است اردشیر بابکان بر آن جزیره شهری ساخت بیره خطی از آنجا آورند او از اقلیم دوم است، رام فیروز[1] از اقلیم دوم است از توابع هند فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور ساخت، ریب خسرو[2] از اقلیم دویم و توابع
٥ هند است انوشروان عادل ساخت، سدوسان[3] از اقلیم دویم است و از توابع هند بر ساحل دریاست اسکندر بن داراب بن بهمن بن اسفندیار ساخت، فرشاور از اقلیم دویم است و از بلاد هند است شاپور ذو الاکتاف ساخت، صدوه[4] از اقلیم دویم و توابع هند است بر ساحل دریا اسکندر بن داراب ساخت، مشرعه عدن از اقلیم اوّل و توابع یمن
۱۰ است انوشروان عادل ساخت،

طرف الشمالیّه و آن پنج موضع است،

باب الابواب عرب آنرا سریر خوانند و فرس بقولی دربند و بقولی فیلان گویند و حاکم آنجارا فیلانشاه گفته اند و مغول تمور قاپو خوانند از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات عه و عرض از خطّ استوا
۱۵ مح لهراسف کیانی بنیاد کرد و نبیره اش اسفندیار بن گشتاسف بن لهراسف باتمام رسانید شهری است متصل تفلیس بعهد قباد بن فیروز خراب شده آنرا از خشت خام دیوار ساخت انوشروان عادل تجدید عمارتش کرد و باروی عظیم از سنگ و صاروج بر آورد و دیواری متّصل بارو و یکطرف بدریای خزر رسانیده چنانکه کنایتش نیم فرسنگ در میان آب دریا و دیوار
۲۰ است و یکطرف بر کوه قبق برده چنانکه کنایتش دیگر امکان گذر نمانده است بعضی مردم آنرا سدّ یاجوج و ماجوج خوانند و این روایت ضعیف است و تا غایت عمارت انوشروان باقیست و انوشروان بر سر باروی شهر

---

(1) Cf. Hamzah 55. (2) Variant ریذ خسرو in I. F. 115. (3) Ist. 179. I. H. 234, has سدوسان. Other variants are سدستان سندسان.
(4) صدره صروه, صعدوه

بلاد معتبرش قمول و المالق وبیشالق وحلخ[۱] وحسکر[۲] ویمتك[۳] و فاراب که مقام ابو نصر اسمعیل بن حماد جوهری فارابیست صاحب صحاح اللّغة بوده و کاسان و تاتار و فی[٤] که شاعری در حق علمای سحری که در خیل کفّار قراحطای سستي کردند گفته است بیت

٥ رهی[٥] شمشیر زن ترکان پردل * به دست از فی و تاتار و کاسان
شمارا پادشاه هفت کشور * رساینده عیرے از بخاسان
ولی از کودکي سر سبه حفته * همه در پیش دکّان رواسان
فلك کفران نعمتهای سحر * طلب کرد از شما حق با شناسان
مسلّم بین که چون بیرون کشیدند * بشمشیر از کُس زنان حراسان

۱ تنکت مملکت بسیار است از اقلیم پنجم معول آنرا قاشین خوانند از بلاد مشهورش بری‌قیا[٦] و قراتاش[۷] شهرهای معتبر اند و در آن عمارات بسیار و زراعات بیشمار و مردم صحرانشین بی حد، خرخت در مصنّفات رشیدی آمده که مملکتی طویل و عریض است و با ملك حطای پیوسته آنرا هفتاد تومان شمرده اند، چین مغول مری و عرب صین خوانند مملکت طویل و

۱۰ عریض است از اقلیم دویم و سیم و چهارم دار الملکش زا محیس خوانند از اقلیم دویم است طولش از جزایر خالدات قکه و عرض از خطّ استوا کب مردمش بیشتر بت پرستان باشند بر دین مانی صورت گر و در میانشان مسلمان و ترسا بود امّا جهود نیست و قلّة بحکم مسلمانانرا و علبه کثرت بت پرستانرا بود و در آن ملك علم صنعتها بدرجهٔ کمال است و دیگر بلاد بزرگش بسیار

۲ است، ختای[۸] مملکتی بسیار است از اقلیم چهارم و پنجم و دار الملکش

---

(۱) Variants صلح ,وحلح (۲) حیکل (۳) یك and cf I H 302, 308 I K 28, 31 (٤) Yaq III, 936, IV, 227, in next line read, probably, حبل for حنگ (٥) Cf ʿAwfi, pt II, 174 (٦) بری‌حسا ,بری‌مها (۷) فراوباس, قراماس, cf *Ḥabib*, III, pt 1, pp 27, 28 (۸) حطای

بگذرد و آلان و خزر و ورنگ و قلعه اسکندررا عربی و دشت قبچاق
و بحر خزررا شرقی کرده بر دریای که غالاطیقون میگوید و جزایر ظلمات
نیز بریه بدریای محیط پیوندد و این نزدیکترین خطّی است بوسط ربع
مسکون و از هر مملکتی آنچه معتبرتر و مشهورتر است ایراد کرده وبرا
شرح دهم و الله اعلم ،

نصف الشرقیّة بیست و نه مملکت است ذکرشان بترتیب حروف
یاد کنیم ،

بدریه و سوریه[1] و بلد[2] و ورانک و اسور[3] و بوده[4] بلاد
و صحاری بسیار است خلف اقلیم هفتم در میان بحر شرقی و دریای
غالاطیقون و بیشتر سکّان آنجا صحرا نشینند و هوایش در غایت سردی
دارد و آنجا از ارتفاعات اندکی غلّه و اکثر جاورس و حبوب صیفی بود
و پنبه و انگور میوه‌ها قطعا نباشد امّا مواشی بسیار بود و نیاد و معاش
ایشان بر نتاج مواشی و محصول معدنیّات بلور بیشتر است ، بلاساغون[5]
مملکت وسیع است و از اقلیم ششم و هفتم و هوایش بغایت سرد است
و بیشتر مردمش صحرا نشین و مواشی و دوابّ بسیار دارند و
علفزارهای نیکو باشد و از ارتفاعات غلّه اندکی دارند ، تبت مملکت
وسیع است از اقلیم چهارم و پنجم شهرهای بزرگ و هوای خوش
دارد و از ارتفاعات غلّه و میوه و حبوبات باشد از بلاد مشهورش
خوجان و نعلتین[6] بغایت بزرگ است و کثرت مردم در آنجا بغایتست ،
ترسیان و ایغور ولایت و مساکن بسیار است از اقلیم ششم و پنجم و

---

(1) Variant سوریه (2) بلد (3) اسوده ,اسور ,اسوره ,اسود ,اسوره cf Qaz II, 416 وسو (4) بوده ,بوره cf Qaz loc cit بورا (5) In Habib III, pt 1, p 15, called غو بالیع (6) Forming a single name خوجاهوبعس and خوجاهوبعس or as two names خوجان و نعیشن and خوجان و سوسقس cf J N 247, Yaq IV, 249.

و دیگر حبوب صیفی بیشتر و بهتر باشد انگور و میوه و پالیز نادر بود و
پنبه هیچ نبود امّا چون علفزار نیکو دارد دوابّ و مواشی فراوان باشد و
معاش اهل آنجا از ایشان بود هوایش سرد است و آتش از عیون و آثار
از حبالش ارباق و کرماق[1] مشهور است و از ادویه انزل و ترك مردم
۵ آنجا اکنون بعضی دین اسلام یافته اند، دیار یاجوج و ماجوج از اقلیم
هفتم است و خلق آنست بلادش اندك و صحاری و اماکن بسیار است
ما بین بحر چین[2] و دریای شرقست از مشاهیر اماکنش حصن که در
آنجا محافظان اند و دین اسلام دارند، سقسین[3] و بلغار دو شهر کوچك
است از اقلیم ششم صحاری و ولایات بسیار بدان منسوبست اکثر موئینه
۱ از آنجا آورند، سند مملکتی بزرگ است از اقلیم دوم و بلاد بزرگش منصوره
و ملتان و لهاور و هیاطیه[4] و برشاور و ملکهور و قصدار و بهروالـه
و قس که درو نبات و نیشکر و ثیاب بسیار بود و باردین[5] و قامهل
که درو موز و نارجیل بسیار است و سر حد هند است و قصران و
قلری و قندابیل و قیقان و قوج[6] و قسلی و قلعهٔ بهیم[7] که بتخانهٔ بزرگ
۱۵ هند آنجا بودی و دیگر مواضع و بلاد و صحاری بیشمار است اهالی آنجا
اکثر زبان فارسی گویند هوایش گرمسیر است و انواع حبوبات باشد،
صغانیان مملکتی بزرگ و وسیع است و از اقلیم سیم و چهارم است و
ولایت بیشمار دارد و ارتفاعات انواع بسیار دارد و مردم آنجا اکثر دین
اسلام دارند، سقلاب[8] مملکتی وسیع است از اقلیم هفتم و از بلاد
۲ مشهورش مدینة الفیل که آنرا قطابیه گفته اند شهری عظیم بزرگ است

---

(1) Variants کرباق ,ارتاق (2) حتن (3) Qaz II, 402 (4) سلطابیه, بهاطمه ,هیاطـه ,هیاطله ,سیاطیه ,میاطیه (5) ,باروس ,مادس cf *Guzīdah* p 397 lines 6 and 4 from below (6) مرج ,مرح (7) هیم ,بهیم ,بهم possibly for برهمن For the other towns mentioned see Yaq III, 871, IV, 21, 91, 106, 217, Muq 477, A F 347, 356 (8) صقلاب cf Qaz II, 413, 415

حان بالیع[۱] است باقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات قکد و عرض از
خطّ استوا لز و آن شهر بزرگ است و در اصل چنگدو گفته اند و
قبلای قاآن بر ظاهرش شهری دیگر ساخته است[۲] و از دیگر بلاد بزرگ
و ولایات مشهوراتش سکنگ[۳] و جوی آب بزرگ در آن شهر روانست
۵ و تنکسیك[۳] و قلعة شیکات[۴] و طمسکو[۵] و غیر آن بسیار است ،
ختن مملکتی بزرگ است و از اقلیم چهارم و پنجم از مشاهیر بلادش
کاشغر و یکی تلاس[۶] و صیرم و یارکند و ولایات بسیار و توابع بیشمار
دارد ، خوارزم و جرجانیّه مملکتی بسیار است از اقلیم پنجم و سردسیر است
دار الملکش ارگنج است و اکنون بخوارزم مشهور است و در ما قبل اوّل
۱ فیل پس منصوره پس ارگنج گفته اند و شهر کاث را نیز جرجانیّه خوانده
اند و دیگر بلادش هزارسف و درغان وخاش و اردختمیش و سافردز و
نوزوار و کردران خاش و قریة فراتکین و مادمینه و مرداجعان و غردمان
و خیوق که مقام شیخ نجم الدّین کبری بوده است و این قصبه کوچك
است و ولایات بسیار و مواضع بیشمار دارد و ارتفاعات از غلات و
۱۵ میوه‌های خوب دارد بتخصیص خربزه بغایت خوب باشد ، دشت قبچاق
باقلیم سادس صحاری و مرغزارهای بیکوست بر شمال بحر خزر افتاده
است و درو عمارات و بلاد و قری اندکست و اکثر سکّانش صحرانشین
اند از بلاد مشهورش خزر که آن صحرارا بدو باز خوانند و دشت خزر
گویند و برطاس[۷] و سوار و مختال[۸] و سرای باتو و سریر درازش یکماه
۲ راه بود و اکثرش زمین هاموں است و ارتفاعش اندکی غلّه بود و جاورس

(۱) Variants حان بالق (۲) Cf *Habib*, III, pt 1, p 14, *Rauzat* V, 18
(۳) Variants of both names numerous تلملك ,تمليك ,عكيلك ,يلملك ,ساملك,
سكات ,سكات ,شكار ,سمكات (۴) قمكيك عيليك ,عكسك ,بيكتك ,تمكيك ,بكمك
(۵) طلميكو ,طلمك ,طلمكو ,طلمسكو etc cf A F 363, 365 (۶) تلاش (۷) Cf
Qaz II, 390, I H 283 (۸) محبال ,محال

اندك میوه باشد، کابل مملکتی است از اقلیم سیم و بلاد و مواضع بسیار
دارد ارتفاعش بیشکر و دیگر محصولات گرمسیری فراوان باشد، کشمیر
شهر بزرگ است از اقلیم سیم و بارو و خندق عظیم دارد و ولایات بسیار
از اقلیم سیم و چهارم از توابع اوست و مردم آنجا چون با ترك آمیخته
٥ شدند حسن صورت دارند و بعلّه حسن و فرط ملاحت مشهور اند،
کیماك[1] ولایات و صحاری بسیار دارد و از اقلیم ششم است درو عمارات
بسیار بلاد و قری کمتر است و سردسیر است و مزروعات و معروسات
نادر باشد امّا دوابّ و مواشی بسیار بود، ماچین معول بکیاس[2] خوانند
مملکتی طویل و عریض است از اقالیم اوّل و دوم ودار الملکش شهر
١٠ خنسای است و بعضی سیاهان[3] گفته اند که از آن بزرگتر شهر در ربع
مسکون نیست و باتّفاق در حدّ شرقی بزرگترین بلاد است و آنرا بحیره در
میان شهر است دورش شش فرسنگ باشد و در حوالیش عمارات شهر
است و هوایش گرمسیر است ارتفاعش بیشتر نیشکر و برنج بود و خرما
آنجا چنان معدوم و عزیز الوجود است که یك من بده من شکر بدل
١٥ کنند و گوشت خوردنی اکثر از ماهی و گاو بود و گوسفند نادر بود و
سخت گران باشد و درو کثرت مردم چنانکه حامی و حارس از الوف
گذشته اند و بتومان رسیده و اکثر آن قوم کافر اند امّا با قلّت عدد
مسلمانان را قوّت بیشتر باشد، ما وراء النهر مملکتی بزرگ است از اقلیم
چهارم از و بلاد مشهورش بخارا و سمرقند و سغد و خجند و زربوق[4]
٢٠ و نور[5] و کش و بدخشان و ترمذ و اشناس و بیکند و اسروشنه و
اورکند و انزار و چاچ و اسبیجاب و نسف و نخشب و طراز و فاراب
و فناکت و سغناق و کنت[6] و در صور الاقالیم آمده گوید که در زمان

(1) Yaq I, 33, IV, 401, I K 28, 31 (2) Variants بکیاس ,بیکناش
(3) سیاحان ,سیاحوان (4) *Zafar Nāmah* II, 646 (5) بوره ,بورة possibly
سوران (6) Cf Yaq II, 127, IV, 309

و توابع بسیار دارد ارتفاعش اندکی غلّه بود و صیفی نیکوتر آید،
فرخار[1] مملکتی است از اقلیم ششم و ولایات و توابع بسیار دارد و اهل
آنجا در حسن و خوبی صورت درجهٔ کمال دارند در حق ایشان
گفته‌اند
بیت

همه حور من از فرخاریان است * که مارا هم همی باید کشیدن
گـه فرخاریارا نیز هم نیست * نگویم گر تو نتوانی شنیدن
خدایا این بلا و فتنه از تست * ولیکن کس نمی یارد چخیدن
لب و دندان آن ترکان چون ماه * بدین خوبی نبایست آفریدن
که از ذوق لب و دندان ایشان * بدندان لب همی باید گزیدن

قرعیر[2] و سلنگا مملکتی است از اقلیم ششم دار الملکش قراقرم اوکتای
قاان ساخت هوای سرد دارد و آتش فراوان و غلّه اندك بود و حاصلش
از حبوب صیفی بود و علفزارش نیکوست تا برود انن رسیدن که یورت
اصلی چنگیز خان بوده است و اوکتای قاآن درآن شهر عمارات عالی کرده
از کوشك و سرای و امثال آن فراوان و آنچه جای نشست او بوده آنرا
قوشی خوانده اند، قندهار مملکتی بزرگ است از اقلیم سیم و چهارم بلاد
بزرگش قراجالوك[3] و ولی شالوك[4] که دار الملك است و زایدندان[5]
و اعماب[6] و دیگر بلاد و ولایات و صحاری بسیار و ارتفاعش غلّه و

(۱) Dawlat Shāh 69 The verses following are by Nāsir-i-Khusraw, and are quoted by Jamī in his *Bahāristan* (۲) Variants فرعر, فرعیں, فرعه mostly without points See Qaz II, 392, Yaq I, 33 Mustawfī in the *Guzīdah*, p 559 line 7, gives the following discription of the boundaries of Mongolia و آن زمین را حدود شرقی تا ختای و غربی تا ولایة اىعور و شمالی تا قرعیر و سلنگا و جنوبی تا تنکت و تبت پیوسته است For Salanga cf *Rawzat* V, 3 and *Habīb* III, pt 1, p 4 (۳) قراجارترك, قراجالك, قراجانوك (٤) ولی شایوك, ولیشالك, دبی شالك, دبی شالك (٥) زرس وندان, روی دندان, زرس دندان (٦) اعماب, اعیاب, اعماب

مخرات و کسایط هر یك هفتاد هزار پاره ده و توابع دارد، یمن مملکتی بزرگ است و همه گرمسیر و از اقلیم اوّل و دویم و دار الملکش اکنون شهر تعزّ است و در سابق صنعا بوده و صنعارا آب و هوا چنان موافق بوده که چهار فصل بر یك مقام میتوانسته اند بود و قصر غمدان که از
۵ معظمات و منزّهات عمارات جهان بوده در صنعا بوده است و بر درگاهش نوشته بودند وَ لَقَدْ عَلَّمْنَاهُ أَنْ لَا تُخَلَّدَ وَ لَاکِنْ عَلَّمْنَاهُ اُخْرُجْ سَاعَةً عثمان آنرا خراب کرد و کنیسه قلیس[1] که ابرهه بن صباح هم در صنعا ساخته بود از معظمات عمارات جهان بوده است چنانکه از غایت عظمت و زینت عقل درو حیرت شدی سفّاح اوّلین خلیفه بنی عبّاس آنرا خراب کرد و
۱۰ ازو مال بیقیاس بر داشت و شهر عدن قصبه ایست امّا چون فرضه است شهرت دارد و حضرموت هم شهری کوچك است و هود پیغمبر علیه السلام آنجا آسوده است و عمان بزرگترین شهر ایست از آن بلاد و دریای عمان بدان منسوب است و بلاد مهره ولایتی بسیار است و شهر بزرگش را شحر خوانند و ملك یمامه در بعضی کتب از یمن شمرده اند و در چندی
۱۵ جا از ولایت حجاز در قصبه دفرای یمامه دیوان جهت سلیمان علیه السلام قصری سخت عالی ساخته بودند از سنگهای عظیم و دار الملکش یمامه بوده و دیگر بلاد یمامه فلج که مقام قیس عیلان بوده و زربوق و قرقری و ازون[2] و دیگر بلاد مشهور یمن چون فیلان[3] و فرعان[4] و قالمه[5] و قلیاته[6] در مسالك الممالك آمده که بئر معطلة و مصر مشیّد که در قرآن
۲۰ آمده[7] در زمین الیون مملکت یمن بوده است و حکایت عظمت استحکام بروج مشیّده زاید الوصف بوده و در کلام مجید در ذکر استحکام آنرا

---

(1) Cf Qaz II, 13 34 (2) Variants رزتوق and رزوبق Hamdani (p 164) gives قرقرا Variant اردن (3) فیلانی ,معلاس (4) قرعابه Hamdani (p 164) القرعة (5) قابه ,فایمه (6) قلهات ,فلهات (7) Qur XXII, 44, I K 137

ما قبل بخارا دیواری داشته که قطرش دوازده فرسنگ بوده و سعد
مشهور است که از نزهات جهان بوده است از بخارا تا سمرقند هشت
روزه راه است بر کنار آب باغ باغ بوده است و اهل ما وراء النهر
غریب دوست و صاحب مروّت باشند و در آن ملك بقرب بیست هزار
٥ دیه و مزرعه بوده و در اکثرش مردم سپاهی و مسلّح بوده اند و از کثرت
مخالفت باکفّار هر کس‌را با سلاح و زره لازم بوده است، مکران مملکتی
بزرگ است از اقلیم دویم وسعتش دوازده مرحله دار الملکش فنزبور
طولش از جزایر خالدات صح و عرض از خطّ استوا کد هوایش گرمست
و آبش از رود و دیگر بلاد بزرگش تیز و منصوره و فهلهره و زراعات
١٠ و عمارات بسیار و قری بیشمار دارد، مکس[1] و ماشقرود[2] دو شهر بزرگ
است با اقلیم هفتم و صحاری و مواضع بسیار از توابع اوست و اکثر
سکّانش صحرانشین، هند مملکتی بسیار است بر و بحر و اکثر گرمسیر و در
فسحت عرصه آن گفته اند که دانگی از معمور جهان باشد و در این کتاب
چند ولایت اورا که[3] مشهور تربد یاد کنیم و مشهور است که کثرت
١٥ مردم و لشکر آنجا بیقیاس بود و بلاد بزرگش دهلی از اقلیم دویم است
و اکنون تختگاه سلطان و شهری بس بعظمت دویرقیر[4] از اقلیم دویم است
و ریتون و سرندیب از اقلیم اوّل است و سومنات و قنّوج از اقلیم دویم
است و کنبایط[5] و گجرات و مرع و ماه[6] از اقلیم دوم است ومعبر و
ملی بار و مقدشو[7] و تلنگ و قلعه مشهوریست بسر حدّ چین و در
٢٠ آن دکان اززیر است و بدین سبب اززیررا قلعی خوانند و اروز[8] و
تانه و دیگر بلاد معتبر و ولایات بیحد و اندازه است چنانکه ملی بار و

(۱) Variant مکش (۲) Qaz II, 411, Yaq I, 468 (۳) For the towns named see A F 340, 356 Ibn Batūtah III, 310, 366, IV, 16, 53, 297, 302 (٤) دیبر ,دوسر ,ودسر (٥) کنابد ,کنایت (٦) مرع و مار or مالی (۷) Yaq IV, 602 (۸) اروس and اورس Muq 477, A F 347, 358.

حرب مسلمانان خراب شد و از آن وقت باز خراب است و از جملهٔ
عمارات درو دو ستون پیدا است از مرمر دورش پانزده گز در علوّ چهل
گز دیگر عماراتش بر این قیاس توان کرد و اکنون دار الملکش افریقیّه
است، الآن و سوداق از اقلیم پنجم است مملکتی وسیع و ولایتی طویلست
۵ و صحاری بسیار دارد و مردم آنجا بیشتر صحرانشین باشند و دوابّ و
مواشی دارند و معاش ایشان از آن باشد، اندلس از اقلیم سیم و چهارم
است و مملکتی طویل و عریض است در صور الاقالیم آمده که بزمان سابق
اندلس‌را از حساب ملك روم شمرده اند و در عهد اسلام مملکتی علی
حده شده است و دار الملکش در ما قبل قرطبه بوده است و در مغرب
۱۰ بزرگتر و پر نفع تر و پر میوه تر از آن شهر نبوده است و بارو از سنگ
داشته و درو مردم متموّل بسیار بوده و اکنون در عمارات وسط است
و دار الملك اندلس اشبیلیه شده است و دیگر مشاهیر بلادش جیان و
سرقسطه و تطیله و لارده و فرج[1] که وادی الحجاره نیز خوانند و
قونکه و قرقشونه[2] و قنطره و قسطیلیه[3] و قلعهٔ ایوب و المریه و
۱۵ بلنسیه و قادس و ترجاله و قوریه و مارده و استجه و قمره و ریه و قرناطه
که شهری بزرگ است چنانکه سه جامع دارد و فریش[4] نیز شهر بزرگ
است و درو معادن آهن و سنگ مرمر بسیار است و از میوه‌هاش فندق
بیشتر بود و بحیره[5] کوره ایست و درو قصبات و قری بسیار است و
از میوه‌هاش زیتون بیشتر است و مدینة النحاس[6] که از عجایب عمارات
۲۰ جهان است در آن ملك است و آنرا دور بارو چهار فرسنگ است و
علوّ دیوار زیادت از پنجاه گز و دروازه ندارد بعضی گفته اند که ذو
القرنین اکبر ساخته است و اصحّ آنکه دیوان بفرمان سلیمان علیه السلام
کرده اند و مفسّران در تفسیر آیة قوله تعالی وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ ٱلْقِطْرِ وَ مِنْ

---

(۱) A F 179 (۲) Yaq IV, 65 (۳) Yaq IV, 97 (٤) Idrisi 207
(۵) Variant قمره (٦) Qaz II 375

میفرماید که قوله تعالی[1] أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ ٱلْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ و در تفاسیر آمده که آن عمارت‌را پادشاه رس از رویی و مس و ارزیز و آهن ساخته بود چنانکه هیچ منفذ نداشت و بر سر باروهاش چندین هزار پاسبان نشانده بود و أَصْحَابُ ٱلرَّسِّ که در قرآن ذکرشان
٥ آمده بدو منسوبند[2] و در تاریخ قضاعی آمده که هلاك قوم عاد در زمینی بوده که ما بین عمان و حضرموت است از حساب یمن،

نصف العربیّة و آن بیست و هشت مملکت است، ارمینیّة الاصغر از اقلیم چهارم است مشاهیر بلادش سیس و قرین و طرون[3] و دیگر بلاد و ولایتی بسیار و مملکتی بیشمار است هوایش بسردی مایل است و بعضی
١٠ معتدل است و انواع زراعات و الوان میوه بسیار است، آس و روس[4] از اقلیم هفتم است بلاد بزرگش کوتابه و اربا[5] و دیگر بلاد و صحاری بسیار و علفزارهای خوب و مردم آنجارا دوابّ و مواشی بسیار و بیشمار است و سیاد و معاش آن طایفه بر آن است و موئینه روسی بسیار آرند در این ولایت، افریقیّه از اقلیم دویم و سیم است مملکتی طویل و عریض
١٥ است و بلاد مشهورش طرابلس و مهدیّه و تونس و تاهرت و سجلماسه[6] و قسطنطینه و قفصه[7] و حامه[8] و سماط[9] و ملیانه[10] و قموده[11] و دار الملکش قرطاجنه بوده است و از غایت خوبی شهرش به بهشت نسبت داشته اند و باروش از سنگ مرمر بوده است بزمان عثمان در

(١) Qur IV, 80 (٢) Cf Qur XXV, 40 (٣) Variants قرس, فرس, طرطرون, مرمرون, طوبران, طریرون, طرس, فرس, قهرس (٤) See Yaq IV, 318, who quotes from Istakhrī, but the passage is not to be found in the printed text A F 223, I B II, 448 (٥) اویار, اوربار, ارتاد, اربار, اربار, ارما, اانمه, اوربار etc (٦) I B IV, 376 (٧) I H 69 (٨) حمیه, حمد, حمه cf I H 69 (٩) سماطه cf Muq 225 (١٠) ملیانه cf I B IV, 327, فلشانه, مسیله (١١) قموبیه, possibly قمور cf Muq 217 and Idrisi 29, 30.

و دیوارا از آن سنگ لدّنی عظیم است و در معجم البلدان[1] آمده که
جزیرهٔ قادس نغربی اندلس است و درو طلسمی ساخته بودند که مانع
دخول اهل بربر بود بدان ملك زیرا که اهل آن ملك را از بربریان
آسیبی عظیم رسیدی ودر سه اربعین و خمسمایه آن طلسم باطل شد،
٥ بادیة العرب جبال و صحاری بسیار است و از اقلیم دویم و سیم طولش
از حدود شام تا بحر فارس و عرض از مکّه تا نجف و هریك کمابیش
دویست فرسنگ مسافت دارد و سکّانش اعراب صحرانشین اند و قبایل
بیشمار و اگرچه آن دیار گرمسیر عظیم است و بی آب امّا در غایت خوشی
هوائی دارد و از خوشی هواش گفته اند قالت الطاعــة أَنَا أَنْزِلُ بالشامِ
١٠ فقال الطَّاعُونُ أَنَا مَعَكَ وقال الخَصِيبُ أَنَا أَنْزِلُ بالعِرَاقِ فقال النِّفَاقُ أَنَا
مَعَكَ فقالت الصِّحَّةُ أَنَا أَنْزِلُ بالْبَادِيَةِ فقال الشَقاء أَنَا مَعَكَ و سایرین سکّان
آنجارا رنجوری کمتر بود و درین معنی گفته اند قِيلَ لِحَكِيمٍ مَا بَالُ أَهْلِ
البَادِيَة لا يَحْتَاجُونَ الى الأَطِبَّاءِ قالَ لِأَنَّ الحَشْمَ الوَحْش لا يَحْتَاجُ إِلَى
البَيْطارةِ و در آن مقام زرع و غرس نه نادر بود وعمارات در موضع چند
١٥ معدود است و سیاد و معاش ایشان بر نتایج شتران و سایر دوابّ و
مواشی و معاش ایشان لحوم وحوش صحرای مثل سوسمار و غیر آن باشد
و بدان سبب دایم نایاك باشد، بربر مملکتی است از اقلیم دوم و اوّل و
از بلاد مشهورش فاس شهری بزرگ است بر ساحل بحــر و آب بسیار
و کوچك دارد و درو کما بیش ششصد آسیاست و دیگر شهرهای بزرگ
٢٠ بسیار است و عمارات فراوان، خزر مملکتی است باقلیم ششم و صحاری و
علفزارهای بسیار و سکّانش صحرانشین و معاش آن گروه از دوابّ و
مواشی بود، حبشه مملکتی است باقلیم اوّل و دوم دار الملکش حرمی[2]
باقلیم اوّل طولش از جزایر خالدات ل و عرض از خطّ استوا ط و آن

---

(1) Yaq IV, 3 In the printed text the account is different (2) Variant حرمی and read حومی, modern Axum. A F 156

ٱلْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ گفته اند از آن چشمه روی گداخته آن بارو ساخته شد و بنی آدم آنجا کمتر رسند و در عهد بنی امیّه شخصی آنجا رسیده بود خلیفه‌را از حال آن حصار خبر داد خلیفه با او کسان فرستاد و از اندرون حصار آواز غلبه میشنودند امّا از استحکام حصن دخول در وی متصوّر نبود و هرکرا بحیله و تدبیر بر سر بارو فرستادند قهقهه زد و در اندرون حصار افتاد پس شخصی‌را مال بسیار پذیرفتند و نردبانی ساختند چنانکه بر فرازش رفت و در درون حصار توانستی دید و آن مردرا ریسمان محکم بر میان بستند و بر آن نردبان رفت چون در درون حصار بنگرید او نیز قهقهه زد و میخواست که اندرون حصار در افتد ریسمان بکشیدند آن مرد دو پاره شد نیمی در اندرون افتاد و آن نیمی که در ریسمان بسته بود بیرون بماند و قطعا از اندرون حصار حال معلوم نشد بقیاس آن بواب با خلیفه گفتند که مگر سلیمان پیغمبر عم دیوانرا در آن حصار محبوس کرده است و این افعال ایشان است زیراکه نزدیك مدینة النحاس بحیرهٔ بسیار موّاجست و در گردش نی فراوان رسته است پیش از این تفحّص هم در عهد بنی امیّه امیر موسی بن نصیر ملّاحانرا در آن بحیره فرستاده بود و از آن طرف چند بر آورده بودند از مس و قلعی ساخته و مهر کرده چون آنرا میشکستند شکل مردی زرین باسلاح سوار با پیاده پیدا میشد و در هوا میرفت و میگفت یا نَبِيَّ ٱللّٰهِ مَا نُعَاوِدُ إِلَيْكَ قَطُّ فهم کردند که سلیمان عم دیوانرا در آن محبوس کرده و هم نزدیك مدینة النحاس دو لوح از سنگ ساخته اند و بر آنجا احوال انبیا علیهم السلام و ذکر پیغمبر ما صلّی الله علیه و سلّم نوشته و مواعظ و وصایای بسیار مفید آورده و این نقلها از تاریخ مغرب است و در عجایب المخلوقات گوید که سبب قهقهه زدن مردم برویت مدینة النحاس آنکه در آنجا کوه سنگ باهت است و خاصیّت این سنگ چنانکه هر آدمی که نظر بر آن افتد قهقهه زند و خنده ناك شود و چندان بخندد تا بمیرد

وقت بار داخل مصر است حصن تبوك سر حدّ است میان شام و تهامه[1] و اصحاب الایکة آنجا بوده اند و شعیب پیغمبر عم بدیشان مرسل بوده و مدین که مقام شعیب پیغمبر عم بوده بر شش مرحله آنجاست و قبیلهٔ مدین بدان موضع منسوبند و بقولی بمدین بن ابراهیم خلیل عم منسوبند
۵ و آن موضع نیز بدو نسبت یافته و در مدین چاهی است که موسی عم جهت دختران شعیب عم و گوسفندان او از آنجا آب بر کشیده است و آن قصّه مشهور است و در قرآن مذکور قولــه تعالی[2] وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ ٱمْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ ٱلرِّعَاءُ وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَسَقَى
۱۰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى ٱلظِّلِّ و صخرهٔ موسی عم بقولی در انطاکیه بوده است و غار اصحاب کهف در کوهی بحدود شهر طرسوس ، صعید و بلاد عبد المومن مملکتی بزرگ است از اقلیم دوم و سیم و دار الملکش و بلاد مشهورش مراکش دیگر مواضع و قصبات بیشمار و بیشتر آن موضع گرمسیر است و مردم آنجا دین اسلام دارند و در زهد و تقوی درجهٔ عالی دارند و هیچ
۱۵ کاری خلاف شرع از ایشان ظاهر نگردد ، طرابلس مملکتی است از اقلیم دوم و سیم و بلاد مشهورش فراوان و ولایت بسیار دارد ، طلیطله حوش شهری است بر سر کوهی بلند و اکثر عماراتش از سنگ کرده‌اند بنزدیك نهر تاجه است و آن رود در بزرگی بدجله نزدیك بود از اقلیم پنجم است و در بعضی کتب آنرا از بلاد اندلس نهاده اند و در چندین مملکت
۲۰ علیحده گفته اند مواضع و نواحی فراوان از توابـع اوست و در صور الاقالیم گوید در آن ملك سمور بسیار است ، طنجه مملکتی بزرگ است از اقلیم دوم و سیم و دار الملکش شهر طنجه که نواحی و مواضع و قصبات بسیار و توابع دارد ، فرنگ مملکتی بزرگ است از اقلیم پنجم و ششم و هفتم

(۱) Yaq I, 825 (۲) Qur XXVIII, 22 to 24

شهریست بزرگ و ولایت و توابع بسیار دارد و از مشاهیر بلادش بجا و زبلع و عیداب[1] و دیگر بلاد و قصبات بسیار است، حجاز مملکتی است باقلیم دوم و خلاصهٔ آن دیار مکّه و مدینه است شرّفها اللّه تعالی و شرحش در قسم اوّل یاد گردانید و دیگر بلادش طایف و نجران[2] که مقام ٥ اصحاب اخدود است و حجر که مقام بنی ربیعه است و قرن المنازل[3] و تهامه و دیگر بلاد و صحاری بسیار و مردم آنجارا معاش از تجارت و دواب بود، حمیر مملکتی است طویل و عریض باقلیم اوّل، سبا مملکتی است باقلیم دوم و سیم ذکرش در کلام مجید آمده قوله تعالی[4] لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ ١٠ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ، شام از اقلیم سیم و چهارم است و دار الملکش شهر دمشق و شرحش از پیش رفت و دیگر بلاد بزرگش حمص و حماه و حلب و عکّه و سلمیه و انطاکیه و لادقیه و احادین و قنسرین و طبریّه و شمشاط و بلقا و فیق و صور و طرابلوس و بعلبکّ و مرعش و رحبه و دیر خالد و بیره و تدمر و اردن و بعظمت ترین عمارتی در آن ١٥ ملك کنیسه و جامع انطاکیه بوده و در رسالهٔ ملکشاهی آمده در جامعش ستونی یکپاره مربّع است از چوب صنوبر دیدم در بلندی چهل گز و هر ضلعش یك گز ساخته‌اند و در کنیسه گنبدیست چهل گز در چهل گز و علوّ هشتاد گز طبقهٔ اوّل آن عمارت از سنگ تراشیده بر آورده و طبقهٔ دوم از آجر و گچ و طبقه سیم بچوب مسقف گردانیده و بامش بقلعی ٢٠ اندوده و دیگر عمارات آنجا بدین قیاس توان کرد و شهر تدمر هم عمارات عالی عظیم بوده و در صور الاقالیم گوید که بزمان سابق ملك شام داخل مملکت روم بوده است و در عهد اسلام باز داخل ایران شد تا در سنه احدی و سبعین و خمسمایه آل ایوب داخل مصر گردانیدند و از آن

(1) A F 153, 160 Variants میلاد ,جیلاد ,سلاب (2) Yaq IV, 755
(3) لحجه ,لحجه ,قصه I K 133, 150 (4) Qur XXXIV, 14

نوح عم است و بروایتی دیگر از نسل یافث بن نوح عم بوده و در بعضی کتب فلسطین‌را از ملك شام شمرده اند و بعضی آنرا مملکتی علیحده گفته اند دار الملکش شهر بیت المقدس است و شرحش در قسم اوّل آمده و دیگر بلاد مشهورش کنعان و زغر و رمله و بلقا و غزه و عسقلان و
٥ نابلس و شلیم و صافیه و اریحا که دار الملك جبّاران موسی عم بوده و بقولی دار الملکشان بلقا بوده و بلاد قوم لوط باکثر روایات در فلسطین بوده است در جنوب بیت المقدس مایل بشرق و ولایتی بغایت خوش و مرتفعی و بقولی هفت پاره شهر بوده است و بدیگری پنج پاره بوده است صنعه و صعر و عمره و ادماه و سدوم و آن معظم ترین بلاد بوده و
١٠ در هریك انبوهی تمام بوده و هر یکرا قری بسیار از توابع اوست و سبب خرابی آن دیار کثرت لواطه و نافرمانی بحکم خدای و آن حکایتی مشهور است و در تواریخ و تفاسیر مسطور اکنون آنرا مؤتفکات و زمین مقلوب میخوانند و درو هیچ رستنی نبود و تیره گی عظیم دارد ولا شك زمینی که محلّ غضب خدایی گردد چنین باشد و به بعضی روایات این بلاد در
١٥ مفازه بوده که مابین کرمان و قهستان است و نشیمن قطّاع الطریق و این روایت ضعیف است و در فضیلت فلسطین در تفسیر کلی آمده است قوله تعالی[1] يَا قَوْمِ ٱدْخُلُوا ٱلْأَرْضَ ٱلْمُقَدَّسَةَ ٱلَّتِي كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمْ و قوله تعالی إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ در شان فلسطین منزلست ، قنط از اقلیم دویم است و مملکتی طویل و عریض و فسیحتی هرچه تمامتر
٢٠ بود ، قراقرم از اقلیم هفتم و ما وراء آن است ولایتی طویل و عریض و بیشتر سکّانش صحرانشین اند و بلاد وقری کمتر بود و معاش ایشان بر دوابّ و مواشی است ، قیروان شهری عظیم باقلیم سیم است و دار الملك بنو اغلب بوده و ایشان بر ظاهرش شهر رقاده ساختند و هر دو با هم پیوسته گشت و بلاد و ولایات بسیار از توابع اوست مثل قابس

[1] Qur V, 24 and XXI, 71

و خلف آن و دار الملکش شهر برنطیه که اکنون آنرا قسطنطینیّه خوانند و دویم قیصر روم که قسطنطین نام داشت ساخت و استنبول نیز گویند و از اقلیم ششم است و طولش از جزایر خالدات مط ن و عرض از خطّ استوا مه طالع عمارتش برج سرطان و در مسالك الممالك آمده که آن شهر
۵ بر جزیرهٔ افتاده است که سه طرفش شرقی و غربی و جنوبی متوصّل بحر روم است و شمالی با خشکی پیوسته و از طرف شرق تا غرب طول آن جزیره شش فرسنگ است و آن شهر دو بارو دارد و بلندی بارو درونی هفتاد و دو گز است بعرض دوازده گز و یك هزار و دویست و بیست و پنج برج دارد و بر هر یك رهبانی ملازم و بلندی باروی بیرونی چهل
۱۰ و دو گز بعرض هشت گز و فاصله میان هر دو بارو شصت گز در آن شهر کنیسه بنام فطرس و پولس حواریان ساخته اند طولش سیصد گز بعرض دویست گز و بلندی دیوارش کمابیش صد گز و سقف و روی دیوار درونی مقام صدر آن کنیسه از مس ساخته اند و در آن شهر کنیسهٔ دیگر است که آنرا بیت المقدس خوانند طولش یك میل که درو
۱۵ قربان مذبح(۱) ایشان است و نزدیك آن مذبح تختــه از سنگ سبز زمرد مانند طولش بیست و چهار گز در عرض شش گز در دیوار خانه صدر آن مقام نشانه و برو شکل عیسی عم و مادرش مریم نگارید و در جوارش دوازده تمثال بر اشکال حواریان از زر طلا ساخته طول هریك دو گز و نیم و هم چشمهاشان از یاقوت سرخ فروزان کرده و در این کنیســه
۲۰ بیست و هشت در از زر طلا و قرب یکهزار من از مس و روی نشانه بیرون از آنچه از عاج و آبنوس و صندل و ساج و غیر آن کرده اند و در این شهر کثرت عمارت چنانکه زیادت از چهار هزار حمام داشتــه و کنیسهها در خور آن، فلسطین مملکتی بزرگ است و باقلیم سیم منسوبست بفلسطین بن ارم بن سام بن نوح عم و بقولی این فلسطین از نسل حام بن

(۱) Variant throughout مطبخ

یام علی فراشه استغفر اللّه الذی لا اله الاّ هو الحیّ القیّوم و اتوب الیه
غفر اللّه ذنوبه و إن کان مثل رمل العالج و در جامع الحکایات آمده که
بیکجانب آن مفارهٔ ریگ روان است که یك راه بیش ندارد و آن راه
جز در هر هفته روز شنبه گذرند و در میان ریگ شهری است که درو
۵ همه زنان اند[۱] و اگر مردی آنجا رود از اقتضای آن آب و هوا از
مردی بیفتد و باندك زمانی بمیرد و تناسل ایشان از چشمهٔ ایست که چون
زنان درو بنشینند حامله شوند و دختر آورند و اگر احیانا پسری آید
طفلی بمیرد و چون آن زنان از حیض پاك شوند اگر در آن چشمه ننشینند
دویم روزرا باز حیضشان معاودت کند و چندان خون از ایشان رود که
۱۰ بیم هلاکشان باشد و بقدرت خدای تعالی آن زنان طالب شهوت نیستند
تا بمرتبهٔ که اگر زنی از ایشان بدین ولایت رسد چون مردی با او دخول
کند عظیم برنجد امّا چون مدّتها آنجا باشد و با این آب و هوا خوشی
کند اورا نیز آرزوی مرد پیدا شود و ایشان دین اسلام دارند و در کار
طاعت و عبادت درجه شان عالیست و هر کاری که جهت نظام امور
۱۵ دنیوی مرد آنرا باید کرد از فلاحت و صناعت و غیر آن آنجا همه زنان
کنند و هر چیز شان که حاصل شود همه‌را با هم شرکت بود و بزرگی و
کوچکی و نزاع جهت سود و زیان در میان ایشان نیست و زیادت جوئی
و تنعّم طلبی و زینت خواهی ودلّه بندی معتقد ایشان حرام است و
الحق خوش مذهبی و روشی دارند و چنین زنانرا بر بسیار مردم ترجیح
۲۰ و تفضیل میرسد و بدیگر کران آن مفاره هم در ریگ روان شهری دیگر
است و در آنجا بعضی از یك سبط بنی اسرائیل ساکن اند و ایشان بعد
از غرق شدن فرعون و قبطیان از خدای تعالی در خواسته اند یارب
مارا باری دیگر بمیان مردم مصر و بدیشان مشغول مگردان و بجائی
فرست که بی تشویش و وسوسهٔ شیطان ترا پرستش توانیم کرد لطف یزدانی

(۱) Qaz. II, 408.

که نزدیك فرسنگی دریاست و شهری بزرگ و خوش و درو جامه‌های خوب بافتند و میوه‌های فراوان باشد و زویله و صبرة قیروان و سوسه و سفاقس[1] و غیر آن ولایتی بسیار است، قلزم شهر وسط از توابع مصر است و اقلیم دویم بر ساحل بحر قلزم و آن دیاررا بدان شهر باز میخوانند و آنجارا
۵ آغار لسان البحر خوانند اگرچه آن شهر از توابع مصر است امّا جهت معروفی آن بحر شرحش علی‌حده نوشتن بهتر بود، مصر مملکتی طویل و عریض است باقلیم سیم و شرح مصر و اسکندریّه در قسم ثالث گفته شد و از آن دیگر بلاد مشهورش مثل دمیاط و منف و عریش و انتوهی و ایله و فوه و قیس و مینه[2] و قفط که وقف علویان است در معجم
۱ البلدان آمده[3] که در آن ملك غیر از آن موضع و حبس الحیوتی وقف نیست و الفیوم که بعهد یوسف عَم صحرای بی نفع بود و یوسف عَم بامر حقّ تعالی جوی از نیل اخراج کرده در مدّت هفتاد روز آن موضع آبادانی شد و مردم نشین فرعون گفت هذا عمل الف یوم آنرا الفیوم و بدان نام منسوب شد و یوسف عَم بر آن جوی ولایات بسیار ساخت و
۱۵ مدار مصر اکنون بر ارتفاعات آنجاست و آغار آن ولایت از مصر کهنه است، مغرب از اقلیم اوّل است و ما قبل اوست و مملکتی فراوان بی انداره دارد بلاد بزرگش مدینة الفیل و آنرا قطانیه خوانند شهری بزرگ است و درو کنایس بسیار و عجایب و غابه[4] و قمراطه و قصر الفلوس[5] و دیگر بلاد بزرگ در صور الاقالیم آمده که در مغرب بنزدیك
۲ خطّ استوا و سفالة الزنج مفازه ایست قرب پانصد فرسنگ در پانصد فرسنگ و درو از کثرت ریگ روان و گرما و خشکی زیادت عمارتی نه و نه بعضی روایات آنرا مفارة العالح گفته اند و از رسول صلعم مرویست که من قال حین

(1) Variants رفاده (already given) and رصافه (impossible) cf Idrisi, 106, 109, 110, 111 (2) Idrisi 145, 148, 151 (3) Yaq IV, 152 (4) Idrisi, 6 (5) Yaq IV, 118, 173.

تا هر کس داند که تا چه میبرد گفتند نه چون هیچ کس زیادت از
احتیاج نمی بریم به پیمانش چه حاجت بود گفت در آنجا پیشه‌وران باشند
یا نه گفتند همه پیشه‌ور باشند امّا متاعشان فروختنی نبود بجهت یکدیگر
بقدر حاجت سازیم گفت شمارا قاضی و حاکم جائی بود که میانشان نزاع
٥ باشد تا دران انصاف باید کرد گفتند چون ما همه عیال الله ایم و ما یحتاج
ما بقدر حاجت او میدهد مارا با هم چه نزاع باشد تا در آن انصاف
باید داد و تا بقاضی و حاکم محتاج نشویم گفت چون قاضی و حاکم نیست
اگر از یکی جریمه صادر شود حکمش چگونه کنند گفتند تا غایت که شرف
دین اسلام نیافته بودیم لطف یزدانی طریق وساوس شیطانی بر ما مسدود
۱۰ گردانیده بود و بی وسوسهٔ شیطانی عصیان از آدمی صادر نشود اکنون
که بشرف دین اسلام مستسعد گشتیم امیدواریم که در طاعت درجهٔ ما
عالی تر گردد از زمان سابق و هیچ معصیتی لا حق نگردد گفت اینجا
طبیب باشد گفتند نه رنج وراحت بفرمان خدای تعالی است اگر رنج مرگ
آید بیشك طبیب آنرا دفع نتواند کرد و اگر مرض الموت نبود خود
۱٥ بطبیب حاجت نیفتد گفت در این زمان آواز گریه بگوشم رسید و آواز
خنده از دیگر جائی سببش چیست گفتند خنده بران بود که شخصی با ایمان
رحلت کرد و گریه بر آنکه فرزندی متولّد شد نمیدانیم که با ایمان خواهد
بود یا نه حضرت رسول صلعم چون ایشانرا در همه امور چنین نیکو کار
و پاك اعتقاد یافت در حقّ شان نیکوئی دعا کرد و روان شد که اَللَّهُمَّ
۲۰ أَغْفِرْنَا بِحُرْمَةِ حُسْنِ أَعْمَالِهِمْ و اشتغلنا بِطَاعَتِكَ عَنْ أَمْثَالِهِم بِرُؤْيَتِكَ وَ
مَلَائِكَتِكَ و أَنْبِيَائِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّحِيم ، هرمان بحدود مصر است
و از اقلیم سیم و از عجایب عمارات جهان در تاریخ مغرب گوید که بعضی
گفته اند که ادریس پیغمبر عم ساخته و بر بیرون در احجار آن هرمان
اشکال نمودارست اکثر صنعتها منقوش گردانیده تا چون جهان‌را از واقعهٔ
۲٥ مثل طوفان و غیر آن خرابی رسد و نسل منقطع شود و صنایع پوشیده

ایشانرا از وساوس شیطانی رهانید و بدان زمین رسانیده است و آن دیگرا سدّ ایشان گردانیده است چنانکه در هر سال یك روز بیش راه بدین ولایت ندهد و آن نیز از بهر آنکه تا مردم گاه‌گاه از حال ایشان واقف گردند و در طاعت حق سبحانه و تعالی با ایشان موافقت کنند و در
۵ قرآن در حقّ ایشان آمده است[1] وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ و در کتب معراج آمده که رسول صلعم در شب اسری بدان شهر رسیده و آن قومرا دیده است و ایشانرا باسلام در آورده و در میان ایشان سؤالها و جوابها رفته اوّل پرسید که خانه‌های شمارا همه بیك بالا و یك رسم و شکل بی تکلّف می بینم و هیچ مرتبه و شرف بر هم ندارد سبب
۱۰ چیست گفته اند سبب آنکه ما همه از یك نژادیم و جز از بهر پرستش حق تعالی از والدین نزادیم و در پرستش هیچ فضیلت بر هم نداریم و در این مهمان خانه دنیا برگذاریم و راه گذاری و سفری‌را دل بر مرحله نهادن و آنرا تزیین دادن از جهل بود گفت بر در همه خانه‌ها گورها میبینم چرا چنین کرده اید گفتند جهت آنکه از مرگ فراموش نکنیم و در
۱۵ هر عملی کوشیم که از آن در گور حلّهٔ رحمت پوشیم گفت طاعت بی خورش و پوشش حلال نبود و در معرض قبول نیفتد خورش و پوشش شما از کجا است که بی شبهه بود گفتند که ما همه زن یك خانه ایم و مؤنت همه بر خداوند آن خانه بود و خداوند خانهٔ ما خدای تعالی است و رزق ما بر دست اوست ما تخم غلّه و پنبه و دیگر چیزهــا در صحرا زرع کنیم و
۲۰ آبش حقّ تعالی از هوا بفرستد ما آنرا بورزیم و بر داریم و بیك جا نهیم بقدر حاجت از او هر کس بر میگیریم خدای تعالی برکت میدهد و تا سال دیگر مارا کفاف میباشد گفت گوشت خوردنی از چــه سازید گفتنــد گوسفندان بر صحرا و همچون غلّه و غیر آن در میان داریم که همه راست امّا اکثر قوم ما حیوانی کمتر خورند گفت ترازو و پیمانه در میان شما باشد

(۱) Qur VII, 159.

هرم بزرگترین سیصد سال و کوچکترین بهفتاد سال تمام شده است و
دیگرهاش برین قیاس، یونان ولایتی طویل و عریض بوده است از
اقلیم پنجم و ششم و درو خلقی انبوه بوده و حکمای فراوان از آنجا برخاسته
اند و علوم بسیار حلّ کردند مثل ریاضی و آلهی و منطق و حکمت و صنعت
۵ و فلسفه و رمل و تاریخ و هیئت و نجوم و اقلیدس و طبّ و غیر آن و
شهر بزرگ آنرا ماقدونیه گویند خاصیّت هوای آنرا صفای ذهن و تیزی
فهم و قوّت حفظ و زیادتی عقل و حکمت بوده است اسکندر بقوّت فتح
بلاد جهت کثرت حکمت اهل آنجا از فتح آن عاجز شد چون آن زمین‌را
درگو یافت از دریای روم و فرنگ ممرّی برید تا آن دیار بدان آب
۱۰ غرق شد و بلجهٔ[1] اسکندر مشهور است و بعضی گویند که فلجهٔ اسکندر
آنکه دریای روم و فرنگ میخوانند بر اقالیم رابع و خامس و سادس و
سابع واقع است و بریده اش که اسکندر ساخته آنکه مقبره هرقلس
میخوانند و محاذی خلیج زقاق و بحر محیط است و علمای هیئت از این
روایت ضعیف نهاده اند و فلجهٔ اسکندررا روایت نخست شمرده اند نقل
۱۵ است که چون کشتی بر زمین ماقدونیه عبور کند از خاصیّت هوای آن
ساکنان کشتی‌را جمیع احوال و اعمال گذشته بخاطر آید و العلم عند الله

کتاب الخواتم، بوصف عجایبی که در برّ و بحر ربع مسکونست و اگرچه
بعضی از این روایات عقل بدشواری پذیرد امّا بمعنی قدرة الله تعالی
لا نهایة لها باعتقاد مقبول باید داشت و آن مشتمل است بر مخلصی و مقطعی،

۲ مخلص در ذکر عجایبی که در ایران زمین است و هر مملکتی‌را
علی‌حده یاد کنیم، خراسان و قومس و مازندران و قهستان در عجایب
المخلوقات[2] آمده که به پنج فرسنگی دامغان چشمهٔ ایست که آنرا بادخانی
خوانند اگر از نجاسات چیزی درو افگند باد و سرما و بارندگی پیدا شود
و چون بر دارند تمام فرو نشیند و چنانکه نجاست بیشتر بود باد و سرما

(۱) Variants here and elsewhere فلج, قلحه, قلچه (۲) Qaz I, 190.

ماند چون مار قوی پیدا شوند آن اشکال و نقوش ایشان‌را دستور آن صنعتها گردد و بعضی گفته اند که از عمارات فراعنه است و خوابگاه ایشان و از چندان استحکام غرض آنکه امتداد زمان آن عمارات را چیز نگرداند و اشخاص آن مدّتی ظاهر نشود و پوشیده ماند و جمعی گفته اند
۵ نسبت قدمت بانیش معلوم نمیشود و زیرا کتابتی که در آنجا مسطوراست بخطّی است که در این عهد کس نمیتواند خواند و بدین سبب حقیقت آن سخنها معلوم نمیگردد و در تاریخ بنای آن آنچه در افواه مشهوراست بنی هذا الهرمان بسر الطایر فی السرطان و بدین دلیل چون اکنون نسر الطایر در آخر جدی است و در هر برجی کم از دو هزار سال نمیتواند
۱۰ برید اگر هیچ دور تمام نکرده باشد از تاریخ عمارتش تا اکنون زیادت از دوازده هزار سال بود و العلم عند الله تعالی، هشت گنبد است بزرگترین آن‌را هرم میدوم خوانند و در مسالك الممالك و در تاریخ مغرب و غیر آن گوید که چهار صد ذراع در چهار صد ذراع طول و عرض دارد و بمقدار بیست گز و سی گز شاهولی بر رفته است و بعد از آن بشکل گنبدی
۱۵ تیز در آورده چنانکه هر ضلع آن مثلّثی نماید و علوّ آن هم چهار صد گز است و بمقدار بیست گز در بیست گز در میانش گنبدیست زیرش مربّع و بالاش مثمّن گردانیده پس بمرور گنبدی در آورده و چنان باندام سنگها بر هم نشانده که گوئی یکپاره است و درو وصل ندارد و در نشیب آن سردابه که عمق عظیم دارد و بریسمان دراز در آن توان رفت و درو
۲۰ قبور موتی است و بعضی‌را اعضا و عظام هنوز بر قرار است و آن از خاصیّت خاك مصر است و باقی دیوار آن هرم تمام آگنده است و غیر از آن گنبد در آن هرم هیچ تجویفی در آن دیدار نمیدهد و از سنگ تراشیده ساخته اند هر سنگ کما بیش بیست و پنج گز در بیست و پنج گز در عرض سه گز از سنگ سرخ منقّط بسواد ساخته اند و هم برین شکل
۲۵ مربّعی که ذکر رفت کما بیش صد گز در صد گز باشد و مسطور است که

و غرق شوند، دیگر در حدود هرات دو پشته است در پهلوی هم یکی‌را ایران و دیگری‌را توران خوانند در هر سال لشکری که از توران بایران خواهد آمد سنگی از پشتهٔ توران بگسلد و غلطان شود و چنانکه بر پشتهٔ ایران رسد آوازش اکثر سکّان آن حدود شنوند، دیگر صاحب اعظم[1] خواجه عماد الدّین خوافی حکایت کرد نزدیك هرات در کوه چاهی است بادی عظیم از آنجا بیرون میآید چنانکه اگر چند من سنگی درو افگند بقوّت باد آنرا بر بالا افگند و بدین سبب کس قعر آنرا در نیافته است، دیگر در عجایب المخلوقات[2] آمده که در کوه دماوند چاهیست عمیق چنانکه کس قعر آنرا ندانسته است و بروز از آنجا دودی بر آید و بشب آتش اگر چیزی درو افگند قوّت بخار آنرا بالا افگند، دیگر چشمهٔ فراوز در عجایب المخلوقات آمده[3] که غسل در آن آب تب ربع‌را زایل کند، دیگر چشمهٔ اروند[4] سیستان بی بسیار درو میرویند چندانکه در آنست سنگ شده و آنچه در بیرون آب است بی مانده بود، دیگر در بسطام در مزار شیخ المشایخ ابو عبد اللّه داستانی[5] بر سر قبر او درخت خشك است چون از فرزندان آن شیخ یکی‌را وفات رسد از آن درخت شاخی بشکند ایشان نیز بوصیّت گویند که آن درخت در اوّل عصای پیغمبر ما صلعم بوده است و نسل بر نسل به امام جعفر صادق عم رسید و امام جعفر سلطان بایزید بسطامی داد و بایزید وصیّت کرد که بعد از او کابیش دویست سال از داستان درویشی خیزد و آن عصارا بدو دهند چون شیخ المشایخ داستانی بظهور پیوست آن عصا بدو رسید و بوقت وفاتش بوصیّت او در مدفن او در پیش سینه اش بزمین فرو بردند درختی شد و شاخها کشید و در فترت غز شاخی ازو ببریدند آن درخت خشك شد آن کسان که اورا بریده بودند اکثر در آن روز هلاك

(1) Variants خوافی ,جلال الدّین خافی (2) Qaz I, 198 (3) Qaz I, 194
(4) Qaz I, 189. (5) Variant باستائی

پیش باشد و این معنی در آن ولایت مشهور است، دیگر در عجایب المخلوقات[1] آمده که چشمهٔ ایست در میان عربین و جیبال[2] همین خاصیّت دارد، دیگر هم در آنجا آمده[3] که در دیه سیاه سنگ بولایت روعد از توابع مازندران در قعر چشمهٔ کرمان اند جمعی که آب آورند اگر یکی از
۵ آن کرمان چیزیرا بریر پی ببرند آب سوی او و هر که در عقب او آید گنده شود و هر که در پیش آتش خوش نماند، دیگر هم در عجایب المخلوقات آمده در ولایت مازندران هر بیشه‌را که ببرند و بسوزانند تا زمین هامون شود و بر آن زراعت کنند در سال اوّل بی آنکه تخم افشانند از آن زمین سوخته هندوانه شیرین حاصل شود، دیگر هم در عجایب المخلوقات آمده که
۱۰ در ولایت بلخ در سنه ثمان و عشرین و خمسمایه زنی بچه آورد مثل یك نیمه آدمی چنانکه از فرق تا قدم بدو نیم کند و بسال دیگر بچه آورد بیك تن و دو سر و چهار دست و دو پای، دیگر در قلهٔ دمغان بر سه فرسنگی چشمهٔ ایست گرم آب بیك نوبت که درو نشینند از مرض جرب خلاص شوند صاحب قولنج‌را نیز مفید است[4]، دیگر در عجایب
۱۵ المخلوقات[5] آمده و هم در تحفة الغرایب آمده که به دیه ایلاستان[6] ما بین اسفراین و جرجان غاریست ازو یك بیك آب بیرون میآید و در هر چند سال بنوعی بسته شود و چند گاه دربند باشد تا اهل آن دیار مرد و زن لباسهای خوب پوشیده و با ساز و ملاهی شادی کنان بر در غار روند و نوبت چند سماع دارند همان روز آب روان شد، دیگر در
۲۰ عجایب المخلوقات و معجم البلدان آمده[7] که در بامیان چشمهٔ ایست که هر چند نجاسات درو افکنند قبول نکند و بر خشکی افتد و اگر خواهند که سنگ در میانش افگنند مگر بر کنار نتواند ایستد پای بلرزد و درو افتد

---

(1) Qaz I, 193 (2) Variants هیتال ,بیبال (3) Qaz I 192 (4) Qaz I, 190 (5) Qaz I, 189 (6) Cf Qaz II, 202 Variants املاسان ,املاستان, املاستان (7) Qaz I, 190, Yaq III, 31

گویند که آب کافی است آب نایستد، دیگر هم در آنجا آمده که همچنین
چشمهٔ ایست در ولایت ری و رستمدار، دیگر چشمهٔ اردبهشتك[1] در
قزوین بوقت حزیره آنجا روند و از آنجا آب روان خورند اسهال آورد
و اگر از آن آب بجائی دیگر برند آن خاصیّت ندهد، دیگر در صور
۵ الاقالیم آمده در ولایت قزوین در دیه باشقین[2] جامه و غیرها رنگ میگیرد
و در ارشت آهن خوی میبرد و در کجیان شبنم نمی افتد و همه در یك
فرسنگ زمین است، دیگر در دیهی بولایت قولجان[3] قومشه در عهد
اولجایتو سلطان دختری‌را بوقت بلوغ زهار درد کرد و بعد از چند روز
موضع قبل او درد کرد و شکافته شد آلت مردی و خصیتین از او
۱۰ بیرون آمد و مردی شد و در جامع الحکایات آمده که در بغداد مردی
محمّد نامرا همچنین دختری بود و در حالت زفاف از قوّت دخول شوهر
ازو آلت رجولیّت پیدا شد و پسر شد و زن خواست و اورا فرزندان
آمدند، دیگر در دیه بیقان[4] بولایت قزوین مردابیست دورش هزار گز
باشد و در میانش نی رسته پنج بها درهم رفته است و خاك در میان آنها
۱۵ پنهان شده و از زمین مرداب قلع گشته و مانند کشتی بر سر آب میگردد
و جوانان بر سر آن رفته و تماشا کنند و هر سال از حاصل نی آنجا پنج
شش هزار دینار بمالك آن دیه میرسانند، دیگر در کوه الوند همدان
ماران بسیار می بودند و بمردم ایذا میرسانیدند و در زمان سلف بر آنجا
چاهی عمیق فراخ کنده اند و ماران‌را بافسون درو محبوس کرده اند اکنون
۲۰ نیز پرمارست و هر مار دیگر که در آن ولایت باشد بی اختیار برود و
خودرا در آن چاه افکند و ازو بر نتواند آمد، دیگر در زبده التواریخ
آمده که در ماورود لر کوچك نوعی از مارست که بر طرف دم نیز سری
دارد و بنزدیك هر سری دو دست دارد، دیگر امسال در ولایت قزوین

---

(۱) Qaz I, 189 (۲) Variants باشلیں ,ماشیں ,باشیں (۳) قولجان
(۴) بیلقان possibly ,دهقان ,ده معان ,ده بیعان و ده وامقان ,دیه وسهان

شدند و از آن وقت باز آن درخترا این خاصیّت موجود است،
عراق عجم و کردستان و لرستان و جیلانات در عجایب المخلوقات آمده[1]
که بولایت همدان بحدود نهاوند چشمهٔ ایست که همان خاصیّت چشمه دیه
سیاه سنگ روعد دارد وهمان کرمان در رهگذر آن چشمه اند هر که از
۵ آن چشمه آب آورد اگر از آن کرمان چیزرا نه پی نبرد آب سوی او
و هم که در عقب او باشد گنده شود و هر که در پیش او بود بر قرار
ماند، دیگر در سمیرم[2] از توابع لرستان چشمهٔ ایست که چون در ولایتی
دیگر ملخ رسیده بود دو مرد که بر ایشان خمر نخورده و زنا نکرده بروند
و از آن چشمه آب بر دارند و بولایت ملخ رسیده برند چنانکه بر زمین
۱۰ ننهند مرغان سار در پی آن آب بروند و ملخرا دفع کنند و این معنی در
مملکتها شهرتی تمام دارد و گویند که سلیمان عم با ملخ شرط کرد که دیگر
خرابی نکند و آن چشمهرا گواه گرفت و سارانرا مقرّر کرد که اگر باز
ملخ خرابی کرد ایشان دفع آنرا از لوازم شمرند و این خاصیّت از آن است،
دیگر چشمهٔ ایست بولایت طوالش که آبش چون مسافتی برود سنگ گردد
۱۵ و خوردنش در زمستان مضرّ نیست، دیگر در دیه عبد الله آباد[3] در
خرقان همدان چشمهٔ ایست آبش مقدار قامتی بر بالا میجهد و هرچه درو
افگنی آنرا بر بالا میابدارد، دیگر بحدود خندق[4] چاهی است درو
کبوتران بسیار و قعرش کس ندانسته است و درو زیادت از پانصد گز
فرو روند از غایت سرما دیگر نتوان رفت عوام گویند کی خسرو جام گیتی
۲۰ نما در آن چاه نهاده است، دیگر در عجایب المخلوقات[5] آمده است که
در کوه نهاوند همدان شکافی است هر گاه که مردم آن حدود بآب محتاج
شوند جهت زراعت یا بآسیا بدر شکاف روند و بانگ بلند آب طلبند
آب از آن شکاف بیرون آید و چون مقصود حاصل کنند همانجا روند و

(1) Qaz I, 195 (2) Variant سمیرم, cf Qaz I, 192 (3) Qaz I, 193
(4) Qaz I, 198 (5) Qaz I, 195

بعد ار سی سال دیگر جاری باشد و لا یزال احوالش چنین باشد ، دیگر هم در آنجا آمده[1] چاه دیه عبد الرّحمان عمقش بقدر دو قامت بود و بوقت آنکه بآب احتیاج افتد خواه جهت رراعت و خواه جهت آسیاها آنجا روند و آب طلبند چندان آب که ایشانرا کافی بود ۵ جاری گردد و چون بآب محتاج نباشـــد بار خشك گردد ، دیگر چاه صاهك بارّجان[2] فارس بقعرش نمیتوان رسید و چندان آب که ایشانرا کفاف است میدهد ، دیگر در صور الاقالیم گوید باردشیر خرّه چشمهٔ ایست که هر که ار آن آب خورد اسهال آیدش و هر کرا هوس دارد خوردن ار آن آب خدمتی نیکو کند ، دیگر هم در آنجا آمده نردیك دیه ۱۰ مورجان غاریست[3] ار سقف آن غار آبی می بر آید اگر یك کسی درو رود بقدر کفاف او آب دهد واگر بیشتر روند چندانکه در آنجا گنجند بقدر کفاف بدیشان آب دهد و گویند ار طلسمات است ، دیگر هم در آنجا آمده که بدشت بارین[4] در آن کوه چشمهٔ ایست آنرا چشمهٔ نوح گویند آنش تداوی علل است و دفع عفونات میکند و ار آن آب بولایت ۱۵ دور میبرند ، عراق عرب و خورستان در عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب آمده که در میان بصره و اهوار رودیست که در بعضی اوقات چیری بر شکل مناره ار آن رود پیدا شود و ار او آوار طبل و بوق آید ، دیگر هم در آنجا آمده ار نقل سنان بن ثابت حرّانی که رنی‌را دید که هر دو دست نداشت و همه کاری که بدست توان کردی او بپا کردی و من ۲۰ نیر در حلّه مردی چنین دیدم که بپا خیاطت کردی و در عهد غازان خان در تبریر همچنین مرد موجود است که بر میدان بو هنگامه میگیرد ، دیگر در بغداد ریر دار شاطبیّه بر شاطی دجله رمینی است کما بیش صد گز باشد نباتی که در آنجا شوید طراوت خوب داشتـــه باشد و بر هر

(۱) Qaz I, 201 (۲) Qaz I, 200 (۳) Qaz I, 183 (٤) Variant دشت مادس

زنی دختری آورد همهٔ زیرین بر شکل دیگر دختران و همه بالائین‌را از ناف دو پیکر شده وچهار دست داشت و دو سر و همه متحرّك بود و یك سر کنابیش یکماه از سر دیگر بمرد و قریب پنج شش ماه آن بچه در حیات بود، دیگر مؤلف تاریخ مغرب گوید در سنه اثنی و عشرین و خمسمایه
۵ بابهر رسیدم قاضی ابو البشر الاسدی جهت من حکایت کرد که در حدود ابهر برستم کوه غاریست و در آن غار سوراخی که دسته دسته چوبهاے باریك بریسمان در بر هم بسته از سقف آن فرو میافتد اگر دستـه فرو گیرد دیگری فرا پیش آید و الاّ بر قرار ایستاده بود، دیگر امسال در قزوین مردی غریب در بازار در شب وفات یافت سگی داشت بـر
۱۰ بالای او خودرا بر زمین میزد چون اورا بمقبره بردند و بخاك سپردند سگ همراه بود پیش باز آمد و بجای وفات او چندان خودرا بر زمین زد که هلاك شد و این حال همه اهل بازار مشاهده کردند و بر همگنان وفاداری سگ محقّق شد، دیگر بر سه فرسنگی قزوین در کوه رودبار چشمهٔ ایست انکول خوانند و در روزهای گرم تابستان آب آن چشمه یخ
۱۵ بندد و اگر روز خنك بود یخ کمتر باشد چون در شهر یخ نماند از آنجا بشهر آورند، دیگر در زمان سلطان ابو سعید در سلطانیّه مردی بریش کوتاه دیدم که بر همهٔ بالای اندام چون خرس مویها دراز داشت امّا بر رویش بجز ریش موئی نبود و سخنش مفهوم نبود گدائی کردی، فارس و کرمان و شبانکاره در عجایب المخلوقات آمده (۱) که در هندیان از توابع
۲۰ فارس چاهی است در میان دو کوه از آنجا دودی بر میآید که هر پرنده که بر بالای آن چاه بگذرد از عفونت آن بمیرد، دیگر هم در عجایب المخلوقات آمده که چشمهٔ رود خاره (۲) بشبانکاره دو سه آسیا آب از او بر میجهد سی سال جاری بود و سی سال دیگر در بند بود و هیچ آب ندهد تـا

---

(۱) Qaz I, 201 (۲) Variants رود خواره ,رود غاره ,رود خوره

حشك گردد شهر نسورد و سلطان علاء الدّین کیخسرو سلجوقی آزمودن
کرد چنین بود، آذربایجان و موغان و اران و شیروان در عجایب
المخلوقات (۱) آمده که در دیه شیرگیران بولایت مراغه دو چشمه است در
پهلوی هم از یك آب در غایت سردی بیرون میاید و از دیگری از غایت
۵ گرمی چنانکه در هر دو دست نگاه نمیتوان داشت، دیگر در عجایب
المخلوقات (۲) آمده که درو چشمهٔ ایست که آنرا وشله گویند هر که از آن
آب بخورد هر چه در درونش غذا بود در حال بیرون آید، دیگر هم در
آنجا آمده (۳) که در صحرای دیه حمندق از توابع مراغه چاهی است درو
کبوتران بسیار دام بر سر چاه افگند و کبوترانرا صید کند عمق آن چاه
۱۰ زیادت از پانصد گز است فرو میرود و بروشنی رسد و در آن حدود
چاههاست که کمتر از پنجاه گز بآب نرسد و همچنین در اسکندریّه
غاریست که کبوتر فراوان از آن صید کند، دیگر هم در آنجا آمده که
بحدود خوی چشمهٔ ایست آنرا قوقور (٤) خوانند آب آنرا با عسل آمیخته
خورند تب ببرد و عجب آنکه عسل تب انگیز است و مجاورت آن آب
۱۵ مزیل تب میشود، دیگر هم در آنجا آمده (۵) بحدود دیگر چشمهٔ ایست که
ازو آب بیرون میآید و سنگ میشود بمرتبهٔ که اگر در قالب خشت نهند
خشتی سنگین ازو حاصل شود، دیگر صاحب تاریخ مغرب گوید که چون
درسنه اثنی و عشرین و خمسمایه باردبیل رسیدم سنگی دیدم کمابیش
دویست من چنانکه گوئی از آهن ساختهاند قاضی بهاء الدّین سعید
۲۰ اردبیلی گفت چون اهل اردبیل باران محتاج شوند این سنگ در شهر
آورند باران آید و چون بیرون برند ساکن شود و مؤلّف این کتاب
میگوید که این سنگرا مکرّرات در اردبیل دیدم بر در مسجد نهاده و
هیچ باران نمیآید و معتقد اهل اردبیل آنکه آن سنگرا بی آنکه دست

(۱) Qaz I, 192 (۲) Qaz I, 196 (۳) Qaz I, 198 (٤) Variant فوقو Qaz I, 194 (۵) Qaz. I, 189.

رمیی دیگر از شاطی دجله که شوید آن طراوت نداشته باشد، دیار بکر
و ارمن در عجایب المخلوقات[1] آمده که در ارمیّه چشمهٔ ایست آنرا زراوند
خوانند هر که در آن آب نشیند هر دملی و قرحه که بر بدن او باشد
صحّت پذیرد و اگر از آن بخورد هر باد فاسدی که در درونش باشد
۵ اخراج کند و از اطراف مردم معلول بدانجا روند و صحّت یابند، دیگر
هم در آنجا آمده که در مرغزار یاسی[2] چمن بولایت ارمن چشمهٔ ایست
آب او چنان بقوّت ازو بر میجهد که از مسافتی دور آوازش میتوان
شنید هر جانور که درو افتد در حال بمیرد و خوردن او اسهال عظیم آورد،
دیگر در جامع الحکایات آمده که صاحب تاریخ دیالمه گوید که از ارمن
۱۰ تحف بخدمت ناصر الدّوله آورده اند دو مرد در میان بودند پشت ایشان
بر هم چسبیده و عمرشان قریب بیست و پنج سال رسیده و احوال اکل و
شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف هم و حکایت هاشم و عبد الشمس
پسران عبد مناف جدّ رسول صلعم که هم برین صورت چسبیده بودند و
ایشانرا بشمشیر جدا کرد مقوّی این تقریر است، دیگر هم در آنجا آمده که
۱۵ در شهر نسوی[3] آسیائی بوده است که آب پیوسته آنرا گردان داشتی و
هیچ اصلاح و استاد محتاج نشدی هر که خواستی که بار دروی نهد یا
بیرون آرد گفتی بحقّ یونس پیغمبر عم بایست از گردش باز ایستادی و
آب همچنین روان بودی تا او مراد حاصل کردی پس گفتی که بحقّ یونس
که با حال خود رو با حال اوّل شدی، روم و گرجستان در عجایب
۲۰ المخلوقات آمده[4] که در ملطیهٔ روم چشمهٔ ایست که چون آبش مسافتی
برود سنگ گردد و خوردنش برمستان مضرّ نیست، دیگر در عجایب
المخلوقات[5] آمده که در میان آقشهر و انطاکیه چشمهٔ ایست که چون

(1) Qaz I, 191 (2) Variant تاشی cf Qaz I, 196 (3) بشابور ,نیسادر
(4) Qaz I, 191 (5) Qaz I, 195

میسورد و آنرا بدل هیزم بکار می برند و رمادش بدل صابون باشد، دیگر در عجایب المخلوقات[1] آمده که در ترکستان کوهیست که آنرا جبل النّار خوانند در آن کوه غاریست هر که درو رود در حال بمیرد و غار دیگر هر که از پیش او بگذرد از چرنده و پرنده و دونده در حال بمیرد،
۵ دیگر هم در آنجا و در تحفة الغرایب نیز آمده[2] که در زمین مکران رودیست و بر آن قنطرهٔ ساخته اند هر که بر آن قنطره گذرد شکمش از جمیع اغذیه پاك شود و ایشان‌را چون وقت مسهل خوردن باشد بر آنجا بگذرند، دیگر هم در آنجا آمد که در ولایت شاش[3] چشمهٔ ایست بر سر عقبه هر روزی که هوا گشاده و بی ابر بود درو قطرهٔ آب باشد و
۱۰ چون هوا غیم گردد پر آب شود، دیگر هم در آنجا آمده که بزمین سمرقند کوهیست و در آنجا غاری و در آن غار قطرات آب میچکید بهنگام گرما چنان سرد میباشد که یخ میبندد و بوقت سرما چنان گرم که بیضه میپزد و همچنین در ولایت نشابوریه و شهرباز پشتهٔ سرخیست در زیر آن پشته غاریست و در آن غار مثال پستانهای شتر آویخته است و ازو قطرات
۱۵ میچکد و در اکثر اوقات آن غار از آن قطرات پر آب است و مردم معلول‌را مفید است و بتبرّك بجایها برند و گویند از برکت امامزاده است که در آن نواحی آسوده است، دیگر هم در آنجا آمده است که در ولایت تبت سنگ است خوشرنگ و صافی هر غریب که آنرا ببیند بی اختیار خندان بخندد چندانکه هلاك شود و در مقیمان آن دیار تأثیری ندارد،
۲۰ دیگر هم در آنجا آمده است[4] که جیهانی در کتاب خود آورده است که بزمین ختن کوهیست که آنرا کوه سم خوانند جهت آنکه در آنجا درهٔ ایست و جادهٔ عام است از چین بجانب تبت بمرو رفتن و بر آمدن در آن دره جاده معیّن کرده اند و بر آن طرف تمثالی نهاده اگر روندگان از

(1) Qaz II, 348 (2) Qaz I, 185 (3) Variant جاج Qaz I, 190
(4) Qaz I, 164.

ستر بدان رسد ازین در مسجد بدان در دیگر نقل میکند امّا من همیشه
آن‌را بر یك قرار یافتم و بر یك مقام دیدم اگرچه بر شکل سنگ‌را می
ماند همانا آهن آتش تابست و در آتشخانه بوده است تا اخگررا
گرم دارد و بمیراند چه برو کوفت کرده اند و چیزها برو نوشته
۵ و اگر سنگ بودی کوفت نپذیرفتی، دیگر هم در آنجا آمده که در پای
کوه سبلان درختی است و در حوالیش گیاه بسیار رسته امّا هیچ جانور و
مرغرا قدرت آن نیست که از گیاه و ثمرهٔ آن درخت خورد چه خوردن
و مردن یکیست و گفته اند که همانا آنجا مقام جنّ است، دیگر هم در
آنجا آمده که در ولایت باکویه زمینی است که ازو آتش فروزانست
۱۰ چنانکه بدان آتش نان و آش میتوان پخت و در هنگام بارندگی منطفی
نمیشود بلکه مشتعلتر میگردد و من آن زمین‌را دیده ام و عجب آنکه درآن
حوالی مرغزاریست چون بر آن مرغزار اندکی حفره کنند از آن حفره نیز
آتش مشتعل شود، دیگر هم در آنجا آمده که در مقابلهٔ این زمین در کوه
شکافیست و ازو آب بیرون میآید و در آن آب مس پاره‌ها نورن دانگی
۱۵ و دو دانگ میباشد و بآفاق میبرند، دیگر در اوّل عهد ابو سعید در
ارّان گوسالهٔ دیدم چهار چشم داشت دو بآدمی مانده بود و دو بگاو،
دیگر در صحاری دیهمار[۱] از توابع تبریز چشمهٔ ایست که هر که از آن
آب خورد اسهال آیدش و مردم بوقت حاجت بدین سبب آنرا خورند

مقطع، در ذکر عجایبی که در دیگر ولایات ربع مسکون است در بر
۲ و بحر، فی البرّ آنچه در خشکی است بهر ولایتی حکایتش یاد کنیم، در صور
الاقالیم و عجایب المخلوقات[۲] و تحفة الغرایب آمده که در کوه سمرقند
چشمهٔ ایست که بتابستان آبش یخ میبندد و بزمستان بیضه می پزد، دیگر
هم در آنجا آمده[۳] که بکوه اسره بولایت فرغانه سنگیست چون انگشت

(۱) Variants هاد ,هاد سار ,ده سار   (۲) Qaz I, 190.   (۳) Qaz I, 153.

و هیچ حاکم آن قفل نگشودی بلکه هر یك قفل دیگر افزودی تا بیست
و چهار قفل درو جمع شد پس لودریق که آخر حکّام آنجا بود در
گشودن آن قفلها و دانستن احوال در درون خانه مبالغه نمود هر چند
اساقفه و کشیشان مانع شدند و شفاعت کردند فایده نداد و در بگشود
۵ تمثال چند دید بر هیئت عرب بعضی شتر سوار و بعضی اسب سوار با
تیرها و اتّفاقًا همان سال مسلمانان از ملك عرب آنجا رفتند و آن دیاررا
فتح کردند، دیگر در عجایب المخلوقات[1] آمده که در حمص شام کوهی است
که آنرا لبنان خوانند از همه نوعی در آنجا میوه هست خود روی ولی آنکه
آنرا کسی تیمار کند ثمرهٔ نیکو دارد امّا طعم و بویش آنجا نیکو نبود و چون
۱۰ از آنجا بیرون برند و بر نهر الثلج بگذرانند بوی و طعم خوش بود،
دیگر هم در آنجا آمده[2] که در کوه واسط بزمین اندلس غاریست و درو
شکافیست و در آن شکاف سواری از آهن هرگاه لمس دست بنی آدم
بدان سوار رسد غایب شود و چون دست باز گیرند پیدا گردد و اگر
در حصول آن مبالغه نمایند آتش از آن شکاف بیرون آید و تا سرکهٔ
۱۵ فراوان برو نریزند ساکن نشود، دیگر هم در آنجا آمده[3] که در زمین اندلس
رودی است که آنرا نهر السّبت خوانند زیرا که جز در روز شنبه گذار
ندهد و بر کنارش مردی از مس ساخته بر سینهاش نوشته که اینجا
گذار مکنید و الّا امکان رجوع نباشد، دیگر در عجایب المخلوقات[4] و در
تاریخ مغرب آمده که در ملك اسکندریّه چشمهٔ ایست درو صدفها و اورا
۲۰ موسمیست که در آن هنگام صدف که از آن چشمه بر دارند و بپزند و
با عرق بخورند از علّت جذام خلاص یابند، دیگر هم در آنجا آمده[5] که
در ملك عکّه بولایت شام چشمهٔ ایست آنرا عین البقر خوانند جهت آنکه
۲۲ گاوی که حقّ تعالی آنرا بآدم عم فرستاد تا بدان زراعت کند از آن

(۱) Qaz I, 138 (۲) Qaz I, 173 Misquoted and misunderstood (۳) Qaz. I, 180. (٤) Qaz I, 189 (٥) Qaz I, 190.

آن جاده تجاوز نمایند از بحار زمین بمستان نگیرد و هلاك شوند، دیگر هم در آنجا و در آثار الباقیة آمده که پادشاه سحاب از بهر نوح بن منصور سامانی اسبی فرستاد که دو سر داشت و دو پای و دو پر داشت که طیران میکرد، دیگر در جامع الحکایات آمده که زنی دیدم روی و اندامش ۵ پر موی بر شکل خرس و دندان زیرین نداشت و سخنش مفهوم نشدی گفتند که خرس با مادرش جمع شده است و اورا آورده، دیگر هم در آنجا[1] و هم در تاریخ مغرب گویند که در ولایت اندلس بر سر بیابانی که آنرا وادی النمل خوانند طلسم مردی و اسبی از مس ساخته‌اند روی بآبادانی کرده هرکه خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند ۱۰ و مانع گذشتن او باشد و اگر ملتفت نشوند و بروند و بگذرند در آن صحرا مورچگان اند هر یك چون سگی آن روندگانرا هلاك کنند امّا از آن سوار مسین بدین طرف نمیتوان آمد، دیگر در مسالك الممالك[2] آمده که در زمین قوم عاد طلسم منارهٔ از مس ساخته اند و بر آنجا سواری از مس کرده چون ماههای حرام در آید از آنجا آب زاینده شود اهل آن ۱۵ موضع از آن آب جدائی ذخیره کنند که تا سالی دیگر تا موسم رسیدن ایشانرا کافی بود، دیگر در رسالهٔ مالکشاهی آمده که در زمین ارتاح(؟)[3] از توابع انطاکیه چشمهٔ ایست چون آب آنرا بر زمین پاشند که درو کژدم بسیار بود همه کژدمان از سوراخها بیرون آیند و بر آن آب جمع شوند و مردم ایشانرا هلاك کنند و از شرّشان برهند، دیگر هم در آنجا آمده که ۲۰ در شهر انطاکیه خانه‌ها ساخته اند و بر پشت آن خانه‌ها باغات کرده و درخت نارنج وترنج و امثال آن نشانده اند و بعادت باغاترا آب میدهند و در خانه‌ها دود میکنند و هیچ یکدیگررا مضرّت نمیرسانند، دیگر در مسالك الممالك[4] آمده که در سرای ملك الروم خانهٔ بقفل بوده

(۱) Qaz I, 185 (۲) I K 116 (۳) Yaq. I, 190 (٤) I K 157.

هرگز این صورت بر نگردد، دیگر در مسالك الممالك[1] آمده که در قبلهٔ بیت المقدس سنگی سفید است و بی آنکه بر آنجا دست بشر بدو رسیده منقور شده بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الاّ الله محمّد رسول الله نصره حمزة و بر سنگی دیگر نوشته که، علی ولی الله[2]، دیگر در تاریخ مغرب و ساکنی
۵ آمده که در جزیرهٔ مجمع البحرین میلی از سنگ سفید صلب ساخته اند بلندی صد گز و نشب فروران میباشد و بر سر آن میل صورت آدمی است و بر آنجا راه نیست و کنیسهٔ در غایت عظمت در جنب آن ساخته بودند و قبّهٔ بزرگ در حوالی آن و پیوسته غرابی بر سر آن قبّه نشسته باشد و بدان سبب آنرا کنیسة الغراب خوانند هر چند بهر مهمان که
۱۰ بدانجا خواهد رسید بعدد هر یك غراب بانگی کند و اهل کنیسه چندان برگ مهمان ترتیب کنند و کس حقیقت آن معلوم نکرده فسبحان الله العظیم ما اکثر عجایبه، دیگر هم در تاریخ مغرب گوید که در حدود مصر بطرف مغرب ریگ روان عظیم بوده است و در زمان سابق بطلسم شکل مردی از سنگ رخام ساخته اند بر مهیب و بافسوس چنان بسته که ریگ
۱۵ روان ازو نمیتواند گذشت و آبادانیهارا آسیب رساند و آن شکل را از غایت هیبت ابو الهول خوانند، دیگر هم در آنجا آمده که در شهر عین شمس بدیار مصر گروه جنّ بفرمان سلیمان عم مناره مربّع از سنگ رخام سرخ منقّط بسواد در بلندی برتر از صد گز ساخته اند و برو شکل سه آدمی از مس میانی بزرگتر و کناری کوچکتر کرده از شیب آن اشکال لا
۲۰ یزال آبی از آن مناره فرو میآید و در حوض جمع میشود و در آن ملك جوی و کاریز قطعًا نیست و آب ایشان همه از چاه بود و در مسالك الممالك[3] آمده که آن آب هرگز بزمین نمیرسد و تا نیمهٔ مناره بیش نمیآید و منقطع میشود و آن عمارت از سای هوسنگ است، دیگر هم در آنجا آمده

---

(۱) I K 177, I F 100 (۲) Variant محمّد رسول الله (۳) I. K 161.

چشمه بیرون آمد و اکنون آن چشمه زیارتگاه است و آنجا مشهد است و بحضرت امیر المومنین علی عم منسوب است و آب آن چشمه چون بمزروعاتی که رویندگی نکند سقی نماید زروع شود قوّت گیرد و حاصل نیکو دهد، دیگر هم در آنجا آمده[1] که در حدود بیت المقدس چشمهٔ ایست که
۵ آنرا زغر خوانند و بدختر لوط پیغمبر عم که همین نام داشته بود منسوب است جهت آنکه آن دختر هانجا متوفّی شد نقلست که در آخر الزمان آن چشمه خشك شود و آن نشان درست باشد از ظهور قیامت، دیگر هم در آنجا آمده که در قاطون[2] از توابع مصر چشمهٔ ایست آبی ازو بر میآید قطرات آن که بر زمین میافتد آتش مینماید، دیگر هم در آنجا آمده[3]
۱۰ که در صحرای غرناطه بولایت اندلس کنیسهٔ ایست و در پیش آن درخت زیتون و چشمهٔ در هر سال یکروز آبی از آن چشمه بیرون می آید ودرخترا سقی کرده هان روز درخت مثمر شود و بر دهد و اهل آن کنیسهرا آن زیتون یك سال کفاف بود و آن آب از بهر تداوی بر دارند و دیگر روز هیچ آب نبود، دیگر هم در آنجا آمده[4] که بر کوه اندلس
۱۵ در پهلوی هم دو چشمه است چنانکه ما بین هر دو سه گز بیش نیست از یکی آب گرم بیرون آید چنانکه گوشت ببرد و از یکی آب سرد چنانکه یخ میبندد، دیگر هم در آنجا آمده[5] که در زمین مصر کوه است که آنرا کوه طاهر میخوانند از آنجا آب شیرین بیرون میآید و در حوض جمع میشود و بهمه جوانب روان میگردد اگر جنب یا حایض بکنار حوض
۲۰ آن رسد آب باز ایستد و تا آن کس دور نشود آن آب که در حوض باشد بیرون نریزد و آب روان نشود، دیگر هم در عجایب المخلوقات[6] آمده که در دیه میه هشام در ولایت طبریّهٔ شام هفت چشمهٔ آب است هفت سال متواتر آتش جاری باشد و هفت سال متواتر در بند بود و

(1) Qaz. I, 191 (2) Variant طوقان cf Qaz I, 195, II, 180 (3) Qaz I, 193. (4) Qaz. II, 339 (5) Qaz II, 179 (6) Qaz. I, 195.

چوبی از آن غدیر بر صورت آن شهر روانه کردی در آن سال آن شهر غرق شدی و در هفتم درختی بر دربارگاه نمرود ساخته بودند که کم و بیش هر چند خلق در سایهٔ آن ایستادندی آن قدر مردرا سایه دادی و با وجود چنین نعمتها چون حقّ آن ندانست و شکر آن قیام ننمود و ۵ دعوی الوهیّت بکرد و تکذیب ابراهیم عم نمود و اورا بآتش انداخت و پس از ملك خود براند حقّ تعالی غیرت اورا آن نعمتهارا از و باز استد و اورا برخم پشّهٔ هلاك کرد تا عبرت جهانیان باشد، دیگر هم در آنجا آمده که در ارمینیّة الاصغر آتشخانهٔ ایست که نامش بصاروح اندوده و در زیر ناودانش حوضی ساخته آب باران که از آن بام در آن حوض جمع ۱۰ شود خورش ایشان از آن باشد چون آب باندك باقتد بدان آب بام آتشخانهرا بشویند باز باران آید و حوض پر شود، دیگر در مسالك الممالك[1] آمده که در زمین رومیه در ولایت فرنگ درخت است در آنجا چند مرغ سار از مس ساخته اند چون هنگام زیتون باشد آن مرغان در صفیر آیند ساران صحرای بتصوّر آنکه ایشان محبوسند هر یك سه دانه ۱۵ زیتون دو در پای و یکی در منقار پیش ایشان آورند و بربرند مگر ایشان خلاص شوند چندان زیتون جمع شود که نگهبانان آن درخترا تا سال دیگر بخرج و مونت ایشان کفاف باشد و در آن حدود تا بیست فرسنگ درخت زیتون نیست، دیگر در عجایب المخلوقات[2] آمده که صاحب تاریخ صقلیّه آورده که در آن ملك کوه عظیم بلند است و قلّه اش هر گز از ۲۰ برف خالی نیست بر آن قلّه معادن کبریت است و در روز از آنجا دودی مشاهده کنند و در شب آتش و این آتش و برف هر گز از آن قلّه خالی نبود، دیگر در تاریخ مغرب آمده که در صقلیّه کوهیست که آنرا جبل النّار خوانند بروز دود و بشب آتش عظیم از آن کوه فروزان میباشد چنانکه تا ده فرسنگ روشنی دهد و اهل آن دیار بدان روشنی در شب

(1) I K 116 (2) Qaz I, 166

که در عسقلان مشهد است آنرا مشهد طاهر خوانند و درو همیشه چون ناره بر روی زمین پیدا بود و گویند قابیل هابیلرا آنجا کشته است و اثر خون اوست که پیداست، دیگر در صور الاقالیم آمده که بولایت حفار که از توابع مصر است دیهای عظیم مرتفع بوده و بزهتگاه فرعون بسبب
۵ نافرمانی ایشان حقّ تعالی غضب فرموده از آن زمین ماران هر یك بقدر شتری بر آورده و آن ولایت‌را از آن وقت باز بسبب آن ماران خراب و عاطل گذاشته اند و در کلام مجید میآید قوله تعالی وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آن زمین‌را اکنون عریش میخوانند، دیگر در جامع الحکایات آورده اند که در عهد سلف در بیت
۱ المقدس زنی فرزندی آورد دستش بر مثال آدمی و پای بر مثال بزغاله و رویش بهیچ جانوری مانند نبود، دیگر در جامع الحکایات آمده است که حکما در زمان نمرود در هفت شهر جهت او هفت طلسم ساختند که بدشواری عقل پذیر شود در یکی صورت بطّی بود که چون غریبی در آن شهر در آمدی آن بطّ آواز کردی از حال وی متفحّص شدندی و در
۱۵ دوم طبلی که هرکرا چیزی گم شدی دستی بر آن طبل زدی آوازی آمدی و دزدرا نشان دادی و در سیم آینهٔ که هر کرا عزیزی بسفر بودی و از حال او خبر نداشتی در هر سال یکروز معیّن درو بنگریدی آن عزیز در هر جا و هر حال که بودی بدیدی و در چهارم حوضی که هر سال یکروز معیّن نمرود بر کنارش جشنی ساختی و هر کس درو از مشروبات
۲ چیزی ریختی مثل خمر و گلاب و جلاب و سرکه و امثال آن اگرچه آن هم بهم بر آمدی ساقی از آن هر کس‌را که دادی همان خوردی که آورده بودی و در پنجم غدیری بر آب که در داوریها حاکم بر کنارش بنشستی و مدّعی و مدّعی علیه‌را بر آن آب گذر فرمودی صادق گذر یافتی و کاذب غرق شدی و در ششم غدیری بر اطرافش صورت بلاد که درحکم نمرود بود بنگاشته اهل شهری که با نمرود مخالفت کردندی نمرود

در ولایت اسفار[1] جوی آبی است که یك سال روان باشد و هشت
سال در بند بود و باز بهم سال روان شود و لا یزال چنین باشد، دیگر
در عجایب المخلوقات آمده که از شافعی مرویست که در ولایت یمن دیدم
زنی بچه آورد و بزرگ شد نیمهٔ زیرین تا سینه بر شیوهٔ دیگر زنان داشت
۵ و از سینه تا فرق بر هیئت دو زن شدند دو سر و دو سینه و چهار
دست و همه کاری میتوانست کرد و بشوهر رفت، دیگر هم در آنجا آمده
که در ولایت صنعا کوهی است و بر آنجا دو کوشك ساخته اند که در
شب همچون دو کوکب فروزان است و بر آنجا رفتن و صفت و حقیقت
آن معلوم کردن کس‌را مقدور نشد گویند که از مبانی جنّ است، دیگر
۱۰ در عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب آمده که در ملك هند صورت دو
شیر ساخته اند و آب از دهان ایشان بیرون میآید و بر آن آبها دو
دیه معمور بودی یکی دیه متصوّر آنکه آب ایشان زیادت شود دهان شیر
دیگررا شکستند آب باز ایستاد و آب ایشان هیچ زیادت نشد و اهل
دیه دیگر برفتند و بمکافات دهان شیر دیگررا شکستند آن آب نیز باز
۱۵ ایستاد و بشومی جهل هر دو دیه خراب شد، دیگر هم در آنجا[2] آمده
که بزمین هند چشمهٔ ایست که آنرا عین العقاب خوانند جهت آنکه چون
عقاب پیر و ضعیف شود در آنجا غوطه زند پرّهای کهن بیفکند و پرّ نو
بر آورد و قوّت جوانی آورد، دیگر هم در آنجا آمده[3] که کوه شکران
بیمن یا باندلس کوهی عظیم است و بر راه قلّهٔ آن بادی هایل دهد چنانکه
۲۰ مجال برو رفتن ندهد و بر آن قلّه در روز صورت طاوس مشاهده کند
و در شب روشنی آتش و حقیقت آن کس معلوم نکرده، دیگر در مسالك
الممالك آمده که راجهٔ هند جهت مامون خلیفه تحف بسیار از انواع جواهر
و لآلی فرستاده بود و کنیزکی در غایت حسن و جمال قدّش همت کز
تناسب اعضا همچنانکه از دیدنش دل سیری نمی یافت، دیگر هم در آنجا

(1) Qaz I, 177 (2) Qaz I, 195 (3) Qaz I, 165

همه کاری تواند کرد و از آن کوه احیانًا سنگ پارههای فراوان در هوا رود و بر هر جانوری که آید آنرا بسوزاند و اگر بآب فرو رود آتش از ان منطفی نگردد و سوزندگی در آن آب نیز کم نکند امّا اشجار و نبات‌را زحمت نرساند و جز حیوانرا نسوزاند، دیگر هم در آنجا آمده[۱]

۵ که در بحر خزر جزیرهٔ ایست و درو ماران بیشمار چنانکه زمین از ایشان پوشیده شد و ایشان بر سر هم افتاده مرغان بر فراز ایشان بیضه مینهند و بچه میآورند و مارانرا قدرت آن نه که هیچ آسیبی نه بیضه و بچهٔ آن مرغان رسانند و هر آدمیرا که از آن بیضه و بچه و مرغان چیزی همراه بود هیچ مار اورا زحم نتواند زد، دیگر هم در آنجا آمده[۲] که از آن روی

۱۰ دربند درمیان دو درخت چشمهٔ ایست که آنرا عین الثواب خوانند و در هر شب آدینه مردم آنجا روند و در بعضی شب از آن چشمه روشنائی پیدا شود که نور خورشید مانند بود، دیگر هم در آنجا آمده[۳] که در بلغار استخوانهای قوم عاد دیدم کلّهٔ سر چند قبّه و دندانرا بعرض شبری و در طول چهار شبری و ان استخوانها در صلابت از عاج سخت تر بود،

۱۵ دیگر هم در آنجا گوید که در بلغار مردی دیدم از نسل قوم عاد بالاش زیادت از هفت گز و قوّت و اعضا در خور آن و صاحب بلغار اورا پیشوای لشکریان خود کرده بود و فراخور او سلاحها ساخته و او تنها زیادت از هزار مرد بردی، دیگر در مسالك الممالك آمده[٤] که در حدود بحر خزر ولایتی است مستطله درو دایم باران بارد چنانکه مزروعاتشان‌را

۲۰ خورد کردن بدشواری مجال دهد و بدین سبب در خوشه نهند تا بفرصت خورد کنند و همانا که آن دیار جیلانانست که اکثر اوقات بدین مانند است، دیگر در مسالك الممالك آمده که در حدود صنعای یمن زمینی است که ازو آتشی عظیم بر میآید، دیگر در عجایب المخلوقات آمده که

(۱) Qaz. I, 128 (۲) Qaz. II, 342. (۳) Qaz. II, 412. (٤) I K. 156

است که در آن بحر سنگ پشت میباشد دورش بیست گز زایده میباشد و شیر میدهد و از یوست آن آلات حرب می سازند و در اندرون او کما بیش یك هزار خایه میباشد ، دیگر هم در آنجا آمده که در بحر قلزم ماهی بر شکل شتر گاوی باشد که میزاید و شیر میدهد و از یوست ایشان اسلحه و سپر میسازند و حربه درو موثّر باشد، دیگر در عجایب المخلوقات آمده که در بحر هند سرطان است تا در آبست از گوشت است و چون از آب بیرون آید سنگ باشد و درو حیوانیّت نماند، دیگر هم در آنجا آمده که در جزیرهٔ صقلیّه بحر مغرب چشمهٔ کبریت است بشب از دور روشنی دهد چنانکه بروشنی او راه توان دید و اگر از آن بر گیرند و بجای دیگر برند این خاصیّت درو نبود واین دلیلست بر آنکه چون کثرت دارد روشنی میتواند داد و چون ضعیف میشود خاصیّت بظهور نمیتواند رسید ، دیگر هم در آنجا آمده که در جزیرهٔ کله هم بحر فرنگ درختان اند که مرغ بار می آورند و بوقت شکوفه آنانچه بار می آرند و مرغ در آنجا و منقارش بانان متعلّق چون برسد انان شکافته شود و مرغ بیرون آید و اکثر گوشت و خورش مردم آن ولایت از آن مرغ است ، دیگر هم در آنجا آمده در جزیرهٔ اربیا[1] بحر فرنگ چشمهٔ ایست هرچه درو نهد بیك هفته ظاهرش سنگ شود ، دیگر هم در آنجا آمده که در همان جزیره در آن بحر کوهیست از آنجا آتش مشتعل میشود چنانکه دو سه نیزه بر بالا میرود نیز منطفی نگردد ولایزال فروزانست و بوقت اجتماع و استقبال نیران مشتعل‌تر باشد و العلم عند الله تعالی

(1) Variants بریا , سوسا

آمده[1] که در صنعای یمن و آن حدود در ماههای حزیران و تموز و آب
و بعضی ایلول که غایت گرما باشد همه روزه بیك نیمروز باران بارد و
قطعًا هیچ روز بی بارندگی نبود چنانکه مردم باهم در امور باستعجال
گویند رود باش پیش از آنکه باران آید و العلم عند الله تعالی،

۵ فی البحر عجایب که در بحر است از حدّ و حصر متجاوز است و علم
کس بدان محیط نشود و از اینجا گفته اند حدّثوا عن البحر از آنچه
مشهور است و در کتاب علماء صادق القول دیده ام یا از روایت معتمدان
شنیده ام یاد کنم و العهدة علی الرّاوی، در عجایب المخلوقات آمده که در بحر
هند حیوانی است که از دریا بیرون میاید و بر صحرا چرا میکند از
۱۰ دهانش آتش بیرون میآید که حوالی چرا گاهش‌را میسوزانند، دیگر هم در
آنجا آمده است[2] که در بحر خزر جزیرهٔ ایست برو چشمهٔ از سنگ بیرون
میآید و در میان آب آن چشمه روی پارهها بوزن دانگی و نیم دانگ
میباشد، دیگر هم در آنجا آمده که در بحر خزر بهنگام حکومت واثق خلیفه
صاحب سریر مخصور سلام ترجمان که بجهت تفحّص احوال سدّ یاجوج
۱۵ و ماجوج رفته بود شکار دریا رفت ماهی بزرگرا صید کردند در
اندرون او کنیزکی صاحب جمال یافتند بی پیراهنی و شلواری هم از پوست
آدمی تا زانوی او ودست بر روی میزد و موی میکند و نوحه میکرد و
بعد از زمانی بمرد صاحب تاریخ مغربی تصدیق این کرده است، دیگر
هم در آنجا آمده که در جزیرهٔ قیصور[3] بهند جائی است و در آنجا ماهیان
۲۰ اند و چون ایشانرا از آنجا بیرون آرند سنگ خارا شوند و در ایشان
حیوانیّت نماند، دیگر در مسالك الممالك آمده که در بحر هند ماهی میباشد
طولش بیست گز که اندرون او ماهی دیگر و در اندرون او یکی دیگر
همچنین تا چهار ماهی در اندرون یك دیگر باشد، دیگر هم در آنجا آمده

---

(1) I K 156 (2) Qaz I, 128 (3) Variant فیصور

حدول الابواب و الاقسام،

تصحیح

صحیفه ۱۹۹ سطر ۱ عوض آنچه در متن موجودست باید این فقره اینطور باشد

کوه کرگس در مفارهٔ ایست محدود شهر نطنز و با هیچ کوه پیوسته نیست دورش ده فرسنگ است کوه سخت بلند است و از بلندی [کوه غیر از] کرگس بفرازش نمیرود بدین سبب بدین نام مشهور است و در آن کوه وحلی است که از دور آب نماید صیّاد روارو بتصوّر آب نزدیک آن وحل روند و از غایت تشنگی مایل آب شوند و بوحل فرو روند و هلاك گردند،

فهرست

THE MANUSCRIPTS IN WHOLE, OR IN PART, COLLATED ARE THE FOLLOWING

British Museum	Add 7708, 16736, 23543, 23544, 16735, 16737
Cambridge	Nos 2624, 3146, and Or 647
Oxford	Nos 406, 407, 408, 409 and 410
Paris	Anciens Fonds 139, 127, 128, Supplément persan, 360, 361, 1440
Vienna	No 1447 (Flugel, II 514)
	Lastly two MSS bought in Persia in 1904, one a 4to, the other 8vo size

ERRATA

p ٢٦٣, l 9 *for* صعّاح *read* سعّاح

p ٣٤٠, right hand column l 15 *read* سعّاح: حليمه: ٣٧: ٢٦٣

p ٣٤٧, right hand column l 15 *dele* صعاح (سعاح) حليمه: ٢٦٣:

ABBREVIATIONS USED FOR WORKS QUOTED IN THE FOOT-NOTES

Abu-l-Ghāzī	Edited by Desmaisons, St Petersburg, 1871
A F	Abu-l-Fidā (Reinaud and De Slane)
Aghānī	Kitāb-al-Aghānī (Bulāq, 1868)
Awfī	Lubāb-al-Albāb (E G Browne)
Bil	Bilādhurī (De Goeje)
B L	Bombay Lithographed Edition of the Nuzhat
Bukh	Bukhārī (Krehl)
Dawlat-Shāh	Edited by E G Browne
Dim	Dimashqī (Mehren)
Dīnawarī	Edited by Girgas
Fihrist	Edited by Flugel
F N	Fārs Nāmah (in *J R A S* 1912)
F N N	Fārs Nāmah Nasiri (Tihran, 1895)
Guzidah	Gibb Facsimile
Habīb	Habīb-as-Siyar by Khwāndamīr (Bombay, 1857)
Hamdānī	Edited by D H Muller
Hamzah	Edited by Gottwaldt (Leipzig, 1844)
Ibn Batūtah	Edited by Defremery and Sanguinetti
Ibn Bibi	Edited by Houtsma
Ibn Jubayr	Edited by Wright (1852)
Ibn Qut	Ibn Qutaybah, Kitāb-al-Ma'ārif, edited by Wustenfeld
Idrīsī	Edited by Dozy and De Goeje
I F	Ibn Faqīh, edited by De Goeje
I H	Ibn Hawqal, edited by De Goeje
I K	Ibn Khurdādbih, edited by De Goeje
I R	Ibn Rustah, edited by De Goeje
Ist	Istakhrī, edited by De Goeje
J N	Jihān Numā (Constantinople, 1742)
Khall	Ibn Khallikān, edited by Wustenfeld (Gottingen, 1837)
Khitat	Maqrīzī (Bulāq)
M al M	Mishkāt-al-Masābih (Bombay, 1295 A H)
Mas	Mas'ūdī, edited by Barbier de Meynard
Matthews	Capt A N translation of M al M (Calcutta, 1809)
Muq	Muqaddasī, edited by De Goeje
Naf	Nafahāt-al-Uns, edited by N Lees (Calcutta, 1859)
Naw	Nawāwī, edited by Wustenfeld
Qaz	Qazwīnī, edited by Wustenfeld
Qud	Qudāmah, edited by De Goeje
Qur	Qurān, edited by Flugel
Rawzat	Rawzat-as-Safa by Mirkhwānd (Bombay, 1850)
Shāh Nāmah	Edited by Turner Macan (Calcutta)
Yaq	Yāqūt, Mu'jam-al-Buldān (Wustenfeld)
Z N	Zafar Nāmah by 'Alī Yazdī (Calcutta, 1887)

instance among many is in the account he gives of Qasr Shīrīn, and again, the article on the Canal that ran Milk Hamd-Allāh mistranslated also, in quoting many other of his Arabic authorities, notably Ibn Khurdādbih in the description of the Wall of Gog and Magog, and Ibn Hawqal in the short account of the Lake of Tinnīs in Egypt

With regard to the number of variants in our MSS (when no reference to the original authority can be found), it is even as Saint Jerome wrote concerning the texts from which he was translating to produce his Vulgate In answer to Pope Damasus, who had enquired as to their reliability, Jerome was obliged to confess—"Si enim Latinis exemplaribus fides est adhibenda, respondeant quibus tot sunt paene quot codices" My readings of unverifiable place-names are often as numerous as my MSS and as an instance the reader may be referred to the name of the post-station at the junction of the highways, four leagues south of Qazwin, where the southern road to Isfahān and Shīrāz branched from the great eastern highroad to Marv Tentatively I have read the name Sūmīqān, but there are at least ten other readings, any one of which is as likely as any other to be the true spelling The same may be said of the numerous lists of villages given in the chapters describing Persian 'Iraq and Adharbayjān

In most cases it has been easy to identify the authority primarily consulted by our author to supplement whatever may have been his personal knowledge of the province he is describing For the chapter on Rūm (Asia Minor), however, I have sought in vain for the source of Mustawfī's list of cities, and as a consequence the spelling of about a third of the place-names cited is still uncertain It seems probable that he consulted the Revenue-lists to which he must have had access in his official capacity as Accountant, and these evidently dated from the days of the Saljūq Sultans, whose glory, when Mustawfī wrote, had already waned before the rising power of the Ottoman Turks Hājji Khalfah the Turkish geographer (and bibliographer) of the seventeenth century, who has translated much of the Nuzhat in composing his Jahan Numā, has unfortunately made no quotations from this chapter in his description of the Asiatic provinces of the Turkish Empire, which he tabulates as matters stood in his own day, when the Ottoman conquest had completely obliterated

the nomenclature of the Saljūq dominion For an emended text of the paragraph on the Vulture Hills (printed on p ٣٠١) my thanks are due to Sir Albert H. Schindler

And here, in conclusion, I must add a personal note of explanation The draft of this preface had been thus far written out, and 128 pages of the text printed off, when, in October 1912, I partially lost my sight lost it indeed entirely for all purposes of reading, and hence could no longer correct the proofs With a kindness, in return for which anything that I can say or do is but a poor acknowledgement, my friend Professor E G Browne came to my help, and undertook the weary work of proof-reading for the whole of the latter half of the book and this task was the more laboursome to him in that he has not made oriental geography his special study I am now debarred by blindness from further work, but I owe to him the great satisfaction that the time spent in preparing this text has not been rendered of no avail by an accident that it was beyond my power, unaided, to have remedied

While preparing this text for the printers, I took occasion to write out a translation, adding such notes as should identify the places and persons named, and this translation—if the funds of the Gibb Trust admit of it—I hope may before long be published

G LE STRANGE

'a cave', when we should read Mafāzah, which in the mediæval usage is the name for the Great Desert of Central Persia, now usually called the Kavir. Many other examples might be cited, and in short the Bombay lithograph has been edited with such regrettable carelessness, that a new edition was desirable. It is, however, to be mentioned that the text of two series of chapters in the Third Part has already appeared in print, adequately edited: these being the sections describing 'Irāq 'Arab, 'Irāq 'Ajam, Adharbāyjān, Mūghān and Arran, Shirvān and Gurgistān, which will be found in the *Supplément au Siasset Nameh* edited by C. Schéfer (Paris, 1897, pp. 141 to 230), with the sections on Māzandarān, Qūmis, and Gīlān which are given by B. Dorn in Vol. IV of his *Muhammedanische Quellen* (St. Petersburg, 1858, pp. 81 to 87).

The present edition is based on the Bombay lithograph collated throughout with four MSS (to be noticed presently) — and further, in part, collated with five of the other MSS found in the British Museum, with the five MSS of the Bodleian at Oxford, with the three MSS of the University Library at Cambridge, and with an excellent MS from the Vienna Library which, thanks to the India Office, I was able to borrow. Then further, in the Paris National Library there are half a dozen MSS, all of which I have examined, and of these one indeed has become my chief authority, for it is older by a century than any other copy with which I am acquainted. In the British Museum the oldest MS is one (Add. 16736) said, in Dr. Rieu's Catalogue, to have been written before 969 (1652), for completeness and careful pointing, however, the next in date (Add. 7708) is far better, and this, from a photograph, has been collated throughout. The Paris MS to which I have referred (Anciens Fonds, 139) is one originally bought by the Minister Colbert, and of this also, through the kindness of M. Blochet, I obtained a Bromide photograph. It was copied in 853 (1449), that is to say, a little more than a century after the time when Mustawfi wrote. Lastly my friend Mr G. Grahame (now H. M. Consul General at Isfahān) was able to buy and send me two MSS from Persia, and these (one a small 4to, the other in 8vo) I have had at my elbow in preparing the text. The 8vo, of which some pages are missing, is dated in the colophon 1119 (1707): the 4to MS is very much older, the

date is wanting, but to judge by the paper and the writing it would appear to have been copied in the 10th (16th) century These two MSS will ultimately find a resting-place in the Cambridge University Library

Hamd-Allāh Mustawfi composed his Geographical treatise, the Nuzhat-al-Qulūb, in 740 (1340) when he had finished writing his History, the well-known Tārīkh-i-Guzīdah, and, to judge by the form in which it has come down to us, the final draft of the Nuzhat was never completed by the author For in all the older MSS, besides frequent lacunæ and blanks left for distances and dates, there are many headings of articles, with the name of the town in red ink, of which the description has never been written in In the later MSS, and in the Bombay lithograph, these blanks disappear the text runs on continuously, articles that lacked all information concerning the places named being omitted without comment And it must be added, in point of fact, that with the MSS alone as guide, though these are numerous, and some are of quite exceptional excellence, the place-names could not with any certainty have been restored The reading has in most cases been obtained by a reference to the volumes of De Goeje's *Bibliotheca Geographorum Arabicorum* and to Wustenfeld's edition of Yāqūt I have also had recourse to the Turkish (printed) text of Hājjī Khalfah's *Jahān Numā* and to the work in Persian attributed to Hafiz Abrū, the Secretary of Tīmūr, of which there is a good copy in the British Museum, and another, even better-written and older, at the India Office

The chapter on Fārs, Mustawfī has copied verbatim, but with omissions and changing the order, from the earlier text of Ibn Balkhī called the *Fārs Nāmah*, and I have published an annotated translation of the Geographical section of this work in the *J R A S* for 1912 In many cases the *Zafar Nāmah*, written by 'Alī of Yazd, has been of the utmost use for place-names, these occurring in his description of the campaigns of Tīmūr Where Hamd-Allāh quotes from Qazwīnī, the Arabic text has been at hand for verification in the edition published by Wustenfeld Indeed the whole of our author's last chapter on Wonders and Marvels has been translated from this work of his fellow-townsman of Qazwīn He has made abridgements, and often, as will be noted, he mistranslated the Arabic original one

PREFACE

The present volume contains the text of the third, or Geographical, part of the Nuzhat-al-Qulūb which Hamd-Allāh Mustawfī compiled in the year 740 (1340)

Of the various chapters in this part dealing with Persia and Mesopotamia I published a summary in the *Journal of the Royal Asiatic Society* for 1902, basing my work on the lithographed edition which appeared in Bombay, in 1894 (A H 1311), under the editorship of Mīrzā Muhammad Shīrāzī, surnamed Malik-al-Kuttāb (Chief of the Writers) This lithographed edition runs to 260 pages, and contains the whole work, which is divided into an Introduction and three Parts The Introduction (called *Fātihah* or *Muqaddamah*) treats of the spheres, the heavenly bodies, and the elements, followed by a notice of the inhabited quarters of the earth, with an explanation of latitude and longitude, and the division of countries among the seven climes The First Part (*Maqālah-i-awwal*) deals with the mineral, vegetable, and animal kingdoms The Second Part (*Maqālah-i-duyum*) treats of man, his nature, faculties, and qualities The Third Part (*Maqālah-i-Siyum*) is that which we have now under consideration and, as already said, it treats of geography

The Bombay edition, though useful, leaves much to be desired in matter of accuracy There are numerous lacunæ, and the place-names are given at hazard with or without diacritical points Thus Tawwaj, the celebrated commercial emporium of the early middle-ages in Fārs, figures as *Nūh* (Noah), while the city of Ardabīl in Ādharbāyjān is constantly confounded with Irbil in Upper Mesopotamia Then again as concerning the rivers of Persia (which for the most part do not find their way to the sea), the Bombay editor states, in turn, that each runs into *Maghārah*

"E. J. W. GIBB MEMORIAL"

edited from seven MSS by Mirza Muhammad of Qazwin ... 1912, Price 8s (Vols II and III in preparation)

17 *A translation of the* Kashfu'l-Mahjúb *of 'Alí b 'Uthmán al-Jullábí al-Hujwírí, the oldest Persian manual of Súfism, by R A Nicholson, 1911 Price 8s*

18 Tarikh-i moubarek-i Ghazani, *histoire des Mongols de la* Djami el-Tévarikh *de Fadl Allah Rashid ed-Din, éditée par E Blochet Vol II, contenant l'histoire des successeurs de Tchinkkiz Khaghan, 1911 Prix 12s (Vol III, contenant l'histoire des Mongols de Perse, sous presse, pour paraître ensuite, Vol I, contenant l'histoire des tribus turkes et de Tchinkkiz Khaghan)*

19 *The* Governors and Judges of Egypt, *or* Kitâb el 'Umarâ' (el Wulâh) wa Kitâb el-Qudâh *of El Kindî, with an Appendix derived mostly from Raf' el Isr by Ibn Hajar, edited by Rhuvon Guest, 1912 Price 12s*

20 *The* Kitāb al-Ansāb *of al-Sam'ānī Reproduced in facsimile from the MS in the British Museum (Add 23,355), with an Introduction by Professor D S Margoliouth, D Litt, 1912 Price £1*

21 *The* Dīwāns *of* 'Abid ibn al-Abras *and* 'Āmir ibn at-Tufail, *edited, with a translation and notes, by Sir Charles Lyall, 1913 Price 12s*

22 *The* Kitáb al-Luma' fi l' Tasawwuf *of Abu Nasr al-Sarráj, edited from two MSS, with critical notes and Abstract of Contents, by R A Nicholson, 1914 Price 12s*

23 *The geographical part of the* Nuzhat-al-Qulub *composed by Hamd-Allah Mustawfi of Qazwin, edited by G le Strange Price 8s*

IN PREPARATION

An abridged translation of the Ihyá'u 'l Muluk, *a Persian History of Sistán by Sháh Husayn, from the British Museum MS (Or 2779), by A G Ellis*

A translation of the geographical part of the Nuzhat-al Qulub *of Hamd-Allah Mustawfi of Qazwin, by G le Strange*

The Futúhu Misr wa 'l-Maghrib wa 'l Andalus *of Ibn 'Abdi 'l-Hakam (d A H 257), edited and translated by Professor C C Torrey*

The Qábús-náma, *edited in the original Persian, with a translation, by E Edwards*

The Díwáns *of at-Tufayl b 'Awf and at-Tirimmah b Hakím, edited and translated by F Krenkow (In the Press)*

The Persian text of the Fars Namah *of Ibnu 'l-Balkhí, edited from the British Museum MS (Or 5983), by R A Nicholson and G le Strange*

Extracts relating to Southern Arabia, *from the Dictionary entitled* Shamsu 'l-'Ulúm, *of Nashwán al-Himyarí, edited, with critical notes, by 'Azímu 'd-Dín Ahmad, Ph D (In the Press)*

Contributions to the History and Geography of Mesopotamia, *being portions of the* Ta'ríkh Mayyáfáriqín *of Ibn al-Azraq al-Fáriqí, B M MS Or 5803, and of* al-A'lák al-Khatíra *of 'Izz ad-Dín Ibn Shaddád al-Halabí, Bodleian MS Marsh 333, edited by W Sarasin, Ph D*

The Ráhatu 's-Sudúr wa Áyatu 's-Surúr, *a history of the Seljúqs, by Najmu 'd-Dín Abú Bakr Muhammad ar-Ráwandí, edited from the unique Paris MS (Suppl persan 1314) by Edward G Browne*

This Volume is one
of a Series
published by the Trustees of the

"E. J. W. GIBB MEMORIAL."

The funds of this Memorial are derived from the Interest accruing from a Sum of money given by the late MRS. GIBB of Glasgow, to perpetuate the Memory of her beloved son

ELIAS JOHN WILKINSON GIBB,

and to promote those researches into the History, Literature, Philosophy and Religion of the Turks, Persians, and Arabs to which, from his Youth upwards, until his premature and deeply lamented Death in his forty-fifth year, on December 5, 1901, his life was devoted.

تِلْكَ آثَارُنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا * فَانْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى ٱلْآثَارِ

"The worker pays his debt to Death;
His work lives on, nay, quickeneth."

The following memorial verse is contributed by 'Abdu'l-Haqq Hamid Bey of the Imperial Ottoman Embassy in London, one of the Founders of the New School of Turkish Literature, and for many years an intimate friend of the deceased.

حمله یارانی وفاسیله ایدرکن تطییب
کندی عمرنده وفا گورمدی اول ذات ادیب
کنج ایکن اولمش ایدی اوج کماله واصل
نه اولوردی یاشاسه اولسه ایدی مستر گیب

Cambridge:
PRINTED BY JOHN CLAY, M.A.
AT THE UNIVERSITY PRESS

"E J W GIBB MEMORIAL" SERIES

PUBLISHED

1 *The* Bábai-náma, *reproduced in facsimile from a MS belonging to the late Sir Sálár Jang of Haydarábád, and edited with Preface and Indexes, by Mrs Beveridge, 1905 (Out of print)*

2 *An abridged translation of Ibn Isfandiyár's* History of Tabaristán, *by Edward G Browne, 1905 Price 8s*

3 *Al-Khazraji's* History of the Rasúlí Dynasty of Yaman, *with introduction by the late Sir J Redhouse, now edited by E G Browne, R A Nicholson, and A Rogers Vol I, II (Translation), 1906 07 Price 7s each Vol III (Annotations), 1908 Price 5s Vol IV (first half of Text), 1913 Price 8s Vol V (second half of Text), in the Press Text edited by Shaykh Muhammad 'Asal*

4 Umayyads and 'Abbásids *being the Fourth Part of Jurjí Zaydán's* History of Islamic Civilisation, *translated by Professor D S Margoliouth, D Litt, 1907 Price 5s*

5 *The Travels of* Ibn Jubayr, *the late Dr William Wright's edition of the Arabic text, revised by Professor M J de Goeje, 1907 Price 6s*

6 *Yáqút's Dictionary of Learned Men, entitled* Irshád al-aríb ilá ma'rifat al-adíb *edited by Professor D S Margoliouth, D Litt Vols I, II, 1907–09 Price 8s each Vol III, part 1, 1910 Price 5s Vol V, 1911 Price 10s Vol VI, 1913 Price 10s*

7 *The* Tajaribu 'l-Umam *of Ibn Miskawayh reproduced in facsimile from MSS 3116–3121 of Aya Sofia, with Prefaces and Summaries by il Principe di Teano Vol I, to A H 37, 1909, Vol V, A H 284–326, 1913 Price 7s each (Further volumes in preparation)*

8 *The* Marzubán-náma *of Sa'du'd-Dín-i-Waráwíní, edited by Mírza Muhammad of Qazwín, 1909 Price 8s*

9 *Textes persans relatifs à la* secte des Houroûfîs *publiés, traduits, et annotés par Clément Huart, suivis d'une étude sur la religion des Houroûfîs par "Feylesouf Riza," 1909 Price 8s*

10 *The* Mu'jam fí Ma'áyíri Ash'ári 'l-'Ajam *of Shams-i Qays, edited from the British Museum MS (Or 2814) by Edward G Browne and Mirza Muhammad of Qazwín, 1909 Price 8s*

11 *The* Chahár Maqála *of Nidhámí-i Arudí-i Samarqandi, edited, with notes in Persian, by Mírzá Muhammad of Qazwín, 1910 Price 8s*

12 Introduction à l'Histoire des Mongols *de Fadl Allah Rashid ed-Din, par E Blochet, 1910 Price 8s*

13 *The* Díwán *of Hassán b Thabit, edited by Hartwig Hirschfeld, Ph D, 1910 Price 5s*

14 *The* Ta'ríkh-i-Guzída *of Hamdu'lláh Mustawfi of Qazwín Part I, containing the Reproduction in facsimile of an old MS, with Introduction by Edward G Browne, 1910 Price 15s Part II, containing abridged Translation and Indices, 1913 Price 10s*

15 *The* Earliest History of the Bábís, *composed before 1852 by Hájjí Mírzá Jání of Káshán, edited from the Paris MSS by Edward G Browne, 1911 Price 8s*

THE GEOGRAPHICAL PART OF THE

NUZHAT-AL-QULŪB

COMPOSED BY

ḤAMD-ALLĀH MUSTAWFĪ

OF QAZWĪN

IN 740 (1340)

EDITED BY

G. LE STRANGE

AND PRINTED FOR THE TRUSTEES OF THE
"E. J. W. GIBB MEMORIAL"

LEYDEN E. J. BRILL, IMPRIMERIE ORIENTALE
LONDON LUZAC & Co., 46 GREAT RUSSELL STREET.
1915

"E. J. W. GIBB MEMORIAL"

SERIES

VOL XXIII

(All communications respecting this volume should be addressed to G le Strange, 63 Panton Street, Cambridge, who is the Trustee specially responsible for its production)

(Translations of the three Inscriptions on the Cover.)

1. Arabic.

"These are our works which prove
what we have done;
Look, therefore, at our works
when we are gone."

2. Turkish.

"His genius cast its shadow o'er the world,
And in brief time he much achieved and
wrought
The Age's Sun was he, and ageing suns
Cast lengthy shadows, though their time be
short."

(*Kemál Pásha-zádé*)

3. Persian.

*"When we are dead, seek for our
resting-place
Not in the earth, but in the
hearts of men."*

(*Jalálu 'd-Dín Rúmí*)